

زیر نظر استاد محقق
آیه الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه ای درباره قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست ها،
پرسش ها، مکتب ها و مسائل روز

جلد شانزدهم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

آشتیانی	محمد رضا
امامی	محمد جعفر
حسنی	عبدالرسول
شجاعی	سید حسن
عبداللّهی	محمود
قرائتی	محسن
محمدی	محمد

هدف هائی که در این تفسیر تعقیب می شود امروز چشم ها از سراسر جهان به اسلام دوخته شده، می خواهند اسلام را از نو بشناسند... حتی خود مسلمانان! و این به دلایل مختلفی است که از جمله «انقلاب اسلامی کشور ما» و «جنبش های اسلامی در نقاط مختلف دیگر جهان» را می توان نام برد، که افکار همه، مخصوصاً نسل جوان را تشنه شناخت هر چه بیشتر اسلام ساخته است. و برای شناخت اسلام هر کس می داند نزدیک ترین راه و مطمئن ترین وسیله، غور و بررسی بیشتر در متن قرآن مجید کتاب بزرگ آسمانی ما است. اما از سوی دیگر قرآن این کتاب عظیم و پرمحتوا، همانند کتب عادی، دارای یک بعد نیست، و به اصطلاح «بطون» مختلفی دارد، و در درون هر بطنی، بطن دیگر نهفته است. و به تعبیر دیگر هر کس به مقدار عمق فکر خویش و به اندازه فهم و آگاهی و شایستگی اش از قرآن استفاده می کند، بی آن که عمق کرانه های آن بر کسی - جز ائمه معصومین (علیهم السلام) - آشکار باشد، ولی مسلماً هیچ کس از کنار چشمه قرآن محروم باز نمی گردد! با توجه به آنچه گفته شد نیاز به تفسیر هائی که مرکز پیوند افکار دانشمندان

و محققان اسلامی است، و می تواند راه گشای اسرار مختلف قرآن گردد، کاملاً روشن است. اما کدام تفسیر؟ و کدام مفسر؟... آن تفسیر که آنچه قرآن می گوید بازگو کند، نه آنچه خود می خواهد و می پسندد.

مفسری که خود را در اختیار قرآن بگذارد، و از مکتبش درس فرا گیرد نه آن کس که «نا آگاه» و یا «آگاهانه» با پیش داوریهایش می کوشد در برابر قرآن «استاد» باشد و نه «شاگرد».

البته مفسران بزرگ و محققان عالی قدر اسلام از نخستین قرون اسلامی تا کنون تلاش ها و کوشش های بسیار ارزنده و شایان تقدیری در این زمینه کرده اند و در عربی و فارسی و زبان های دیگر تفسیرهای فراوانی نگاشته اند که در پرتو آن به گوشه ای از شگفتی های این کتاب بزرگ آسمانی می توان راه یافت (شَكَرَ اللَّهُ سَعْيَهُمْ).

ولی این نکته نیز قابل ملاحظه است که با گذشت زمان «مسائل تازه ای» برای مردم حق طلب و حقیقت جو مطرح می شود، و «سوالاتی» از برخورد و تضاد مکتب ها، و گاه از وسوسه های منافقان و مخالفان، و زمانی در چگونگی تطبیق تعلیمات این کتاب بزرگ و آسمانی بر نیازهای زمان، پیش می آید که باید تفسیرهای امروز پاسخ گوی آنها باشند.

و از سوی دیگر تفسیرها همه نباید مجموعه ای از اقوال گوناگون و بحث های پیچیده و غیرقابل درک برای عموم باشد بلکه امروز تفسیرهایی لازم است که همچون خود قرآن جنبه همگانی داشته باشد و تمام قشرها اعم از «فضلاء» و «توده مردم» بتوانند از آن استفاده کنند (بی آن که از ارزش و عمق بحث ها کاسته شود).

توجه به این امور سبب شد که گروهی از ما بخواهند که به نوبه خود دست به تألیف تفسیری بزنیم به این امید که این نیازها را برطرف سازد، و چون این کار سنگین بود جمعی از اهل فضل را که همسفران خوبی در این راه طولانی و پرفراز و نشیب بوده و هستند به کمک و همکاری دعوت شدند تا با تشریک مساعی این مشکل حل شود، این کار بحمد الله قرین موفقیت شد، و محصولی داد که با استقبال فوق العاده همه قشرها مواجه گردید، به طوری که در اکثر نقاط مردم در سطوح مختلف به این تفسیر روی آوردند و مجلدات آن که تا کنون به پانزده جلد رسیده (و این شانزدهمین جلد آن است) کراراً چاپ و منتشر شده است «و خدا را بر این موفقیت سپاس می گوئیم».

* * *

در مقدمه این جلد لازم است نظر خوانندگان عزیز را به چند نکته جلب کنم:

۱ - کراراً سؤال می کنند مجموع این تفسیر در چند جلد تمام خواهد شد؟ در جواب باید بگویم: ظاهراً از بیست جلد کمتر و از بیست و چهار جلد بیشتر نخواهد بود.

۲ - کراراً می گویند چرا مجلدات تفسیر با فاصله زیاد زمانی منتشر می شود؟ باید توجه داشت ما نهایت کوشش را در سرعت بخشیدن به کار داریم و حتی در سفر و حضر، گاهی در تبعیدگاه، و گاهی در بستر بیماری، آن را ادامه داده ایم، اما از آنجا که نمی توان نظم و عمق مباحث را فدای سرعت عمل نمود باید کاری کرد که میان این هر دو تا آنجا که ممکن است جمع شود، و از سوی دیگر مشکلات فوق العاده چاپ و تهیه کاغذ و مانند آن را (مخصوصاً در زمان جنگ) نباید از نظر دور داشت که آن هم یک عامل مهم تأخیر بوده است.

۳ - گاهی می پرسند اگر این تفسیر به قلم افراد مختلف تهیه گردد هماهنگ نمی تواند باشد.

در پاسخ می‌گویم در آغاز کار، تا اندازه‌ای چنین بود، ولی به زودی برای تأمین همین هدف بر این شدیم که قلم تفسیر همه جا از اینجانب باشد، و دوستان در جمع‌آوری مطالب کمک کنند که آنها نیز هر کدام کار خود را قبلاً به طور انفرادی انجام می‌دهند و یادداشت‌های لازم را تهیه می‌کنند ولی بعداً در جلسات دسته‌جمعی که با هم داریم هماهنگی لازم ایجاد می‌گردد تا هیچگونه نوسانی در بحث‌ها و طرح مسائل گوناگون و سبک تفسیر پیدا نشود و همه یک دست و یک پارچه و منسجم باشد. این تفسیر در زمانی رو به گسترش می‌رود که حکومت جمهوری اسلامی بحمد الله به رهبری امام خمینی (مدظله) بال و پر خود را بر این کشور اسلامی گشوده، و جنب و جوشی در سایر کشورهای اسلامی برای تشکیل حکومت الهی به وجود آورده، و منافع ابرقدرت‌های شرق و غرب را سخت به مخاطره افکنده، به همین دلیل مردم جهان را جویای توضیح بیشتر درباره اسلام و قرآن ساخته است و ما امیدواریم که این تفسیر کمکی به این خواسته عمومی کند، هم اکنون این تفسیر به همت جمعی از دانشمندان به سه زبان معروف دنیا در دست ترجمه است:

- ۱ - به زبان عربی که از جلد اول تا سوم آن، ان شاء الله به زودی به زیر چاپ می‌رود.
- ۲ - به زبان اردو که تا کنون هشت جلد آن ترجمه شده و جلد اول زیر چاپ است.
- ۳ - به زبان ساحلی (زبانی که در ده کشور آفریقائی بیش از هشتاد میلیون نفر به آن تکلم می‌کنند).

از خدا می‌خواهیم توفیق تکمیل این خدمت و هم چنین نشر آن را به زبان‌های دیگر و کمک به شناخت هر چه بیشتر اسلام در صف جهانی عنایت فرماید.

خداوند! چشم ما را بینا و گوشمان را شنوا و فکرمان را صائب، زاینده و کارساز فرما، تا بتوانیم به عمق تعلیمات کتابت راه یابیم و از آن چراغ پرفروغی برای خود و دیگران فراهم سازیم.

خداوند! آتش هائی که دشمنان انقلاب ما خصوصاً، و دشمنان اسلام عموماً پیرامون ما برافروخته اند و فکر ما را دائماً به خود مشغول داشته است، در پرتو مجاهدت های پیگیر و سعی و تلاش بی امان این امت اسلامی، خاموش بگردان تا یک جا دل را به تو بندیم و در راه تو و خدمت به بندگان مستضعف تو گام برداریم.

قم حوزه علمیه - ناصر مکارم شیرازی

اردیبهشت ماه ۱۳۶۳

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده
و یا مورد نقد قرار گرفته است:

۱ - تفسیر مجمع البیاناز مفسر معروف مرحوم طبرسی ۲ - تفسیر تیباناز دانشمند فقید بزرگ
شیخ طوسی ۳ - تفسیر المیزاناز علامه طباطبائی ۴ - تفسیر صافیاز ملامحسن فیض کاشانی ۵ -
تفسیر نور الثقلیناز مرحوم عبد علی بن جمعه الحویزی ۶ - تفسیر برهاناز مرحوم سید هاشم
بحرانی ۷ - تفسیر روح المعانیاز علامه شهاب الدین محمود آلوسی ۸ - تفسیر المناراز محمد
رشید رضا(تقریرات درس

تفسیر شیخ محمد عبده)

۹ - تفسیر فی ظلال القرآناز سید قطب

۱۰ - تفسیر قرطبیاز محمد بن احمد الانصاری القرطبی ۱۱ - اسباب النزولاز واحدی
(ابوالحسن علی بن منویه

نیشابوری) ۱۲ - تفسیر مراغیاز احمد مصطفی مراغی ۱۳ - تفسیر

مفاتیح الغیباز فخر رازی ۱۴ - تفسیر روح الجناناز ابوالفتوح رازی ۱۵ - تفسیر کشافاز زمخشری

۱۶ - الدرّ المنثوراز سیوطی

تفسیر نمونه

جلد شانزدهم

سوره های

قصص - عنکبوت - روم

جزء ۲۰ قرآن مجید

سوره قصص

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۸۸ آیه است

تاریخ شروع

اول / رمضان المبارک / ۱۴۰۳

۲۳ / ۳ / ۱۳۶۲

محتوای سوره قصص

معروف این است که، این سوره در «مکه» نازل شده است، بنابراین، محتوای کلی و خطوط اصلی آن، همان محتوا و خطوط سوره های مکی است (۱).

گرچه بعضی از مفسران، آیه ۸۵ این سوره، یا آیه ۵۲ تا ۵۵ را استثناء کرده اند، و معتقدند اولی در «جحفه» (سرزمینی است میان «مکه» و مدینه) و پنج آیه دیگر، در مدینه نازل شده است، ولی دلیل روشنی بر گفته آنان در دست نیست. شاید محتوای آیات پنج گانه، که سخن از «اهل کتاب» می گوید، و اهل کتاب بیشتر ساکن «مدینه» بوده اند، سبب چنین تصویری شده است، در حالی که چنین نیست که قرآن در «مکه»، تنها سخن از مشرکان بگوید، به خصوص که اهل «مکه» و مدینه» رفت و آمد فراوانی با هم داشتند.

البته شأن نزولی برای آیات ۵۲ تا ۵۵ ذکر کرده اند که، تناسب با مدنی بودن آن دارد و به خواست خدا در جای خود از آن بحث خواهیم کرد.

آیه ۸۵، که سخن از بازگشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به موطن اصلی، یعنی «مکه» می گوید: هیچ مانعی ندارد، به هنگام هجرت و خروجش از «مکه» در نزدیکی این سرزمین مقدس، نازل شده باشد، چرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سرزمین «مکه» که حرم امن خدا و مرکز خانه توحید بود، عشق می ورزید، و خداوند در این آیه به او بشارت می دهد که سرانجام، تو را به این شهر بازمی گردانم.

بنابراین، آیه مزبور نیز می تواند، مکی باشد، و به فرض که در سرزمین «جحفه» نازل شده باشد، آن نیز به «مکه» از «مدینه» نزدیک تر است.

۱ - به «تاریخ القرآن» «ابو عبدالله زنجانی»، و «فهرست» «ابن ندیم» و کتب تفسیر مراجعه شود.

بنابراین، نمی توان در تقسیم دوگانه آیات به «مکی» و «مدنی» جایی برای این آیه ۸۵ در غیر آیات مکی باز کرد.

آری این سوره در «مکه» نازل شده است، در شرائطی که مؤمنین در چنگال دشمنان نیرومندی گرفتار بودند، دشمنانی که هم از نظر جمعیت و تعداد، و هم قدرت و قوت، بر آنها برتری داشتند، این اقلیت مسلمان، چنان تحت فشار آن اکثریت بودند، که جمعی از آینده اسلام، بیمناک و نگران به نظر می رسیدند.

از آنجا که، این حالت شباهت زیادی به وضع «بنی اسرائیل» در چنگال «فرعونیان» داشت، بخشی از محتوای این سوره را داستان «موسی» (علیه السلام) و «بنی اسرائیل» و «فرعونیان» تشکیل می دهد، بخشی که در حدود نیمی از آیات این سوره را در برمی گیرد.

مخصوصاً از زمانی سخن می گوید که، «موسی» (علیه السلام) طفل ضعیف شیرخواری در چنگال فرعونیان بود، اما آن قدرت شکست ناپذیری که بر سراسر عالم هستی سایه افکنده، این طفل ضعیف را در دامان دشمنان نیرومندش، بزرگ کرد، و سرانجام، آن قدر قدرت و قوت به او بخشید که دستگاه فرعونیان را در هم پیچید و کاخ بیدادگیشان را واژگون ساخت. تا مسلمانان به لطف پروردگار، و قدرت بی انتهای او دلگرم باشند، و از فزونی جمعیت و قدرت دشمن، هراسی به خود راه ندهند.

آری، بخش اول این سوره را، همین تاریخچه پر معنی و آموزنده تشکیل می دهد، و مخصوصاً در آغازش نوید حکومت حق و عدالت را برای مستضعفین و بشارت در هم شکستن شوکت ظالمان را، بازگو می کند، بشارتی آرام بخش و قدرت آفرین.

می گوید: بنی اسرائیل تا آن زمان که رهبر و پیشوایی نداشتند و در زیر چتر

ایمان و توحید قرار نگرفته بودند، و فاقد هرگونه حرکت و تلاش و کوشش منسجم و متحدی بودند، زنجیر اسارت و بردگی را در گردن داشتند، اما به هنگامی که رهبر خود را یافتند، و قلب خود را به نور علم و توحید روشن نمودند، چنان بر فرعونیان تاختند که، حکومت را برای همیشه از دست آنها بیرون آورده و بنی اسرائیل را آزاد نمودند.

بخش دیگری از این سوره را، داستان «قارون» آن مرد ثروتمند مستکبر را که تکیه بر علم و ثروت خود داشت، بازگو می کند که بر اثر غرور، سرنوشتی همچون سرنوشت فرعون پیدا کرد.

او در آب فرو رفت، و این در خاک، او تکیه بر قدرت نظامی و حکومت داشت، و این تکیه بر ثروت.

تا روشن شود، نه «ثروتمندان مگه»، نه «قدرتمندان مشرک» در آن سرزمین، و نه «بازیگران سیاسی» آن محیط، توانائی دارند که در برابر اراده الله که به پیروزی «مستضعفان» بر «مستکبران» تعلق گرفته، کمترین مقاومتی نشان دهند.

این بخش، در اواخر سوره آمده است.

و میان این دو بخش، درس های زنده و ارزنده ای از توحید و معاد، و اهمیت قرآن، و وضع حال مشرکان در قیامت، و مسأله هدایت و ضلالت، و پاسخ به بهانه جوئی های افراد ضعیف، آمده است که، در حقیقت نتیجه ای است از بخش اول، و مقدمه ای است برای بخش دوم.

فضیلت تلاوت سوره قصص

در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: وَ مَنْ قَرَأَ طِسْمَ الْقَصَصِ أُعْطِيَ مِنْ الْأَجْرِ عَشْرُ حَسَنَاتٍ بَعْدَ مَنْ صَدَّقَ بِمُوسَى وَ كَذَّبَ بِهِ، وَ لَمْ يَبْقَ مَلَكٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا شَهِدَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّهُ كَانَ صَادِقًا: «کسی که سوره قصص را بخواند به تعداد هر یک از کسانی که موسی را تصدیق یا تکذیب کردند، ده حسنه به او داده خواهد شد، و فرشته ای در آسمان ها و زمین نیست، مگر این که روز قیامت گواهی بر صدق او می دهد» (۱).

در حدیث دیگری، از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «کسی که طواسین ثلاث (سوره قصص و نمل و شعراء) را در شب جمعه، بخواند از دوستان خدا، و در جوار او، و در کنف حمایت او قرار خواهد گرفت، و در دنیا هرگز فقر و ناامنی و ناراحتی شدید پیدا نخواهد کرد، و در آخرت خداوند آن قدر از مواهب خود به او می بخشد که راضی شود و برتر از راضی بودن» (۲).

بدیهی است، این همه اجر و پاداش از آن کسانی است که، با خواندن این سوره در صف موسی (علیه السلام) و مؤمنان راستین، و در خط مبارزه با فرعون ها و قارون ها قرار گیرند، در مشکلات در برابر دشمن زانو نزنند، و ذلت تسلیم را بر خود هموار نکنند، که این همه موهبت را ارزان به کسی نمی دهند، مخصوص آنها است که می خوانند و می اندیشند و برنامه عمل خویش قرار می دهند.

۱ - تفسیر «مجمع البیان»، آغاز سوره قصص.

۲ - «ثواب الاعمال» طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۰۶، در آغاز سوره قصص.

- ۱ طسم
- ۲ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ
- ۳ نَتَلَّوْا عَلَيْكَ مِنْ نَبِيٍّ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
- ۴ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوْا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ
- ۶ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - طسم!

۲ - اینها آیات کتاب مبین است!

۳ - ما از داستان موسی و فرعون به حق بر تو می خوانیم، برای گروهی که ایمان می آورند!

۴ - فرعون در زمین برتری جوئی کرد، و اهل آن را به گروه های مختلفی تقسیم

نمود؛ گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسرانشان را سر می برید و زنانشان را (برای کنیزی و خدمت) زنده نگه می داشت؛ او به یقین از مفسدان بود!

۵ - ما می خواستیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم!

۶ - حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم؛ و به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را از آنها [= بنی اسرائیل] بیم داشتند نشان دهیم!

تفسیر:

مشیت ما به پیروزی مستضعفان، تعلق گرفته!

این چهاردهمین بار است که با «حروف مقطعه» در آغاز سوره های قرآن روبرو می شویم، مخصوصاً «طسم» سومین، و آخرین بار است.

و چنانکه بارها گفته ایم: «حروف مقطعه» قرآن، تفسیرهای گوناگونی دارد که ما در آغاز سوره های «بقره» و «آل عمران» و «اعراف» مشروحاً از آن بحث کرده ایم.

به علاوه در مورد «طسم» از روایات متعددی برمی آید، که این حروف علامت های اختصاری از صفات خدا، و یا مکان های مقدسی می باشد، اما در عین حال، مانع از آن تفسیر معروف که بارها بر روی آن تأکید کرده ایم، نخواهد بود که، خداوند می خواهد، این حقیقت را بر همه روشن سازد که، این کتاب بزرگ آسمانی که، سرچشمه انقلابی بزرگ، در تاریخ بشر گردید، و برنامه کامل زندگی سعادت بخش انسان ها را در بردارد، از وسیله ساده ای همچون حروف «الف، باء» تشکیل یافته که هر کودکی می تواند به آن تلفظ کند، این نهایت عظمت است که آن چنان محصول فوق العاده با اهمیتی را، از چنین مواد ساده ای

ایجاد کند که همگان آن را در اختیار دارند.

و شاید به همین دلیل، بلافاصله بعد از این «حروف مقطعه» سخن، از عظمت قرآن به میان آورده، می گوید: «این آیات با عظمت، آیات کتاب مبین است» کتابی که هم خود روشن است و هم روشنگر راه سعادت انسان ها (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ).

گرچه «کتاب مبین» در بعضی از آیات قرآن، مانند آیه ۶۱ سوره «یونس»: «وَلَا أُصْغِرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبُرُ إِلَّا فِي كِتَابِ مُبِينٍ» و آیه ۶ سوره «هود»: «كُلُّ فِي كِتَابِ مُبِينٍ» به معنی «لوح محفوظ» تفسیر شده، ولی در آیه مورد بحث، به قرینه ذکر «آیات» و همچنین جمله «تَتْلُوا عَلَيْكُمْ» که در آیه بعد، می آید به معنی قرآن است.

در اینجا قرآن به «مبین بودن» توصیف شده، و «مبین» چنانکه از لغت استفاده می شود، هم به معنی «لازم» و هم به معنی «متعدی» آمده است، چیزی که هم آشکار است و هم آشکار کننده، و قرآن مجید، با محتوای روشنش حق را از باطل آشکار و راه را از بیراهه نمودار می سازد(۱).

قرآن، بعد از ذکر این مقدمه کوتاه، وارد بیان سرگذشت «موسی» و «فرعون» شده می گوید: «ما به حق، بر تو از داستان موسی و فرعون می خوانیم، برای گروهی که ایمان می آورند» (تَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

تعبیر به «مِنْ» که به اصطلاح «تبعیضیه» است، اشاره به این نکته می باشد، که

۱ - ضمناً «تِلْكَ» اسم اشاره به دور است و چنانکه قبلاً هم گفته ایم برای بیان عظمت این آیات است.

آنچه در اینجا آمده، گوشه ای از این داستان پرماجرا است که بیان آن تناسب و ضرورت داشته.

و تعبیر «بِالْحَقِّ» اشاره به این است که، آنچه در اینجا آمده، خالی از هر گونه خرافات و اباطیل و اساطیر و مطالب غیر واقعی است. تلاوتی است توأم با حق، و عین واقعیت، تعبیر به «لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»، تأکیدی است، بر این حقیقت که مؤمنان آن روز که در مکه تحت فشار بودند، و مانند آنها، باید از شنیدن این داستان به این حقیقت برسند، که قدرت دشمن هر قدر زیاد باشد، و جمعیت و نفرات و نیروهایشان فراوان، و مردم با ایمان هر قدر در اقلیت و تحت فشار باشند، و ظاهراً کم قدرت، هرگز نباید ضعف و فتوری به خود راه دهند، که در برابر قدرت خدا همه چیز آسان است.

خدائی که موسی (علیه السلام) را برای نابود کردن فرعون در آغوش فرعون، پرورش داد، خدائی، که بردگان مستضعف را به حکومت روی زمین رسانید، و جباران گردن کش را خوار و ذلیل و نابود کرد، و خدائی، که کودک شیرخواری را در میان امواج خروشان محافظت فرمود، و هزاران هزار از فرعونیان زورمند را در میان امواج مدفون ساخت، قادر بر نجات شماست.

آری، هدف اصلی از این آیات، مؤمنانند و این تلاوت، به خاطر آنها و برای آنها صورت گرفته، مؤمنانی که می توانند از آن الهام گیرند، و راه خود را به سوی هدف در میان انبوه مشکلات بگشایند.

این، در حقیقت یک بیان اجمالی بود، سپس به تفصیل آن پرداخته می گوید: «فرعون استکبار و سلطه گری و برتری جوئی در زمین کرد» (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ).

او بنده ضعیفی بود که، بر اثر جهل و نادانی، شخصیت خود را گم کرد و تا آنجا پیشرفت، که دعوی خدائی نمود.

تعبیر به «الأرض» (زمین) اشاره، به سرزمین «مصر» و اطراف آن است، و از آنجا که یک قسمت مهم آباد روی زمین در آن روز، آن منطقه بوده این واژه به صورت مطلق آمده است. این احتمال نیز وجود دارد که الف و لام، برای عهد و اشاره به سرزمین «مصر» باشد.

به هر حال، او برای تقویت کردن پایه های استکبار خود، به چند جنایت بزرگ دست زد:

نخست «کوشید در میان مردم مصر، تفرقه بیندازد» (وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا).

همان سیاستی که در طول تاریخ، پایه اصلی حکومت مستکبران را تشکیل می داده است، چرا که حکومت یک اقلیت ناچیز، بر یک اکثریت بزرگ، جز با برنامه «تفرقه بینداز و حکومت کن» امکان پذیر نیست!

آنها همیشه از «توحید کلمه» و «کلمه توحید» وحشت داشته و دارند، آنها از پیوستگی صفوف مردم، به شدت می ترسند، و به همین دلیل، حکومت طبقاتی تنها راه حفظ آنان است، همان کاری که فرعون و فراعنه در هر عصر و زمان کرده و می کنند.

آری، فرعون، مخصوصاً مردم «مصر» را به دو گروه مشخص، تقسیم کرد: «قبطیان» که بومیان آن سرزمین بودند، و تمام وسائل رفاهی و کاخ ها و ثروت ها و پست های حکومت در اختیار آنان بود.

و «سبطیان» یعنی مهاجران بنی اسرائیل که به صورت بردگان و غلامان و کنیزان در چنگال آنها گرفتار بودند.

فقر و محرومیت، سراسر وجودشان را فرا گرفته بود، و سخت ترین کارها بر

دوش آنها بود، بی آنکه بهره ای داشته باشند (و تعبیر به «اهل»، درباره هر دو گروه به خاطر آن است که بنی اسرائیل مدت ها ساکن آن سرزمین بودند و به راستی اهل آن شده بودند). هنگامی که می شنویم، بعضی از فراعنه مصر، برای ساختن یک قبر برای خود (هرم معروف «خوفو» که در نزدیکی پایتخت مصر «قاهره» قرار دارد) یکصد هزار برده را در طول بیست سال، به کار می گیرد و هزاران نفر از آنها را در این ماجرا، به ضرب شلاق یا از فشار کار به قتل می رساند، باید حدیث مفصل را از این مجمل بخوانیم!

دومین جنایت او، استضعاف گروهی از مردم آن سرزمین بود، قرآن می گوید: «آن چنان این گروه را به ضعف و ناتوانی کشانید، که پسران آنها را سر می برید و زنان آنها را برای خدمت، زنده نگه می داشت» (يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ).

او دستور داده بود، که درست بنگرند فرزندان که از بنی اسرائیل، متولد می شوند اگر پسر باشند آنها را از دم تیغ بگذرانند! و اگر دختر باشند، برای خدمتکاری و کنیزی زنده نگه دارند! راستی او با این عملش چه می خواست انجام بدهد؟

معروف این است، که او در خواب دیده بود شعله آتشی از سوی «بیت المقدس» برخاسته و تمام خانه های مصر را فرا گرفت، خانه های قبطیان را سوزاند، ولی خانه های بنی اسرائیل سالم ماند!

او از آگاهان و معبران خواب توضیح خواست، گفتند: از این سرزمین «بیت المقدس» مردی خروج می کند که هلاکت «مصر» و حکومت فراعنه به دست او

است! (۱).

و نیز نقل کرده اند، که بعضی از کاهنان به او گفتند: پسری در بنی اسرائیل متولد می شود، که حکومت تو را بر باد خواهد داد! (۲).

و سرانجام همین امر سبب شد که فرعون تصمیم به کشتن نوزادان پسر از بنی اسرائیل را بگیرد.

این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند، که پیامبران پیشین بشارت ظهور موسی و ویژگی های او را داده بودند، و فرعونیان با آگاهی از این امر بیمناک بودند و در مقام مبارزه برآمدند (۳).

ولی قرار گرفتن جمله «يَذْبَحُ أَبْنَاءَهُمْ» بعد از جمله «يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ»، مطلب دیگری را بازگو می کند، می گوید: فرعونیان برای تضعیف بنی اسرائیل این نقشه را طرح کرده بودند، که نسل ذکور آنها را که می توانست قیام کند و با فرعونیان بجنگد براندازند، و تنها دختران و زنان را که به تنهایی قدرت بر قیام و مبارزه نداشتند برای خدمتکاری زنده بگذارند.

گواه دیگر، این سخن این است که از آیه ۲۵ سوره «مؤمن» به خوبی استفاده می شود، که برنامه کشتن پسران و زنده نگه داشتن دختران، حتی بعد از قیام موسی (علیه السلام) ادامه داشت: فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ: «هنگامی که موسی حق را از نزد ما برای آنها آورد، گفتند: پسران کسانی را که به موسی ایمان آورده اند بکشید و زنانشان را زنده نگهدارید، اما نقشه کافران جز در گمراهی نخواهد بود».

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۲۳۹ - «فخر رازی» در تفسیر کبیر جلد ۲۴، صفحه

۲۲۵، ذیل آیات مورد بحث.

۳ - تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۲۴، صفحه ۲۲۵، ذیل آیه مورد بحث.

جمله یَسْتَحِبُّ نِسَاءَهُمْ: «زنان آنها را زنده نگه می داشت» ظاهر در این است که، اصرار به بقاء حیات دختران و زنان داشتند، یا به خاطر خدمتکاری و یا کامجوئی های جنسی و یا هر دو. و در آخرین جمله این آیه، به صورت یک جمع بندی و نیز بیان علت می فرماید: «او بطور مسلم از مفسدان بود» (إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ).

کوتاه سخن این که، کار «فرعون»، در فساد روی زمین خلاصه می شد، برتری جوئیش فساد بود، ایجاد زندگی طبقاتی در «مصر»، فساد دیگر، شکنجه بنی اسرائیل و همچنین کشتن پسران آنها، و کنیزی دخترانشان فساد سومی بود، و جز این، مفاسد بسیار دیگری نیز داشت. طبیعی است، افراد برتری جو و خودپرست، تنها حافظ منافع خویشند، و هرگز حفظ منافع شخصی با حفظ منافع جامعه که نیاز به عدالت و فداکاری و ایثار دارد، هماهنگ نخواهد بود، و بنابراین، هر چه باشد نتیجه اش فساد است در همه ابعاد زندگی.

ضمناً تعبیر «يُذَبِّحُ» که از ماده «ذَبَحَ» است نشان می دهد، رفتار فرعونیان با بنی اسرائیل، همچون رفتار با گوسفندان و چهارپایان بود، و این انسان های بی گناه را همچون حیوانات سر می بریدند(۱).

در مورد این برنامه جنایت بار فرعونیان، داستان ها گفته اند، بعضی می گویند: «فرعون دستور داده بود: زنان باردار بنی اسرائیل را دقیقاً زیر نظر بگیرند، و تنها قابله های قبطی و فرعونی مأمور وضع حمل آن بودند، تا اگر نوزاد، پسر باشد، فوراً به مقامات حکومت «مصر» خبر دهند، و جلادان بیایند و قربانی خود را

۱ - قابل توجه این که، ماده «ذبح» در فعل ثلاثی مجرد، متعدی است، اما در اینجا به باب تفعیل برده شده، تا کثرت را بیان کند، و استفاده از فعل مضارع نیز، دلیل بر استمرار این جنایت دارد.

بگیرند(۱).

در این که چند نفر از نوزادان بنی اسرائیل، در این برنامه قربانی شدند، دقیقاً روشن نیست، بعضی، عدد آن را نود هزار! و بعضی، صدها هزار! گفته اند، آنها گمان می کردند، با این جنایت های موحش می توانند، جلو قیام بنی اسرائیل و تحقق اراده حتمی خدا را بگیرند.

بلافاصله بعد از این آیه، می فرماید: «اراده و مشیت ما بر این قرار گرفته است، که بر مستضعفین در زمین منت نهیم، و آنها را مشمول مواهب خود نمائیم» (وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ).

«آنها را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم» (وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ).

«آنها را نیرومند و قوی و صاحب قدرت، و حکومتشان را مستقر و پا بر جا سازیم» (وَ نُمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ).

«و به فرعون و هامان و لشکریان آنها، آنچه را از سوی این مستضعفین بیم داشتند نشان دهیم!» (وَ تُرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ).

چه قدر این دو آیه، گویا و امیدبخش است؟! چرا که به صورت یک قانون کلی و در شکل فعل مضارع و مستمر بیان شده است، تا تصور نشود اختصاص به مستضعفان بنی اسرائیل و حکومت فرعونیان داشته، می گوید: «ما می خواهیم چنین کنیم...» یعنی فرعون می خواست، بنی اسرائیل را تار و مار کند و قدرت و

۱ - تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۲۴، ذیل آیات مورد بحث.

شوکتشان را درهم بشکند، اما ما می خواستیم آنها قوی و پیروز شوند. او می خواست حکومت، تا ابد در دست مستکبران باشد، اما ما اراده کرده بودیم، که حکومت را به مستضعفان بسپاریم! و سرانجام چنین شد. ضمناً تعبیر به «مِنْت» چنانکه قبلاً هم گفته ایم، به معنی بخشیدن مواهب و نعمت ها است، و این با «منت زبانی»، که بازگو کردن نعمت، به قصد تحقیر طرف است و مسلماً کار مذمومی است، فرق بسیار دارد.

در این دو آیه خداوند، پرده از روی اراده و مشیت خود در مورد مستضعفان برداشته، و پنج امر را در این زمینه بیان می کند، که با هم پیوند و ارتباط نزدیک دارند. نخست این که، ما می خواهیم آنها را مشمول نعمت های خود کنیم (و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ...). دیگر این که، ما می خواهیم آنها را پیشوایان نمائیم (نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً). سوم این که، ما می خواهیم آنها را وارثان حکومت جباران قرار دهیم (وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ). چهارم این که، ما حکومت قوی و پا بر جا به آنها می دهیم (وَنُؤَمِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ). و بالاخره پنجم این که، آنچه را دشمنانشان از آن بیم داشتند، و تمام نیروهای خود را بر ضد آن بسیج کرده بودند، به آنها نشان دهیم (وَنُؤَيِّنَنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ).

چنین است لطف عنایت پروردگار، در مورد «مستضعفین»، اما آنها کیانند؟ و چه اوصافی دارند؟ در بحث نکات به خواست خدا از آن سخن خواهیم گفت. «هامان» وزیر معروف «فرعون» بود، و تا به آن حد در دستگاه او نفوذ

داشت که، در آیه بالا از لشکریان «مصر» تعبیر به لشکریان فرعون و هامان، می کند (شرح بیشتر درباره هامان به خواست خدا ذیل آیه ۳۸ همین سوره خواهد آمد).

نکته ها:

۱ - حکومت جهانی مستضعفان

گفتیم، آیات فوق، هرگز سخن از یک برنامه موضعی و خصوصی مربوط به بنی اسرائیل، نمی گوید، بلکه بیان گر یک قانون کلی است، برای همه اعصار و قرون، و همه اقوام و جمعیت ها، می گوید: «ما اراده داریم که بر مستضعفان منت بگذاریم، و آنها را پیشوایان و وارثان حکومت روی زمین قرار دهیم».

این، بشارتی است در زمینه پیروزی حق بر باطل و ایمان بر کفر. این، بشارتی است برای همه انسان های آزاده و خواهان حکومت عدل و داد، و برچیده شدن بساط ظلم و جور.

نمونه ای از تحقق این مشیت الهی، حکومت بنی اسرائیل و زوال حکومت فرعونیان بود. و نمونه کاملترش حکومت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و یارانش بعد از ظهور اسلام بود، حکومت پا برهنه ها و تهی دستان با ایمان و مظلومان پاک دل، که پیوسته از سوی فراعنه زمان خود، مورد تحقیر و استهزاء بودند، و تحت فشار و ظلم و ستم قرار داشتند. سرانجام، خدا به دست همین گروه، دروازه قصرهای کسراها و قیصرها را گشود، و آنها را از تخت قدرت به زیر آورد، و بینی مستکبران را به خاک مالید.

و نمونه «گسترده تر» آن، ظهور حکومت حق و عدالت، در تمام کره زمین به

وسیله حضرت «مهدی» (علیه السلام) است.

این آیات، از جمله آیاتی است که به روشنی بشارت ظهور چنین حکومتی را می دهد، لذا در روایات اسلامی می خوانیم که، ائمه اهل بیت (علیهم السلام) در تفسیر این آیه، اشاره به این ظهور بزرگ کرده اند.

در «نهج البلاغه» از علی (علیه السلام) چنین آمده است: لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا وَ تَلَا عَقِيبَ ذَلِكَ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ: «دنیا پس از چموشی و سرکشی - همچون شتری که از دادن شیر به دوشنده اش خودداری می کند، و برای بچه اش ننگه می دارد - به ما روی می آورد... سپس آیه «وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ» را تلاوت فرمود» (۱).

و در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود: هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) يَبْعَثُ اللهُ مَهْدِيَّهُمْ بَعْدَ جَهْدِهِمْ، فَيُعِزُّهُمْ وَ يَذِلُّ عَدُوَّهُمْ: «این گروه، آل محمد (صلی الله علیه وآله) هستند، خداوند مهدی آنها را بعد از زحمت و فشاری که بر آنان وارد می شود برمی انگیزد و به آنها عزت می دهد و دشمنانشان را ذلیل و خوار می کند» (۲).

و در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین ۷ می خوانیم: وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا، إِنَّ الْأَبْرَارَ مِمَّا أَهَلَ الْبَيْتِ وَ شِيعَتَهُمْ بِمَنْزِلَةِ مُوسَى وَ شِيعَتِهِ، وَ إِنَّ عَدُوَّنَا وَ أَشْيَاعَهُمْ بِمَنْزِلَةِ فِرْعَوْنَ وَ أَشْيَاعِهِ: «سوگند به کسی که محمد (صلی الله علیه وآله) را به حق بشارت دهنده و بیم دهنده قرار داد، که نیکان از ما اهل بیت و پیروان آنها، به منزله موسی و پیروان او هستند، و دشمنان ما و پیروان آنها به منزله فرعون و پیروان او می باشند» (سرانجام ما پیروز می شویم و آنها نابود می شوند و

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، شماره ۲۰۹.

۲ - «غیبت شیخ طوسی»، صفحه ۱۸۴، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۱۰.

حکومتِ حق و عدالت از آن ما خواهد بود(۱).

البته حکومت جهانی مهدی(علیه السلام) در آخر کار، هرگز مانع از حکومت های اسلامی در مقیاس های محدودتر پیش از آن، از طرف مستضعفان بر ضد مستکبران، نخواهد بود، و هر زمان شرائط آن را فراهم سازند، وعده حتمی و مشیت الهی درباره آنها تحقق خواهد یافت، و این پیروزی نصیبشان می شود.

* * *

۲ - «مستضعفان» و «مستکبران» کیانند؟

می دانیم واژه «مستضعف» از ماده «ضَعَف» است، اما چون به «باب استفعال» برده شده، به معنی کسی است که او را به ضعف کشانده اند، و در بند و زنجیر کرده اند.

به تعبیر دیگر «مستضعف» کسی نیست که ضعیف و ناتوان و فاقد قدرت و نیرو باشد، مستضعف کسی است که نیروهای بالفعل و بالقوه دارد، اما از ناحیه ظالمان و جباران، سخت در فشار قرار گرفته، ولی با این حال در برابر بند و زنجیر که بر دست و پای او نهاده اند، ساکت و تسلیم نیست، پیوسته تلاش می کند، تا زنجیرها را بشکند و آزاد شود، دست جباران و ستمگران را کوتاه سازد، و آئین حق و عدالت را برپا کند.

خداوند، به چنین گروهی، وعده یاری و حکومت در زمین داده است، نه افراد بی دست و پا و جهان و ترسو که حاضر نیستند حتی فریادی بکشند، تا چه رسد به این که پا در میدان مبارزه بگذارند و قربانی دهند.

بنی اسرائیل نیز آن روز توانستند، وارث حکومت فرعونیان شوند، که گرد رهبر خود موسی(علیه السلام) را گرفتند، نیروهای خود را بسیج کردند، و همه صف

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

واحدی را تشکیل دادند، بقایای ایمانی که از جدشان ابراهیم (علیه السلام) به ارث برده بودند با دعوت موسی (علیه السلام) تکمیل و خرافات را از فکر خود زدودند و آماده قیام شدند. البته «مستضعف» انواع و اقسامی دارد، مستضعف «فکری»، «فرهنگی»، «اقتصادی»، «اخلاقی» و «سیاسی» و آنچه بیشتر قرآن روی آن تکیه کرده است، مستضعفین سیاسی و اخلاقی است.

بدون شک، جباران مستکبر، برای تحکیم پایه های سیاست جابرانه خود، قبل از هر چیز، سعی می کنند، قربانیان خود را به استضعاف فکری و فرهنگی بکشانند، سپس، به استضعاف اقتصادی، تا قدرت و توانی برای آنها باقی نماند، تا فکر قیام و گرفتن زمام حکومت را در دست و در مغز خود نیرووراندند.

در قرآن مجید، در پنج مورد سخن از «مستضعفین» به میان آمده که عموماً سخن از مؤمنانی می گوید که، تحت فشار جباران قرار داشتند.

در یک جا، مؤمنان را دعوت به مبارزه و جهاد در راه خدا، و مستضعفین با ایمان کرده می گوید: «چرا در راه خدا، و در راه مردان و زنان و کودکانی که تضعیف شده اند پیکار نمی کنید؟ همان افراد ستمدیده ای که می گویند: خدایا! ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگرند بیرون بر، و برای ما از طرف خودت سرپرستی قرار ده، و برای ما از سوی خودت یآوری تعیین فرما» (۱).

تنها، در یک مورد سخن از کسانی به میان می آورد که ظالمند، و همکاری با کافران دارند و ادعای مستضعف بودن می کنند، و قرآن ادعای آنها را نفی کرده، می گوید: «شما می توانستید با هجرت کردن، از منطقه کفر و فساد، از چنگال آنها رهائی یابید، اما چون چنین نکردید، جایگاه شما دوزخ است» (۲).

۱ - نساء، آیه ۷۵.

۲ - مضمون آیه ۹۷، سوره نساء.

ولی، به هر حال، قرآن، همه جا به حمایت از مستضعفان برخاسته و از آنها به نیکی یاد کرده است و آنها را مؤمنان تحت فشار می‌شمارد، مؤمنانی مجاهد و تلاش‌گر، که مشمول لطف خدا هستند.

۳- روش عمومی مستکبران تاریخ

نه تنها فرعون بود که برای اسارت بنی اسرائیل، مردان آنها را می‌کشت، و زنانشان را برای خدمتکاری زنده نگه می‌داشت، که در طول تاریخ، همه جباران چنین بودند و با هر وسیله نیروهای فعال را از کار می‌انداختند.

آنجا که نمی‌توانستند مردان را بکشند، مردانگی را می‌کشتند، و با پخش وسائل فساد، مواد مخدر، توسعه فحشاء و بی‌بندباری جنسی، گسترش شراب و قمار، و انواع سرگرمی‌های ناسالم، روح شهامت و سلحشوری و ایمان را در آنها خفه می‌کردند، تا بتوانند، با خیالی آسوده به حکومت خودکامه خویش ادامه دهند.

اما پیامبران الهی، مخصوصاً پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) سعی داشتند، نیروهای خفته جوانان را بیدار و آزاد سازند، و حتی به زنان، درس مردانگی بیاموزند، و آنها را در صف مردان، در برابر مستکبران قرار دهند.

شواهد این دو برنامه در تاریخ گذشته و امروز، در همه کشورهای اسلامی به خوبی نمایان است که نیازی به ذکر آن نمی‌بینیم.

- ۷ وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ
وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ
- ۸ فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ
جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ
- ۹ وَ قَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنٌ لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا
أَوْ نَتَّخِذَهُ وَكِدًّا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ

ترجمه:

۷ - ما به مادر موسی الهام کردیم که: «او را شیر ده؛ و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریا (ی نیل) بیفکن؛ و نترس و غمگین مباش، که ما او را به تو باز می گردانیم، و او را از رسولان قرار می دهیم!»

۸ - (هنگامی که مادر به فرمان خدا او را به دریا افکند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند، تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد! مسلماً فرعون و هامان و لشکریانشان خطاکار بودند.

۹ - همسر فرعون (چون دید آنها قصد کشتن کودک را دارند) گفت: «نور چشم من و توست! او را نکشید شاید برای ما مفید باشد، یا او را به عنوان پسر خود برگزینیم!» و آنها نمی فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش می پروراند!).

تفسیر:

در آغوش فرعون!

از اینجا قرآن مجید، برای ترسیم نمونه زنده ای از پیروزی مستضعفان بر مستکبران، وارد شرح داستان «موسی و فرعون» می شود، و مخصوصاً به بخش هائی می پردازد که موسی (علیه السلام) را در ضعیف ترین حالات، و فرعون را در نیرومندترین شرایط نشان می دهد، تا پیروزی مشیة الله را، بر اراده جباران، به عالی ترین وجه مجسم نماید.

نخست می گوید: «ما به مادر موسی وحی فرستادیم (و الهام کردیم) که موسی را شیر ده، و هنگامی که بر او ترسیدی او را در دریا بیفکن!» (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فِإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ).

«و ترس و اندوهی به خود راه مده» (وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي).

«چرا که ما قطعاً او را به تو باز می گردانیم، و او را از رسولان قرار خواهیم داد» (إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ).

این آیه کوتاه، مشتمل بر دو امر، و دو نهی، و دو بشارت است که مجموعاً خلاصه ای است از یک داستان بزرگ و پر ماجرا که فشرده اش چنین است: دستگاه فرعون، برنامه وسیعی برای کشتن «نوزادان پسر» از بنی اسرائیل تربیت داده بود، و حتی قابله های فرعونی مراقب زنان باردار بنی اسرائیل بودند.

در این میان، یکی از این قابله ها با مادر موسی (علیه السلام) دوستی داشت (حمل موسی مخفیانه صورت گرفت و چندان آثاری از حمل در مادر نمایان نبود) هنگامی که احساس کرد، تولد نوزاد نزدیک شده، به سراغ قابله دوستش فرستاد و گفت: «ماجرای من چنین است، فرزندی در رحم دارم و امروز به محبت و دوستی تو نیازمندم».

هنگامی که موسی (علیه السلام) تولد یافت از چشمان او نور مرموزی درخشید، چنانکه بدن قابله به لرزه درآمد، و برقی از محبت در اعماق قلب او فرو نشست، و تمام زوایای دلش را روشن ساخت.

زن قابله، رو به مادر موسی (علیه السلام) کرد و گفت: «من در نظر داشتم ماجرای تولد این نوزاد را به دستگاه حکومت خبر دهم، تا جلادان بیایند و این پسر را به قتل رسانند (و من جایزه خود را بگیرم) ولی چه کنم که عشق شدیدی از این نوزاد در درون قلبم احساس می‌کنم! حتی راضی نیستم موئی از سر او کم شود، با دقت از او حفاظت کن، من فکر می‌کنم دشمن نهائی ما سرانجام او باشد!».

قابله، از خانه مادر موسی (علیه السلام) بیرون آمد، بعضی از جاسوسان حکومت، او را دیدند و تصمیم گرفتند وارد خانه شوند، خواهر موسی (علیه السلام) ماجرا را به مادر خبر داد مادر دست پاچه شد، آنچنان که نمی‌دانست چه کند؟

در میان این وحشت شدید که هوش از سرش برده بود، نوزاد را در پارچه ای پیچید و در تنور انداخت، مأمورین وارد شدند، در آنجا چیزی جز تنور آتش ندیدند!، تحقیقات را از مادر موسی (علیه السلام) شروع کردند، گفتند: این زن قابله در اینجا چه می‌کرد؟ گفت: او دوست من است برای دیدار آمده بود، مأمورین مأیوس شدند و بیرون رفتند.

مادر موسی (علیه السلام) به هوش آمد و به خواهر موسی (علیه السلام) گفت: نوزاد کجا است؟ او اظهار بی‌اطلاعی کرد، ناگهان صدای گریه ای از درون تنور برخاست، مادر به سوی تنور دوید، دید خداوند آتش را برای او برد و سلام کرده است (همان خدائی که آتش نمرودی را برای ابراهیم (علیه السلام) سرد و سالم ساخت) دست کرد و نوزادش را سالم بیرون آورد. اما باز مادر در امان نبود، چرا که مأموران چپ و راست در حرکت و جستجو

بودند، و شنیدن صدای یک نوزاد کافی بود که خطر بزرگی واقع شود. در اینجا یک الهام الهی، قلب مادر را روشن ساخت، الهامی که ظاهراً او را به کار خطرناکی دعوت می کند، ولی با این حال از آن احساس آرامش می نماید.

این یک مأموریت الهی است، که به هر حال باید انجام شود، و تصمیم گرفت به این الهام لباس عمل بپوشاند، و نوزاد خویش را به «نیل» بسپارد!

به سراغ یک نجار مصری آمد (نجاری که نیز او از قبطیان و فرعونیان بود!) از او درخواست کرد، صندوق کوچکی برای او بسازد.

نجار گفت: با این اوصاف که می گوئی صندوق را برای چه می خواهی؟! مادری که زبانش عادت به دروغ نداشت، نتوانست در اینجا سخنی جز این بگوید که: من از بنی اسرائیل، نوزاد پسری دارم، و می خواهم نوزادم را در آن مخفی کنم.

اما نجار قبطی، تصمیم گرفت این خبر را به جلادان برساند، به سراغ آنها آمد، اما چنان وحشتی بر قلب او مستولی شد که زبانش باز ایستاد، تنها با دست اشاره می کرد و می خواست با علائم مطلب را بازگو کند، مأمورین که گویا از حرکات او یک نحو سخریه و استهزاء برداشت کردند او را زدند و بیرون کردند.

هنگامی که بیرون آمد حال عادی خود را باز یافت، این ماجرا تکرار شد، و در نتیجه فهمید در اینجا یک سر الهی نهفته است، صندوق را ساخت و به مادر موسی (علیه السلام) تحویل داد.

شاید صبحگاهانی بود که هنوز چشم مردم «مصر» در خواب، هوا کمی روشن شده بود، مادر، نوزاد خود را همراه صندوق، به کنار «نیل» آورد، پستان در دهان نوزاد گذاشت، و آخرین شیر را به او داد، سپس او را در آن صندوق مخصوص که همچون یک کشتی کوچک قادر بود بر روی آب حرکت کند،

گذاشت و آن را روی امواج نهاد.

امواج خروشان «نیل» صندوق را به زودی از ساحل دور کرده، مادر در کنار ایستاده بود و این منظره را تماشا می نمود، در یک لحظه، احساس کرد، قلبش از او جدا شده و روی امواج حرکت می کند، اگر لطف الهی قلب او را آرام نکرده بود، فریاد می کشید و همه چیز فاش می شد!

هیچ کس نمی تواند دقیقاً حالت این مادر را در آن لحظات حساس ترسیم کند، ولی آن شاعره فارسی زبان، تا حدودی این صحنه را در اشعار زیبا و با روحش مجسم ساخته است، می گوید:

مادر موسی چو موسی را به نیل! در فکند از گفته ربّ جلیل
خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه *** گفت: کای فرزند خرد بی گناه!
گر فراموش کند لطف خدای *** چون رهی زین کشتی بی ناخدای!
وحی آمد، کاین چه فکر باطل است! *** رهرو ما اینک اندر منزل است!
ما گرفتیم، آنچه را انداختی! *** دست حق را دیدی و نشناختی!
سطح آب از گاهوارش خوش تراست *** دایه اش سیلاب و موجش مادر است!
رودها از خود نه طغیان می کنند *** آنچه می گوئیم ما، آن می کنند!
ما به دریا حکم طوفان می دهیم *** ما به سیل و موج، فرمان می دهیم!
نقش هستی، نقشی از ایوان ماست *** خاک و باد و آب، سرگردان ماست
به، که برگردی، به ما بسپاریش *** کی تو از ما دوست تر می داریش؟! (۱) اینها همه از یکسو
اما ببینیم در کاخ فرعون چه خبر؟ در اخبار، آمده: فرعون دختری داشت و تنها فرزندش همو
بود، او از بیماری شدیدی رنج می برد، دست به دامن اطباء زد

۱ - از دیوان «پروین اعتصامی».

نتیجه ای نگرفت، به کاهنان متوسل شد، آنها گفتند: ای فرعون ما پیش بینی می کنیم از درون این دریا انسانی به این کاخ گام می نهد که اگر از آب دهانش به بدن این بیمار بمالند، بهبودی می یابد!

«فرعون» و همسرش «آسیه» در انتظار چنین ماجرائی بودند که، ناگهان روزی صندوقچه ای را که بر امواج در حرکت بود، نظر آنها را جلب کرد، دستور داد مأمورین فوراً به سراغ صندوق بروند، و آن را از آب بگیرند، تا در آن چه باشد؟

صندوق مرموز، در برابر فرعون قرار گرفت، دیگران نتوانستند، در آن را بگشایند، آری می بایست در صندوق نجات موسی (علیه السلام) بدست خود فرعون گشوده شود، و گشوده شد! هنگامی که چشم همسر «فرعون» به چشم کودک افتاد، برقی از آن جستن کرد و اعماق قلبش را روشن ساخت و همگی - مخصوصاً همسر فرعون - مهر او را به دل گرفتند، و هنگامی که آب دهان این نوزاد مایه شفای بیمار شد، این محبت فزونی گرفت (۱).

اکنون به قرآن باز می گردیم و خلاصه این ماجرا را از زبان قرآن می شنویم:

قرآن می گوید: «خاندان فرعون، موسی را (از روی امواج نیل) بر گرفتند تا دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد!» (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا).

«الْتَقَطَ» از ماده «الْتِقَاطُ» در اصل، به معنی رسیدن به چیزی بی تلاش و کوشش است، و این که به اشیاء گم شده ای که انسان پیدا می کند، «لقطه»

۱ - این قسمت از روایت «ابن عباس» که در تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۴، صفحه ۲۲۷ آمده، و روایات دیگری که در تفسیر «ابوالفتح» و «مجمع البیان» آمده است اقتباس شده.

می گویند نیز، به همین جهت است.

بدیهی است، فرعونیان فداقه این نوزاد را از امواج به این منظور نگرفتند که دشمن سرسختشان را در آغوش خود پرورش دهند، بلکه آنها به گفته همسر فرعون، می خواستند نور چشمی برای خود برگزینند.

اما سرانجام و عاقبت کار چنین شد، و به اصطلاح علمای ادب «لام» در اینجا «لام عاقبت» است نه «لام علت» و لطافت این تعبیر در همین است، که خدا می خواهد قدرت خود را نشان دهد، که چگونه این گروه را که تمام نیروهای خود را برای کشتن پسران بنی اسرائیل بسیج کرده بودند، وادار می کند، همان کسی را که این همه مقدمات برای نابودی او است چون جان شیرین در بر بگیرند و پرورش دهند!

ضمناً تعبیر به «آل فرعون» نشان می دهد که، نه یک نفر، بلکه گروهی از فرعونیان برای گرفتن صندوق از آب شرکت کردند و این شاهد آن است که چنین انتظاری را داشتند.

و در پایان آیه، اضافه می کند: «مسلماً فرعون و هامان و لشکریان آن دو خطاکار بودند» (إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ).

آنها، در همه چیز خطاکار بودند، چه خطائی از این برتر که راه حق و عدالت را گذارده، پایه های حکومت خود را بر ظلم و جور و شرک بنا نموده بودند؟

و چه خطائی از این روشن تر که آنها هزاران طفل را سر بریدند تا کلیم اللہرا نابود کنند، ولی خداوند او را به دست خودشان سپرد و گفت: بگیرید و این دشمنان را پرورش دهید و بزرگ کنید! (۱)

۱ - «راغب» در «مفردات» می گوید: فرق «خاطی» و «مخطی» این است: خاطی به کسی می گویند که دست به کاری می زند که به خوبی از عهده آن بر نمی آید، و راه «خطا» طی می کند، اما مخطی به کسی می گویند که دست به کاری می زند که خوب از عهده آن بر می آید اما اتفاقاً خطا می کند و خراب می نماید.

* * *

از آیه بعد استفاده می شود که مشاجره و درگیری میان فرعون و همسرش، و احتمالاً بعضی از اطرافیان آنها، بر سر این نوزاد درگرفته بود، چرا که قرآن می گوید: «همسر فرعون گفت: این نور چشم من و تو است، او را نکشید، شاید برای ما مفید باشد، یا او را به عنوان پسر انتخاب کنیم!» (وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنَ لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا).

به نظر می رسد، فرعون از چهره نوزاد و نشانه های دیگر - از جمله گذاردن او در صندوق و رها کردنش در امواج «نیل» - دریافته بود، که این نوزاد از بنی اسرائیل است، ناگهان کابوس قیام یک مرد بنی اسرائیلی و زوال ملک او به دست آن مرد، بر روح او سایه افکند، و خواهان اجرای قانون جنایت بارش، درباره نوزادان بنی اسرائیل، در این مورد شد!

اطرافیان متملق و چاپلوس نیز، فرعون را در این طرز فکر تشویق کردند و گفتند: دلیل ندارد که قانون درباره این کودک اجرا نشود؟!

اما «آسیه» همسر فرعون که نوزاد پسری نداشت و قلب پاکش که از قماش درباریان فرعون نبود، کانون مهر این نوزاد شده بود، در مقابل همه آنها ایستاد و از آنجا که در این گونه کشمکش های خانوادگی غالباً پیروزی با زنان است، او در کار خود پیروز شد؟ و اگر داستان شفای دختر فرعون نیز، به آن افزوده شود، دلیل پیروزی «آسیه» در این درگیری روشن تر خواهد شد.

ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پر معنی در پایان آیه می گوید: «آنها نمی دانستند چه می کنند» (وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

آری، آنها نمی دانستند که فرمان نافذ الهی و مشیت شکست ناپذیر خداوند،

بر این قرار گرفته است که، این نوزاد را در مهم ترین کانون خطر پرورش دهد، و هیچ کس را یارای مخالفت با این اراده و مشیت نیست!

نکته:

برنامه عجیب الهی

قدرت نمائی این نیست که، اگر خدا بخواهد قوم نیرومند و جبّاری را نابود کند لشکریان آسمان و زمین را برای نابودی آنها بسیج نماید.

قدرت نمائی این است، که خود آن جباران مستکبر را، مأمور نابودی خودشان سازد و آن چنان در قلب و افکار آنها اثر بگذارد که مشتاقانه، هیزمی را جمع کنند که باید با آتشش بسوزند، زندانی را بسازند، که باید در آن بمیرند، چوبه داری را بر پا کنند، که باید بر آن اعدام شوند! و در مورد فرعونیان زورمند گردنکش نیز چنان شد، و پرورش و نجات موسی (علیه السلام) در تمام مراحل به دست خود آنها صورت گرفت:

قابله موسی از قبطیان بود!

سازنده صندوق نجات موسی (علیه السلام)، یک نجار قبطی بود!

گیرندگان صندوق نجات از امواج نیل، «آل فرعون» بودند!

بازکننده در صندوق، شخص فرعون یا همسرش «آسیه» بود!

و سرانجام کانون امن و آرامش و پرورش موسای قهرمان و فرعون شکن، همان کاخ فرعون بود!

و این است قدرت نمائی پروردگار!!

- ۱۰ وَ أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
- ۱۱ وَ قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّبِهِ فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ
- ۱۲ وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نَاصِحُونَ
- ۱۳ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

ترجمه:

- ۱۰ - (سرانجام) قلب مادر موسی از همه چیز (جز یاد فرزندش) تهی گشت؛ و اگر دل او را (به وسیله ایمان و امید) محکم نکرده بودیم، نزدیک بود مطلب را افشا کند.
- ۱۱ - و (مادر موسی) به خواهر او گفت: «وضع حال او را پی گیری کن!» او نیز از دور ماجرا را مشاهده کرد در حالی که آنان بی خبر بودند.
- ۱۲ - ما همه زنان شیرده را از پیش بر او حرام کردیم (تا تنها به آغوش مادر برگردد)؛ و خواهرش (به مأموران فرعون) گفت: «آیا شما را به خانواده ای راهنمایی کنم که می توانند این نوزاد را برای شما کفالت کنند و خیرخواه او باشند؟!»
- ۱۳ - ما او را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند که وعده الهی حق است؛ ولی بیشتر آنان نمی دانند!

تفسیر:

بازگشت موسی به آغوش مادر

در این آیات، «صحنه دیگری» از این داستان مجسم شده است:

مادر موسی (علیه السلام) فرزندش را، به ترتیبی که قبلاً گفتیم، به امواج نیل سپرد، اما بعد از این ماجرا، طوفانی شدید در قلب او وزیدن گرفت، جای خالی نوزاد که تمام قلبش را پر کرده بود، کاملاً محسوس بود.

نزدیک بود فریاد کشد، و اسرار درون دل خود را برون افکند.

نزدیک بود نعره زند، و از جدائی فرزند ناله سر دهد.

اما لطف الهی، به سراغ او آمد، و چنانکه قرآن گوید: «قلب مادر موسی از همه چیز، جز یاد فرزندش تهی گشت، و اگر ما قلب او را با نور ایمان و امید محکم نکرده بودیم، نزدیک بود این مطلب را افشا کند» (وَ أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِيَ بِهِ لَوْ لَا أَنْ رَبَّنَا عَلَي قَلْبِهَا لَئِن كُنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

«فارغ» به معنی خالی است، و در اینجا منظور، خالی از همه چیز، جز از یاد موسی (علیه السلام) است، هر چند بعضی از مفسران آن را به معنی خالی بودن از غم و اندوه گرفته اند، و یا خالی از الهام و مژده ای که قبلاً به او داده شده بود، ولی با توجه به جمله ها، این تفسیرها صحیح به نظر نمی رسد.

این کاملاً طبیعی است مادری که نوزاد خود را با این صورت از خود جدا کند، همه چیز را جز نوزادش فراموش نماید، و آن چنان هوش از سرش برود که بدون در نظر گرفتن خطراتی که خود و فرزندش را تهدید می کند، فریاد کشد، و اسرار درون دل را فاش سازد.

اما خداوندی که این مأموریت سنگین را به این مادر مهربان داده، قلب او را آن چنان استحکام می بخشد، که به وعده الهی ایمان داشته باشد، و بداند کودکش

در دست خدا است، سرانجام به او باز می‌گردد و پیامبر می‌شود!
 «رَبُّنَا» از ماده «رَبَط» در اصل به معنی بستن حیوان یا مانند آن به جایی است تا مطمئناً در
 جای خود محفوظ بماند، و لذا محل این گونه حیوانات را «رباط» می‌گویند، و سپس به معنی
 وسیع تری که همان حفظ و تقویت و استحکام بخشیدن است، آمده و منظور از «ربط قلب» در
 اینجا، تقویت دل این مادر است، تا ایمان به وحی الهی آورد و این حادثه بزرگ را تحمل کند.

مادر، بر اثر این لطف پروردگار، آرامش خود را بازیافت، ولی می‌خواهد از سرنوشت
 فرزندش با خبر شود، لذا «به خواهر موسی سفارش کرد که وضع حال او را پی‌گیری کن» (وَ
 قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّیْهِ).

«قُصِّیْهِ» از ماده «قَصَّ» (بر وزن نَصَّ) به معنی جستجو از آثار چیزی است و این که «قَصَّه» را
 «قَصَّه» می‌گویند، به خاطر این است که پی‌گیری از اخبار و حوادث گوناگون در آن می‌شود.
 خواهر موسی (علیه السلام)، دستور مادر را انجام داد، و از فاصله قابل ملاحظه‌ای، به جستجو
 پرداخت «و او را از دور دید که صندوق نجاتش را فرعونیان از آب می‌گیرند، و موسی را از
 صندوق بیرون آورده در آغوش دارند» (فَبَصَّرَتْ بِهٖ عَن جُنُبٍ).
 «اما آنها از وضع این خواهر بی‌خبر بودند» (وَ هُمْ لَا یَشْعُرُونَ).

بعضی گفته‌اند: خدمتکاران مخصوص فرعون، کودک را با خود از قصر بیرون آورده بودند، تا
 دایه‌ای برای او جستجو کنند، و درست در همین لحظات بود که خواهر موسی از دور برادر
 خود را دید.

ولی تفسیر اول نزدیک‌تر به نظر می‌رسد، بنابراین، بعد از بازگشت مادر

موسی به خانه خویش، خواهر از فاصله دور در کنار نیل ماجرا را زیر نظر داشت، و با چشم خود دید که چگونه فرعونیان او را از آب گرفتند، و از خطر بزرگی که نوزاد را تهدید می کرد رهائی یافت.

برای جمله «هُمُ لَا يَشْعُرُونَ» تفسیرهای دیگری نیز شده: مرحوم «طبرسی» مخصوصاً این احتمال را بعید نمی داند، که تکرار این جمله در آیات قبل و اینجا درباره فرعون، برای اشاره به این حقیقت باشد، او که تا این اندازه از مسائل بی خبر بود، چگونه دعوی الوهیت می کرد؟ چگونه می خواست با اراده پروردگار و مشیت الهی بجنگد؟

به هر حال اراده خداوند، به این تعلق گرفته بود، که این نوزاد به مادرش به زودی برگردد و قلب او را آرام بخشد، لذا می فرماید: «ما همه زنان شیرده را از قبل بر او تحریم کردیم» (وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ). (۱)

طبیعی است نوزاد شیرخوار، چند ساعت که می گذرد، گرسنه می شود، گریه می کند، بی تاب می کند، باید دایه ای برای او جستجو کرد، به خصوص که ملکه «مصر»، سخت به آن دل بسته، و چون جان شیرینش دوست می دارد!

مأموران حرکت کرده و در به در، دنبال دایه می گردند، اما عجیب این که نوزاد پستان هیچ دایه ای را نمی گیرد.

شاید از دیدن قیافه آنها وحشت می کند، و یا طعم شیرشان که با ذائقه او آشنا نیست، تلخ و نامطلوب جلوه می کند، گوئی می خواهد خود را از دامان دایه ها پرتاب کند، این همان تحریم تکوینی الهی بود که همه دایه ها را بر او حرام کرده

۱ - «مَرَاضِع» جمع «مُرْضِع» (بر وزن مُخْبِر) به معنی زن شیرده است، بعضی نیز آن را جمع «مَرَضِع» (بر وزن مَكْتَب) به معنی محل شیردادن یعنی پستان، دانسته اند. این احتمال نیز داده شده که مصدر میمی و به معنی «رِضَاع» (شیر دادن) بوده باشد ولی معنی اول مناسب تر است.

بود.

کودک، لحظه به لحظه گرسنه تر و بی تاب تر می شود، پی در پی گریه می کند و سر و صدای او در درون قصر فرعون می پیچید، و قلب ملکه را به لرزه در می آورد.

مأمورین بر تلاش خود می افزایند، ناگهان در فاصله نه چندان دور، به دختری برخورد می کنند، که «می گوید: من خانواده ای را می شناسم که می توانند این نوزاد را کفالت کنند، و خیرخواه او هستند آیا می خواهید شما را راهنمایی کنم؟» (فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ).

من زنی از بنی اسرائیل را می شناسم که پستانی پر شیر، و قلبی پر محبت دارد، او نوزاد خود را از دست داده، و حاضر است شیر دادن نوزاد کاخ را بر عهده گیرد.

مأمورین، خوشحال شدند، و مادر موسی (علیه السلام) را به قصر فرعون بردند، نوزاد هنگامی که بوی مادر را شنید، سخت پستانش را در دهان فشرد، و از شیر جان مادر، جان تازه ای پیدا کرد، برق خوشحالی از چشم ها جستن کرد، مخصوصاً مأموران خسته و کوفته که به مقصد خود رسیده بودند، از همه خوشحال تر بودند، همسر فرعون نیز نمی توانست خوشحالی خود را از این امر کتمان کند.

شاید به دایه گفتند: «تو کجا بودی که این همه ما به دنبال گردش کردیم، کاش زودتر می آمدی! آفرین بر تو و بر شیر مشکل گشای تو!»

در بعضی از روایات، آمده است: وقتی موسی پستان این مادر را قبول کرد، «هامان» وزیر «فرعون» گفت: «من فکر می کنم تو مادر واقعی او هستی! چرا در میان این همه زن، تنها پستان تو را پذیرفت؟» گفت: «ای پادشاه! به خاطر این است که من زنی خوشبو هستم، و شیرم بسیار شیرین است، تاکنون هیچ کودک

به من سپرده نشده، مگر این که پستان مرا پذیرفته است!» حاضران این سخن را تصدیق کردند، و هر کدام هدیه و تحفه گران قیمتی به او دادند! (۱)

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «سه روز بیشتر طول نکشید که خداوند نوزاد را به مادرش بازگرداند!»

بعضی گفته اند: این تحریم تکوینی شیرهای دیگران برای موسی (علیه السلام)، به خاطر این بود که خدا نمی خواست از شیرهایی که آلوده به حرام، آلوده به اموال دزدی و جنایت و رشوه و غضب حقوق دیگران است، این پیامبر پاک بنوشد، او باید از شیر پاکی همچون شیر مادرش، تغذیه کند، تا بتواند بر ضد ناپاکی ها قیام کند، و با ناپاکان بستیزد.

و به این ترتیب «ما موسی را به مادرش بازگرداندیم، تا چشمش روشن شود و غم و اندوهی در دل او باقی نماند، و بداند وعده الهی حق است اگر چه اکثر مردم نمی دانند» (فَرَدَّ ذُنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِنَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ). (۲)

در اینجا سؤالی مطرح است، و آن این که: آیا فرعونیان موسی (علیه السلام) را به مادر سپردند که او را شیر دهد و در خلال این کار، همه روز، یا گاه به گاه، کودک را به دربار فرعون بیاورد، تا ملکه «مصر» دیداری از او تازه کند؟ و یا کودک را در دربار نگه داشتند و مادر موسی در فواصل معین می آمد و به او شیر می داد؟

دلیل روشنی بر هیچ یک از این دو احتمال نداریم، اما احتمال اول نزدیک تر به نظر می رسد.

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۴، صفحه ۲۳۱.

۲ - درباره ریشه لغوی «تَقَرَّ عَيْنُهَا» در جلد پانزدهم تفسیر نمونه ذیل آیه ۷۴ سوره فرقان مشروحاً بحث کرده ایم.

و نیز بعد از پایان شیرخوارگی، آیا موسی به کاخ فرعون منتقل شد، یا رابطه خود را با مادر و خانواده نگه می داشت، و میان این دو در رفت و آمد بود؟ بعضی گفته اند: بعد از دوران شیرخوارگی، او را به «فرعون» و همسرش «آسیه» سپرد، و موسی (علیه السلام) در دامن آن دو، و با دست آن دو پرورش یافت، و در اینجا داستان های دیگری از کارهای کودکانه، اما پر معنی موسی (علیه السلام) نسبت به فرعون نقل کرده اند، که ذکر همه آنها به درازا می کشد، اما این جمله که فرعون بعد از مبعوث شدن موسی (علیه السلام) به نبوت، به او گفت: أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيداً وَ لَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ: آیا تو را در کودکی در دامن مهر خود پرورش ندادیم؟ و سال هائی از عمرت را در میان ما نبودی؟ (۱) نشان می دهد که موسی (علیه السلام) مدتی در کاخ فرعون زندگی کرده، و سال هائی در آنجا درنگ نموده است.

از تفسیر «علی بن ابراهیم» چنین استفاده می شود که، موسی (علیه السلام) با نهایت احترام تا دوران بلوغ در کاخ فرعون ماند، ولی سخنان توحیدی او، فرعون را سخت ناراحت می کرد، تا آنجا که تصمیم قتل او را گرفت، موسی کاخ را رها کرد و وارد شهر شد، که با نزاع دو نفر، یکی از قبطیان و دیگری از سبیطیان بود (که شرح آن در آیات آینده می آید) روبرو گشت. (۲)

۱ - شعراء، آیه ۱۸.

۲ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، جلد ۲، صفحه ۱۳۷، طبق نقل «نور التقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۱۷.

- ۱۴ وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
- ۱۵ وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ
- ۱۶ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
- ۱۷ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ

ترجمه:

- ۱۴ - و هنگامی که (موسی) نیرومند و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم؛ و این گونه نیکوکاران را جزا می دهیم!
- ۱۵ - و او به هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد؛ ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند؛ یکی از پیروان او بود (و از بنی اسرائیل)، و دیگری از دشمنانش، آن که از پیروان او بود در برابر دشمنش از وی تقاضای کمک نمود؛ موسی مشت محکمی بر سینه او زد و کار او را ساخت (و بر زمین افتاد و مُرد!) موسی گفت: این (نزاع شما) از عمل شیطان بود که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است!
- ۱۶ - (سپس) عرض کرد: «پروردگارا! من به خویشتم ستم کردم؛ مرا ببخش!» خداوند او را بخشید، که او آمرزنده مهربان است!
- ۱۷ - عرض کرد: «پروردگارا! به شکرانه نعمتی که به من دادی، هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود!».

تفسیر:

موسی در طریق حمایت از مظلومان

در اینجا با «سومین بخش» از سرگذشت پر ماجرای موسی (علیه السلام) روبرو می شویم، که در آن مسائلی مربوط به دوران بلوغ او، و پیش از آنکه از «مصر» به «مدین» برود، و انگیزه هجرت او، مطرح شده است.

نخست می گوید: «هنگامی که موسی نیرومند و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم، و این گونه نیکوکاران را جزا و پاداش می دهیم» (وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ).

«أَشُدُّ» از ماده «شدت» به معنی نیرومند شدن است، و «اسْتَوَى» از ماده «اسْتَوَاء» به معنی کمال خلقت و اعتدال آن است.

در این که میان این دو چه تفاوتی است؟ مفسران گفتگوهای مختلفی دارند: بعضی گفته اند: «بلوغ أَشُدُّ» آن است، که انسان از نظر قوای جسمانی به سر حد کمال برسد، که غالباً در سن ۱۸ سالگی است، و «استواء»، همان اعتدال و استقرار در امر حیات و زندگی است، که غالباً بعد از کمال نیروی جسمانی حاصل می شود.

بعضی دیگر، «بلوغ اشد» را به معنی کمال جسمی، و «استواء» را به معنی کمال عقلی و فکری دانسته اند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) که در کتاب «معانی الاخبار» نقل شده، می خوانیم: «اشد» ۱۸ سالگی است، و «استواء» زمانی است که محاسن بیرون آید.

در میان این تعبیرات، تفاوت زیادی نیست، و از مجموعه آن با توجه به معنی لغوی این دو واژه، تکامل نیروهای جسمی و فکری و روحی استفاده

می شود.

فرق میان «حکم» و «علم» ممکن است این باشد که «حکم» اشاره به عقل و فهم و قدرت بر داوری صحیح است، و «علم» به معنی آگاهی و دانشی است که جهل با آن همراه نباشد. تعبیر «كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» به خوبی نشان می دهد که، موسی (علیه السلام) به خاطر تقوای الهیش، و به خاطر اعمال نیک و پاکش، این شایستگی را پیدا کرده بود، که خداوند پاداش علم و حکمت، به او بدهد، و روشن است که منظور از این «علم و حکمت»، وحی و نبوت نیست، زیرا موسی (علیه السلام) آن روز، با زمان وحی و نبوت فاصله زیادی داشت. بلکه منظور، همان آگاهی و روشن بینی و قدرت بر قضاوت صحیح، و مانند آن است که خدا به عنوان پاکدامنی و درستی و نیکوکاری، به موسی (علیه السلام) داد، و از این تعبیر، اجمالاً برمی آید که موسی (علیه السلام) در همان کاخ فرعون - که بو و رنگ آن محیط را به خود هرگز نگرفت - و تا آنجا که در توان داشت به کمک حق و عدالت می شتافت، هر چند جزئیات آن امروز بر ما روشن نیست.

به هر حال «موسی (علیه السلام) در موقعی که اهل شهر در غفلت بودند، وارد شهر شد» (وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا). این شهر، کدام شهر بوده؟ روشن نیست، اما به احتمال قوی پایتخت «مصر» بوده است، و به گفته بعضی از مفسران، موسی (علیه السلام) بر اثر مخالفت هائی که با فرعون و دستگاه او داشت و روز به روز اوج می گرفت، محکوم به تبعید از پایتخت «مصر» شد، ولی او با استفاده از فرصت خاصی، که مردم در حال غفلت بودند، وارد پایتخت گردید.

این احتمال نیز وجود دارد، که منظور، وارد شدن در شهر، از قصر فرعون بوده باشد، چرا که معمولاً قصرهای فراعنه را در کنار شهر، که بهتر بتوانند راه های ورود و خروجش را کنترل کنند، می سازند.

منظور از جمله «عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا»، موقعی بوده که مردم شهر کسب و کار خود را تعطیل کرده، و کسی دقیقاً مراقب اوضاع شهر نبود، اما این که چه موقعی بوده؟ بعضی گفته اند: در آغاز شب بوده است، که مردم کسب و کار را تعطیل می کنند، گروهی راهی خانه خود می شوند، و گروهی نیز به تفریح و سرگرمی و شب نشینی می پردازند، این، همان ساعتی است که در بعضی از روایات اسلامی از آن به عنوان «ساعت غفلت» تعبیر شده است.

در حدیثی، از پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده است که فرمود: تَنْفَلُوا فِي سَاعَةِ الْغَفْلَةِ وَ لَوْ بِرَكَعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ: «در ساعت غفلت نماز نافله به جا آورید، و لو دو رکعت مختصر باشد».

و در ذیل این حدیث آمده است: «و سَاعَةُ الْغَفْلَةِ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ الْآخِرَةِ» (۱).

و به راستی این ساعت، ساعت غفلت است و بسیاری از جنایات و تبهکاری ها و انحرافات اخلاقی، در همین ساعات آغاز شب، انجام می شود که نه مردم مشغول کسب و کارند، و نه در خواب و استراحت، بلکه یک حالت غفلت عمومی معمولاً بر شهرها مسلط می شود، و رواج کار مراکز فساد، نیز در همین ساعت است.

بعضی نیز احتمال داده اند که، «ساعت غفلت» نیمه روز، به هنگام استراحت مردم و تعطیل موقت کار روزانه است، ولی تفسیر اول صحیح تر و

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۱۲۰ (باب استحباب التنفل و لو برکعتین فی ساعه الغفله...).

دقیق تر به نظر می‌رسد.

به هر حال، موسی (علیه السلام) وارد شهر شد، و در آنجا با صحنه ای روبرو گردید، «دو مرد را دید که سخت با هم گلاویز شده اند، و مشغول زد و خورد هستند، که یکی از آنها از شیعیان و پیروان موسی بود، و دیگری از دشمنانش» (فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُفْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ).

تعبیر به «شِيعَتِهِ» نشان می‌دهد که موسی (علیه السلام) از همان زمان ارتباط هائی با بنی اسرائیل برقرار کرده بود و گروهی پیرو داشت، و احتمالاً آنها را برای مبارزه با دستگاه جبار فرعون، به عنوان یک هسته مرکزی برگزیده بود.

هنگامی که، مرد بنی اسرائیلی چشمش به موسی افتاد «از موسی (که جوانی نیرومند و قوی پنجه بود) در برابر دشمنش تقاضای کمک کرد» (فَاسْتَعَاثُهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ).

موسی (علیه السلام) به یاری او شتافت، تا او را از چنگال این دشمن ظالم ستمگر، که بعضی گفته اند: یکی از طباطبائی فرعون بود - و می‌خواست مرد بنی اسرائیلی را برای حمل هیزم به بیگاری کشد - نجات دهد «در اینجا موسی مشت محکم بر سینه مرد فرعون زد، اما همین یک مشت کار او را ساخت، بر زمین افتاد و مُرد» (فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ). (۱)

بدون شک، موسی (علیه السلام) قصد کشتن مرد فرعون را نداشت، و از آیات بعد نیز به خوبی این معنی روشن می‌شود، نه به خاطر این که آنها مستحق قتل نبودند، بلکه به خاطر پی آمدهائی که این عمل ممکن بود برای موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل داشته باشد.

۱ - «وَكَرَهُ» از ماده «وَكَّرَ» (بر وزن رَمَزَ) به معنی مشت کوبیدن است، معانی دیگری نیز برای آن گفته اند که درست به نظر نمی‌رسد.

لذا بلافاصله موسی (علیه السلام) «گفت: این از عمل شیطان بود، چرا که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است» (قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ).
به تعبیر دیگر، او می خواست دست مرد فرعونى را از گریبان بنی اسرائیلی جدا کند، هر چند گروه فرعونیان مستحق بیش از این بودند، اما در آن شرائط اقدام به چنین کاری مصلحت نبود، و چنانکه خواهیم دید همین امر سبب شد که دیگر نتواند در «مصر» بماند، و راه «مدین» را پیش گرفت.

* * *

سپس، قرآن از قول موسی (علیه السلام) چنین می گوید: «او گفت: پروردگارا! من به خویشتم ستم کردم، مرا ببخش، و خداوند او را بخشید، که او غفور و رحیم است» (قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ).
مسلماناً موسی در اینجا گناهی مرتکب نشد، بلکه در واقع ترک اولائی از او سر زد، که نمی بایست چنین بی احتیاطی کند، تا به دردسر و زحمت و رنج بیفتد، او در برابر همین ترک اولی، از خدا تقاضای عفو کرد، و خدا نیز او را مشمول لطفش قرار داد.

* * *

«موسی گفت: به شکرانه این نعمت که مرا مشمول عفو خود قرار دادی و در چنگال دشمنان گرفتار نساختی، و به شکرانه تمام نعمت هائی که از آغاز تاکنون به من مرحمت کردی، من هرگز پشتیبانی از مجرمان نخواهم کرد، و یار ستمکاران نخواهم بود» (قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ).

بلکه، همیشه به یاری مظلومان و رنجدیدگان خواهم شتافت، منظورش از این جمله این بود که، من هرگز با فرعونیان مجرم و گنهکار همکاری نخواهم کرد، بلکه در کنار ستمدیدگان بنی اسرائیل خواهم بود و این که بعضی احتمال

داده اند منظور از «مجرم» آن مرد اسرائیلی بوده باشد بسیار بعید به نظر می رسد.

نکته ها:

۱ - آیا این کار موسی منافی مقام عصمت نیست؟

مفسران بحث های دامنه داری، در مورد مشاجره مرد قبطی و بنی اسرائیلی، و کشته شدن قبطی به دست موسی کرده اند.

البته اصل این عمل، مسأله مهمی نبوده، چرا که جنایتکاران فرعونى مفسدان بی رحمی بودند، که هزاران نوزاد بنی اسرائیلی را سر بریدند، و از هیچگونه جنایت بر بنی اسرائیل، ابا نداشتند، و به این ترتیب افرادی نبودند که خونشان مخصوصاً برای بنی اسرائیل محترم باشد. آنچه برای علمای تفسیر ایجاد مشکل کرده، تعبیراتی است که خود موسی (علیه السلام) در این ماجرا می کند:

یک جا می گوید: «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ».

جای دیگر می گوید: «رَبِّ إِيَّيْ ظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَغْفِرْ لِي؛ خدایا! من بر خود ستم کردم مرا ببخش».

این تعبیرات، چگونه با عصمت انبیاء، که حتی قبل از نبوت و رسالت باید دارای مقام عصمت باشند، سازگار است؟

اما با توضیحی که در تفسیر آیات فوق دادیم، روشن می شود که آنچه از موسی (علیه السلام) سر زد، ترک اولائی بیش نبود، او با این عملش خود را به زحمت انداخت، چرا که قتل یک قبطی، به وسیله موسی (علیه السلام)، چیزی نبود که فرعونیان، به آسانی از آن بگذرند، و می دانیم ترک اولی، به معنی کاری است که ذاتاً حرام نیست، بلکه موجب می شود که کار خوب تری ترک گردد، بی آنکه عمل خلافی

انجام شده باشد.

نظیر این تعبیر، در سرگذشت بعضی دیگر از انبیاء، از جمله حضرت آدم (علیه السلام) نیز آمده است که شرح آن را در ذیل آیه ۱۹ سوره «اعراف» (جلد ۶ تفسیر نمونه صفحه ۱۲۲ به بعد) داده شد.

در حدیثی که در «عیون الاخبار» از «امام علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) در تفسیر این آیات آمده، چنین می خوانیم: «منظور از جمله «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» نزاع و جدال آن دو مرد با یکدیگر بوده که عمل شیطانی محسوب می شده، نه عمل موسی (علیه السلام)، و منظور از جمله «رَبِّ إِيَّيْ ظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَغْفِرْ لِي»، این است که من خود را در آنجا که نباید بگذارم گذاردم، من نباید وارد این شهر می شدم، و منظور از جمله «فَأَغْفِرْ لِي» این است که مرا از دشمنانت مستور دار تا بر من دست پیدا نکنند» (۱) (یکی از معانی غفران پوشانیدن است).

۲ - پشتیبانی از مجرمان از بزرگترین گناهان است

در فقه اسلامی، باب مفصلی پیرامون «اعانت بر اثم» و «معاونت ظلمه» با احادیث فراوان داریم، که نشان می دهد، یکی از زشت ترین گناهان، یاری ستمکاران و ظالمان و مجرمان است، و سبب می شود که انسان در سرنوشت شوم آنها شریک باشد.

اصولاً ظالمان و ستمگران و افرادی همچون فرعون، در هر جامعه ای افراد خاصی هستند، و اگر توده جمعیت با آنها همکاری نکنند، فرعون ها، فرعون نمی شوند، این گروهی از مردم زیون و ضعیف، و یا فرصت طلب و دنیاپرست هستند، که اطراف آنها را می گیرند، و دست و بال آنها و یا حداقل سیاهی

۱ - «عیون الاخبار»، جلد ۱، صفحه ۱۹۸، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۱۹.

لشکرشان، می شوند، تا آن قدرت شیطانی را برای آنها فراهم می سازند. در قرآن مجید، روی این اصل اسلامی و انسانی، کراراً تکیه شده است: در آیه دوم سوره «مائده» می خوانیم: وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ: «بر نیکی و تقوی تعاون کنید، و به گناه و تعدی هرگز کمک نکنید».

قرآن با صراحت می گوید: «رکون بر ظالمان موجب عذاب آتش دوزخ است» (وَ لَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ). (۱)

«رُكُون»، خواه به معنی تمایل قلبی باشد، یا به معنی همکاری ظاهری، یا اظهار رضایت، و یا دوستی و خیرخواهی، یا اطاعت، که هر یک از مفسران تفسیری برای آن کرده اند و یا مفهومی که جامع همه اینها است، و آن اتکاء و اعتماد و وابستگی است، شاهد زنده ای بر مقصود ما است.

در حدیثی از امام «زین العابدین علی بن الحسین» (علیه السلام) می خوانیم: به «محمد بن مسلم زهری» دانشمندی که با دستگاه بنی امیه، مخصوصاً «هشام بن عبدالملک» همکاری می کرد، بعد از آنکه، او را از اعانت ظالمان برحذر داشت، در سخنان تکان دهنده اش چنین فرمود: أَوْ لَيْسَ بِدُعَائِهِمْ إِيَّاكَ حِينَ دَعَاكَ جَعَلُوكَ قُطْباً أَدَارُوا بِكَ رَحَى مَظَالِمِهِمْ، وَ جِسْراً يَعْبرُونَ عَلَيْكَ إِلَى بَلَايَاهُمْ وَ سَلَّمُوا إِلَى ضَلَالَتِهِمْ دَاعِياً إِلَى غِيْبِهِمْ، سَالِكاً سَبِيلَهُمْ، يَدْخُلُونَ بِكَ الشُّكَّ عَلَى الْعُلَمَاءِ وَ يَقْتَادُونَ بِكَ قُلُوبَ الْجُهَالِ إِلَيْهِمْ!... فَمَا أَقَلَّ مَا أُعْطُوكَ فِي قَدْرِ مَا أَخَذُوا مِنْكَ! وَ مَا أَيْسَرَ مَا عَمَرُوا لَكَ فَكَيْفَ مَا خَرَبُوا عَلَيْكَ! فَانظُرْ لِنَفْسِكَ فَإِنَّهُ لَا يَنْظُرُ لَهَا غَيْرُكَ وَ حَاسِبُهَا حِسَابَ رَجُلٍ مَسْئُولٍ! «آیا آنها تو را به جمع خود دعوت نکردند؟ و مرکزیتی به وسیله تو تشکیل ندادند که آسیای ظلم

آنها بر محورش می گردد؟

آیا تو را پلی برای عبور به سوی بلاهای خود قرار ندادند؟

آیا به وسیله تو نردبانی برای ضلالتشان، و مبلغی برای گمراهی و جهلشان، و رهروی برای راه ننگیشان ساختند، و به وسیله تو، علماء را زیر سؤال می کشند؟ و قلوب ساده لوحان جاهل را، به دام می افکنند...

آنها در مقابل چیزی که از تو گرفتند، چه کم بهائی به تو پرداختند!! و در برابر آنچه از تو ویران کردند، چه کم آباد نمودند .

اندکی درباره خود بیندیش، که هیچ کس دلسوز تو، جز خودت نیست، و همچون یک انسان مسئول به حساب خویش رسیدگی کن». (۱)

به راستی این منطق گویا و رسای امام (علیه السلام)، هر عالم درباری و وابسته را می تواند، متوجه عاقبت شوم خود کند.

«ابن عباس» می گوید: آیه «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ» از جمله آیاتی است که گواهی می دهد بر این که، پشتیبانی مجرمان، جرم و گناه است و کمک به مؤمنان اطاعت فرمان خدا!.

به یکی از علماء گفتند: «فلان کس نویسنده فلان ظالم شده است، و تنها چیزی را که می نویسد، دخل و خرج او است، اگر حقوقی در برابر این کار بگیرد زندگیش تأمین می شود، و الا خود و خانواده اش شدیداً گرفتار فقر خواهند شد.

مرد عالم، در پاسخ این سؤال، تنها این جمله را بیان کرد: آیا گفتار آن مرد صالح (موسی) علیه السلام)) را نشنیده ای که گفت: رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ: «خداوندا به شکرانه نعمت هائی که به من بخشیدی، هرگز پشتیبانی از مجرمان نمی کنم». (۲)

۱ - «تحف العقول»، صفحه ۲۷۵.

۲ - در زمینه همکاری و اعانت ظالمان دو بحث مشروح در جلد چهارم صفحه ۲۵۳ (ذیل آیه

۲ مائده)

و جلد نهم صفحه ۲۶۱ (ذیل آیه ۱۱۳ هود) داشته ایم.

- ۱۸ فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ
يَسْتَنْصِرُخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ
- ۱۹ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ
تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي
الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ
- ۲۰ وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ
يَأْتِمُرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِيَّيْ لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ
- ۲۱ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
- ۲۲ وَكَمَا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ

ترجمه:

- ۱۸ - موسی در شهر، ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای (و در جستجوی اخبار)؛ ناگهان دید همان کسی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد می زند و از او کمک می خواهد؛ موسی به او گفت: «تو آشکارا انسان (ماجراجو و) گمراهی هستی!»
- ۱۹ - و هنگامی که خواست با کسی که دشمن هر دوی آنها بود درگیر شود و با قدرت مانع او گردد، (فریادش بلند شد)، گفت: «ای موسی! می خواهی مرا بکشی، همان گونه که دیروز انسانی به کشتی؟! تو فقط می خواهی جباری در روی زمین باشی، و نمی خواهی از مصلحان باشی!»

۲۰ - (در این هنگام) مردی با سرعت دورترین نقطه شهر [= مرکز فرعونیان] آمد و گفت: «ای موسی! این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته اند؛ فوراً (از شهر) خارج شو، که من از خیرخواهان توأم».

۲۱ - موسی از شهر خارج شد در حالی که ترسان بود، و هر لحظه در انتظار حادثه ای؛ عرض کرد: «پروردگارا! مرا از این قوم ظالم رهائی بخش!»!

۲۲ - و هنگامی که متوجه جانب مدین شد گفت: «امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند!»!

تفسیر:

موسی مخفیانه به سوی «مدین» حرکت می کند

در این آیات با چهارمین صحنه این سرگذشت پرماجرا، روبرو می شویم.

مسأله کشته شدن یکی از فرعونیان به سرعت در «مصر» منعکس شد، و شاید کم و بیش از قرائن معلوم بود که: قاتل او یک مرد بنی اسرائیلی است، و شاید نام «موسی» (علیه السلام) هم در این میان، بر سر زبان ها بود.

البته این قتل، یک قتل ساده نبود، جرقه ای برای یک انقلاب، و یا مقدمه آن محسوب می شد، و دستگاه حکومت نمی توانست به سادگی از کنار آن بگذرد که بردگان بنی اسرائیل، قصد جان اربابان خود کنند!

لذا در نخستین آیه، می خوانیم: «به دنبال این ماجرا، موسی در شهر، ترسان بود، و هر لحظه در انتظار حادثه ای، و در جستجوی اخبار» (فَأُصْبِحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ). (۱)

۱ - «يَتَرَقَّبُ» از ماده «ترقب» به معنی انتظار کشیدن است، و موسی در اینجا در انتظار پی آمدهای این حادثه بود، و نیز در انتظار اخبار آن، و این جمله از نظر اعراب «خبر» بعد از «خبر» است، هر چند بعضی، احتمال داده اند: «حال» بعد از «حال» باشد، ولی بسیار بعید است.

ناگهان، با صحنه تازه ای روبرو شد، «و دید همان بنی اسرائیلی که دیروز از او یاری طلبیده بود، فریاد می کشد و از او کمک می خواهد» (و با قبطنی دیگری گلاویز شده است) (فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ). (۱)

اما «موسی به او گفت: تو به وضوح، انسان جاهل و گمراهی هستی!» (قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ).

هر روز، با کسی گلاویز می شوی، و در دسر می آفرینی، و دست به کارهایی می زنی که الان موقع آن نیست، ما هنوز گرفتار پی آمدهای برنامه دیروز توایم، که امروز نیز تجدید برنامه کردی!

ولی، مظلومی بود که در چنگال ستمگری گرفتار شده بود (خواه در مقدمات تقصیر کرده باشد یا نه) می بایست موسی (علیه السلام) به یاری او بشتابد، و تنهایش نگذارد، «اما هنگامی که موسی خواست آن مرد قبطنی را که دشمن هر دوی آنها بود با قدرت بگیرد، و از بنی اسرائیلی دفاع کند، فریادش بلند شد و گفت: ای موسی تو می خواهی مرا بکشی همان گونه که انسانی را دیروز کشتی؟! (فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَلَمْ تَرَيْدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ).

از قرار معلوم، «تو می خواهی فقط جباری در روی زمین باشی، و نمی خواهی از مصلحان باشی!» (إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ). (۲)

۱ - «يَسْتَصْرِحُهُ» از «استصراخ» به معنی یاری طلبیدن است، ولی، در اصل به معنی فریاد کشیدن و یا از دیگری تقاضای فریاد زدن می باشد و این امر معمولاً ملازم با یاری طلبیدن است.

۲ - جمعی از مفسران معتقدند: این جمله از گفته های آن مرد اسرائیلی است، زیرا چنین گمان کرد که موسی می خواهد او را به قتل برساند، ولی قرائن فراوانی در آیه است که این معنی را نفی می کند.

این جمله، نشان می دهد که موسی (علیه السلام)، قبلاً نیت اصلاح طلبی خود را چه در کاخ فرعون، و چه در بیرون آن، اظهار کرده بود، و در بعضی از روایات می خوانیم: درگیری هائی در این زمینه نیز، با فرعون داشت، لذا مرد قبطی می گوید: «تو هر روز می خواهی انسانی را به قتل برسانی، این چه اصلاح طلبی است؟! در صورتی که اگر موسی (علیه السلام) می خواست این جبار را نیز به قتل برساند، گامی در مسیر اصلاح بود. به هر حال، موسی (علیه السلام) متوجه شد، که ماجرای دیروز افشا شده است، و برای این که مشکلات بیشتری پیدا نکند، کوتاه آمد.

ماجرا به فرعون و اطرافیان او رسید، و تکرار این عمل را تهدیدی بر وضع خود گرفتند، جلسه مشورتی تشکیل دادند و حکم قتل موسی (علیه السلام) صادر شد. در این هنگام یک حادثه غیر منتظره، موسی (علیه السلام) را از مرگ حتمی رهایی بخشید، و آن این که: «مردی از نقطه دور دست شهر (از مرکز فرعونیان و کاخ فرعون) به سرعت خود را به موسی رساند و گفت: ای موسی این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته اند، فوراً از شهر خارج شو، که من از خیرخواهان توأم» (وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ). این مرد، ظاهراً همان کسی بود که بعداً به عنوان «مؤمن آل فرعون» معروف شد، می گویند: نامش «حزقیل» بود، و از خویشاوندان نزدیک فرعون محسوب می شد، و آنچنان با آنها رابطه داشت که در این گونه جلسات شرکت می کرد. او از وضع جنایات فرعون، رنج می برد، و در انتظار این بود که قیامی بر ضد او صورت گیرد، و او به این قیام الهی بپیوندد.

ظاهراً چشم امید، به موسی (علیه السلام) دوخته بود، و در چهره او سیمای یک مرد الهی انقلابی را مشاهده می کرد، به همین دلیل، هنگامی که احساس کرد او در خطر است با سرعت خود را به او رسانید و موسی (علیه السلام) را از چنگال خطر نجات داد، و بعداً خواهیم دید که نه تنها در این ماجرا، که در ماجراهای دیگر نیز تکیه گاهی برای موسی (علیه السلام) بود، و دیده تیزبینی برای بنی اسرائیل در قصر فرعون، محسوب می شد.

موسی (علیه السلام)، این خبر را کاملاً جدی گرفت، به خیرخواهی این مرد با ایمان ارج نهاد، و به توصیه او «از شهر خارج شد در حالی که ترسان بود و هر لحظه، در انتظار حادثه ای!» (فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ).

تمام قلب خود را متوجه پروردگار کرد، و برای حل این مشکل بزرگ، دست به دامن لطف او زد «گفت: پروردگار من! مرا از این قوم ظالم رهایی بخش» (قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ). من می دانم آنها ظالم و بی رحمند، و من به دفاع از مظلومان برخاستم و از ظالمان بیگانه بودم، و همان گونه که من به قدر توانائی شر ظالمان را از مظلومان کوتاه کرده ام، تو نیز ای خدای بزرگ! شر ظالمان را از من دفع نما!

موسی (علیه السلام)، تصمیم گرفت، به سوی سرزمین «مدین» که شهری در جنوب «شام» و شمال «حجاز» بود، و از قلمرو «مصر» و حکومت فرعونیان جدا محسوب می شد، برود، اما جوانی که در ناز و نعمت بزرگ شده، و به سوی سفری می رود که در عمرش سابقه نداشته، نه زاد و نه توشه ای دارد، نه مرکب و نه دوست و راهنمائی، و پیوسته از این بیم دارد که مأموران فرا رسند، و او را

دستگیر کرده به قتل رسانند، وضع حالش روشن است. آری، موسی (علیه السلام) باید یک دوران سختی و شدت را پشت سر بگذارد، و از تارهایی که قصر فرعون بر گرد شخصیت او تنیده بود، بیرون آید، در کنار مستضعفان قرار گیرد، درد آنها را با تمام وجودش احساس کند، و آماده یک قیام الهی به نفع آنها و بر ضد مستکبران گردد. ولی، در این راه یک سرمایه بزرگ همراه داشت، سرمایه ایمان و توکل بر خدا! لذا «هنگامی که متوجه جانب «مدین» شد گفت: امیدوارم که پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند» (وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَنُ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ) (۱).

* * *

۱ - «تَلْقَاءَ» مصدر یا اسم مکان است، و در اینجا به معنی سمت و جانب آمده است.

- ۲۳ وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْتَأْذِنُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْتَعِي حَتَّى يُصَدِّرَ الرَّعَاءُ وَ أَبُوْنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ
- ۲۴ فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ
- ۲۵ فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الظَّالِمِينَ

ترجمه:

۲۳ - و هنگامی که به (چاه) آب «مدین» رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را سیراب می کنند؛ و در کنار آنان دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویشند (و به چاه نزدیک نمی شوند؛ موسی) به آن دو گفت: «منظور شما (از این کار) چیست؟ گفتند: «ما آنها را آب نمی دهیم تا چوپان ها همگی خارج شوند؛ و پدر ما پیر مرد کهنسالی است». ۲۴ - موسی برای (گوسفندان) آن دو آب کشید؛ سپس رو به سایه آورد و عرض کرد: «پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، به آن نیازمندم!»

۲۵ - ناگهان یکی از آن دو (زن) به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیا گام برمی داشت، و گفت: «پدرم از تو دعوت می کند تا مزد آب دادن (به گوسفندان) را که برای ما انجام دادی به تو بپردازد». هنگامی که موسی نزد او (شعیب) آمد و سرگذشت خود را شرح داد گفت: «نترس، از قوم ظالم نجات یافتی!»

تفسیر:

یک کار نیک درهای خیرات را به روی موسی گشود!
در اینجا در برابر «پنجمین صحنه» از این داستان قرار می‌گیریم، و آن صحنه ورود موسی (علیه السلام) به شهر «مدین» است...

این جوان پاکباز، چندین روز در راه بود، راهی که هرگز از آن نرفته بود، و با آن آشنائی نداشت، حتی به گفته بعضی، ناچار بود با پای برهنه این راه را طی کند، گفته‌اند: هشت روز در راه بود، آن قدر راه رفت که پاهایش آبله کرد.

برای رفع گرسنگی، از گیاهان بیابان و برگ درختان استفاده می‌نمود، و در برابر این همه مشکلات و ناراحتی‌ها، تنها یک دل خوشی داشت، و آن این که: به لطف پروردگار از چنگال ظلم فرعون‌نی رهایی یافته است.

کم‌کم، دورنمای «مدین» در افق نمایان شد، و موجی از آرامش بر قلب او نشست، نزدیک شهر رسید، اجتماع گروهی نظر او را به خود جلب کرد، به زودی فهمید، اینها شبان‌هائی هستند که برای آب دادن به گوسفندان، اطراف چاه آب اجتماع کرده‌اند.

«هنگامی که موسی در کنار چاه آب مدین قرار گرفت گروهی از مردم را در آنجا دید که چارپایان خود را از آب چاه سیراب می‌کنند» (وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ).

«و در کنار آنها دو زن را دید که گوسفندان خود را مراقبت می‌کنند، اما به چاه نزدیک نمی‌شوند» (وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ). (۱)

وضع این دختران با عفت، که در گوشه‌ای ایستاده‌اند و کسی به داد آنها

۱ - «تذودان» از ماده «ذود» (بر وزن زرد) به معنی منع کردن و جلوگیری نمودن است، آنها مراقب بودند که گوسفندانشان متفرق یا آمیخته با گوسفندان دیگر نشود.

نمی‌رسد، و یک مشت شبان گردن کلفت، تنها در فکر گوسفندان خویشند، و نوبت به دیگری نمی‌دهند، نظر موسی را جلب کرد، نزدیک آن دو آمد «گفت: کار شما چیست؟! (قالَ ما خَطْبُکُمَا). (۱)

چرا پیش نمی‌روید و گوسفندان را سیراب نمی‌کنید؟

برای موسی (علیه السلام) این تبعیض و ظلم و ستم، این بی‌عدالتی و عدم رعایت حق مظلومان، که در پیشانی شهر «مدین» به چشم می‌خورد، قابل تحمل نبود، او مدافع مظلومان بود، و به خاطر همین کار، به کاخ فرعون و نعمت‌هایش پشت پا زده و از وطن آواره گشته بود، او نمی‌توانست راه و رسم خود را ترک گوید، و در برابر بی‌عدالتی‌ها سکوت کند.

دختران در پاسخ او «گفتند: ما گوسفندان خود را سیراب نمی‌کنیم، تا چوپانان همگی حیوانات خود را آب دهند و خارج شوند» و ما از باقیمانده آب استفاده می‌کنیم (قَالَتَا لِأَنْسُقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرَّعَاءُ). (۲)

و برای این که این سؤال برای موسی (علیه السلام) بی‌جواب نماند که چرا باید پدر این دختران عقیف آنها را به دنبال این کار بفرستد؟ افزودند: «پدر ما پیرمرد کهنسالی است» پیرمردی شکسته و سالخورده، (وَ أَبُوْنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ).

نه خود او قادر است گوسفندان را آب دهد، و نه برادری داریم که این مشکل را متحمل گردد، و برای این که سربار مردم نباشیم چاره‌ای جز این نیست که این کار را ما انجام دهیم.

موسی (علیه السلام) از شنیدن این سخن، سخت ناراحت شد، چه بی‌انصاف مردمی

۱ - «خَطْبُ» به معنی کار و مقصود و منظور است.

۲ - «يُصْدِرُ» از ماده «صدر» به معنی خارج شدن از آب‌گاه است، و «رَعَاءُ» جمع «راعی» به معنی چوپان است.

هستند که تمام در فکر خویشند، و کمترین حمایتی از ضعیف نمی کنند؟! جلو آمد، دلو سنگین را گرفت و در چاه افکند، دلو می گویند: چندین نفر می بایست آن را از چاه بیرون بکشند، با قدرت بازوان نیرومندش، یک تنه آن را از چاه بیرون آورد، و «گوسفندان آن دو را سیراب کرد» (فَسَقَى لَهُمَا).

می گویند: هنگامی که نزدیک آمد و جمعیت را کنار زد، به آنها گفت: «شما چه مردمی هستید که به غیر خودتان نمی اندیشید؟» جمعیت کنار رفتند و دلو را به او دادند و گفتند: «بسم الله!» اگر می توانی آب بکش، چرا که می دانستند دلو به قدری سنگین است که تنها با نیروی ده نفر از چاه بیرون می آید، آنها موسی (علیه السلام) را تنها گذاردند، ولی موسی (علیه السلام) با این که خسته و گرسنه و ناراحت بود، نیروی ایمان به یاریش آمد، و بر قدرت جسمیش افزود و با کشیدن یک دلو از چاه، همه گوسفندان آن دو را سیراب کرد.

«سپس به سایه، روی آورد، و به درگاه خدا عرض کرد: خدایا هر خیر و نیکی بر من فرستی من به آن نیازمندم» (ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ).

آری، او خسته و گرسنه بود، او در آن شهر، غریب و تنها بود، و پناهگاهی نداشت، اما در عین حال، بی تابی نمی کند، آن قدر مؤدب است که حتی به هنگام دعا کردن، صریحاً نمی گوید: خدایا چنین و چنان کن، بلکه می گوید: «هر خیری که بر من فرستی، به آن نیازمندم» یعنی، تنها احتیاج و نیاز خود را بازگو می کند و بقیه را به لطف پروردگار وامی گذارد.

اما کار خیر را بنگر که چه قدرت نمائی می کند؟ چه برکات عجیبی دارد؟ یک قدم برای خدا برداشتن و یک دلو آب از چاه برای حمایت ضعیف

ناشناخته ای کشیدن، فصل تازه ای در زندگانی موسی (علیه السلام) می گشاید، و یک دنیا برکات مادی و معنوی برای او به ارمغان می آورد و گمشده ای را که می بایست سالیان دراز به دنبال آن بگردد، در اختیارش می گذارد.

و آغاز این برنامه زمانی بود که ملاحظه کرد «یکی از آن دو دختر که با نهایت حیا گام برمی داشت، و پیدا بود از سخن گفتن با یک جوان بیگانه شرم دارد به سراغ او آمد، و تنها این جمله را گفت: پدرم از تو دعوت می کند، تا پاداش و مزد آبی را که از چاه برای گوسفندان ما کشیدی به تو بدهد!» (فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِخْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا).

برق امیدی در دل او جستن کرد، گویا احساس کرد واقعه مهمی در شرف تکوین است، و با مرد بزرگی روبرو خواهد شد، مرد حق شناسی که حتی حاضر نیست زحمت انسانی، حتی به اندازه کشیدن یک دلو آب، بدون پاداش بماند، او باید یک انسان نمونه، یک مرد آسمانی و الهی باشد، ای خدای من! چه فرصت گران بهائی!

آری، آن پیرمرد کسی جز «شعیب» (علیه السلام) پیامبر خدا نبود، که سالیان دراز، مردم را در این شهر به خدا دعوت کرده و نمونه ای از حق شناسی و حق پرستی بود، امروز که می بیند دخترانش زودتر از هر روز به خانه بازگشتند، جویا می شود، و هنگامی که از جریان کار آگاه می گردد، تصمیم می گیرد: دین خود را به این جوان ناشناس، هر که باشد، ادا کند.

موسی حرکت کرد و به سوی خانه «شعیب» (علیه السلام) آمد، طبق بعضی از روایات، دختر برای راهنمایی، از پیش رو حرکت می کرد و موسی (علیه السلام) از پشت سرش، باد بر لباس دختر می وزید و ممکن بود لباس را از اندام او کنار زند، حیا و عفت موسی (علیه السلام) اجازه نمی داد چنین شود، به دختر گفت: «من از جلو می روم بر سر دو

راهی ها و چند راهی ها مرا راهنمایی کن» (۱).
 موسی (علیه السلام) وارد خانه «شعیب» (علیه السلام) شد، خانه ای که نور نبوت از آن ساطع و روحانیت از همه جای آن نمایان، پیرمردی با وقار با موهای سفید در گوشه ای نشسته، به موسی (علیه السلام) خوش آمد گفت.
 از کجا می آئی؟ چه کاره ای؟ در این شهر چه می کنی؟ هدف و مقصودت چیست؟ چرا تنها هستی؟.

و از این گونه سؤالات...

موسی (علیه السلام)، ماجرای خود را برای «شعیب» (علیه السلام) بازگو کرد.
 قرآن می گوید: «هنگامی که موسی نزد او آمد و سرگذشت خود را برای وی شرح داد، گفت: ترس! از جمعیت ظالمان رهائی یافتی!» (فَلَمَّا جَاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

سرزمین ما، از قلمرو آنها بیرون است، و آنها دسترسی به اینجا ندارند، کمترین وحشتی به دل راه مده، تو در یک منطقه امن و امان قرار داری، از غربت و تنهائی رنج نبر، همه چیز به لطف خدا حل می شود.

موسی (علیه السلام) به زودی متوجه شد، استاد بزرگی پیدا کرده، که چشمه های زلال علم و معرفت و تقوا و روحانیت، از وجودش می جوشد، و می تواند او را به خوبی سیراب کند.
 «شعیب» (علیه السلام) نیز احساس کرد، شاگرد لایق و مستعدی یافته، که می تواند علوم و دانش ها و تجربیات یک عمر خود را به او منتقل سازد، آری به همان اندازه که شاگرد از پیدا کردن یک استاد بزرگ لذت می برد، استاد هم از یافتن یک شاگرد لایق، خوشحال می گردد.

۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، ذیل آیات مورد بحث.

* * *

نکته ها:

۱ - «مدین» کجا بود؟

«مدین»، نام شهری بود که «شعیب» (علیه السلام) و قبيله او در آن زندگی می کردند، این شهر، در شرق خلیج «عقبه» (و شمال «حجاز» و جنوب «شامات») قرار داشت، و مردم آن از فرزندان «اسماعیل» بودند، و با «مصر» و «لبنان» و «فلسطین» تجارت داشتند، امروز شهر «مدین» به نام «معان» نامیده می شود.

بعضی، هم «مدین» را بر مردمی اطلاق کرده اند که میان خلیج «عقبه» تا کوه «سیناء» می زیسته اند، در «تورات» هم به نام «مدیان» آمده است. (۱)

بعضی، نیز اطلاق نام «مدین» را بر این شهر به خاطر آن می دانند که یکی از فرزندان «ابراهیم» به نام «مدین» در این شهر می زیسته است. (۲)

اگر درست به نقشه جغرافیا نگاه کنیم، می بینیم این شهر فاصله زیادی با «مصر» نداشته، و موسی (علیه السلام) توانسته است در چندین روز به آن برسد.

امروز، در نقشه های جغرافیائی «اردن»، نیز نام «معان» به عنوان یکی از شهرهای جنوب غربی، به چشم می خورد که با اوصافی که در بالا گفتیم تطبیق می کند.

* * *

۲ - درس های آموزنده بسیار

در این بخش از سرگذشت موسی (علیه السلام) درس های آموزنده فراوانی است:

الف - پیامبران الهی همیشه حامی ضعفاء و مظلومان بوده اند، موسی چه در زمانی که در «مصر» بود و چه وقتی که به «مدین» آمده، هر جا صحنه ظلم و

۱ - «اعلام قرآن»، صفحه ۵۷۳.

۲ - «روح المعانی»، جلد ۲۰، صفحه ۵۱.

ستمی را می دید، ناراحت می شد، و به یاری مظلوم می شتافت، و اصولاً یکی از اهداف بعثت انبیاء همین حمایت از مظلومان است.

ب - انجام یک کار کوچک برای خدا، چه پر برکت است! موسی (علیه السلام) یک دلو آب از چاه کشید، و انگیزه ای جز جلب رضای خالق نداشت، اما چقدر این کار کوچک پربرکت بود؛ زیرا همان سبب شد که به خانه «شعیب» (علیه السلام) پیامبر بزرگ خدا راه پیدا کند، از غربت رهایی یابد، پناهگاهی مطمئن پیدا نماید، غذا و لباس و همسری پاکدامن نصیب او شود، و از همه مهم تر، این که مکتب انسان ساز «شعیب» (علیه السلام) آن پیر روشن ضمیر را، در مدت ده سال ببیند و آماده رهبری خلق شود.

ج - مردان خدا، هیچ خدمتی - مخصوصاً خدمت زحمتکششان - را بی اجر و مزد نمی گذارند، و به همین دلیل «شعیب» (علیه السلام) پیامبر تا خدمت این جوان ناشناس را شنید، آرام نگرفت، فوراً به سراغ او فرستاد تا مزدش را بدهد.

د - این نکته، نیز در زندگی موسی (علیه السلام) قابل توجه است که: همیشه به یاد خدا و متوجه درگاه او بود، و حل هر مشکلی را از او می خواست.

هنگامی که مرد قبطی را کشت، و «ترک اولائی» از او سر زد، فوراً از خدا تقاضای عفو و مغفرت نموده، و عرض کرد: «پروردگارا! من بر خود ستم کردم، مرا ببخش» (قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي).

و به هنگامی که از مصر بیرون آمد، عرض کرد: «خداوندا! مرا از قوم ستمکار نجات ده» (قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

و به هنگامی که متوجه سرزمین «مدین» شد، گفت: «امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند» (قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ).

و هنگامی که گوسفندان «شعیب» (علیه السلام) را سیراب کرد، و در سایه آرמיד عرض

کرد: «پروردگارا! هر خیری بر من نازل کنی من نیازمندم» (قَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ).

مخصوصاً این دعای اخیر که در بحرانی ترین لحظات زندگی او بود، به قدری مؤدبانه و توأم با آرامش و خونسردی بود، که حتی نگفت: خدایا نیازهای مرا بر طرف گردان، بلکه تنها عرض کرد: «من محتاج خیر و احسان توأم».

هـ - تصور نشود که موسی (علیه السلام)، فقط در سختی ها در فکر پروردگار بود، که در قصر فرعون در آن ناز و نعمت نیز، خدا را فراموش نکرد، لذا در روایات می خوانیم، روزی در مقابل فرعون عطسه زد، و بلافاصله «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» گفت، فرعون از شنیدن این سخن، ناراحت شد، و به او سیلی زد، و موسی (علیه السلام) نیز متقابلاً ریش بلند او را گرفت و کشید، فرعون، سخت عصبانی شد و تصمیم بر کشتن او گرفت، ولی همسرش به عنوان این که او کودکی است خردسال، و متوجه کارهای خود نیست، او را از مرگ نجات داد! (۱)

۲۶ قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ
 ۲۷ قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ
 حِجَجٍ فَإِنْ أْتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَسُقَّ عَلَيْكَ
 سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ
 ۲۸ قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ فَضَيِّتُ فَلَا غُدُوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ
 عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ

ترجمه:

۲۶ - یکی از آن دو (دختر) گفت: پدرم! او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که می توانی
 استخدام کنی آن کس است که قوی و امین باشد (و او همین مرد است)!

۲۷ - (شعیب) گفت: «من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو در آورم به این
 شرط که هشت سال برای من کار کنی؛ و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی، محبتی از ناحیه
 توست؛ من نمی خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم؛ و ان شاء الله مرا از صالحان خواهی
 یافت»!

۲۸ - (موسی) گفت: «مانعی ندارد، این قراردادی میان من و تو باشد؛ البته هر کدام از این دو
 مدت را انجام دهم ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم)! و خدا بر آنچه ما
 می گوئیم گواه است»!

تفسیر:

موسی در خانه «شعیب»

این، «ششمین صحنه» از زندگی موسی (علیه السلام)، در این ماجرای بزرگ است. موسی (علیه السلام) به خانه «شعیب» (علیه السلام) آمد، خانه ای ساده و روستائی، خانه ای پاک و مملو از معنویت، بعد از آنکه سرگذشت خود را برای «شعیب» (علیه السلام) بازگو کرد، یکی از دخترانش زبان به سخن گشود و با این عبارت کوتاه و پر معنی، به پدر پیشنهاد استخدام موسی (علیه السلام) برای نگهداری گوسفندان کرد، «گفت: ای پدر! این جوان را استخدام کن، چرا که بهترین کسی که می توانی استخدام کنی، آن فرد است که قوی و امین باشد» او هم امتحان نیرومندی خود را داده هم پاکی و درستکاری را (قَالَتْ إِخْدَاهُمَا يَا أَبْتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ).

دختری که در دامان یک پیامبر بزرگ پرورش یافته، باید این چنین مؤدبانه و حساب شده سخن بگوید، و در عبارتی کوتاه و با کمترین الفاظ، حق سخن را ادا کند.

این دختر، از کجا می دانست که این جوان هم نیرومند است و هم درستکار؟ با این که نخستین بار که او را دیده بر سر چاه بوده و سوابق زندگیش برای او روشن نیست.

پاسخ این سؤال، معلوم است: قوت او را به هنگام کنار زدن چوپان ها از سر چاه برای گرفتن حق این مظلومان، و کشیدن دلو سنگین یک تنه از چاه فهمیده بود، و امانت و درستکاریش آن زمان روشن شد که در مسیر خانه «شعیب» (علیه السلام) راضی نشد دختر جوانی پیش روی او راه برود، چرا که باد ممکن بود لباس او را

جابه جا کند(۱).

به علاوه، از خلال سرگذشت صادقانه ای که برای «شعیب»(علیه السلام) نقل کرد نیز، قدرت او در مبارزه با «قبطیان» روشن می شد، و هم امانت و درستی او که هرگز با جباران سازش نکرد، و روی خوش نشان نداد.

در اینجا، «شعیب»(علیه السلام) از پیشنهاد دخترش استقبال کرد، رو به موسی(علیه السلام)نموده چنین «گفت: من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو در آورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی!»(قالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ). (۲)

سپس افزود: «و اگر هشت سال را به ده سال تکمیل کنی محبتی کرده ای، اما بر تو واجب نیست!»(فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ).

و به هر حال «من نمی خواهم کار را بر تو مشکل بگیرم، و انشاء الله به زودی خواهی دید که من از صالحانم»(وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ).

من به عهد و پیمانم وفادارم و هرگز سخت گیری نخواهم کرد و با خیر و نیکی با تو رفتار خواهم نمود.

در اطراف این پیشنهاد، ازدواج و مهریه و سایر خصوصیات آن، سؤالات بسیاری مطرح است که در بحث نکاح ان شاء الله خواهد آمد.

۱ - همین مضمون در روایتی که در تفسیر «علی بن ابراهیم»، جلد ۲، صفحه ۱۳۸ نقل شده، آمده است که وقتی «شعیب» از دخترش سؤال کرد: قوت این جوان معلوم است که دلو بزرگ را از چاه کشیده، امانتش از کجا؟ گفت: برای این که حاضر نبود پشت سر زنان نگاه کند (تفسیر نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۱۲۳).

۲ - «حِجَجٍ» جمع «حجّه» است و «حجّه» به معنی یک سال است نظر به این که معمول عرب این بود که در هر سال، یک حج به جا می آوردند و از زمان ابراهیم به یادگار مانده بود.

موسی(علیه السلام)، به عنوان موافقت و قبول این عقد «گفت: این قراردادی میان من و تو باشد» (قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ).

البته، «هر کدام از این دو مدت (هشت سال یا ده سال) را انجام دهم، ظمی بر من نخواهد بود و در انتخاب آن آزادم» (أَيُّمَا الْأَجَلَيْنِ فَضَيْتُ فَلَا عُذْوَانَ عَلَيَّ).

و برای محکم کاری و استمداد از نام پروردگار، افزود: «و خدا بر آنچه ما می گوئیم شاهد و گواه است» (وَ اللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ).

و به همین سادگی موسی(علیه السلام) داماد «شعیب»(علیه السلام) شد!

نکته ها:

۱ - دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح

در جمله کوتاهی که در آیات فوق از زبان دختر «شعیب»(علیه السلام) در مورد استخدام موسی(علیه السلام) آمده بود، مهم ترین و اصولی ترین شرایط مدیریت، به صورت کلی و فشرده خلاصه شده بود: «قدرت و امانت».

بدیهی است، منظور از «قدرت»، تنها قدرت جسمانی نیست، بلکه مراد، قدرت و قوت بر انجام مسئولیت است.

یک پزشک قوی و امین، پزشکی است که از کار خود، آگاهی کافی و بر آن تسلط کامل داشته باشد.

یک مدیر قوی، کسی است که حوزه مأموریت خود را به خوبی بشناسد، از «انگیزه ها» با خبر باشد، در «برنامه ریزی» مسلط، و از «ابتکار»، سهم کافی، و در «تنظیم کارها»، مهارت لازم داشته باشد، «هدف ها را روشن کند» و نیروها را برای رسیدن به هدف «بسیج» نماید.

در عین حال، دلسوز و خیرخواه و امین و درستکار باشد. آنها که در سپردن مسئولیت‌ها و کارها، تنها به امانت و پاکی قناعت می‌کنند، به همان اندازه در اشتباهند که برای پذیرش مسئولیت داشتن، تخصص را کافی بدانند. «متخصصان خائن و آگاهان نادرست» همان ضربه را می‌زنند که «درستکاران نا آگاه و بی اطلاع»!

اگر بخواهیم کشوری را تخریب کنیم، باید کارها را به دست یکی از این دو گروه بسپاریم: «مدیران خائن»، و «پاکان غیر مدیر» و نتیجه هر دو یکی است! منطق اسلام، این است که، هر کار باید به دست افرادی نیرومند و توانا و امین باشد، تا نظام جامعه به سامان رسد، و اگر در علل زوال حکومت‌ها در طول تاریخ بیندیشیم، می‌بینیم، عامل اصلی، سپردن کار به دست یکی از دو گروه فوق بوده است. جالب این که، در برنامه‌های اسلامی، در همه جا «علم» و «تقوا» در کنار هم قرار دارد، مرجع تقلید، باید «مجتهد» و «عادل» باشد، قاضی و رهبر باید «مجتهد» و «عادل» باشد (البته در کنار این دو شرط، شرایط دیگری نیز هست، اما اساس و پایه، این دو است «علم و آگاهی»، توأم با «عدالت و تقوی»).

۲ - پاسخ به چند سؤال در مورد ازدواج دختر «شعیب» با موسی گفتیم آیات فوق، سؤالات فراوانی را برانگیخته است که باید جواب همه را به طور فشرده بیاوریم:

الف: آیا از نظر فقهی، صحیح است دختری که می‌خواهد به ازدواج کسی در آید، دقیقاً معلوم نباشد بلکه به هنگام اجرای صیغه عقد گفته شود: یکی از این

دو دختر را به ازدواج تو درمی آورم.

«پاسخ»: معلوم نیست که عبارت فوق به هنگام اجرای صیغه گفته شده باشد، بلکه، ظاهر این است که گفتگوی مقدماتی و به اصطلاح «مقاوله» است تا بعد از موافقت موسی، طرفین یکدیگر را انتخاب کنند و صیغه عقد جاری شود.

ب: آیا می توان «مهر» را به صورت مجهول و مردد، میان کم و زیاد قرار داد؟

«پاسخ»: از لحن آیه، به خوبی برمی آید که مهریه واقعی، هشت سال خدمت کردن بوده است، و دو سال دیگر مطلبی بوده است، موکول به اراده و میل موسی.

ج: اصولاً، آیا می توان «کار و خدمات» را مهریه قرار داد؟ و چگونه می توان با چنین همسری هم بستر گردید، در حالی که هنوز زمان پرداخت تمام مهریه او فرا نرسیده است و حتی قدرت بر پرداخت همه آن یک جا ندارد؟

«پاسخ»: هیچ دلیلی بر عدم جواز چنین مهری وجود ندارد، بلکه اطلاقات «ادله مهر» در شریعت ما نیز، هر چیزی را که ارزش داشته باشد شامل می شود، این هم لزومی ندارد که تمام مهر را یک جا بپردازند، همین اندازه که تمام آن در ذمه شوهر قرار گیرد و زن مالک آن شود کافی است، اصل «سلامت» و «استصحاب» نیز حکم می کند که: این شوهر، زنده می ماند و توانائی بر اداء این خدمت را دارد.

د: اصولاً چگونه ممکن است خدمت کردن به پدر، مهر دختر قرار داده شود؟ مگر دختر کالائی است که او را به آن خدمت بفروشند؟ (۱)

«پاسخ»: بدون شک، «شعیب» از سوی دخترش در این مسأله احراز رضایت نموده، و وکالت داشت که چنین عقدی را اجرا کند، و به تعبیر دیگر،

۱ - مرحوم «محقق حلی» در «شرایع» می گوید: «يَصِحُّ الْعَقْدُ عَلَى مَنْفَعَةِ الْحُرِّ كَتَغْلِيمِ الصَّنْعَةِ وَ السُّورَةِ مِنَ الْقُرْآنِ وَ كُلِّ عَمَلٍ مُحَلَّلٍ وَ عَلَى إِجَازَةِ الزَّوْجِ نَفْسِهِ مُدَّةً مُعَيَّنَةً» - و مرحوم فقیه بزرگوار «صاحب جواهر» بعد از ذکر این عبارت می گوید: «وَفِافِقاً لِلْمَشْهُورِ» («جواهر الکلام»، جلد ۳۱، صفحه ۴).

مالک اصلی در ذمه موسی، همان دختر «شعیب» بود، اما از آنجا که زندگی همه آنها به صورت مشترک و در نهایت صفا و پاکی می گذشت، و جدائی در میان آنها وجود نداشت، (همان گونه که هم اکنون در بسیاری از خانواده های قدیمی یا روستائی دیده می شود، که زندگی یک خانواده کاملاً به هم آمیخته است) این مسأله مطرح نبود، که ادای این دین چگونه باید باشد، خلاصه این که: مالک مهر تنها دختر است، نه پدر، و خدمات موسی نیز در همین طریق بود.

هـ: مهریه دختر «شعیب»، مهریه نسبتاً سنگینی بوده؛ زیرا اگر به حساب امروز، کار یک کارگر معمولی را در یک ماه و یک سال محاسبه کنیم و سپس آن را در عدد ۸ ضرب نمائیم، مبلغ قابل ملاحظه ای می شود.

«پاسخ»: اولاً، این ازدواج یک ازدواج ساده نبود، بلکه مقدمه ای بود برای ماندن موسی در مکتب «شعیب»، مقدمه ای بود، برای این که موسی یک دانشگاه بزرگ را در این مدت طولانی طی کند، و خدا می داند که در این مدت موسی چه ها از «پیر مدین» فرا گرفت.

از این گذشته، اگر موسی این مدت را برای «شعیب» کار می کرد، در عوض «شعیب» نیز تمام زندگی او و همسرش را از همین طریق تأمین می نمود، بنابراین اگر هزینه موسی و همسرش را از مزد این کار کم کنیم، مبلغ زیادی باقی نخواهد ماند و تصدیق خواهیم کرد مهر ساده و سبکی بوده است!

۳ - ضمناً، از این داستان استفاده می شود، آنچه امروز در میان ما رائج شده که پیشنهاد پدر و کسان دختر را در مورد ازدواج با پسر عیب می دانند، درست نیست: هیچ مانعی ندارد کسان دختر، شخصی را که لایق همسری فرزندشان می دانند، پیدا کنند، و به او پیشنهاد دهند، - همان گونه که «شعیب» چنین کرد، و

در حالات بعضی از بزرگان اسلام نظیر آن دیده شده است - .

۴- نام دختران «شعیب» را «صفوره» (یا صفورا) و «لیا» نوشته اند که اوّلی با موسی ازدواج

کرد. (۱)

- ۲۹ فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا
 قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ
 مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ
- ۳۰ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ
 الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ
- ۳۱ وَ أَنْ أَلْقَىٰ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّىٰ مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا
 مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ
- ۳۲ اسْأَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ
 جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ
 إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ
- ۳۳ قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ
- ۳۴ وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي
 إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ
- ۳۵ قَالَ سَسْأَلُكَ عِضْدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ
 إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنْ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ

ترجمه:

۲۹ - هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رسانید و همراه خانواده اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد، از جانب طور آتشی دید! به خانواده اش گفت: «درنگ کنید که من آتشی دیدم! (می روم) شاید خبری از آن برای شما بیاورم، یا شعله ای از آتش، تا با آن گرم شوید!»!

۳۰ - هنگامی که به سراغ آتش آمد، از کرانه راست درّه، در آن سرزمین پر برکت، از میان یک درخت ندا داده شد که: «ای موسی! منم خداوند، پروردگار جهانیان!

۳۱ - و (فرمود:) عصایت را بیفکن!» هنگامی که دید او همچون ماری با سرعت حرکت می کند، ترسید و به عقب برگشت، و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد! (ندا آمد:) «ای موسی! برگرد و ترس، تو در امان هستی!

۳۲ - دستت را در گریبان خود فرو بر، هنگامی که خارج می شود سفید و درخشنده است بدون عیب و نقص؛ و دستهایت را بر سینه ات بگذار، تا ترس و وحشت از تو دور شود! این دو [= معجزه عصا و ید بیضا] برهان روشن از پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیان اوست، که آنان قوم فاسقی هستند!»!

۳۳ - عرض کرد: «پروردگارا! من از یک تن از آنان را کشته ام؛ می ترسم مرا به قتل برسانند.

۳۴ - و برادرم هارون زبانش از من فصیح تر است؛ او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند؛ می ترسم مرا تکذیب کنند!»!

۳۵ - فرمود: «به زودی بازوان تو را به وسیله برادرت محکم (و نیرومند) می کنیم، و برای شما سلطه و برتری قرار می دهیم؛ و به برکت آیات ما، بر شما دست نمی یابند؛ شما و پیروانتان پیروزید!»!

تفسیر:

نخستین جرقه وحی!

در اینجا، به «هفتمین صحنه» از این داستان می‌رسیم:

هیچ کس، دقیقاً نمی‌داند در این ده سال بر موسی چه گذشت، (۱) اما بدون شک این ده سال از بهترین سال‌های عمر موسی بود، سال‌های گوارا، شیرین و آرام‌بخش، سال‌های سازندگی و آمادگی برای یک مأموریت بزرگ.

در حقیقت، ضرورت داشت که موسی (علیه السلام) یک دوران ده ساله را در غربت، و در کنار یک پیامبر بزرگ، بگذارند و شبانی کند، تا اگر خوی کاخ نشینی بر فکر و جان او اثر گذاشته است، به کلی شستشو شود، موسی باید در کنار کوخ نشینان باشد، از دردهای آنها آگاه گردد و برای مبارزه با کاخ نشینان آماده شود.

از سوی دیگر، موسی باید زمان طولانی برای تفکر در اسرار آفرینش، و خودسازی، در اختیار داشته باشد، کجا بهتر از بیابان «مدین»؟ و کجا بهتر از خانه «شعیب»؟

مأموریت یک «پیامبر اولوا العزم» ساده نیست که به آسانی بتوان عهده دار آن شد، بلکه می‌توان گفت: مأموریت موسی بعد از پیامبر اسلام در میان پیامبران، از یک نظر، از همه سنگین‌تر بود، مبارزه با بزرگ‌ترین جباران روی زمین و به اسارت قوم بزرگی پایان بخشیدن، و آثار فرهنگ اسارت را از روح آنها شستشو دادن، کار آسانی نیست.

در «تورات»، و همچنین در روایات اسلامی آمده: «شعیب» برای قدردانی از زحمات موسی، قرار گذاشته بود، گوسفندانی که با علائم مخصوصی متولد

۱ - از روایات اسلامی بر می‌آید که موسی ده سال برای «شعیب» کار کرد، این مطلب در حدیثی در کتاب «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۳۴، کتاب النکاح، ابواب المهور، باب ۲۲، حدیث ۴، آمده است.

می شوند، به او ببخشند، اتفاقاً در آخرین سال، که موسی عزم داشت با «شعیب» خدا حافظی کند و به سوی مصر بازگردد، تمام یا غالب نوزادان گوسفند با همان ویژگی متولد شدند. (۱) و «شعیب» نیز با کمال میل آنها را به موسی داد.

بدیهی است موسی به این قانع نیست که تا پایان عمر شبانی کند. هر چند محضر شعیب برای او بسیار مغتنم بود. او باید به یاری قوم خود بشتابد، که در زنجیر اسارت، گرفتارند، و در جهل و نادانی و بی خبری غوطه‌ورند.

او باید، به بی عدالتی‌ها در «مصر» پایان بخشد، بتها را بشکند، طاغوتیان را ذلیل، و مظلومان را به یاری خدا عزیز کند، و یک احساس درونی، موسی را به این سفر تشویق می‌کرد.

سرانجام، اثاث و متاع و گوسفندان خود را جمع‌آوری کرد، و بار سفر را بست. ضمناً از تعبیر به «اهل» که در آیات متعددی از قرآن آمده، استفاده می‌شود که موسی غیر از همسرش، در آنجا فرزند یا فرزندان همراه داشت، روایات اسلامی نیز این معنی را تأیید می‌کند، و در «تورات» در «سفر خروج» به آن تصریح شده است، به علاوه همسرش، در آن موقع باردار بود.

او به هنگام بازگشت، راه را گم کرد و شاید به این دلیل بود که برای گرفتار نشدن در چنگال متجاوزان «شام»، از بیراهه می‌رفت.

به هر حال، قرآن در نخستین آیه مورد بحث می‌گوید: «هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رسانید، و همراه خانواده اش حرکت کرد، از جانب «طور» آتشی دید!» (فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا).

«به خانواده اش گفت: همینجا درنگ کنید، من آتشی دیدم، می‌روم شاید

خبری برای شما بیاورم، یا شعله ای از آتش، تا با آن گرم شوید» (قالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ). «آنست» از «ایناس»، به معنی مشاهده کردن، و دیدن توأم با یک نوع آرامش و انس است، «جذوة» به معنی قطعه ای از آتش است، و بعضی گفته اند به قطعه بزرگی از هیزم گفته می شود.

از جمله «آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ» (خبری بیاورم) استفاده می شود، که او راه را گم کرده بود، و از جمله «لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» بدست می آید که شبی بود، سرد و ناراحت کننده. در آیه، سخنی از وضع همسر موسی به میان نیامده، ولی مشهور در تفاسیر و روایات این است که: او باردار بود و در آن لحظه درد زائیدن به او دست داد، و موسی از این نظر نیز نگران بود.

«هنگامی که به سراغ آتش آمد (دید آتشی است نه همچون آتش های دیگر، خالی از حرارت و سوزندگی، یکپارچه نور و صفا، در همین حال که موسی سخت در تعجب فرو رفته بود) ناگهان از ساحل راست وادی، در آن سرزمین بلند و پر برکت، از میان یک درخت، ندا داده شد که ای موسی منم خداوند، پروردگار عالمیان!» (فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ). «شاطیء» به معنی ساحل و «وادی» به معنی «دره» یا «محل عبور سیلاب» و «أَيْمَن» به معنی راست و صفت است برای «شاطی» و «بُقْعَه» به معنی قطعه زمینی است که نسبت به اطرافش مشخص است.

بدون شک، خداوند قدرت دارد امواج صوتی را در هر چیز بخواند

بیافریند، در اینجا در میان درخت ایجاد کرد، چرا که می خواهد با موسی سخن بگوید، و موسی جسم است و دارای گوش، و نیازمند به امواج صوتی، البته، بسیاری اوقات پیامبران از طریق الهام درونی وحی را می گرفتند، و گاه در خواب، ولی گاهی نیز از طریق شنیدن امواج صوتی بوده است، و به هر حال به هیچ وجه جای این توهم نیست که برای خدا جسمی قائل شویم.

در بعضی از روایات آمده، موسی هنگامی که نزدیک آتش رسید دقت کرد، دید از درون شاخه سبزی، آتش می درخشد، و لحظه به لحظه پرفروغ تر و زیباتر می شود با شاخه کوچکی که در دست داشت خم شد تا کمی از آن بر گیرد، آتش به سوی او آمد وحشت کرد، و عقب رفت! گاه او به سوی آتش می آمد و گاه آتش به سوی او، که ناگهان ندائی برخاست و بشارت وحی به او داد، و به این ترتیب از قرائن غیر قابل انکار، برای موسی، روشن شد، که این ندا ندای الهی است و نه غیر آن.

اما با توجه به مأموریت بزرگ و سنگینی که موسی بر عهده دارد، باید معجزاتی بزرگ به تناسب آن، از سوی خدا در اختیارش قرار داده شود، که به دو قسمت مهم آن در این آیات اشاره شده است:

نخست این که: به موسی ندا داده شد: عصایت را بیفکن، و موسی عصا را افکند، هنگامی که به آن نگاه کرد دید، همچون ماری است که با سرعت و شدت حرکت می کند، موسی ترسید و به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد! (وَ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ).

روزی که موسی این عصا را برای خود انتخاب کرد، تا هنگام خستگی بر آن تکیه کند، و برای گوسفندان برگ های درختان را بریزد، باور نمی کرد که در

درویش چنین قدرت بزرگی به فرمان خدا نهفته باشد، و این عصای ساده چوپانی، کاخ‌های بیدادگران را به لرزه درآورد، و چنین است موجودات این جهان که گاه در نظر ما کوچکند، اما استعدادهای بزرگی در درون نهفته دارند، که به فرمان خدا آشکار می‌گردند. در این هنگام، بار دیگر موسی ندا را شنید که به او می‌گوید: «برگرد و نترس تو در امان هستی!» (یا مُوسَى أَقْبِلْ وَ لَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ).

«جان»، در اصل به معنی «موجود ناپیدا» است و به مارهای کوچک «جان» گفته می‌شود، چون به صورت ناپیدائی از لابلای علف‌ها و شیارهای زمین می‌گذرند. البته در بعضی دیگر از آیات قرآن تعبیر به «ثعبان مبین» (ازدهای آشکار) شده است (۱) و سابقاً گفته ایم این تفاوت تعبیرها، ممکن است، بیانگر حالات مختلف آن مار باشد که در آغاز کوچک بود، و بعد به صورت ازدهائی عظیم درمی‌آمد، این احتمال نیز وجود دارد که موسی نخستین بار که در وادی «طور» آن را دید، به صورت کوچک تری بود و در مراحل بعد بزرگ تر. به هر حال، موسی می‌بایست به این حقیقت آشنا شود، که در محضر پروردگار، امنیت مطلق حکمفرما است، آنجا جای ترس و خوف نیست.

* * *

معجزه نخستین، آیتی از وحشت بود، سپس به او دستور داده می‌شود که به سراغ معجزه دیگرش برود که آیتی از نور و امید است، و مجموع آن دو ترکیبی از «انذار» و «بشارت» خواهد بود، به او فرمان داده شد: «دست خود را در گریبان کن و بیرون آور، هنگامی که خارج می‌شود سفید و درخشنده است، بدون عیب و نقص» (اسْأَلْكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ).

این سفیدی و درخشندگی، بر اثر بیماری برص و مانند آن نبود، نوری بود الهی که کاملاً تازگی داشت.

مشاهده این خارق عادات عجیب، در آن شب تاریک و در آن بیابان خالی، موسی را سخت تکان داد، و برای این که آرامش خویش را باز یابد دستور دیگری به او داده شد، و دستور این بود: «دستهایت را بر سینه ات بگذار تا قلبت آرامش خود را باز یابد» (وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ).

بعضی نیز گفته اند: این جمله، کنایه از لزوم قاطعیت و عزم راسخ در ادای مسئولیت رسالت و عدم ترس و وحشت از هیچ مقام و هیچ قدرت است.

بعضی نیز احتمال داده اند: موسی هنگامی که عصا تبدیل به مار شد، دست خود را گشود تا از خویشتن دفاع کند، اما خداوند به او دستور داد دستت را جمع کن و نترس، نیازی به دفاع نیست!

تعبیر «جَنَاح» (بال) به جای دست، تعبیر زیبایی است که شاید هدف از آن، تشبیه حالت آرامش انسان به حالت پرنده ای باشد که به هنگام مشاهده امر وحشتناک بال و پر می زند، اما وقتی آرامش خود را باز یافت، بال و پر خود را جمع می کند.

سپس، همان ندا به موسی گفت: «این دو دلیل روشن از پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیان او است که آنها قوم فاسقی بوده و هستند» (فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ).

آری، این گروه از طاعت پروردگار خارج شده اند، و طغیان را به حد اعلی رسانده اند، وظیفه تو است که آنها را نصیحت کنی و اندرز گوئی، و اگر مؤثر نشد، با آنها مبارزه نمائی.

در اینجا موسی (علیه السلام)، به یاد حادثه مهم زندگیش در «مصر» افتاد، حادثه کشتن مرد قبطی، و بسیج نیروهای فرعون برای تلافی خون او، گرچه موسی به خاطر حمایت مظلومی با این ظالم گلاویز شده بود، ولی اینها در منطق فرعون معنی نداشت، او هنوز هم تصمیم دارد اگر موسی را پیدا کند، بدون چون و چرا به قتل برساند.

لذا در اینجا «عرض می کند: پروردگارا! من از آنها یک نفر را کشته ام، می ترسم به تلافی خون او مرا به قتل برسانند» و این مأموریت ناتمام بماند (قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يُقْتَلُونِ).

از این گذشته، من تنها هستم و زبانم آن قدر فصیح نیست، «برادرم را نیز با من بفرست، که زبانش از من گویاتر است، تا مرا یاری و تصدیق کند، من از این بیم دارم که تنها بمانم و تکذیبم کنند» (و این کار بزرگ به انجام نرسد) (وَ أَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ).

«أَفْصَحُ» از ماده «فصح» در اصل به معنی خالص بودن چیزی است، و به سخن خالص و گویا، که خالی از هر گونه حشو و زوائد باشد، فصیح گفته می شود، و «رِدْءًا» به معنی «معین و یاور» است.

به هر حال، از آنجا که این مأموریت، بسیار بزرگ و سنگین بود، و موسی می خواست هرگز با شکست مواجه نشود، این تقاضا را از خداوند بزرگ کرد.

خداوند نیز، دعوت او را اجابت کرد، و به او اطمینان کافی داد و فرمود: «ما بازوان تو را به وسیله برادرت (هارون) محکم می کنیم» (قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ).

«و برای شما در تمام مراحل، سلطه و برتری قرار می دهیم» (وَنَجْعَلُ لَكُمْ سُلْطٰنًا). کاملاً مطمئن باشید، «آنها هرگز به شما دست پیدا نمی کنند، و به برکت آیات، به شما دست نمی یابند و بر شما پیروز نمی شوند» (فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمْ بِآيَاتِنَا). بلکه، «شما و پیروانتان غالب و پیروزید» (أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمْ الْغَالِبُونَ). چه نوید بزرگی! و چه بشارت عظیمی! نوید و بشارتی که قلب موسی را گرم، عزم او را جزم، و اراده او را محکم و آهنین ساخت، که اثرات روشن آن را در فرازهای آینده از این داستان خواهیم دید. (۱)

* * *

۱ - در زمینه این مباحث در جلد سیزدهم تفسیر «نمونه»، در سوره «طه»، و در جلد ششم در تفسیر سوره «اعراف» و در جلد پانزدهم، در تفسیر سوره «شعراء»، بحث های دیگری داشته ایم.

۳۶ فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرٍ وَمَا
 سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ
 ۳۷ وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ
 عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

ترجمه:

۳۶ - هنگامی که موسی روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: «این چیزی جز سحر نیست که به دروغ به خدا بسته شده؛ ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده ایم!»
 ۳۷ - موسی گفت: «پروردگارم از حال کسانی که هدایت را از نزد او آورده اند، و کسانی که عاقبت نیک سرا (ی دنیا و آخرت) از آن آنهاست آگاه تر است! مسلماً ظالمان رستگار نخواهند شد!»

تفسیر:

موسی در برابر فرعون

در اینجا با «هشتمین صحنه» از این ماجرای بزرگ روبرو می شویم.
 موسی (علیه السلام) فرمان نبوت و رسالت را در آن شب تاریک، و در آن سرزمین مقدس از خداوند دریافت نمود، به «مصر» آمد و برادرش «هارون» را با خیر ساخت و پیام این رسالت بزرگ را به او رسانید، هر دو به سراغ فرعون رفتند، و بعد از زحمت زیاد، توانستند با شخص او روبرو شوند، در حالی که اطرافیان و خاصانش گرداگرد او را گرفته بودند، موسی (علیه السلام) دعوت الهی را به آنها ابلاغ کرد،

اکنون ببینیم عکس العمل آنها در برابر پیام حق چه بود؟ قرآن، در نخستین آیات مورد بحث می گوید: «هنگامی که موسی با معجزات روشن ما به سراغ آنها آمد، آنها گفتند: این چیزی جز سحر نیست که به دروغ به خدا بسته شده است!» (فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَىٰ).

«ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده ایم!» (وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَىٰ).

آنها در برابر معجزات بزرگ موسی، به همان حربه ای متوسل شدند که همه جباران و گمراهان در طول تاریخ، در برابر معجزات انبیاء به آن متوسل می شدند، حربه سحر، چرا که آن خارق عادت بود و این هم خارق عادت، «لکن این کجا و آن کجا»!

ساحران، افراد منحرف و دنیاپرستی هستند که اساس کارشان بر تحریف حقایق است، و با این نشانه به خوبی می توان آنها را شناخت، در حالی که دعوت انبیاء و محتوای آن، گواه صدق معجزات آنها است.

وانگهی، ساحران چون به نیروی بشری متکی هستند، همیشه کارشان محدود است، اما پیامبران که از نیروی الهی بهره می گیرند، معجزاتشان عظیم و نامحدود.

تعبیر به «آیات بَيِّنَات» که اشاره به معجزات موسی است از این جهت به صیغه جمع آمده که ممکن است موسی علاوه بر این دو معجزه، معجزات دیگری هم به آنها ارائه داده باشد، و یا هر یک از این دو معجزه، خود ترکیبی از معجزه های متعدد بوده: تبدیل شدن عصا به مار عظیم معجزه ای است، و بازگشت آن به حال اول، معجزه ای دیگر، و همچنین درخشندگی دست موسی

در یک لحظه معجزه ای است، و بازگشتش به حال اول، معجزه ای دیگر! تعبیر به «مُفْتَرٍ» از ماده «فَرِه» به معنی تهمت و دروغ، از این نظر است که می خواستند بگویند: موسی این نسبت را به دروغ بر خدا بسته! تعبیر به این که: ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده ایم، با این که قبل از موسی، آوازه دعوت «نوح» و «ابراهیم» و «یوسف» (علیهم السلام) در آن سرزمین پیچیده بود، یا به خاطر فاصله زیاد و بُعد عهد، و یا به خاطر این است که می خواستند بگویند: نیاکان ما نیز در مقابل چنین دعوت هائی هرگز تسلیم نشده اند.

اما موسی در پاسخ آنها با لحن تهدیدآمیزی چنین «گفت: پروردگار من از حال کسانی که هدایت را از نزد او برای مردم می آورند آگاه تر است، و همچنین از کسانی که سرانجام سرای دنیا و آخرت از آنها است» (وَ قَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ).

اشاره به این که: خدا به خوبی از حال من آگاه است، هر چند شما مرا متهم به دروغ کنید، چگونه ممکن است خدا چنین خارق عادتی در اختیار دروغگوئی قرار دهد، که مایه گمراهی بندگان شود؟ این که خدا باطن مرا می داند و این امکان را به من داده، بهترین دلیل بر حقانیت دعوت من است.

از این گذشته، دروغگو تنها مدت کوتاهی می تواند به کار خود ادامه دهد، و عاقبت، پرده از روی اعمالش برداشته می شود، شما منتظر بمانید تا ببینیم عاقبت کار و پیروزی از آن کیست، و شکست از آن چه کسی؟

مطمئن باشید اگر من دروغگو باشم ظالم هستم، «و ظالم هرگز رستگار نخواهد شد» (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ).

این تعبیر، شبیه تعبیر دیگری است که در آیه ۶۹ سوره «طه» آمده است: *وَلَا يَفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى*: «ساحر هر کجا باشد، رستگار نخواهد شد!»

این جمله، ضمناً ممکن است اشاره ای به وضع فرعونیان لجوج و مستکبر باشد، که شما از وضع معجزات من به حقانیت دعوتم پی برده اید، اما ظالمانه با من مخالفت می کنید، ولی بدانید پیروز نخواهید شد و عاقبت از آن من است نه از آن شما.

تعبیر به، «عاقِبَةُ الدَّارِ» ممکن است اشاره به سرانجام دار دنیا، یا دار آخرت و یا هر دو باشد، البته معنی سوم جامعتر و مناسب تر به نظر می رسد.

موسی، با این بیان منطقی و مؤدبانه، شکست و ناکامی آنها را در این دنیا و جهان دیگر به آنها گوشزد کرد.

۳۸ وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ

۳۹ وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ

۴۰ فَأَخَذْنَا هُوَ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ

۴۱ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ

۴۲ وَ اتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ

ترجمه:

۳۸ - فرعون گفت: «ای جمعیت اشراف! من خدائی جز خودم برای شما سراغ ندارم. (اما برای تحقیق بیشتر) ای هامان! آتشی بر گل بیفروز (و آجرهای محکم بساز)، و برای من برج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر بگیرم؛ هر چند من گمان می کنم او از دروغگویان است!»

۳۹ - (سرانجام) فرعون و لشکریانش به ناحق در زمین استکبار کردند، و پنداشتند به سوی ما بازگردانده نمی شوند.

۴۰ - ما نیز او و لشکریانش را گرفتیم و به دریا افکندیم؛ اکنون بنگر پایان کار ظالمان چگونه بود!

۴۱- و آنان [= فرعونیان] را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش (دوزخ) دعوت می کنند؛ و روز رستاخیز یاری نخواهند شد.

۴۲- و در این دنیا نیز لعنتی به دنبال آنان قرار دادیم؛ و روز قیامت از زشت رویانند!

تفسیر:

بین سرانجام کار ظالمان چه شد؟!!

در اینجا، با «نهمین صحنه» از این تاریخ پرماجرا و آموزنده، مواجه می شویم، و آن صحنه سازی فرعون، به وسیله ساختن برج معروفش، برای بیرون کردن موسی از میدان است. می دانیم، یکی از سنت های سیاست بازان کهنه کار، این است که: هرگاه حادثه مهمی بر خلاف میل آنها واقع شود، برای «منحرف ساختن افکار عمومی» از آن، فوراً دست به کار آفریدن صحنه تازه ای می شوند، که افکار توده ها را به خود جلب، و از آن حادثه نامطلوب، منحرف و منصرف کنند.

به نظر می رسد: داستان ساختن «برج عظیم»، بعد از ماجرای مبارزه موسی با ساحران بوده، چرا که از سوره «مؤمن» در قرآن مجید، استفاده می شود که این کار، هنگامی بود که فرعونیان نقشه قتل موسی را می کشیدند، و «مؤمن آل فرعون» به دفاع از او برخاسته بود. و می دانیم، قبل از مبارزه موسی (علیه السلام) با ساحران، چنین سخنی در کار نبود، بلکه، برنامه تحقیق در باره موسی و کوبیدن او از طریق ساحران در جریان بود. و از آنجا که قرآن مجید، جریان مبارزه موسی را با ساحران در سوره های «طه» و «اعراف» و «یونس» و «شعراء»، بیان کرده است در اینجا از بیان آن صرف نظر نموده، تنها به مسأله بنای برج پرداخته که تنها در این سوره و سوره «مؤمن» مطرح شده است.

به هر حال، آوازه پیروزی موسی (علیه السلام) بر ساحران، در سراسر «مصر» پیچید، ایمان آوردن ساحران به موسی نیز، مزید بر علت شد، موقعیت حکومت فرعونیان سخت به خطر افتاد، احتمال بیدار شدن توده های در بند، بسیار زیاد بود، باید افکار عمومی را به هر قیمتی که هست از این مسأله منحرف ساخت، و یک سلسله مشغولیات ذهنی که در عین حال، توأم با بذل و بخشش دستگاه حکومت باشد، و مردم را بتواند اغفال و تحمیق کند، فراهم ساخت.

«فرعون»، در این زمینه به مشورت نشست، و در نتیجه، فکرش به چیزی رسید که در نخستین آیه مورد بحث آمده است: «فرعون گفت: ای گروه اطرافیان و درباریان! من خدائی غیر از خودم برای شما سراغ ندارم!» (وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي).

خدای زمینی مسلماً منم! و اما خدای آسمان، دلیلی بر وجود او در دست نیست، اما من احتیاط را از دست نمی دهم و به تحقیق می پردازم! سپس رو به وزیرش، «هامان» کرده، گفت: «هامان! آتشی برافروز بر خشت ها» (و اجرهای محکمی بساز) (فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ).

«سپس، قصر و برجی بسیار مرتفع برای من بساز، تا بر بالای آن روم، و خبری از خدای موسی بگیرم! هر چند من باور نمی کنم او راستگو باشد، و فکر می کنم او از دروغگویان است!» (فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ).

چرا فرعون، نامی از اجر نبرد؟ و با جمله «آتشی بر گل (خشت) بیفروز!» قناعت کرد؟ بعضی می گویند: دلیلش این است که، تا آن زمان ساختن اجر معمول نبود، و این کار به ابتکار فرعونیان صورت گرفت، در حالی که بعضی دیگر معتقدند: این طرز بیان، یک نوع بیان متکبرانه و موافق سنت جباران بوده

است.

بعضی نیز گفته اند: کلمه «آجر» تعبیر فصیحی نیست که قرآن آن را به کار برد، لذا به جای آن چنین تعبیری آورده است.

در اینجا، جمعی از مفسران، مانند «فخر رازی» و «آلوسی» به بیان این سخن پرداخته اند که، آیا به راستی فرعون این دستور خود را، در زمینه ساختن کاخ آسمان خراشش عملی ساخت یا نه؟

ظاهراً چیزی که فکر این مفسران را به خود مشغول داشته، این است که: به هیچ حساب، این کار عاقلانه نبوده است، مگر مردم بالای کوه ها نرفته بودند و منظره آسمان را همان گونه که بر روی زمین است، ندیده بودند؟ مگر کاخی که به دست بشر ساخته می شود، از کوه مرتفع تر است؟! کدام احمق باور می کرد که از بالای چنین کاخی بتوان به آسمان دست یافت؟!

ولی، آنها که چنین می اندیشند، از این نکته غافلند که، اولاً سرزمین «مصر» کوهستانی نبود، و از این گذشته، ساده لوحی توده های مردم آن زمان را فراموش کرده اند، که چگونه ممکن بود آنها را با این مسائل اغفال کرد و فریب داد؟ حتی در عصر و زمان ما، که به اصطلاح عصر علم و دانش است، مسائلی می بینیم که شباهت به این فریبکاری و نیرنگ ها دارد.

به هر حال، طبق بعضی از تواریخ، «هامان» دستور داد: زمین وسیعی برای این کاخ و برج بلند، در نظر گیرند، و پنجاه هزار مرد بناء و معمار، برای این کار گسیل داشت، و هزاران نفر کارگر، برای فراهم آوردن وسائل کار، مأمور کرد، درهای خزانه را گشود، و اموال زیادی در این راه مصرف کرد، کارگران زیادی به کار گمارد، به طوری که در همه جا سر و صدای این برج عظیم پیچید.

هر قدر این بنا بالاتر و بالاتر می رفت، مردم بیشتر به تماشای آن می آمدند، و

در انتظار این بودند که، فرعون با این بنا چه خواهد کرد. بنا، به قدری بالا رفت که بر تمام اطراف مسلط شد، بعضی نوشته اند معماران آن را چنان ساختند، که از پله های مارپیچ آن، مرد اسب سواری می توانست بر فراز برج قرار گیرد! هنگامی که ساختمان به اتمام رسید، و بیش از آن توان بالا بردن آن را نداشتند، روزی فرعون، با تشریفاتی به آنجا آمد، و شخصاً از برج عظیم بالا رفت، هنگامی که بر فراز برج رسید، نگاهی به آسمان کرد، و منظره آسمان را همان گونه دید که از روی زمین صاف معمولی می دید، کمترین تغییر و دگرگونی وجود نداشت!

معروف است، تیری به کمان گذاشت، به آسمان پرتاب کرد، تیر بر اثر اصابت به پرنده ای، و یا طبق توطئه قبلی خودش، خون آلود بازگشت، فرعون از آنجا پائین آمد و به مردم گفت: «بروید و فکرتان راحت باشد، خدای موسی را کشتم!» (۱)

حتماً گروهی از ساده لوحان و مقلدان چشم و گوش بسته حکومت وقت، این خبر را باور کردند و در همه جا پخش نمودند، و از آن سرگرمی تازه ای برای اغفال مردم «مصر» ساختند. این را نیز نقل کرده اند که: این بنا دوامی نیاورد، (و طبعاً هم نباید دوام بیاورد) آری، این بنا در هم شکست و ویران شد و گروهی را از میان برد.

و در اینجا، داستان های دیگری نقل کرده اند که چون اصالت آنها روشن نبود از نقل آنها صرف نظر شد.

قابل توجه این که فرعون، در این سخنش: **مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي**:

۱ - اقتباس از تفسیر «ابوالفتوح رازی»، ذیل آیات مورد بحث، جلد ۸، صفحه ۴۶۲.

«من غیر از خودم خدائی برای شما سراغ ندارم!» نهایت شیطنت را به خرج می دهد، الوهیت خود را مسلم می شمرد و بحث را تنها در این قرار می دهد که آیا غیر از او خدای دیگری هست یا نه؟!

سپس به خاطر عدم وجود دلیل آن را نیز نفی می کند.

و در مرحله سوم، برای اقامه دلیل بر عدم وجود خدائی دیگر، داستان برج عظیم را به میان می آورد!

همه اینها نشان می دهد که او به خوبی مطالب را می دانست، اما برای تحمیق مردم «مصر» و حفظ موقعیت خویش، با الفاظ بازی می کرد.

قرآن، سپس به استکبار فرعون و فرعونیان، و عدم تسلیم آنها در برابر «مبدأ» و «معاد»، که ریشه جنایات آنها نیز از انکار همین دو اصل، سرچشمه می گرفت پرداخته، چنین می گوید: «فرعون و لشکریانش به ناحق در زمین استکبار کردند (و خدا را که آفریننده بزرگ زمین و آسمان است، انکار نمودند) و گمان کردند که قیامت در کار نیست، و به سوی ما باز نمی گردند» (وَ اسْتَكْبَرُوا هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ).

انسان ضعیفی که گاهی، قادر به دور کردن پشه ای از خود نیست، و گاه، یک موجود ذره بینی به نام «میکرب»، نیرومندترین افراد او را به زیر خاک می فرستد، چگونه می تواند خود را بزرگ معرفی کند و دعوی الوهیت نماید؟!

در حدیث معروف «قدسی» آمده است که خداوند می فرماید: الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَالْعِظْمَةُ إِزَارِي فَمَنْ نَازَعَنِي وَاحِدًا مِنْهُمَا أَلْقَيْتُهُ فِي النَّارِ!

«بزرگی ردای من است و عظمت لباسی است که به قامت کبریائی من دوخته

شده، هر کس در هر کدام از اینها با من منازعه کند، او را به دوزخ می افکنم!» (۱). بدیهی است، خدا نیازی به این توصیف ها ندارد، مهم این است که طغیانگری انسان، و جنایتگری او، زمانی شروع می شود که خود را گم می کند، و باد کبر و غرور مغز او را پر می سازد.

اما ببینیم، سرانجام این کبر و غرور، به کجا رسید، قرآن می گوید: «ما، او و لشکریانش را گرفتیم و در دریا پرتاب کردیم!» (فَأَحَدْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ). آری، مرگ آنها را به دست عامل حیاتشان سپردیم، و «نیل» را که رمز عظمت و قدرت آنها بود، به گورستانشان مبدل ساختیم!

جالب این که، تعبیر به «نَبَذْنَاهُمْ» می کند، از ماده «نَبَذَ» (بر وزن نبض) که به معنی دور افکندن اشیاء بی ارزش و بی مقدار است. راستی، انسان خودخواه مستکبر و جانی و جبار، چه ارزشی می تواند داشته باشد؟ آری، ما این موجودات بی ارزش را از جامعه انسانی طرد کردیم، و صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک ساختیم.

و در پایان آیه، روی سخن را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) کرده، می فرماید: «ببین عاقبت کار ظالمان چگونه بود؟» (فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ). این نگاه، با چشم ظاهر نیست که با چشم دل است، و این تعبیر، مخصوص ظالمان دیروز نیست، که ستمگران امروز نیز، سرنوشتی جز این ندارند!

۱ - تفسیر «روح المعانی»، تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۲۴، صفحه ۲۵۳، تفسیر «المیزان»، جلد ۱۶، صفحه ۴۰ و تفاسیر دیگر، ذیل آیه مورد بحث.

بعد از آن می افزاید: «ما آنها را امامان و پیشوایانی قرار دادیم، که دعوت به دوزخ می کنند، و روز قیامت، هیچ کس به یاری آنها نمی آید!» (وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ).

این تعبیر، برای بعضی از مفسران مشکلی ایجاد کرده، که چگونه ممکن است خداوند کسانی را پیشوایان باطل قرار دهد؟ کار او دعوت به خیر و مبعوث ساختن امامان و پیشوایان حق است، نه باطل.

ولی، این مطلب پیچیده ای نیست، زیرا اولاً: آنها سردسته دوزخیانند، و هنگامی که گروه هائی از دوزخیان به سوی آتش حرکت می کنند، آنها پیشاپیش آنان در حرکتند، همان گونه که در این جهان، ائمه ضلال بودند، در آنجا نیز پیشوایان دوزخند، که آن جهان تجسم بزرگی است از این جهان!

ثانیاً: ائمه ضلال بودن، در حقیقت، نتیجه اعمال خود آنها است، و می دانیم تأثیر هر سبب، به فرمان خدا است، آنها خطی را پیش گرفتند که به امامت گمراهان منتهی می شد، این وضع آنها در رستاخیز است.

* * *

باز، برای تأکید بیشتر، قرآن چهره آنها را در دنیا و آخرت چنین ترسیم می کند: «در این دنیا لعنتی پشت سر لعنت نصیب آنها کردیم، و در روز قیامت آنها از زشت چهرگان و سیه رویانند» (وَ اتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ). (۱)
لعنت خدا، که همان «طرد از رحمت» است، و لعنت فرشتگان و مؤمنان که «نفرین» است، هر صبح و شام، و هر وقت و بی وقت نثار آنها می شود، گاهی در

۱ - «مَقْبُوح» از ماده «قبح» به معنی زشتی است، و این که بعضی از مفسران «مَقْبُوح» را به معنی «مطروود» یا رسوا یا مغضوب و مانند آن تفسیر کرده اند، همه، تفسیر به لازم مطلب است و گر نه، معنی «مَقْبُوح» واضح است.

عموم لعن ظالمان و مستکبران داخلند، و گاه، بالخصوص مورد لعن و نفرین واقع می شوند؛ زیرا هر کس تاریخ آنها را ورق می زند، بر آنها لعن و نفرین می فرستد! به هر حال، این زشت سیرتان این جهان، زشت صورتان آن جهانند، که آن روز، «یوم البروز» و روز کنار رفتن پرده ها است!

نکته:

امامان «نور» و «نار»

در منطق قرآن، دو گونه «امام» داریم: امامی که پیشوای متقین، در مسیر هدایت است، چنان که در سوره «انبیاء» آیه ۷۳، در باره گروهی از پیامبران چنین می خوانیم: وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ: «آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، مردم را هدایت می کردند، و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم، و آنها تنها مرا پرستش می کردند».

اینها امامانی بودند با برنامه های روشن؛ زیرا توحید خالص و دعوت به خیر و نیکی و حق و عدالت، متن برنامه آنها را تشکیل می داد، اینها امامان نورند که خط آنها در سلسله انبیاء و اوصیاء، تا پیامبر خاتم و اوصیایش، تداوم یافته.

و امامانی که رهبران ضلال و گمراهی هستند، و به تعبیر آیات مورد بحث، ائمه نارند. از ویژگی های این دو گروه از پیشوایان، آن چنان که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده، این است که: «گروه اول، فرمان خدا را بر فرمان خلق و اراده خودشان مقدم می شمردند، و حکم او را برترین احکام می دانند، در حالی که گروه

دوم، فرمان خویش را بر فرمان خدا مقدم می‌دارند، و حکم خویش را قبل از حکم او می‌شمرند» (۱).

و با این معیار، شناخت این دو گروه از امامان، بسیار روشن خواهد بود! در روز رستاخیز، که صفوف از هم مشخص می‌شود، هر گروهی به دنبال امامش می‌باشد، ناریان، ناریان را طالبند، و نوریان، نوریان را، چنان که قرآن می‌گوید: **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ**: «آن روز، روزی است که هر گروهی را به نام امامشان دعوت می‌کنیم». (۲) بارها گفته ایم، رستاخیز تجسمی است عظیم از این جهان کوچک، و آنها که در اینجا به امامی دل بسته اند و در خط او گام برمی‌دارند، در آنجا نیز در خط او هستند!

«بشر بن غالب» نقل می‌کند: از امام «ابو عبدالله الحسین» (علیه السلام): تفسیر آیه **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ** را پرسیدم، فرمود: **إِمامٌ دَعَا إِلَى هُدًى فَأُجِيبُوهُ إِلَيْهِ، وَ إِمَامٌ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَأُجِيبُوهُ إِلَيْهَا، هُوَ لَاءٍ فِي الْجَنَّةِ، وَ هُوَ لَاءٍ فِي النَّارِ، وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ**: «امامی دعوت به هدایت می‌کند و گروهی اجابت او می‌کنند، و امامی دعوت به ضلالت می‌کند و گروهی دعوتش را پذیرا می‌شوند، آنها در بهشتند و اینها در دوزخ، و این است معنی: **فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ**». (۳)

جالب این که، فرعونی که در دنیا پیشاپیش پیروانش حرکت کرد، و آنها را در امواج «نیل» غرق نمود، در قیامت نیز پیشاپیش آنها حرکت می‌کند و آنان را در دریای آتش وارد می‌سازد، چنان که قرآن می‌گوید: **يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**

۱ - تفسیر «صافی»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - اسراء، آیه ۷۱.

۳ - «امالی صدوق»، صفحه ۱۵۳، مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۱۹۲.

فَأُورِدَهُمُ النَّارَ: «پیشاپیش قومش، در روز قیامت حرکت می کند و آنها را وارد دوزخ می نماید!» (۱)

این بحث را با سخنی از امام علی (علیه السلام) پایان می دهیم، آنجا که در باره گروهی از منافقان می فرماید: ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَىٰ أُمَّةٍ الضَّلَالَةُ وَالدُّعَاءُ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ الْبُهْتَانِ فَوَلَّوهُمْ الْأَعْمَالَ وَ جَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَىٰ رِقَابِ النَّاسِ: «این گروه بعد از پیامبر ماندند و به ائمه ضلال تقرب جستند، و آنها دعوت کنندگان به دوزخ، از طریق دروغ و بهتان بودند، پیشوایان ضلال نیز از وجود اینها بهره گرفتند، پست ها به آنها دادند و آنها را بر گردن مردم، حاکم و سوار کردند!» (۲)

۱ - هود، آیه ۹۸.

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۲۱۰.

- ۴۳ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى بَصَائِرَ
لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ
- ۴۴ وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَ مَا كُنْتَ مِنَ
الشَّاهِدِينَ
- ۴۵ وَ لَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ مَا كُنْتَ ثَابِتًا فِي أَهْلِ
مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ لَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ
- ۴۶ وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَ لَكِن رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا
مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

ترجمه:

- ۴۳ - و ما به موسی کتاب آسمانی دادیم بعد از آن که اقوام قرون نخستین را هلاک نمودیم؛ کتابی که برای مردم بصیرت آفرین بود و مایه هدایت و رحمت؛ شاید متذکر شوند!
- ۴۴ - تو در جانب غربی نبودی هنگامی که ما فرمان نبوت را به موسی دادیم؛ و تو از شاهدان نبودی (در آن هنگام که معجزات را در اختیار موسی گذاردیم)!
- ۴۵ - ولی ما اقوامی را در اعصار مختلف خلق کردیم، و زمان های طولانی بر آنها گذشت! تو هرگز در میان مردم مدین اقامت نداشتی تا (از وضع آنان آگاه باشی و) آیات ما را برای آنها [= مشرکان مکه] بخوانی؛ ولی ما بودیم که تو را فرستادیم (و این آیات را در اختیار قرار دادیم)!
- ۴۶ - تو در کنار طور نبودی زمانی که ما ندا دادیم؛ ولی این رحمتی از سوی

پروردگارت بود (که این اخبار را در اختیار تو نهاد) تا به وسیله آن قومی را انذار کنی که پیش از تو هیچ انذار کننده ای برای آنان نیامده است؛ شاید متذکر شوند!

تفسیر:

این اخبار غیبی را تنها خدا در اختیارت نهاد

در این بخش از آیات، به «دهمین صحنه» یعنی آخرین بخش از آیات مربوط به داستان پر ماجرای موسی (علیه السلام) می‌رسیم، که سخن از نزول احکام، و «تورات» می‌گوید، یعنی زمانی که دوران «نفی طاغوت» پایان گرفته، و دوران «سازندگی و اثبات» آغاز می‌شود.

نخست می‌فرماید: «ما به موسی کتاب آسمانی دادیم، بعد از آن که اقوام قرون نخستین را هلاک کردیم، کتابی که برای مردم بصیرت آفرین بود، و مایه هدایت و رحمت، تا متذکر شوند» (وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ).

در این که، منظور از «قرون اولی» (اقوام عصرهای پیشین که هلاک شدند)، کدام اقوامند؟ بعضی از مفسرین، آن را اشاره به کفار قوم «نوح» و «عاد» و «ثمود» و مانند آنها می‌دانند، چرا که با گذشت زمان، آثار انبیای پیشین محو شده بود و لازم بود کتاب آسمانی تازه ای در اختیار بشریت قرار گیرد.

و بعضی، اشاره به هلاکت قوم «فرعون» که بازماندگان اقوام پیشین بودند می‌دانند، چرا که خداوند، «تورات» را بعد از هلاک آنها به موسی (علیه السلام) داد.

اما، هیچ مانعی ندارد که جمله فوق اشاره به همه این اقوام باشد.

«بصائر» جمع «بصیرت» به معنی بینائی است، و در اینجا، منظور، آیات و دلالتی است که موجب روشنائی قلب مؤمنان می‌شد، و هدایت و رحمت نیز از

لوازم این بصیرت است، و به دنبال آن، تذکر و بیداری دل های آماده. (۱)

پس از آن، به بیان این حقیقت می پردازد که، آنچه را در باره موسی و فرعون، با تمام ریزه کاری های دقیق آن بیان کردیم، خود دلیلی است بر حقانیت «قرآن» تو، چرا که تو در این صحنه ها، هرگز حاضر نبودی، و این ماجراها را با چشم ندیدی، بلکه این لطف خدا بود که این آیات را برای هدایت مردم، بر تو نازل کرد.

می گوید: «تو در جانب غربی نبودی، هنگامی که ما فرمان نبوت را به موسی دادیم، و تو از شاهدان این ماجراها محسوب نمی شدی» (وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ).

توجه به این نکته لازم است که موسی (علیه السلام) در مسیرش از «مدین»، به سوی «مصر» که از سرزمین «سینا» می گذشت، درست از سوی «شرق» به «غرب» حرکت می کرد، و به عکس هنگامی که «بنی اسرائیل» از «مصر»، به سوی «شام» آمدند و از «سینا» گذشتند، از طرف «غرب» به «شرق» می آمدند (و لذا بعضی از مفسران، جمله «فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ» را در سوره «شعراء» آیه ۶۰، که درباره تعقیب فرعونیان از «بنی اسرائیل» سخن می گوید، اشاره به همین معنی دانسته بودند).

سپس، می افزاید: «ولی ما اقوامی را در اعصار مختلف خلق کردیم، اما زمان های طولانی بر آنها گذشت» و آثار انبیاء و هدایت آنها، از قلب ها و اندیشه هایشان محو شد، لذا تو و قرآنت را آوردیم، و سرگذشت پیشینیان را بیان

۱ - «بصائر»، جمع «بصیرت»، و «ابصار»، جمع «بصر» است.

کردیم، تا روشنگر انسانها باشد (وَ لَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ).
 «و تو هرگز در میان اهل «مدین» اقامت نداشتی (تا آیات و اخبار زندگی آنها را به دست
 آوری) و برای آنها (اهل مکه) بخوانی» (وَ مَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا). (۱)
 «این ما بودیم، که تو را فرستادیم» (و این اخبار دقیق مربوط به هزاران سال پیش را، (۲) در
 اختیار تو قرار دادیم، تا هادی این خلق شوی) (وَ لَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ).

* * *

باز، برای تأکید همین معنا، می افزاید: «تو در طرف طور نبودی، زمانی که ما ندا دادیم (و
 فرمان نبوت را به نام موسی صادر نمودیم)» (وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا). (۳)
 «ولی ما این اخبار را که بر تو نازل کردیم؛ به خاطر رحمتی است که پروردگارت دارد، تا به
 وسیله آن قومی را انداز کنی، که قبل از تو هیچ انداز کننده ای برای آنها نیامده، شاید متذکر
 شوند» (وَ لَكِن رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ).
 کوتاه سخن این که: حوادث بیدارکننده و هشداردهنده ای را که در اقوام دور دست واقع شده،
 و تو حاضر و ناظر آن نبودی، برای تو بازگو کردیم، تا آنها

۱ - «ثاوی»، از ماده «ثوی»، به معنی اقامه توأم با استقرار است، و به همین جهت، جایگاه و
 قرارگاه را «مثوی» می گویند.

۲ - فاصله میان ظهور موسی (علیه السلام) و ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، حدود دو
 هزار سال بوده است.

۳ - بعضی از مفسران احتمال داده اند که، منظور از ندا در اینجا، ندائی است که در یک مرتبه
 دیگر، که موسی (علیه السلام) به کوه «طور»، با هفتاد نفر از «بنی اسرائیل» آمد، از سوی خدا
 داده شد، ولی این احتمال بسیار بعید است، زیرا این آیات، اشاره به مطالبی است که در آیات
 قبل آمده، که پیامبر (صلی الله علیه وآله) از آن خبر داده، در حالی که شاهد و ناظر نبوده است
 و می دانیم در آیات قبل، سخن از حرکت موسی (علیه السلام) از «مدین» به سوی «مصر» و
 شنیدن کلام خدا برای بار اول در «وادی طور» است. (دقت کنید).

را برای این قوم گمراه، بخوانی، شاید مایه بیداری آنها گردد. در اینجا، این سؤال پیش می آید که، چگونه قرآن می گوید: «هیچ انذار کننده ای قبل از تو، برای این قوم (اعراب معاصر پیامبر(صلی الله علیه وآله)) نیامده»، در حالی که می دانیم، هرگز روی زمین، از حجت الهی خالی نمی شود، و اوصیای پیامبران، در میان این قوم نیز بوده اند؟! در پاسخ می گوئیم: منظور، فرستادن پیامبر صاحب کتاب و انذارکننده آشکار است، چرا که میان عصر حضرت مسیح(علیه السلام) و ظهور پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، قرن ها طول کشید، و پیامبر اولوالعزمی نیامد، و همین موضوع، بهانه ای به دست ملحدان و مفسدان داد. علی(علیه السلام) در یکی از سخنانش، می فرماید: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا(صلی الله علیه وآله) وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَفْرَأُ كِتَابًا وَ لَا يَدْعِي نُبُوَّةَ فَسَاقَ النَّاسَ حَتَّى بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ وَ بَلَّغَهُمْ مَنَاجَاتَهُمْ: «خداوند، هنگامی محمد(صلی الله علیه وآله) را مبعوث کرد که هیچ کس از عرب، کتاب آسمانی نمی خواند و مدعی نبوتی نبود، او، مردم را در جایگاه لایقشان جای داد و به سر منزل نجاتشان رسانید». (۱)

* * *

- ۴۷ وَ لَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
- ۴۸ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَ قَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ
- ۴۹ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
- ۵۰ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

ترجمه:

۴۷ - هرگاه (پیش از فرستادن پیامبری) مجازات و مصیبتی بر اثر اعمالشان به آنان می رسید، می گفتند: «پروردگارا! چرا رسولی برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم»؟!

۴۸ - ولی هنگامی که حق از نزد ما برای آنها آمد گفتند: «چرا مثل همان چیزی که به موسی داده شد به این پیامبر داده نشده است»؟! مگر معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد، انکار نکردند و گفتند: «این دو نفر [= موسی و هارون] دو ساحرند که دست به دست هم داده اند (تا ما را گمراه کنند) و ما به هر دو کافریم»؟!

۴۹ - بگو: «اگر راست می گوئید (که تورات و قرآن از سوی خدا نیست)، کتابی هدایت

بخش تر از این دو از نزد خدا بیاورید، تا من از آن پیروی کنم!»
 ۵۰ - اگر این پیشنهاد تو را نپذیرند، بدان که آنان تنها از هوس های خود پیروی می کنند! و
 آیا گمراه تر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته،
 کسی پیدا می شود؟! مسلماً خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند!

تفسیر:

هر روز به بهانه ای از حق می گریزند
 از آنجا که در آیات گذشته، سخن از ارسال پیامبر(صلی الله علیه وآله) به عنوان انذار کننده و
 بیم دهنده بود، در نخستین آیه مورد بحث، به لطفی که بر وجود پیامبر(صلی الله علیه
 وآله) مترتب است، اشاره کرده، می گوید: «هر گاه ما، پیش از فرستادن پیامبری، آنها را به خاطر
 اعمالشان مجازات می کردیم، می گفتند: پروردگارا! چرا رسولی برای ما نفرستادی، تا آیات تو
 را پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم» اگر به خاطر این نبود، مجازات آنها، به جهت اعمال و
 کفرشان، حتی نیاز به ارسال پیامبر نداشت (وَلَوْ لَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ فَيَقُولُوا
 رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ). (۱)
 در حقیقت، آیه، اشاره به این نکته می کند، که راه حق، روشن است، و هر عقلی، حاکم به
 بطلان شرک و بت پرستی است، و زشتی بسیاری از اعمال آنها، همچون مظالم و ستم ها، از
 مستقلات حکم عقل می باشد، و حتی بدون فرستادن پیامبران در این زمینه، می توان آنها را
 مجازات کرد، ولی خداوند، حتی در این

۱ - بسیاری از مفسران تصریح کرده اند که جواب لولای اول محذوف است و جزای آن «لَمَّا
 أَرْسَلْنَا رَسُولًا» - یا - «لَمَّا وَجَبَ إِسْرَافَ الرَّسُولِ» بوده است، البته تعبیر دوم صحیح تر و واقع
 بینانه تر است، و به هر حال، این سخن، مربوط به احکامی است که عقل مستقلاً آن را درک
 می کند، و گرنه فرستادن پیامبران، به دلایل دیگری نیز لازم است، هر چند، یکی از فوائد آمدن
 پیامبران نیز، تأکید «احکام عقلیه» همچون، بطلان شرک و قبح ظلم و فساد است (دقت کنید).

قسمت که حکم عقل در آن، واضح و روشن است، برای اتمام حجت و نفی هر گونه عذر، پیامبران را با کتاب های آسمانی و معجزات می فرستد؛ تا کسی نگوید: بدبختی ما به خاطر نبودن راهنما بود، اگر رهبر الهی داشتیم، اهل هدایت و نجات بودیم.

به هر حال، این آیه از آیاتی است که دلالت بر لزوم لطف، از طریق ارسال پیامبران دارد، و نشان می دهد که سنت خداوند، بر این است که، قبل از ارسال پیامبر، هیچ امتی را به خاطر گناهانشان مجازات نکند، همان گونه که در سوره «نساء» آیه ۱۶۵ نیز می خوانیم: رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا: «ما پیامبرانی فرستادیم، که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا برای مردم، بعد از این پیامبران، حجتی باقی نماند، و خداوند، توانا و حکیم است».

سپس، به بهانه جوئی های آنها اشاره می کند، که آنها بعد از ارسال رسل نیز، دست از بهانه گیری برنداشتند، و باز به راه های انحرافی خود ادامه دادند، می گوید: «هنگامی که حق، از نزد ما برای آنها آمد، گفتند: چرا به این پیامبر، مثل همان چیزی که به موسی داده شد، اعطا نگردیده است؟! (فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى).

چرا «عصای موسی» در دست او نیست؟ چرا «ید بیضاء» ندارد؟ چرا دریا برای او شکافته نمی شود؟ چرا دشمنانش غرق نمی شوند؟ چرا و چرا؟!...

قرآن، به پاسخ این بهانه جوئی پرداخته، می گوید: «مگر بهانه جویانی همانند اینها، معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد، انکار نکردند؟! (أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ).

مگر نگفتند: این دو (موسی و هارون) دو نفر ساحرنده، که دست به دست هم داده اند، (تا ما را گمراه کنند) و ما به هر کدام از آنها کافریم!» (قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهِرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ). تعبیر به «سیحران»، با این که قاعدتاً «ساحران» باید گفته شود، برای شدت تأکید است؛ چرا که عرب، وقتی در مورد کسی مؤکداً سخن می گوید، او را عین «عدالت» یا «ظلم» و یا «سحر» می شمرد.

این احتمال نیز وجود دارد که، مراد از «سیحران»، دو معجزه بزرگ موسی «عصا» و «ید بیضاء» باشد.

و اگر گفته شود که این انکارها مربوط به فرعونیان کفر پیشه است، چه ارتباطی با مشرکان مکّه دارد؟ پاسخ آن روشن است و آن این که: منظور این است که، مسأله بهانه جوئی، چیز تازه ای نیست، اینها همه از یک قماشند و سخنانشان شباهت زیادی به هم دارد و خط و روش و برنامه آنها یکی است.

تفسیر روشن آیه فوق، همان بود که گفتیم، ولی، جمعی از مفسران، آیه را طور دیگری تفسیر کرده اند و گفته اند: منظور از «سیحران تظاهرا»، حضرت موسی و پیامبر بزرگ اسلام است؛ چرا که مشرکان عرب می گفتند: «هر دوی اینها ساحر بودند و ما نسبت به هر دو کافریم»، و در اینجا، یک جریان تاریخی نیز نقل کرده اند که: اهل «مکّه»، گروهی را به سراغ رؤسای «یهود»، در یکی از اعیادشان فرستادند و درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، از آنها سؤال کردند، که آیا محمد (صلی الله علیه و آله) به راستی پیامبر خدا است؟ آنها در پاسخ گفتند: «ما در تورات، او را با اوصافش یافته ایم».

نمایندگان بازگشتند و ماجرا را به مشرکان «مکّه» گفتند، در اینجا بود که آنها جمله «سیحران تظاهرا» و «إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ» (این هر دو ساحرنده و ما نسبت به

هر دو کافر هستیم) را گفتند. (۱)

اما، با توجه به دو نکته، این تفسیر بعید به نظر می رسد:

نخست این که: کمتر در تاریخ و روایات دیده شده که مشرکانِ عرب، موسی (علیه السلام) را متهم به ساحر بودن کنند، و شاید فقط در اینجا، چنین احتمالی داده شده باشد.

دیگر این که: چگونه ممکن است کسی ادعا کند که موسی و محمد (صلی الله علیه و آله)، با وجود تقریباً دو هزار سال فاصله، ساحرانی بودند که به پشتیبانی یکدیگر برخاستند؟! مگر ممکن است، ساحری از هزاران سال قبل بدانند، چه کسی در آینده، ظهور خواهد کرد، و چه دعوی مطرح می کند؟! *

به هر حال، مشرکانِ لجوج اصرار داشتند که چرا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، معجزاتی همچون موسی نداشته است؟ و از سوی دیگر، نه به گفته ها و گواهی «تورات»، درباره علائم پیامبر (صلی الله علیه و آله) اعتنا می کردند، و نه به «قرآن مجید» و آیات پر عظمتش، لذا قرآن، روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده، می گوید: «بگو اگر شما راست می گوئید که این دو کتاب از سوی خدا نیست، کتابی روشن تر و هدایت بخش تر از آنها از سوی خدا بیاورید تا من از آن پیروی کنم» (قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبَعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

و به تعبیر دیگر، آنها دنبال کتاب هدایت و معجزات می گردند، چه معجزه ای بالاتر از قرآن و چه کتاب هدایتی بهتر از آن؟ اگر چیزی در دست پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، جز این قرآن نبود، برای اثبات حقایق دعوتش کفایت می کرد، ولی آنها حق طلب نیستند، بلکه، مشتی بهانه جویانند!

* * *

سپس اضافه می کند: «اگر این پیشنهاد تو را نپذیرفتند، بدان آنها از هوسهای خود پیروی می کنند» (فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ).
 زیرا، انسانی که هواپرست نباشد، در برابر چنین پیشنهاد منطقی، تسلیم می شود، اما آنها، در هیچ صراطی مستقیم نیستند، و هر پیشنهادی را به بهانه ای رد می کنند.
 ولی، «آیا کسی گمراه تر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته است، پیدا می شود؟! (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ).
 «مسلماً خداوند، جمعیتِ ظالمان را هدایت نمی کند» (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ).
 اگر آنها حق طلب بودند و راه را گم کرده بودند، لطف الهی به مقتضای «وَالَّذِينَ جَاهَلُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» شامل حالشان می شد، ولی آنها ستمگرند، هم بر خویش، و هم بر جامعه ای که در آن زندگی می کنند، آنها هدفی جز لجاج و عناد ندارند، چگونه ممکن است خداوند، کمک به هدایت آنها کند؟

* * *

نکته:

هواپرستی، عامل گمراهی

در آیات فوق، رابطه این دو، با صراحت بیان شده، و حتی گمراه ترین مردم، گروهی معرفی شده اند که رهبر خود را، هوای نفس خویش قرار داده، و هرگز هدایت الهی را نپذیرفته اند.
 هوای نفس، حجاب ضخیمی است در مقابل چشمان عقل انسان.

هوای نفس، آن چنان دلبستگی به انسان، نسبت به موضوعی، ایجاد می کند که، قدرتِ درکِ حقایق را از دست می دهد؛ چرا که برای درک حقیقت، تسلیم مطلق در مقابل واقعیات، و ترک هر گونه پیش داوری و دلبستگی، شرط است، تسلیم بی قید و شرط، در مقابل هر چیز که عینیت خارجی دارد، خواه شیرین باشد یا تلخ، موافق تمایلات درونی ما یا مخالف، هماهنگ با منافع شخصی یا ناهماهنگ، ولی هوای نفس، با این اصول سازگار نیست. در این زمینه، بحث مشروحی، در ذیل آیه ۴۳ سوره «فرقان» (جلد ۱۵) نیز، داشته ایم. جالب این که: در روایات متعددی، آیه فوق به کسانی تفسیر شده است که، امام و رهبر الهی را نپذیرفته اند و تنها به آرای خویش تکیه می کنند. (۱)

این روایات، که از امام باقر(علیه السلام) و امام صادق(علیه السلام) و بعضی دیگر از ائمه هدی(علیهم السلام)، نقل شده، در حقیقت از قبیلِ مصداق روشن است، و به تعبیر دیگر، انسان نیازمند به هدایت الهی است، این هدایت، گاهی در کتاب آسمانی منعکس می شود، و گاه، در وجود پیامبر و سنت او، و گاه، در اوصیای معصومش، و گاه، در منطق عقل و خرد. مهم آنست که انسان، در خطِ هدایتِ الهی باشد و نه هوای نفس، تا بتواند از این انوار هدایت بهره مند گردد.

۱ - این روایات در «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۳۷۴ و «بصائر الدرجات»، صفحه ۱۳ و «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۳۲ آمده است.

- ۵۱ وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ
- ۵۲ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ
- ۵۳ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ
- ۵۴ أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ
- ۵۵ وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِيَ الْجَاهِلِينَ

ترجمه:

- ۵۱ - ما آیات قرآن را یکی پس از دیگری برای آنان آوردیم شاید متذکر شوند!
- ۵۲ - کسانی که قبلاً کتاب آسمانی به آنان داده ایم به آن [= قرآن] ایمان می آورند!
- ۵۳ - و هنگامی که بر آنان خوانده می شود می گویند: «به آن ایمان آوردیم؛ اینها همه حق است و از سوی پروردگار ماست؛ ما پیش از این هم مسلمان بودیم!»
- ۵۴ - آنها کسانی هستند که به خاطر شکیباییشان، اجر و پاداششان را دو بار دریافت می دارند؛ و به وسیله نیکی ها بدی ها را دفع می کنند؛ و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می نمایند.
- ۵۵ - و هر گاه سخن لغو و بیهوده بشنوند، از آن روی می گردانند و می گویند: «اعمال ما از آن ماست و اعمال شما از آن خودتان؛ سلام بر شما (سلام وداع)؛ ما خواهان جاهلان نیستیم!»

شأن نزول:

در مورد شأن نزول آیات فوق، مفسران و راویان خبر، روایات گوناگونی نقل کرده اند که قدر مشترک همه آنها یک چیز است، و آن: ایمان آوردن گروهی از علمای «یهود» و «نصاری»، و افراد پاکدل، به آیات قرآن و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است.

از «سعید بن جبیر» نقل شده: این آیات، درباره هفتاد نفر از کشیش های مسیحی نازل شده است که «نجاشی» آنها را برای تحقیق، از «حبشه» به «مکه» فرستاد، هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) سوره «یس» را برای آنها تلاوت کرد، اشک شوق ریختند و اسلام آوردند. (۱)

بعضی دیگر گفته اند: این آیات، درباره جمعی از نصارای «نجران» (شهری است در شمال یمن) نازل شده، که نزد پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) آمدند و آیات قرآن را شنیدند و ایمان آوردند. (۲)

بعضی دیگر، آن را در مورد «نجاشی» و یارانش می دانند. (۳)

و بعضی، نزول آن را درباره «سلمان فارسی»، و جمعی از علمای «یهود»، مانند «عبدالله بن سلام» و «تمیم الداری» و «جارود عبدی» دانسته اند. (۴)

و بالاخره، بعضی نیز آن را اشاره به چهل نفر از علما و روشن ضمیران مسیحی می دانند، که سی و دو نفرشان از «حبشه» با «جعفر بن ابیطالب» به «مدینه» آمدند، و هشت نفر از «شام» که در میان آنها «بحیرا» راهب معروف شامی بود. (۵)

البته، روایات سه گانه نخست، متناسب با نزول این آیات در «مکه» است، و

۱ و ۲ و ۳ - تفسیر «فی ظلال القرآن»، جلد ۶، صفحات ۳۵۷ و ۳۵۸.

۴ و ۵ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۲۵۸.

گفتار کسانی که معتقدند، تمام این سوره مکی است را تأیید می کند، ولی روایت چهارم و پنجم، دلیل بر این است که این چند آیه، استثناء در «مدینه» نازل شده، و گواهی است بر قول کسانی که آنها را «مدنی» می دانند.

به هر حال، این آیات، شاهد گویائی است بر این که، گروهی از دانشمندان اهل کتاب، با شنیدن آیات قرآن، اسلام را پذیرا شدند؛ زیرا ممکن نبود پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنین چیزی را بگوید را در حالی که، کسی از اهل کتاب به او ایمان نیاورده باشد؛ چرا که مشرکان فوراً به نفی و انکار برمی خاستند و جار و جنجال به راه می انداختند.

تفسیر:

حق طلبان اهل کتاب، به قرآن تو ایمان می آورند از آنجا که در آیات گذشته، سخن از بهانه هائی بود که مشرکان، برای عدم تسلیم در مقابل حقایق قرآن، مطرح می کردند، آیات مورد بحث از دلهای آماده ای سخن می گوید، که با شنیدن این آیات، حق را پیدا کرده و به آن سخت وفادار ماندند، و از جان و دل تسلیم آن شدند، در حالی که قلبهای تاریک جاهلان متعصب، کمترین اثری از خود نشان نداد! می فرماید: ما آیات قرآن را یکی بعد از دیگری، برای آنها آوردیم، شاید متذکر شوند» (وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ). (۱)

این آیات، همچون قطرات باران پیوسته به یکدیگر، بر آنها نازل شد، در شکل های متنوع، و کیفیات متفاوت، گاهی وعده پاداش، گاهی وعید دوزخ، گاه،

۱ - «وَصَّلْنَا» از ماده «وصل» به معنی ارتباط دادن و متصل کردن است و چون به باب «تفعیل» رفته، معنی کثرت و تأکید نیز از آن استفاده می شود.

نصیحت و اندرز، گاه، تهدید و انداز، گاه، استدلال‌های عقلی، و گاه، تاریخ عبرت انگیز و پر بار گذشتگان، خلاصه، مجموعه کامل و بسیار متجانسی که هر قلبی، مختصر آماجی داشته باشد، او را به خود جذب می‌کند، اما کوردلان نپذیرفتند.

ولی، «کسانی که قبلاً، کتاب آسمانی به آنها داده ایم (از یهود و نصاری) به قرآن ایمان می‌آورند» (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ).

چرا که آن را هماهنگ با نشانه‌های می‌بینند، که در کتب آسمانی خود یافته‌اند. جالب این که اینها، فقط گروهی بودند از اهل کتاب، اما آیه فوق، از آنها به عنوان «اهل کتاب» بدون هیچ قیدی یاد می‌کند، شاید اشاره به این که اهل کتاب واقعی اینها بودند و دیگران هیچ!

پس از آن می‌افزاید: «هنگامی که این آیات بر آنها خوانده می‌شود می‌گویند: به آن ایمان آوردیم، اینها مسلماً حق است، و از سوی پروردگار ما است» (وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا).

آری، تلاوت این آیات بر آنها کافی بود که «آمنّا» بگویند و تصدیق کنند.

سپس اضافه می‌کند:

نه تنها امروز تسلیم سخنان پروردگاریم، که «قبل از این هم مسلمان بودیم» (إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ).

ما نشانه‌های این پیامبر را، در کتب آسمانی خود یافته، و به او دل بسته بودیم، و با بی‌صبری انتظار او را می‌کشیدیم، و در اولین فرصت، که گمشده خود

را یافتیم، آن را گرفتیم و با جان و دل پذیرفتیم.

آن گاه، قرآن به پاداش عظیم این گروه تقلیدشکن و حق طلب پرداخته، چنین می گوید: «آنها کسانی هستند که اجر و پاداششان را به خاطر صبر و شکیبایشان دوبار دریافت می دارند!» (أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا). یک بار، به خاطر ایمانشان به کتاب آسمانی خودشان، که به راستی نسبت به آن وفادار و پایبند بودند، و یک بار هم، به خاطر ایمان آوردن به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، پیامبر موعودی که کتب پیشین از او خبر داده بودند. این احتمال نیز وجود دارد، که دوبار پاداش گرفتن آنها، به خاطر آنست که، هم به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، قبل از ظهورش ایمان داشتند، و هم بعد از ظهورش، چنان که از آیات گذشته این معنی استفاده می شود.

و آنها برای انجام وظیفه، در هر دو مرحله، صبر و استقامت فراوان به خرج دادند، نه منحرفان «یهود» و «نصاری»، عمل آنها را می پسندیدند، و نه تقلید از نیاکان و جو اجتماعی، به آنها اجازه رها کردن دین سابق را می داد، اما آنها ایستادند و پای بر سر منافع خویش و هوای نفس گذاردند، و پاداش عظیم الهی را دو چندان کسب کردند.

سپس، به یک رشته از اعمال صالح آنها، که هر یک از دیگری ارزنده تر است اشاره می کند، این اعمال عبارتند از: «دفع سیئات به وسیله حسنات» «انفاق از نعمتهای الهی» و «برخورد بزرگوارانه با جاهلان»، که به انضمام «صبر و شکیبائی» که در جمله قبل آمد، چهار صفت ممتاز می شود.

نخست می گوید: «آنها به وسیله نیکی ها، بدی ها را دفع می کنند» (وَيَذُرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ).

با گفتار نیکو، سخنان زشت را، و با معروف، منکر را، و با حلم، جهل جاهلان را، و با محبت، عداوت و کینه توزی را، و با پیوند دوستی و صله رحم، قطع پیوند را، خلاصه، آنها سعی می کنند، به جای این که بدی را با بدی پاسخ گویند، با نیکی دفع کنند!

این، یک روش بسیار مؤثری است در مبارزه با مفسد، مخصوصاً در برابر گروهی از لجوجان، و قرآن کراراً روی آن تکیه کرده است. (۱)

دیگر این که: «از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند» (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ). نه تنها از اموال و ثروتشان، که از علم و دانش و نیروی فکری و جسمی و وجاهت اجتماعیشان - که همه، مواهب و روزی های الهی است - در راه نیازمندان می بخشند.

* * *

و بالاخره، آخرین امتیاز عملی آنان این است که: «هر گاه سخن لغو و بیهوده ای بشنوند، از آن روی می گردانند» (وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ).

هرگز «لغو» را با «لغو» پاسخ نمی گویند، و «جهل» را با «جهل» جواب نمی دهند، بلکه به بیهوده گویان «می گویند: اعمال ما از آن ما است و اعمال شما از آن خودتان!» (وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ).

نه شما را به جرم اعمال ما می گیرند، و نه ما را به جرم اعمال شما، اما به زودی خواهید دانست، که عمل هر یک از ما چه محصولی به بار آورده است.

سپس می افزاید: آنها با جاهلان بیهوده گو، و کسانی که با سخنان موزیانه

۱ - شرح مبسوطی در این زمینه، در جلد دهم، صفحه ۱۹۰، ذیل آیه ۲۲ «رعد»، و جلد چهاردهم، سوره «مؤمنون»، ذیل آیه ۹۶، آورده ایم.

سعی می کنند اعصاب افراد با ایمان و نیکوکار را درهم بریزند، وداع می گویند و گفتارشان این است: «سلام بر شما، ما طالب جاهلان نیستیم!» (سَلَامٌ عَلَیْكُمْ لَا تَبْتَغِی الْجَاهِلِیْنَ).
 ما نه اهل زشتگوئی و جهل و فسادیم، و نه خواهان آن، ما خواهان دانشمندان روشن ضمیر، و علمای عامل و مؤمنان راستین هستیم.

و به این ترتیب، آنها به جای این که نیروهایشان را در مقابله با جاهلان کوردل و زشتگویان بی خبر به هدر دهند، با بزرگواری از کنار آنها گذشته، به هدف ها و برنامه های اساسی خود می پردازند.

قابل توجه این که وقتی که آنها با این گونه افراد روبرو می شوند، «سلام تحیت» نمی گویند، بلکه، سلامشان، «سلام وداع» است!

نکته:

دل های آماده ایمان

در آیات فوق، ترسیم بسیار گویا و زیبایی، از قلبی که بذر ایمان را در خود جای داده و پرورش می دهند، آمده است.

آنها، از قماش افراد بی شخصیتی که مخزنی از جهل و تعصب، بدزبانی و بیهوده گوئی، بخل و کینه توزی هستند، نمی باشند.

آنها، بزرگمردان و پاک زنانی هستند، که قبل از هر چیز، زنجیرهای اسارت تقلید کورکورانه را، درهم شکسته اند، سپس، با دقت، به ندای منادی توحید گوش فرا داده، به محض این که دلائل حق را به قدر کافی یافتند، به آن دل می بندند.

بدون شک، باید غرامت زیادی، برای این تقلیدشکنی، و جدا شدن از

انحراف محیطشان بپردازند، و محرومیت‌ها و ناراحتی‌های فراوانی را متحمل شوند، ولی آنها، آن قدر صبر و شکیبائی دارند، که به خاطر هدف بزرگشان، از عهده این مشکلات بر می‌آیند. آنها، نه کینه توزند که هر بدی را با بدتر پاسخ گویند، و نه بخیل و خسیسند که مواهب الهی را تنها به خودشان تخصیص دهند.

آنها، بزرگوارانی هستند، که علاوه بر همه اینها، از دروغ و سرگرمی ناسالم، و جر و بحث‌های بیهوده، و سخنان بی‌معنی و شوخی‌های رکیک و مانند آن برکنارند، زبانی پاک و قلبی پاک‌تر دارند، و هرگز، نیروهای فعال و سازنده خود را با درگیری جاهلان تباه نمی‌کنند، و حتی، در بسیاری از موارد، سکوت را که بهترین پاسخ این نابخردان است، بر سخن گفتن ترجیح می‌دهند.

آنها، در فکر اعمال و مسئولیت‌های خویشند، آنها چون تشنه‌کامانی که به سراغ چشمه آب می‌روند، تشنه علم و دانش، و خواهان حضور در جلسات علماء و دانشمندانند. آری، این بزرگوارانند که می‌توانند، رسالت ایمان را در خود پذیرا شوند، و اجر خود را نه یک بار، که دوبار از پیشگاه خدا دریافت دارند.

اینها، سلمان‌ها، بحیراها، نجاشی‌ها و حق‌جویانی همسنگر و هم‌خط آنها هستند، که در برابر انواع ناملازمات، برای رسیدن به سر منزل ایمان، مقاومت به خرج می‌دهند. جالب این‌که، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که: نَحْنُ صَبْرَاءُ وَ شِيعَةٌ اَصْبَرُ مِنَّا وَ ذَلِكَا اَنَا صَبْرُنَا عَلٰی مَا نَعْلَمُ وَ صَبْرُهُمْ عَلٰی مَا لَا يَعْلَمُونَ: «ما شکیبایانیم و پیروان ما از ما شکیباترند! چرا که ما از اسرار امور آگاهیم و شکیبائی می‌کنیم (و طبعاً این کار آسانتر است) ولی آنها بی آن که اسرار را بدانند

صبر و شکیبائی را از دست نمی دهند» (۱).

فکر کنید دو نفر جانباز راه خدا، قدم به میدان جهاد می گذارند، یکی از پایان کار با خبر است و می داند نتیجه این جهاد پیروزی است، اما دومی با خبر نیست، آیا از یک نظر، صبرِ دومی بیشتر از صبرِ اولی نمی باشد؟

یا فی المثل، قرائن نشان می دهد که هر دو شربت شهادت می نوشند، اما یکی می داند، که در شهادتش چه اسراری نهفته است، و چه موجی در آینده در اعصار و قرون متمادی ایجاد می کند، و چه الگویی برای آزادگان می شود؟ اما دیگری از اسرار آینده آگاه نیست، بدون شک، دومی از این نظر صبر بیشتری به خرج می دهد.

در حدیث دیگری، در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده که، منظور از «لغو» در آیه فوق «کذب» و «لهو» و «غنا» است، و پرهیزکنندگان، امامانند. (۲)

پیدا است که هر دو قسمت حدیث، از قبیل بیان مصداق روشن است و گرنه «لغو» مفهوم گسترده ای دارد که غیر اینها را نیز شامل می شود، و اعراض کنندگان از «لغو» نیز همه «مؤمنان راستین» هستند، هر چند امامان در صف مقدم جای دارند.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحه ۲۱۶ و جلد ۶۸، صفحه ۸۴ - تفسیر «علی بن ابراهیم»،

جلد ۲، صفحه ۱۴۱.

۲ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۳۳.

۵۶ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ
 بِالْمُهْتَدِينَ
 ۵۷ وَ قَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نَتَّخِطِفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نُمْكِنْ لَهُمْ
 حَرَمًا أَمِنًا يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
 لَا يَعْلَمُونَ

ترجمه:

۵۶ - تو نمی توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی؛ ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند؛ و او به هدایت یافتگان آگاه تر است!
 ۵۷ - آنها گفتند: «ما اگر هدایت را همراه تو پذیرا شویم؛ ما را از سرزمینمان می ربایند!» آیا ما حرم امنی در اختیار آنها قرار ندادیم که ثمرات هر چیزی (از هر شهر و دیاری) به سوی آن آورده می شود؟! رزقی است از جانب ما؛ ولی بیشتر آنان نمی دانند!

تفسیر:

هدایت، تنها به دست خدا است
 گرچه در شأن نزول آیه نخست از این آیات، بحث های زیادی کرده اند، اما چنان که خواهیم دید، روایاتی است بی اعتبار و بی ارزش، که گویا برای مقاصد خاصی جعل شده است، و لذا بهتر این دیدیم که تفسیر آیه را از خود قرآن مجید بخواهیم، و بعد، به نقد و بررسی آن روایات مشکوک یا مجعول پردازیم.
 با توجه به این که، در آیات گذشته، سخن از دو گروه در میان بود: گروهی

مشرکان لجوج از اهل «مکه»، که هر چند رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اصرار برای هدایت آنها داشت، نور ایمان در قلبشان نفوذ نکرد و به عکس، گروهی از اهل کتاب و افراد دوردست، هدایت الهی را پذیرفتند و عاشقانه در راه اسلام پافشاری و ایثار کردند، حتی از مخالفت بستگان و خویشاوندان نزدیک و جاهلان خودخواه، وحشتی به دل راه ندادند.

با توجه به این امور، نخستین آیه مورد بحث، پرده از روی این حقیقت برمی دارد، که «تو نمی توانی هر که را دوست داری هدایت کنی، ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند، و او از هدایت یافتگان آگاه تر است» (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ).

او می داند چه افرادی، لایق پذیرش ایمانند، او می داند چه قلب هائی برای حق می طپند، او می داند در چه سرهائی، سودای عشق خدا است، آری، او این افراد شایسته را خوب می شناسد و به آنها توفیق می دهد و لطفش را رفیق راه آنها می سازد، تا به سوی ایمان رهنمون شوند.

اما تاریک دلان زشت سیرتی که در دل با حق دشمنند، و با تمام قدرتشان، به پیکار با فرستادگان خدا برخاسته اند، و از نظر زندگی، آن قدر آلوده و ننگینند که لایق نور ایمان نیستند، خداوند هرگز، چراغ توفیق را، فرا راه آنها قرار نمی دهد.

بنابراین، منظور از هدایت در اینجا، «ارائه طریق» نیست، چرا که ارائه طریق، کار اصلی پیامبر (صلی الله علیه وآله) است و بدون استثناء، راه را به همه نشان می دهد، بلکه منظور از هدایت در اینجا، «ایصال به مطلوب» و رسانیدن به سر منزل مقصود است، این تنها، کار خدا است، که بذر ایمان را در دل ها بپاشد، و کار او هم بی حساب نیست، او به دل های آماده نظر می افکند و این نور آسمانی را بر آنها می پاشد.

به هر حال، این آیه یک نوع دل‌داری برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) است که به این واقعیت توجه کند که نه اصرار بر شرک، از ناحیه گروهی از بت پرستان مکه بی دلیل است، و نه ایمان مخلصانه مردم «حبشه» یا «نجران» و امثال «سلمان ها و بحیراها».

هرگز، از عدم ایمان گروه اول، نگرانی به خود راه نده، که این نور الهی به سراغ دل های آماده می رود، به آنجا وارد می شود و خیمه می زند. نظیر این مضمون، در آیات قرآن فراوان است:

در آیه ۲۷۲ «بقره» می خوانیم: لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ: «هدایت آنها بر تو نیست، خدا هر که را بخواهد هدایت می کند».

و در آیه ۳۷ «نحل» می خوانیم: إِنْ تَخَرَّصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ: «اگر اصرار بر هدایت این گروه داشته باشی، مؤثر نیست، چرا که خدا کسی را که گمراه کرده است، هدایت نمی کند».

و در آیه ۴۳ «یونس» آمده است: أَ فَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمَىٰ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَبْصُرُونَ: «آیا تو می خواهی نابینایان را هدایت کنی، هر چند چیزی را نمی بینند و حقیقتی را درک نمی کنند»!

و بالاخره در آیه ۴ سوره «ابراهیم»، به عنوان یک قانون کلی می فرماید: فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: «خدا هر کس را بخواهد گمراه می کند، و هر کس را بخواهد هدایت می کند، و او عزیز حکیم است».

آخرین جمله آیه اخیر، به خوبی نشان می دهد که مشیت الهی درباره این دو گروه، بی حساب نیست، بلکه، بر طبق حکمت و لیاقت ها، تلاشها و کوششهای افراد است، تنها بر این اساس است که خدا توفیق هدایت را نصیب گروهی می کند و یا از گروهی سلب می نماید.

در دومین آیه مورد بحث، سخن از کسانی می گوید که در دل، به حقانیت اسلام معترف بودند، ولی روی ملاحظاتی منافع شخصی، حاضر به قبول ایمان نبودند، می فرماید: «آنها گفتند: ما اگر هدایت را همراه تو پذیرا شویم، و از آن پیروی کنیم، ما را از سرزمینمان می ربایند!» (وَقَالُوا إِن تَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ تَتَخَطَّفُ مِنَّا أَرْضِنَا). (۱)

در تفسیر آمده: این سخن را «حارث بن نوفل» بیان کرد، خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید، عرض نمود: ما می دانیم که گفتار تو حق است، اما چیزی که مانع می شود از برنامه تو پیروی کنیم، و ایمان بیاوریم، ترس از هجوم عرب بر ما است که ما را از سرزمینمان ربایند، و ما قدرت مقابله با آنها را نداریم! (۲)

این سخن را کسی می گوید که قدرت پروردگار را ناچیز می شمرد، و قدرت مشتی عرب جاهلی را عظیم، این سخن را کسی می گوید که، هنوز به عمق عنایت ها و حمایت های الهی آشنا نیست، و نمی داند، چگونه او یارانش را یاری و دشمنانش را در هم می شکند، لذا قرآن، در پاسخ آنها چنین می گوید: «آیا ما حرم امنی در اختیار آنها قرار ندادیم، که ثمرات و محصولات هر شهر و دیاری به سوی آن آورده می شود؟! (أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجَبِي إِيَّاهُ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ). (۳)

«و این رزق و روزی است از ناحیه ما» (رِزْقًا مِنَّا)

«ولی اکثر آنها نمی دانند» (وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

۱ - «مَعَكَ» در آیه فوق متعلق به «تَتَّبِعُ» می باشد، این احتمال نیز وجود دارد که تعلق به «هُدَى» پیدا کند که تفاوت مختصری در معنی خواهد داشت.

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۳ - «يُجَبِي» از ماده «جبايه»، به معنی جمع کردن است، و لذا به حوض، که آب را در خود جمع می کند «جابه» می گویند - ضمناً «نُمَكِّنْ» در آیه فوق به معنی «نَجْعَلْ» است و «حَرَمًا» مفعول آن است و گرنه «نُمَكِّنْ» در معنی اصلی، که تمکین دادن است، به وسیله «فِي» متعدی می شود.

خداوندی که سرزمین شوره زار و سنگلاخ بی آب و درختی را حرم امن قرار داد، و آن چنان دلها را متوجه آن ساخت، که بهترین محصولات، از نقاط مختلف جهان را به سوی آن می آورند، قدرت خود را به خوبی نشان داده است، کسی که چنین قدرت نمائی کرده و این همه «امنیت» و «نعمت» را در چنین سرزمینی قرار داده، و با چشم خود آثار آن را می بینید و سالها از آن بهره گرفته اید، چگونه قادر نیست شما را در برابر هجوم مشتی اعراب بت پرست، حفظ کند؟!

شما، در حال کفر، مشمول این دو نعمت بزرگ الهی، «امنیت» و «مواهب زندگی» بودید، چگونه ممکن است خداوند، بعد از اسلام، شما را از آن محروم سازد؟! دل قوی دارید و ایمان بیاورید و محکم بایستید، که خدای «کعبه» و «مکه» با شما است.

در اینجا، این سؤال مطرح است، که تاریخ نشان می دهد «حرم مکه» برای مسلمانان، آن قدر هم امن و امان نبود، مگر گروهی از مسلمانان را در آنجا آزار و شکنجه ندادند؟ مگر آن همه سنگ بر بدن پیامبر(صلی الله علیه وآله) نزدند؟ مگر بعضی از مسلمانان را در مکه نکشتند؟ مگر گروهی با «جعفر» و بقیه با پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) سرانجام از آنجا، به خاطر ناامنی هجرت نکردند؟!

در پاسخ می گوئیم: اولاً: با تمام این امور، باز مکه نسبت به بقیه نقاط، امنیت بیشتری داشت، و عرب، برای آن احترام و قداستی قائل بود، باز هم، جنایاتی را که در نقاط دیگر مرتکب می شدند، نمی توانستند در آنجا انجام دهند، خلاصه، حتی در عین ناامنی، «حرم مکه» از امنیت نسبی قابل توجهی برخوردار بود، مخصوصاً، این امنیت، از ناحیه اعراب بیرون مکه، بیشتر رعایت می شد.

ثانیاً: درست است که در آغاز اسلام، مدت کوتاهی این سرزمین امن الهی، دست خوش پاره ای از ناامنی ها شد، ولی چیزی نگذشت که به صورت کانونی

بزرگ، از امنیت پایدار و مرکزی عظیم، از انواع نعمت‌ها درآمد، بنابراین، تحمل این مشکلات زودگذر، برای رسیدن به نعمت‌های بزرگ کار سخت و پیچیده‌ای نبود. به هر حال، بسیاری کسانانی که از ترسِ تزلزلِ منافعِ شخصیشان، همچون «حارث بن نوفل»، دست از هدایت و ایمان برمی‌دارند، در حالی که ایمان به خدا و تسلیم در برابر فرمان او، نه تنها «منافع معنوی» آنها را تأمین می‌کند، که در تأمین «منافع مشروع مادی» و محیط امن و سالم، برای آنها نیز، فوق العاده مؤثر است، ناامنی‌ها و کشتارها و غارتگری‌هایی را که در دنیای به اصطلاح متمدن امروز - دنیائی که از ایمان و هدایت دور افتاده است - می‌بینیم، گواه زنده این مدعا است.

توجه به این نکته نیز لازم است که، خداوند در اینجا، اول، «نعمت امنیت» را می‌شمرد، و بعد «جلب ارزاق» از همه جا به سوی «مکه» را، این تعبیر ممکن است بیانگر این واقعیت باشد که، تا امنیت، در شهر و کشوری حکمفرما نگردد، وضع اقتصادی آنها، سامان نخواهد یافت، شرح این سخن را ذیل آیه ۳۵ سوره «ابراهیم» داده ایم. (۱)

و نیز جالب این که، «یُجِی» به صورت فعل مضارع آمده، که دال بر استمرار در حال و آینده است، و ما امروز، بعد از گذشتن چهارده قرن، با چشم خود، شاهد مفهوم این سخن، و استمرار جلب همه نوع مواهب، به سوی این سرزمین هستیم، کسانی که خانه خدا را زیارت می‌کنند، با چشم خود می‌بینند، این سرزمین خشک و سوزان و بی آب و علف، در میان انواع بهترین نعمتها غرق است، و شاید در هیچ نقطه‌ای از دنیا، این وفور نعمت نباشد.

* * *

نکته:

ایمان «ابوطالب» و جنجالی که در این زمینه برپا کرده اند!

ابتدا، این موضوع برای کسانی که اهل مطالعه هستند، عجیب جلوه می کند، که چرا گروهی از راویان اخبار اصرار داشتند، «ابوطالب»، عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را که به اتفاق همه مسلمانان جهان، از کسانی بود که حداکثر فداکاری و ایثار و حمایت را در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) انجام داد، بی ایمان و مشرک جلوه دهند و کافر بمیرانند؟! چرا درباره دیگران، که نقشی در تاریخ اسلام نداشتند، این همه اصرار نیست؟

اینجا است که با خبر می شویم، مسأله، یک مسأله عادی نیست، سپس، با کمی دقت، به اینجا می رسیم که پشت سر این بحث های تاریخی و روائی، بازی سیاسی خطرناکی، از ناحیه رقبا و دشمنان علی (علیه السلام) در جریان بوده، آنها اصرار داشتند، هر فضیلتی را از او سلب کنند، و حتی پدر ایثارگر و فداکارش را مشرک قلمداد نمایند و بی ایمان از دنیا ببرند!

یقیناً «بنی امیه»، و هواخواهان آنها در عصر خود، و حتی پیش از آن که به حکومت برسند، هر جا توانستند، به این فکر دامن زدند، و کوشش داشتند از هر جا که ممکن است، شواهدی هر چند سست و بی پایه، برای اثبات این مدعا سر هم کنند.

ما، قطع نظر از این موج انحرافی سیاسی کثیف و آلوده، که خود از جهاتی قابل دقت و مطالعه است، مسأله را به عنوان یک مسأله صرفاً تاریخی و تفسیری به طور بسیار فشرده، (آن چنان که، وضع کتاب، ایجاب می کند) مورد بررسی

قرار می دهیم، تا روشن شود، در پشت سر این جنجال ها، هیچ گونه مدرک معتبری وجود ندارد، بلکه شواهد زنده ای بر ضد آن در دست داریم:

۱- آیه مورد بحث (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ...) چنان که دیدیم، هیچ گونه ارتباطی با «ابوطالب» ندارد و آیات قبل از آن به خوبی دلالت می کند که درباره گروهی از مؤمنان «اهل کتاب» در برابر «مشرکان مکّه» است.

جالب این که، «فخر رازی» که خود اجماع مسلمین را بر نزول آیه، درباره «ابوطالب» نقل کرده، تصریح می کند: در ظاهر آیه، کمترین دلالتی بر کفر «ابوطالب» نیست. (۱) اما با این حال، چرا اصرار دارند که آن را به شرک «ابوطالب» ارتباط دهند؟ راستی وحشت آور است!

۲- مهمترین دلیلی که در این زمینه اقامه کرده اند، ادعای اجماع مسلمین است، که «ابوطالب»، مشرک از دنیا رفته است!

در حالی که چنین اجماعی، دروغ محض است، چنان که مفسر معروف اهل سنت، «آلوسی» در «روح المعانی»، تصریح کرده است، که این مسأله، اجماعی نیست و حکایت اجماع مسلمین یا مفسرین، بر این که آیه فوق، درباره «ابوطالب» نازل شده، صحیح به نظر نمی رسد، چرا که علمای «شیعه» و بسیاری از مفسرین آنها، معتقد به اسلام «ابوطالب» هستند و ادعای اجماع ائمه اهل بیت (علیهم السلام)، بر این معنی کرده اند، به علاوه اکثر قصیده های «ابوطالب»، شهادت بر ایمان او می دهد. (۲)

۳- دقت و بررسی نشان می دهد که این ادعای اجماع، از اخبار آحادی

۱ - تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۲۵، صفحه ۲.

۲ - «روح المعانی»، جلد ۲۰، صفحه ۸۴، ذیل آیه مورد بحث.

سرچشمه می گیرد، که هیچ اعتباری به آن نیست، و در سند این روایات، افراد مشکوک یا کذابی هستند.

از جمله، روایتی است که «ابن مردویه»، با سند خود از «ابن عباس» نقل کرده، که آیه «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ» درباره «ابوطالب» نازل شده است، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او اصرار کرد اسلام بیاورد، او نپذیرفت! (۱)

در حالی که، در سند این روایت «ابوسهل سری» است، که بنا به تصریح بعضی از بزرگان علم رجال، یکی از دروغ پردازان و جعل کنندگان و سارقان حدیث بود، و همچنین، «عبد القدوس ابی سعید دمشقی»، که باز در سند این حدیث است، نیز از «کذابین» است! (۲)

ظاهر تعبیر حدیث، چنین گواهی می دهد که «ابن عباس»، بدون واسطه، این حدیث را نقل کرده و خودش شاهد و ناظر بوده، در حالی که می دانیم «ابن عباس»، سه سال قبل از هجرت متولد شد، بنابراین، هنگام وفات «ابوطالب»، هنوز از پستان مادر شیر می خورده! و این نشان می دهد که جاعلان حدیث حتی در جعل این حدیث ناشی بوده اند.

حدیث دیگری در این زمینه، از «ابو هریره» نقل کرده اند، وی می گوید: هنگامی که زمان وفات «ابوطالب» فرا رسید، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او فرمود: «ای عمو بگو لا إله إلا الله، تا من روز قیامت، نزد خدا برای تو گواهی به توحید دهم!» «ابوطالب» گفت: «اگر نه به خاطر این بود، که قریش مرا سرزنش می کرد، که او به هنگام مرگ از روی ترس، اظهار ایمان نمود، من شهادت به توحید می دادم، و چشم تو را روشن می ساختم! در این هنگام، آیه «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ» نازل

۱ - «در المنتور»، جلد ۵، صفحه ۱۳۳.

۲ - «الغدیر»، جلد ۸، صفحه ۲۰.

شد»! (۱)

باز، ظاهر حدیث این است که «ابو هریره» شخصاً شاهد چنین مطلبی بوده است، در حالی که می دانیم «ابو هریره»، در سال «فتح خیبر»، یعنی هفت سال بعد از هجرت، اظهار اسلام کرد، او کجا، و وفات «ابوطالب» که قبل از هجرت واقع شد، کجا؟! بنابراین، آثار جعلِ ناشیانه، در این حدیث نیز نمایان است.

و اگر گفته شود: «ابن عباس» و «ابو هریره»، خود شاهد این ماجرا نبودند، و این داستان را از دیگری شنیده اند، سؤال می کنیم: از چه کسی؟ شخصی که این روایت را برای این دو نفر بیان کرده، ناشناس و مجهول است، و چنین حدیثی را مرسل می نامند و همه می دانند، اعتباری به احادیث «مرسل» نیست.

متأسفانه، جمعی از مفسران و راویان اخبار، بدون دقت و مطالعه، این گونه احادیث را در کتاب های خود، از یکدیگر گرفته و نقل کرده اند، و کم کم برای خودشان، اجماعی درست کرده اند، اما کدام اجماع؟ و کدام حدیث معتبر؟

۴- از همه اینها گذشته، متن همین احادیث مجعول نشان می دهد که، «ابوطالب»، ایمان به حقانیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) داشته، هر چند، روی ملاحظاتی، بر زبان جاری نمی کرده، و می دانیم، ایمان به قلب است، و زبان، جنبه طریقت دارد، در بعضی از احادیث اسلامی، وضع «ابوطالب»، به «اصحاب کهف» تشبیه شده است، که ایمان در دل داشتند، هر چند به عللی، قدرت اظهار آن را نداشتند. (۲)

۵- مگر می توان در مسأله ای به این مهمی، یک جانبه بحث کرد و تنها به روایت مرسله، از «ابو هریره» و «ابن عباس» و مانند آن قناعت نمود؟ چرا

۱ - «در المثنور»، جلد ۵، صفحه ۱۳۳.

۲ - تفسیر «صافی» و تفسیر «برهان»، ذیل آیه مورد بحث.

اجماع امامان اهل بیت (علیهم السلام)، و چرا اجماع علمای شیعه، در اینجا مورد توجه قرار نمی گیرد؟! با آن که آنها به وضع خاندان پیامبر آشنا ترند.

ما امروز، اشعار زیادی از «ابوطالب» در دست داریم، که ایمان او را به اسلام و رسالت محمد (صلی الله علیه و آله)، به عنوان پیامبر اسلام، با وضوح تمام بیان می کند، این اشعار را بسیاری از بزرگان و دانشمندان در کتاب هایشان آورده اند، و ما نمونه های گویائی از آن را، در جلد پنجم تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۹۴ به بعد، (ذیل آیه ۲۶ سوره انعام) از منابع معروف اهل سنت، نقل کردیم.

۶- از همه اینها گذشته، تاریخ زندگی «ابوطالب» و فداکاری عظیم او نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله)، و علاقه شدید پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان نسبت به او، تا آنجا که سال مرگش را «عام الحزن» (سال اندوه) نام نهادند، همه، نشان می دهد که او به اسلام عشق می ورزید و دفاعش از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عنوان دفاع از یک خویشاوند نبود، بلکه به صورت دفاع یک مؤمن مخلص، و یک عاشق پاک باخته، و سرباز فداکار از جان گذشته، از رهبر و پیشوای خود بود، با این حال، چقدر غفلت و بی خبری و ناسپاسی و ظلم است که گروهی اصرار داشته باشند، این مؤمن موحد مخلص را، مشرک از دنیا ببرند؟! (۱)

۱ - در این زمینه، به بحث مشروح دیگری، که در جلد پنجم تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۹۱ به بعد آورده ایم، مراجعه فرمائید.

۵۸ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِينُهُمْ لَمْ تَسْكُنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ
 ۵۹ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَ أَهْلِهَا ظَالِمُونَ
 ۶۰ وَ مَا أَوْتَيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى أَ فَلَا تَعْقِلُونَ

ترجمه:

۵۸ - و چه بسیار از شهرها و آبادی هائی را که بر اثر فراوانی نعمت، مست و مغرور شده بودند هلاک کردیم! این خانه های آنهاست که (ویران شده، و) بعد از آنان جز اندکی کسی در آنها سکونت نکرد؛ و ما وارث آنان بودیم!
 ۵۹ - پروردگار تو هرگز شهرها و آبادی ها را هلاک نمی کرد تا این که در کانون آنها پیامبری مبعوث کند که آیات ما را بر آنان بخواند؛ و ما هرگز آبادی ها و شهرها را هلاک نکردیم مگر آن که اهلش ظالم بودند!
 ۶۰ - آنچه به شما داده شده، متاع زندگی دنیا و زینت آن است؛ و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است؛ آیا اندیشه نمی کنید؟!

تفسیر:

دل بستگی های دنیا، شما را نفریبد
 در آیات گذشته، سخن از این بود: بعضی از کفار «مکه» متوسل به این عذر

می شدند که: اگر ما ایمان بیاوریم، عرب به ما حمله می کند، و ما را از سرزمینمان بیرون می راند، و زندگی ما را مختل می کند، و در آیات گذشته، یک پاسخ گویا، به این سخن داده شد.

در آیات مورد بحث، دو پاسخ دیگر به آن داده شده است:

نخست می فرماید: به فرض، که شما ایمان را نپذیرفتید، و در سایه کفر و شرک، زندگی مرفه مادی پیدا کردید، اما فراموش نکنید: «ما بسیاری از شهرهائی را که مست و مغرور نعمت و زندگی مرفه بودند، نابودشان کردیم» (وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا).

آری، غرورِ نعمت، آنها را به طغیان دعوت کرد، و طغیان، سرچشمه ظلم و بیدادگری شد، و ظلم، ریشه زندگانی آنها را به آتش کشید.

«این خانه ها و دیار آنها است که بعد از آنان، جز مدت قلیلی، کسی در آن سکونت نکرد» (فَتِلْكَ مَسَاكِينُهُمْ لَمْ تَسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا).

آری، شهرها و خانه های ویران آنها، همچنان خالی و خاموش و بدون صاحب مانده است، و اگر کسانی به سراغ آن آمدند، افراد کم و در مدت کوتاهی بود.

«و ما وارث آنها بودیم!» (وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ).

آیا شما مشرکان «مکه» نیز می خواهید، در سایه کفر، به همان زندگی مرفهی برسید، که پایانش همانست که گفته شد، این چه ارزشی می تواند داشته باشد؟!

«بَطَرَتْ» از ماده «بطر» (بر وزن بشر) به معنی طغیان و غرور، بر اثر فزونی نعمت است.

تعبیر به «تِلْكَ»، که اسم اشاره به دور است و غالباً، در امور قابل مشاهده به کار می رود، ممکن است، اشاره به سرزمین «عاد»، «ثمود» و «قوم لوط» باشد،

که در فاصله ای نه چندان زیاد، با مردم «مکه» قرار داشت، یعنی در «سرزمین احقاف» (میان یمن و شام) یا در «وادی القری»، و یا در سرزمین «سدوم»، که همه آنها، در مسیر کاروانهای تجاری اعراب «مکه» به «شام» بود، و اعراب، با چشم خود، این دیارِ خالی را می دیدند، که بعد از آنها، کمتر کسی در آنجا سکونت گزیده بود.

جمله «إِلَّا قَلِيلاً» که به صورت استثناء آمده است، سه احتمال دارد:

نخست این که: استثناء از «ساکنان» باشد، دوم از «مساکن» و «سوم» از «سکونت».

در صورت اول، مفهومش این است که: تنها گروه اندکی، بعد از آنها، ساکن این دیار شد، و در صورت دوم، معنی چنین است که: تنها خانه های اندکی از آنها، بعداً مسکون شد، و در صورت سوم، مفهوم آن این است که: تنها زمان کمی در آنها سکونت شده است؛ چرا که هر کس در این شهرهای شوم و بلاخیز، سکونت اختیار کرد، به زودی طومارِ زندگانش، درهم پیچیده شد.

البته، اراده هر سه معنی نیز، طبق روش ما مشکلی ایجاد نمی کند، هر چند معنی اول، نزدیک تر به نظر می رسد.

بعضی، نیز آن را، اشاره به سکونت موقت مسافران، به هنگام رفت و آمدشان از این مناطق دانسته اند، و بعضی «قلیل» را، اشاره به جغدها و حیوانات وحشی دانسته اند، قدرِ مسلم این است که: این شهرهای آلوده به گناه و شرک، چنان ویران گشت که دیگر روی آبادی به خود، ندید.

تعبیر به «كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ» اشاره به خالی ماندن آن دیار است، و نیز اشاره ای است به مالکیت حقیقی خداوند، نسبت به همه چیز، که اگر مالکیت اعتباری بعضی اشیاء را، موقتاً به بعضی انسانها واگذار کند، چیزی نمی گذرد که

همه زائل می گردد، و او وارث همگان خواهد بود.

آیه بعد، در حقیقت، جواب سؤال مقدری است، و آن این که: اگر چنین است که خداوند، طغیانگران را نابود می کند، پس چرا مشرکان «مکّه و حجاز» را، که طغیانگری را به حدّ اعلا رسانیده بودند، و جاهل و جنایتی نبود که مرتکب نشوند، با عذابش نابود نکرد؟ قرآن می گوید: «پروردگار تو، هرگز شهرها و آبادیها را هلاک نمی کرد، تا این که: در کانون و مرکز آنها، پیامبری بفرستد، که آیات ما را بر آنان بخواند» (وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَّهَاتِنَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِنَّ آيَاتِنَا).

آری، تا اتمام حجت نکنیم، و پیامبران را با دستورات صریح نفرستیم، مجازات نخواهیم کرد. تازه، بعد از اتمام حجت، مراقب اعمال آنها هستیم، اگر ظلم و ستمی از آنها سر زد، و مستوجب عذاب شدند، مجازاتشان می کنیم «و ما هرگز شهرهایی را هلاک نمی کردیم، مگر آن که اهلش ظالم و ستمگر باشند» (وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ). تعبیر «مَا كَانَ رَبُّكَ» یا «مَا كُنَّا»، دلیل بر این است که، این سنت همیشگی و جاودانگی خدا بوده و هست، که بدون اتمام حجت کافی، کیفر نمی دهد.

جمله «حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَّهَاتِنَا رَسُولًا» (تا در مرکز این شهرها پیامبری مبعوث کند) اشاره به این است که: لزومی ندارد در هر شهر و روستا پیامبری مبعوث شود، همین اندازه که در یک کانون بزرگ، که مرکز پخش اخبار و محل اندیشمندان و متفکران یک قوم است، پیامبری مبعوث گردد، کافی است، زیرا مردم تمام آن منطقه، بر اثر نیازهای زندگی، مرتباً به آنجا رفت و آمد دارند، و هر

خبری در آنجا باشد، به سرعت در تمام منطقه و نقاط دور و نزدیک پخش می گردد، همان گونه که آوازه قیام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در سرزمین «مکه»، در مدت کوتاهی، در تمام «شبه جزیره عربستان» پیچیده، و از آن هم فراتر رفت، چون «مکه»، «أُم الْقُرَى» بود، هم مرکز روحانی، و هم مرکز تجاری «حجاز» بود، و حتی در مدت کوتاهی، به مراکز مهم تمدن آن زمان رسید.

بنابراین، آیه یک حکم کلی و عمومی را بیان می کند، و این که: بعضی از مفسران، آن را اشاره به «مکه» دانسته اند، کاملاً بی دلیل است، و تعبیر به «فِي أُمَّهَا» نیز، یک تعبیر عام است، چرا که «أُم»، به معنی «مادر» و «مرکز اصلی» است، و اختصاصی به «مکه» ندارد. (۱)

* * *

آخرین آیه مورد بحث، پاسخ سومی است برای گفتار بهانه جویانی که می گفتند: «اگر ایمان بیاوریم، عرب بر ما هجوم می کند، و زندگی ما را به هم می ریزد»، قرآن می گوید: «آنچه را از این رهگذر به دست می آورید، متاع بی ارزش زندگی دنیا و زینت آن است» (وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتِهَا).

«ولی آنچه نزد خدا است (از نعمتهای بی پایان جهان دیگر، و مواهب معنوی در این دنیا) بهتر و پایدارتر است» (وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى).

چرا که تمام نعمتهای مادی دنیا، دارای عوارض ناگوار و مشکلات گوناگونی است، و هیچ نعمت مادی خالص از ضرر و خطر یافت نمی شود.

به علاوه، با نعمت هائی که در نزد خدا است؛ - به خاطر جاودانگی آنها و

۱ - در مورد این که آیا این آیه، شامل «مستقلات عقلیه» نیز می شود یا نه؟ در جلد ۱۲، صفحه

۵۱ (ذیل آیه ۱۵ سوره «اسراء») بحثی داشتیم.

زودگذر بودن مواهب این دنیا - قابل مقایسه نیست، بنابراین، هم بهتر و هم پایدارتر است. به این ترتیب، در یک مقایسه ساده، هر انسان عاقلی می‌فهمد که نباید آن را فدای این کرد، لذا در پایان آیه، می‌فرماید: «آیا تعقل نمی‌کنید؟! (أَفَلَا تَعْقِلُونَ). «فخر رازی»، از یکی از فقها، چنین نقل می‌کند: اگر کسی وصیت کند، ثلث مالش را به عاقل‌ترین مردم بدهند، فتوای من این است که: این ثلث را به کسانی بدهند، که اطاعت فرمان حق می‌کنند، زیرا عاقل‌ترین مردم، کسی است که متاع اندک (زودگذری) را بدهد، و سرمایه فراوان (پایداری) را بگیرد، و این، تنها در مورد مطیعان فرمان خدا صادق است. سپس، «فخر رازی» اضافه می‌کند: گویا او این حکم فقهی را، از آیه مورد بحث استفاده کرده است. (۱)

- ۶۱ أَمَّنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ
- ۶۲ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ
- ۶۳ قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أُغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا
غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ
- ۶۴ وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأُوا الْعَذَابَ
لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ

ترجمه:

۶۱- آیا کسی که به او وعده نیکو داده ایم و به آن خواهد رسید، همانند کسی است که متاع زندگی دنیا به او داده ایم سپس روز قیامت (برای حساب و جزا) از احضارشدگان خواهد بود؟!

۶۲- روزی را که خداوند آنان را ندا می دهد، و می گوید: «کجا هستید همتایانی که برای من می پنداشتید»؟!

۶۳- گروهی که فرمان عذاب درباره آنها مسلم شده است می گویند: «پروردگارا! ما اینها = عابدان] را گمراه کردیم؛ (آری) ما آنها را گمراه کردیم همان گونه که خودمان گمراه شدیم؛ ما از آنان به سوی تو بیزاری می جوئیم؛ آنان ما را نمی پرستیدند»!

۶۴- و به آنها گفته می شود: «معبودهایتان را بخوانید!» پس معبودهایشان را می خوانند، ولی جوابی به آنان نمی دهند. و عذاب الهی را می بینند، و آرزو می کنند: ای کاش هدایت یافته بودند!

تفسیر:

آنها هوای نفس خویش را می پرستیدند

در آیات گذشته، سخن از کسانی بود که، به خاطر تمتع و بهره گیری از نعمتهای دنیا، کفر را بر ایمان، و شرک را بر توحید ترجیح داده اند، در آیات مورد بحث وضع این گروه را در قیامت، در برابر مؤمنان راستین مشخص می کند.

نخست، با یک مقایسه، که به صورت استفهام مطرح شده، وجدان همگان را به داوری می طلبد و می گوید: آیا کسی که به او وعده نیک داده ایم، و به وعده خود قطعاً خواهد رسید، با کسی که تنها از متاع دنیا به او بهره داده ایم، سپس روز قیامت در پیشگاه پروردگار برای حساب و جزاء احضار می شود، یکسان است؟ (أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ).

بدون شک، هر وجدان بیدار، وعده های نیک الهی و مواهب عظیم و جاویدان او را بر بهره گیری چند روز از نعمتهای فانی و لذات زودگذر - که به دنبال آن درد و رنج جاویدان است - ترجیح می دهد.

جمله «فَهُوَ لَاقِيهِ»، تأکیدی است بر این که، وعده الهی تخلف ناپذیر است و باید چنین باشد؛ چرا که تخلف از وعده، یا به خاطر جهل است یا عجز، که هیچ یک از آنها در ذات خدا راه ندارد.

جمله «هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ»، اشاره به احضار در محضر خداوند، برای حساب اعمال است، و بعضی آن را به احضار در آتش دوزخ تفسیر کرده اند، ولی تفسیر اول، مناسب تر است.

و به هر حال، این تعبیر نشان می دهد که این آلودگان، با اکراه و بدون تمایل به این صحنه کشانده می شوند، و باید هم چنین باشد؛ چرا که وحشت حساب و

کیفر، تمام وجود آنها را فرا گرفته است.

تعبیر به «حیات دنیا» که بارها در سوره های مختلف قرآن مجید آمده، اشاره به پستی این زندگی در مقایسه با «حیات آخرت» و زندگی جاویدان و زوال ناپذیر آن است؛ زیرا «دنیا» از ماده «دنو» (بر وزن غلو)، در اصل به معنی نزدیکی در مکان یا زمان یا منزلت و مقام است، سپس «دنیا و ادنی» گاه، به موجودات کوچک، که در دسترس قرار دارند، در مقابل موجودات بزرگ اطلاق شده، و گاه، در موضوعات پست، در مقابل خوب و والا، و گاه، به نزدیک، در مقابل دور اطلاق گردیده، و از آنجا که زندگی این جهان، در برابر جهان دیگر، هم کوچک است و هم بی ارزش و هم نزدیک، نام «حیات دنیا» کاملاً متناسب آن است.

و به دنبال این سخن، صحنه های رستاخیز را در برابر کفار مجسم می کند، صحنه هایی که از تصورش مو بر بدن راست می شود، و اندام را به لرزه در می آورد. می گوید: «روزی را به خاطر بیاورید که خداوند آنها را ندا می دهد و می گوید: کجا هستند شریکانی که برای من می پنداشتید؟! (وَ یَوْمَ یُنَادِیهِمْ فِی قَوْلٍ اٰیْنَ شُرَکَآئِیَ الَّذِیْنَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ). بدیهی است، این سؤالی است توبیخی؛ برای این که در قیامت که روز کنار رفتن پرده ها و حجاب ها است، نه شرک مفهومی دارد و نه مشرکان بر عقیده خود باقیند، این سؤال در حقیقت یک نوع سرزنش و مجازات است، یک نوع توبیخ و عقوبت است.

اما آنها، به جای این که: به پاسخ پردازند، معبودهایشان به سخن در می آیند

و از آنها اظهار تنفر و بیزاری می کنند؛ زیرا می دانیم معبودان، گاه بت‌های سنگ و چوبی بودند، و گاه مقدسینی همچون فرشتگان و «مسیح»، و گاه جن و شیاطین.

در اینجا، گروه سوم به سخن می آیند که: سخن آنها را در آیه بعد چنین می خوانیم: «گروهی از معبودان، که فرمان عذاب درباره آنها مسلم شده، می گویند: پروردگارا! ما این عابدان را گمراه کردیم، آری، ما آنها را گمراه کردیم، همان گونه که خود گمراه شدیم (ولی آنها به میل خویش به دنبال ما آمدند) ما از آنها بیزاری می جوئیم، آنها ما را پرستش نمی کردند» بلکه در حقیقت هوای نفس خویش را می پرستیدند (قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ).

بنابراین، آیه فوق شبیه آیه ۲۸ سوره «یونس» است که می گوید: وَ قَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ: «معبودان، در قیامت رو به سوی عبادت کنندگان خود می کنند و می گویند: شما ما را پرستش نمی کردید!»!

و به این ترتیب، معبودان اغواگر، همچون فرعون و نمرود و شیاطین انس و جن، بیزاری و تنفر خود را از چنین عابدانی اعلام می دارند، و به دفاع از خویش برمی خیزند، حتی گمراهی آنها را نیز از خود نفی می کنند، و می گویند: آنها به میل خود به دنبال ما آمدند. ولی بدیهی است، نه این نفی اثری دارد، و نه آن بیزاری و تبری، و آنها در گناه عابدان خود، قطعاً شریک و سهیم اند. (۱)

۱ - این احتمال نیز در تفسیر آیه فوق داده شده که: «پاسخ گوینده»، رؤسای مشرکان و سردمداران شرک و کفر، (یعنی فقط گروهی از عابدان) هستند، آنها ضمن طفره رفتن از پاسخ پروردگار، در مورد معرفی معبودهای خود، از پیروان خویش سخن می گویند، و به دفاع از خود برخاسته، عرض می کنند: «خداوندا! ما خودمان گمراه بودیم که راه شرک پوئیدیم، و این گروه نیز، با میل خود به دنبال ما افتادند و ما آنها را گمراه ساختیم، ولی آنها در حقیقت از ما اطاعت کردند» (توجه داشته باشید در اینجا عبادت به معنی اطاعت است) آنها اطاعت از هوای نفس خویش می کردند، ولی تفسیری که در بالا گفتیم نزدیکتر ۲

به نظر می رسد.

جالب توجه این است که: در آن روز، هر یک از این منحرفان خلافکار از دیگری بیزاری می جویند، و هر کدام سعی دارند گناه خود را به گردن دیگری افکنند.

این، درست نظیر چیزی است که، نمونه کوچک آن را در دنیا، با چشم خود می بینیم که جمعی دست به دست هم می دهند، تا امر خلافی مرتکب شوند، پس از دستگیری و حضور در محضر دادگاه، از یکدیگر بیزاری می جویند، و گناه را به گردن دیگری می افکنند، این است: سرنوشت گروه گمراه و خلافکار در دنیا و آخرت.

همان گونه که در آیه ۲۲ سوره «ابراهیم» می خوانیم که: «شیطان در روز قیامت به پیروان خود می گوید: من سلطه ای بر شما نداشتم، من تنها از شما دعوت کردم، شما هم مشتاقانه اجابت کردید، مرا ملامت نکنید خود را ملامت کنید» (وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَ لَوْ مَوْا أَنْفُسَكُمْ).

و در مورد مشرکان، در آیه ۳۰ سوره «صافات» می خوانیم که آنها، به مناقشه با یکدیگر برمی خیزند، و هر یک دیگری را مقصر می شمرد، اما اغواگران، صریحاً در پاسخ می گویند: «ما بر شما سلطه ای نداشتم، شما خود گروهی طغیانگر بودید» (وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ).

به هر حال، به دنبال سؤالی که از آنها درباره معبودهایشان می شود، و آنها در پاسخ عاجز می مانند، به آنان «گفته می شود: شما معبودهایتان را که شریک خدا

می پنداشتید بخوانید» تا به یاری شما برخیزند! (وَ قِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ). (۱)
 آنها با این که: می دانند در آنجا کاری از دست معبودان ساخته نیست، بر اثر شدت وحشت و
 کوتاه شدن دستشان از همه جا، و یا به خاطر اطاعت فرمان خدا که می خواهد با چنین کاری،
 مشرکان و معبودان گمراه را، در برابر همگان رسوا سازد، «دست تقاضا به سوی معبودانشان
 دراز می کنند، و آنها را به کمک می خوانند» (فَدَعَوْهُمْ).
 ولی پیدا است، «جوابی به آنها نمی دهند» و دعوت آنها را لیبک نمی گویند (فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا
 لَهُمْ).

در این هنگام است که: «عذاب الهی را در برابر چشم خود می بینند» (وَ رَأَوْا الْعَذَابَ).
 «و آرزو می کنند: ای کاش! هدایت یافته بودند» (لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ). (۲)
 چرا که هر دست و پائی در آنجا زند، جز ناکامی و رسوائی نتیجه ای نخواهد داشت؛ چون
 تنها راه نجات، ایمان و عمل صالح بوده که آنها فاقد آنند.

۱ - تعبیر به «شُرَكَاءَكُمْ» با این که این: شریک ها را برای خدا قائل بودند، اشاره به این است
 که شریک ها را شما ساختید و تعلق به شما دارد.
 ۲ - مفسران بزرگ، بحث های دامنه داری در اینجا، در مورد جمله «لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ»
 کرده اند، گروه زیادی «لَوْ» را حرف شرط دانسته اند و سپس درباره جزای آن به گفتگو
 پرداخته اند، بعضی جواب آن را جمله ای می دانند که از «رَأَوْا الْعَذَابَ» استفاده می شود، و
 تقدیر را چنین گرفته اند: «لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ لَرَأَوْا الْعَذَابَ فِي الدُّنْيَا بَعَيْنِ الْيَقِينِ» (شبهه آیه
 «لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» - تکاثر، آیه ۶) و بعضی تقدیر را چنین گرفته اند: «لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ فِي
 الدُّنْيَا لَمَا رَأَوْا الْعَذَابَ فِي الْآخِرَةِ» و بعضی دیگر جزاهای دیگری در تقدیر گرفته اند، اما بعضی
 معتقدند: اصلاً جواب شرط محذوف نیست و جمله «رَأَوْا الْعَذَابَ» را جواب شرط می دانند،
 بنابراین، مفهوم جمله چنین می شود: اگر آنها در روز قیامت چشم بینا داشتند و هدایت
 می شدند، عذاب را می دیدند، اما چشم بینا ندارند.

ولی در ماورای همه این معانی، معنی دیگری است که، ما در بالا آن را ترجیح دادیم و آن این
 که: «لَوْ» برای تمنی باشد، شرح بیشتر آن را در کتب ادبی از جمله «مغنی اللیب» می توانید
 مطالعه فرمائید.

- ۶۵ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ
 ۶۶ فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْآنبيَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ
 ۶۷ فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ
 ۶۸ وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ
 تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ
 ۶۹ وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ
 ۷۰ وَ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ
 إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

ترجمه:

- ۶۵ - (به خاطر آورید) روزی را که خداوند آنان را ندا می دهد و می گوید: «چه پاسخی به پیامبران (من) گفتید»؟!
 ۶۶ - در آن روز، همه اخبار بر آنان پوشیده می ماند (حتی نمی توانند) از یکدیگر سؤالی کنند!
 ۶۷ - اما کسی که توبه کند، و ایمان آورد و عمل صالحی انجام دهد، امید است از رستگاران باشد!
 ۶۸ - پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند، و هر چه بخواهد برمی گزیند؛ آنان (در برابر او) اختیاری ندارند؛ منزّه است خداوند، و برتر است از همتایانی که برای او قائل می شوند!
 ۶۹ - و پروردگار تو می داند آنچه را که سینه هایشان پنهان می دارد و آنچه را

آشکار می سازند!

۷۰ - و او خدائی است که معبودی جز او نیست؛ ستایش برای اوست در این جهان و در جهان دیگر؛ حاکمیت (نیز) از آن اوست؛ و همه شما به سوی او بازگردانده می شوید!

تفسیر:

آیات مورد بحث، تعقیبی است بر بحثی که در آیات گذشته، پیرامون مشرکان و سؤالاتی که از آنها در قیامت می شود، آمده بود.

به دنبال سؤال از معبودهای آنها، سؤال دیگری از عکس العمل آنان، در برابر پیامبران می شود، می فرماید: «روزی را به خاطر بیاورید که خداوند آنها را ندا می دهد و می گوید: در برابر پیامبران چه پاسخی گفتید؟! (وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ).

مسلماً، آنها برای این سؤال - همچون سؤال اول - پاسخی ندارند، آیا بگویند: دعوت آنها را اجابت کردیم؟ که این دروغ است، و دروغ در آن صحنه خریدار ندارد، یا بگویند: تکذیبشان کردیم، به آنها تهمت زدیم، ساحرشان نامیدیم، مجنونشان خواندیم، بر ضد آنها دست به پیکار مسلحانه زدیم، و آنها و پیروانشان را به قتل رساندیم؟! چه بگویند؟ هر چه بگویند، مایه بدبختی و رسوائی است!

جائی که پیامبران بزرگ الهی، در روز قیامت، در برابر این سؤال که: مردم چه پاسخی به دعوت شما گفتند، می گویند: «ما در برابر علم تو علمی از خود نداریم، تو علام الغیوبی» (۱) این کوردلان مشرک، چه می توانند در پاسخ این سؤال بگویند؟

* * *

لذا، در آیه بعد می فرماید: «در این هنگام، همه اخبار بر آنها پوشیده و پنهان می ماند» و هیچ پاسخی برای گفتن در اختیار ندارند (فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ).

«حتی نمی توانند از یکدیگر سؤالی کنند» و پاسخی از هم بشنوند (فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ).

قابل توجه این که: نسبت «عمی» و ناپینائی در آیه فوق، به خبرها داده شده، نه به خود آنها، نمی گوید: آنها نابینا می شوند، بلکه می گوید: «خبرها از پیدا کردن آنها نابینا هستند!»؛ زیرا بسیار می شود: انسان، خود از چیزی باخبر نیست، اما گوئی خبر دهن به دهن می گردد و به سراغ او می آید، همان گونه که بسیاری از اخبار اجتماعی، از همین طریق پخش می شود، اما در آنجا نه افراد آگاهی دارند و نه خبرها قابلیت نشر!

و به این ترتیب، همه خبرها بر آنها پوشیده می شود، هیچ پاسخی در برابر این سؤال که جواب پیامبران را چه دادید؟ پیدا نمی کنند، و سکوتی مطلق سر تا پای آنها را فرا می گیرد.

* * *

و از آنجا که روش قرآن، این است که: همیشه، درها را به روی کافران و گنهکاران باز می گذارد، تا در هر مرحله ای از فساد و آلودگی که باشند بتوانند به راه حق برگردند، در آیه بعد می افزاید: «اما کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، امید است از رستگاران باشد» (فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ).

بنابراین، راه نجات شما، در سه جمله خلاصه می شود: بازگشت به سوی

خدا، ایمان و عمل صالح، که به دنبال آن مسلماً «نجات و فلاح و رستگاری» است. تعبیر به «عسی» (امید است) با این که کسی که دارای ایمان و عمل صالح باشد، حتماً اهل فلاح و رستگاری است، ممکن است به خاطر این باشد که: این رستگاری، مشروط به بقاء و دوام این حالت است، و از آنجا که دوام و بقاء در مورد همه توبه کنندگان، مسلّم نیست، تعبیر به «عسی» شده است.

بعضی از مفسران نیز گفته اند: این تعبیر (عسی) هنگامی که از شخص کریم صادر شود، مفهوم آن قطعی بودن مطلب است، و خداوند «أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ» است.

آیه بعد، در حقیقت دلیلی است بر نفی شرک، و بطلان عقیده مشرکان، می فرماید: «پروردگار تو هر چه را بخواهد خلق می کند، و هر چه را بخواهد بر می گزیند» (وَرُبُّكَ يُخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ).

آفرینش به دست او است، و تدبیر و اختیار و گزینش نیز به اراده و فرمان او.

«آنها در برابر او اختیاری ندارند» (مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ). (۱)

اختیار آفرینش با او است، اختیار شفاعت به دست او، و اختیار ارسال پیامبران نیز به اراده او است، خلاصه، اختیار همه چیز، بستگی به مشیت ذات پاک او دارد. بنابراین، نه از بتها کاری ساخته است، و نه حتی از فرشتگان و انبیاء، مگر به اجازه او.

به هر حال، اطلاق اختیار در اینجا، دلیل بر تعمیم آنست، یعنی خداوند، هم

۱ - «ما» در جمله «مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» نافیه است، ولی بعضی احتمال داده اند: موصوله باشد و معطوف بر مفعول محذوف «يَخْتَارُ»، ولی این احتمال بسیار بعید است.

صاحب اختیار در امور تکوینی است، و هم تشریحی و هر دو از مقام خالقیت او سرچشمه می‌گیرد.

با این حال، چگونه آنها راه شرک را می‌پویند، و چگونه به سوی غیر خدا می‌روند؟! لذا در پایان آیه می‌فرماید: «منزه است خداوند و برتر و بالاتر است از شریک هائی که برای او قائل می‌شوند» (سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ).

در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده، آیه فوق به مسأله اختیار و گزینش امام معصوم از سوی خدا تفسیر شده است، و جمله «مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» آنها اختیاری در این زمینه ندارند) نیز بر همین معنی تطبیق شده، و این در واقع از قبیل بیان مصداق روشن است؛ چرا که مسأله حفظ دین و آئین، و انتخاب رهبر معصوم برای این هدف، جز از ناحیه خدا ممکن نیست. (۱)

آیه بعد که سخن از علم گسترده خداوند می‌گوید، در حقیقت تأکیدی است و یا دلیلی است برای آنچه در آیه قبل، از اختیار گسترده خداوند بیان شد، می‌فرماید: «پروردگار تو می‌داند آنچه را که سینه‌هایشان پنهان می‌دارد، و آنچه را که آشکار می‌کنند» (وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ).

این احاطه او بر همه چیز، دلیلی است بر اختیار او نسبت به همه چیز، و ضمناً تهدیدی است برای مشرکان که گمان نکنند، خدا، از نیت و توطئه‌های آنها آگاه نیست.

۱ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۲۰۱ و تفسیر «علی بن ابراهیم»، جلد ۲، صفحه ۱۴۳ و

تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۳۶.

آخرین آیه مورد بحث، که در حقیقت، حکم نتیجه گیری و توضیح برای آیات گذشته، در زمینه نفی شرک دارد، چهار وصف از اوصاف الهی را منعکس می کند که همه فرع بر خالقیت و مختار بودن او است:

نخست می گوید: «او خدائی است که معبودی جز او نیست» (وَ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ). چگونه ممکن است معبودی جز او پیدا شود، در حالی که خالقیت حقیقی منحصر به او است، و همه اختیارات متعلق به او می باشد، آنها که به بهانه شفاعت و مانند آن، دست به دامن بتها می زنند، سخت در اشتباهند.

دیگر این که، تمام نعمتها، چه در این جهان و چه در آن جهان، همه از ناحیه او است، و این لازمه خالقیت مطلقه او می باشد، لذا می افزاید: «هر حمد و ستایشی نیز به او تعلق می گیرد، چه در این جهان و چه در آن جهان» (لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ). سوم این که: «حاکم در هر دو عالم او است» (وَلَهُ الْحُكْمُ).

بدیهی است، وقتی خالق و مختار او باشد، حاکمیت تکوین و تشریح نیز در اختیار او خواهد بود.

چهارم این که: «بازگشت همه شما (برای حساب و پاداش و کیفر) به سوی او خواهد بود» (وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

اوست که شما را آفریده، و اوست که از اعمال شما آگاه است و اوست که حاکم «یوم الجزاء» می باشد، بنابراین حساب و جزای شما نیز بدست او خواهد بود.

- ۷۱ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَوْ فَلَاتَسْمَعُونَ
- ۷۲ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَوْ فَلَاتُبْصِرُونَ
- ۷۳ وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
- ۷۴ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ
- ۷۵ وَ نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

ترجمه:

- ۷۱ - بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند شب را تا قیامت بر شما جاودان سازد، آیا معبودی جز خدا می تواند روشنائی برای شما بیاورد؟! آیا نمی شنوید؟!»
- ۷۲ - بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند روز را تا قیامت بر شما جاودان کند، کدام معبود غیر از خداست که شبی برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابید؟ آیا نمی بینید؟!»
- ۷۳ - و از رحمت اوست که برای شما شب و روز قرار داد تا هم در آن آرامش داشته باشید و هم برای بهره گیری از فضل خدا تلاش کنید، و شاید شکر نعمت او را به جا آورید!
- ۷۴ - (به خاطر آورید) روزی را که آنها را ندا می دهد و می گوید: «کجایند همتایانی

که برای من می پنداشتید؟!»

۷۵ - (در آن روز) از هر امتی گواهی برمی‌گزینیم و (به مشرکان) می‌گوئیم: «دلیل خود را بیاورید!» اما آنها می‌دانند که حق از آن خداست، و تمام آنچه را افترا می‌بستند از (نظر) آنها گم خواهد شد.

تفسیر:

نعمت بزرگ روز و شب

آیات مورد بحث، سخن از بخش عظیمی از مواهب الهی می‌گوید، که هم دلیلی است بر مسأله توحید و نفی شرک، و از این نظر بحث گذشته را تکمیل می‌کند، و هم نمونه‌ای است از نعمتهای خداوند که به خاطر آن، شایسته حمد و ستایش است، - ستایشی که در آیات قبل به آن اشاره شد - و هم گواهی است بر مختار بودن او، در نظام آفرینش و تدبیر این جهان. نخست، به نعمت بزرگ نور و روشنائی روز، که مایه هر جنبش و حرکت است اشاره کرده، می‌فرماید: «بگو: به من خبر دهید اگر خداوند شب را بر شما تا روز قیامت جاودان قرار می‌داد، آیا معبودی جز خدا می‌توانست نور و روشنائی برای شما بیاورد؟ آیا نمی‌شنوید؟! (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بَضِيَاءٌ أَمْ لَا تَسْمَعُونَ). (۱)

در اینجا تعبیر به «ضیاء» (نور) می‌کند؛ چرا که هدف اصلی از روز، همان نور و روشنائی است، همان نوری که حیات و زندگی همه موجودات زنده، بسته به آن است، که اگر نور آفتاب نبود، نه درختی می‌روئید و نه گلی می‌خندید، و نه

۱ - «أَرَأَيْتُمْ»، جمله‌ای است که معمولاً آن را به معنی «اخبِرُونِي» (به من خبر دهید) تفسیر کرده‌اند، ولی سابقاً گفتیم که گاه، به معنی «هَلْ عَلِمْتُمْ» (آیا می‌دانید) می‌آید.

مرغی پرواز می کرد، نه انسان زنده ای وجود داشت و نه قطره بارانی می بارید. «سَرْمَد»، به معنی دائم و همیشگی است (بعضی آن را از ماده «سرد»، به معنی «پی درپی» دانسته اند و «میم» آن را زائده می دانند، ولی ظاهر این است که خود این ماده مستقلاً به معنی دائم و همیشگی می باشد). (۱)

آیه بعد، سخن از نعمت «ظلمت و تاریکی» به میان می آورد، می فرماید: «بگو به من خبر دهید! آیا اگر خداوند، روز را تا قیامت بر شما جاودان کند، چه معبودی غیر از الله است که شبی برای شما بیاورد، تا در آن آرامش یابید؟ آیا نمی بینید؟! (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَ فَلَا تُبْصِرُونَ).

و در سومین آیه، که در حقیقت نتیجه گیری از دو آیه قبل است می فرماید: «از رحمت اوست که برای شما شب و روز قرار داد، تا از یکسو، در آن آرامش پیدا کنید، و از سوی دیگر، برای تأمین زندگی و بهره گیری از فضل خداوند تلاش کنید، و شاید شکر نعمت او را به جا آورید» (وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

آری، گستردگی دامنه رحمت خدا ایجاب می کند، که تمام وسائل حیات شما را تأمین کند، شما از یکسو، نیاز به کار و کوشش و حرکت دارید، که بدون روشنایی روز ممکن نیست، و از سوی دیگر، نیاز به استراحت و آرامش که بدون تاریکی شب کامل نمی شود.

۱ - قابل توجه این که: ارباب لغت تصریح کرده اند: «سَرْمَدِي» به موجودی گفته می شود که نه آغاز دارد و نه انجام، ولی «ازلی» به چیزی گفته می شود که آغاز ندارد، و «ابدی» به چیزی که انجام ندارد.

امروز، از نظر علمی ثابت شده است که: در برابر نور، تمام دستگاههای بدن انسان فعال و سرزنده می شوند: گردش خون، دستگاه تنفس، حرکت قلب، و سایر دستگاهها، و اگر نور بیش از اندازه بتابد، سلولها خسته می شوند، و نشاط جای خود را به فرسودگی می دهد. و بر عکس، دستگاههای بدن در تاریکی شب، در آرامش و آسایش عمیقی فرو می روند، و در سایه آن تجدید قوا و نشاط می کنند. (۱)

جالب توجه این که: هنگامی که سخن از «شب جاویدان» می گوید، در پایان آیه می فرماید: «آیا نمی شنوید؟» و هنگامی که سخن از «روز سرمدی» به میان می آورد می فرماید: «آیا نمی بینید؟» این تفاوت تعبیر، ممکن است به خاطر این باشد که حس متناسب شب، گوش است و شنوائی، و حس متناسب روز، چشم است و بینائی، تا این حد قرآن مجید در تعبیرات خود دقت به خرج داده است.

این نیز شایان توجه است که در پایان این سخن، مسأله «شکر» را مطرح می کند، شکر در برابر نظام حساب شده نور و ظلمت، شکری که خواه ناخواه انسان را به شناخت منعم و معرفت او وا می دارد، و شکری که انگیزه ایمان در مباحث اعتقادی است.

بار دیگر، پس از ذکر گوشه ای از دلایل توحید و ابطال شرک، به سراغ همان سؤالی می رود که در آیات گذشته نیز مطرح شده بود، می فرماید: «روزی را به خاطر بیاورید که خداوند آنها را ندا می دهد و می گوید: کجایند شریکانی که برای من می پنداشتید؟! (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ).

۱ - ما شرح این معنا را در جلد ۸، صفحه ۳۴۳، و جلد ۱۲، صفحه ۴۱ بیان کرده ایم.

این آیه، عیناً همان آیه ای است که در گذشته (آیه ۶۲ همین سوره) آمد. این تکرار، ممکن است به خاطر این باشد که: در قیامت در مرحله اول، یک سؤال انفرادی از آنها می شود، تا به وجدان خویش بازگردند و شرمنده شوند، اما در مرحله دوم، سؤالی در محضر عموم و شاهدان و گواهان - که در آیه بعد به آن اشاره شده - مطرح می شود، تا در حضور آنها از کار خود، شرمنده و شرمسار گردند.

لذا در آیه بعد می فرماید: «در آن روز ما از هر امتی گواهی برمی گزینیم» (وَ نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا). (۱)

سپس، «به مشرکان بی خبر و گمراه، می گوئیم: دلیل خود را بر شرکتان بیاورید؟! (فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ).»

اینجا است که همه مسائل آفتابی می شود «و آنها می دانند که حق برای خدا است» (فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ).

«و تمام آنچه را افترا می بستند از دستشان می رود، و گم خواهد شد» (وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ).

این گواهان، به قرینه آیات دیگر قرآن، همان پیامبرانند که هر پیامبری گواه امت خویش است، و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که خاتم انبیاء است، گواه بر همه انبیاء و امتها، چنان که در آیه ۴۱ سوره «نساء» می خوانیم: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا: «حال آنها چگونه است؟ آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می طلبیم، و تو را گواه آنها قرار می دهیم»؟

۱ - تعبیر به «نَزَعْنَا»، از ماده «نزع»، به معنی جذب کردن چیزی از مقر آن است و در اینجا اشاره به احضار کردن گواه، از میان هر گروه و ملت است.

به این ترتیب، مجلسی در حضور انبیاء و پیامبران تشکیل می شود، و این مشرکان کوردل و لجوج در آن مجلس بزرگ، مورد بازخواست قرار می گیرند، در آنجا است که به عمق فاجعه شرک آشنا می شوند، و حقانیت پروردگار و پوچی بتها را به روشنی می بینند.

جالب این که: قرآن در اینجا تعبیر به «ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» می کند، یعنی پندارهای بی اساسشان در مورد بتها، همه از نظرهایشان محو و غائب می شود، چرا که عرصه قیامت عرصه حق است، و جائی برای باطل در آنجا نیست، باطل از آن صحنه گم می شود و محو می گردد.

اگر در اینجا باطل پرده ای از حق بر خود می پوشاند، و چند روزی به فریبکاری مشغول می شود، در آنجا پرده های فریب و نیرنگ کنار می رود، و جز حق چیزی باقی نمی ماند.

در روایتی از امام باقر(علیه السلام) در تفسیر جمله «وَ نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً» چنین می خوانیم: «مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامُهَا:» یعنی از این امت نیز امامش را برمی گزینیم». (۱)

این سخن، اشاره به آن است که در هر عصر و زمانی، شاهد و گواه معصومی برای امت لازم است، و حدیث فوق از قبیل بیان مصداق این معنا است.

۱ - تفسیر «المیزان»، جلد ۱۶، صفحه ۲۰۰، ذیل آیه مورد بحث.

۷۶ إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا
 إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ
 اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ

۷۷ وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ
 أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْتَغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ
 لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ

۷۸ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أ وَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ
 مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعاً وَ لَا يُسْتَلُّ عَنْ ذُنُوبِهِمُ
 الْمُجْرِمُونَ

ترجمه:

۷۶- قارون از قوم موسی بود، اما بر آنان ستم کرد؛ ما آن قدر از گنجها به او داده بودیم که
 حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود! (به خاطر آورید) هنگامی را که قومش
 به او گفتند: «این همه شادی مغرورانه مکن، که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست
 نمی دارد.»

۷۷- و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب؛ و بهره ات را از دنیا فراموش مکن، و
 همان گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن، و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که
 خدا مفسدان را دوست ندارد!

۷۸- (قارون) گفت: «این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست

آورده ام! آیا او نمی دانست که خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرد که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد) مجرمان از گناهانشان سؤال نمی شوند.

تفسیر:

ثروتمند خود خواه بنی اسرائیل

سرگذشت عجیب «موسی» و مبارزه او با «فرعون»، در بخشی از آیات گذشته این سوره مشروحاً آمد، و گفتنی ها درباره آنها گفته شد، گفتاری که به قدر کافی الهام بخش بود. در بخش دیگری از آیات این سوره، سخن از درگیری دیگر بنی اسرائیل با مردی ثروتمند و سرکش، از خودشان، به نام «قارون» به میان می آورد، قارونی که مظهر ثروت آمیخته با کبر و غرور و طغیان بود.

اصولاً موسی (علیه السلام) در طول زندگی خود با سه قدرت طاغوتی تجاوزگر مبارزه کرد: «فرعون» مظهر قدرت حکومت، «قارون» مظهر ثروت، و «سامری» مظهر صنعت و فریب و اغفال.

گرچه، مهمترین مبارزه موسی (علیه السلام) با قدرت حکومت بود، ولی دو مبارزه اخیر نیز برای خود واجد اهمیت است و محتوی درس های آموزنده بزرگ.

معروف است: «قارون»، از بستگان نزدیک موسی (علیه السلام) (پسر عمو یا عمو یا پسر خاله او) بود، و از نظر اطلاعات و آگاهی از «تورات»، معلومات قابل ملاحظه ای داشت، نخست در صف مؤمنان بود، ولی غرور ثروت او را به آغوش کفر کشید، و به قعر زمین فرستاد، او را به مبارزه با پیامبر خدا وادار نمود و مرگ عبرت انگیزش درسی برای همگان شد، که شرح این ماجرا را در آیات مورد

بحث می خوانیم.

نخست می گوید: «قارون از قوم موسی بود، اما بر آنها ستم و ظلم کرد» (إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ).

علت این بغی و ظلم، آن بود که ثروت سرشاری به دست آورده بود، و چون ظرفیت کافی و ایمان قوی نداشت، این ثروت فراوان او را فریب داد و به انحراف و استکبار کشانید.

قرآن می گوید: «ما آن قدر اموال و ذخائر و گنج به او دادیم که حمل خزائن او برای یک گروه زورمند، مشکل بود» (وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ).

«مفاتیح» جمع «مفتاح» (بر وزن مکتب) به معنی محلی است که چیزی را در آن ذخیره می کنند، مانند صندوق هائی که اموال را در آن نگهداری می نمایند.

به این ترتیب، مفهوم آیه چنین می شود: «قارون»، آن قدر طلا و نقره و اموال گرانبها و قیمتی داشت که صندوق آنها را، گروهی از مردان نیرومند به زحمت جابه جا می کردند.

و با توجه به این که: «عُصْبَهُ»، به معنی جماعتی است که دست به دست هم داده اند و نیرومندند، و همچون اعصاب یکدیگر را گرفته اند، روشن می شود که حجم جواهرات و اموال گران قیمت «قارون» چقدر زیاد بوده است (بعضی می گویند «عُصْبَهُ» به ده نفر تا چهل نفر می گویند).

جمله «تَنُوءُ» از ماده «نوء»، به معنی قیام کردن با زحمت و سنگینی است، و در مورد بارهای پروزنی به کار می رود، که وقتی انسان آن را حمل می کند، از سنگینی او را به این طرف و آن طرف، متمایل می سازد!

آنچه در بالا در مورد تفسیر «مفاتیح» گفتیم، چیزی است که گروه عظیمی از

مفسران و علمای لغت پذیرفته اند، در حالی که بعضی دیگر «مفتاح» را جمع «مفتاح» (بر وزن منبر به کسر میم) به معنی «کلید» دانسته اند، و می گویند: کلید گنجهای «قارون» آن قدر زیاد بود که چندین مرد زورمند از حمل آن به زحمت می افتادند!

کسانی که این معنی را برگزیده اند خودشان برای توجیه آن به زحمت افتاده اند که چگونه این همه کلید گنج، امکان پذیر است و به هر حال، تفسیر اول روشن تر و صحیح تر است.

زیرا، گذشته از این که: اهل لغت برای همین کلمه (مفتاح به کسر میم) نیز معانی متعددی گفته اند - از جمله خزانه به معنی محل جمع آوری مال - معنی اول، به واقعیت نزدیک تر و دور از هر گونه مبالغه است.

و به هر حال، این لغت را با «مفاتیح» که جمع «مفتاح» به معنی «کلید» است نباید اشتباه کرد. (۱)

از این بحث بگذریم و ببینیم بنی اسرائیل به «قارون» چه گفتند؟

قرآن می گوید: «به خاطر بیاور زمانی را که قومش به او گفتند: این همه خوشحالی آمیخته با غرور و غفلت و تکبر، نداشته باش، که خدا شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد» (إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ). (۲)

بعد از این نصیحت، چهار اندرز پرمایه و سرنوشت ساز دیگر به او می دهند که مجموعاً یک حلقه پنجگانه کامل را تشکیل می دهد.

۱ - بعضی از مفسران نیز در اینجا برای «کلید»، معنای مجازی ذکر کرده، گفته اند: منظور این است: کلید به دست آوردن آن همه مال و حفظ و نگهداری آن، برای مردان زورمند مشکل بود، ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد. (برای اطلاع بیشتر از مفهوم لغوی این کلمه به «لسان العرب» مراجعه فرمائید).

۲ - «فَرِحِينَ» جمع «فرح» (به کسر راء) به معنی کسی است که بر اثر به دست آوردن چیزی، مغرور و متکبر شده و از باده پیروزی سرمست می باشد و از خوشحالی در پوست نمی گنجد.

نخست می گویند: «در آنچه خدا به تو داده است، سرای آخرت را جستجو کن» (وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ).

اشاره به این که: مال و ثروت بر خلاف پندار بعضی از کج اندیشان، چیز بدی نیست، مهم آن است که ببینیم در چه مسیری به کار می افتد، و اگر به وسیله آن «ابتغاء دار آخرت» شود، چه چیزی از آن بهتر است؟، اگر وسیله ای برای غرور و غفلت و ظلم و تجاوز و هوسرانی و هوسبازی گردد، چه چیز از آن بدتر؟!

این همان منطقی است که در جمله معروف امیرمؤمنان علی (علیه السلام)، درباره دنیا به روشنی از آن یاد شده است: مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتَهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أُغْمِتَهُ: «کسی که به دنیا به عنوان یک وسیله بنگرد، چشمش را بینا می کند، و کسی که به عنوان یک هدف به آن نگاه کند، نابینایش خواهد کرد»! (۱)

و «قارون» کسی بود که: با داشتن آن اموال عظیم، قدرت کارهای خیر اجتماعی فراوان داشت، ولی چه سود که غرورش اجازه دیدن حقایق را به او نداد.

در نصیحت دوم افزودند: «سهم و بهره ات را از دنیا فراموش مکن» (وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا).

این یک واقعیت است که هر انسان، سهم و نصیب محدودی از دنیا دارد، یعنی اموالی که جذب بدن او، یا صرف لباس و مسکن او می شود، مقدار معینی است، و مازاد بر آن به هیچ وجه قابل جذب نیست، و انسان نباید این حقیقت را فراموش کند.

مگر یک نفر می تواند چقدر می تواند غذا بخورد؟ چه اندازه لباس بپوشد؟

چند مسکن و چند مرکب می تواند داشته باشد؟ و به هنگام مردن، چند کفن با خود می تواند ببرد؟ پس بقیه خواه ناخواه، سهم دیگران است و انسان امانت دار آنها!

و چه زیبا فرمود امیرمؤمنان علی (علیه السلام): يَا ابْنَ آدَمَ مَا كَسَبْتَ فَوْقَ قُوَّتِكَ فَأَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِعَيْرِكَ: «ای فرزند آدم! هر چه بیشتر از مقدار خوراکت به دست می آوری خزانه دار دیگران در مورد آن خواهی بود!» (۱)

تفسیر دیگری برای این جمله، در روایات اسلامی و سخنان مفسران دیده می شود، که با تفسیر فوق قابل جمع است و ممکن است هر دو معنی مراد باشد، (چون استعمال لفظ در اکثر از معنی واحد جایز است)، و آن این که:

در «معانی الاخبار» از امیرمؤمنان علی (علیه السلام)، در تفسیر جمله «وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» چنین آمده است: لَا تَنْسَ صِحَّتَكَ وَ قُوَّتَكَ وَ فَرَاعَكَ وَ شَبَابَكَ وَ نَشَاطَكَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَةَ: «تندرستی و قوت و فراغت و جوانی و نشاطت را فراموش مکن، و به وسیله این (پنج نعمت بزرگ) آخرت را بطلب!» (۲)

طبق این تفسیر، جمله فوق هشدار است به همه انسانها که فرصتها و سرمایه ها را از دست ندهند که فرصت، چون ابر در گذر است.

سومین اندرز این که: «همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است، تو هم نیکی کن» (وَ أَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ).

این نیز یک واقعیت است که انسان همیشه، چشم بر احسان خدا دوخته، و از پیشگاه او، هر گونه خیر و نیکی را تقاضا می کند، و از او همه گونه انتظار دارد، در چنین حالی، چگونه می تواند تقاضای صریح یا تقاضای حال دیگران را

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۱۹۲.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱، صفحه ۸۹، حدیث ۲۱۱ - «معانی الاخبار»، مطابق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۳۹.

نادیده بگیرد، و بی تفاوت از کنار همه اینها بگذرد؟!

و به تعبیر دیگر، همان گونه که خدا به تو بخشیده است، به دیگران ببخش، شبیه این سخن را در آیه ۲۲ سوره «نور»، در مورد عفو و گذشت می خوانیم: **وَلْيَغْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ؟** «مؤمنان باید عفو کنند و صرف نظر کنند، آیا دوست نمی دارید خداوند بر شما ببخشد؟»

این جمله را به تعبیر دیگر، چنین می توان تفسیر کرد: گاه خداوند مواهب عظیمی به انسان می دهد، که در زندگی شخصیش نیاز به همه آن ندارد، عقل و توانائی می دهد که نه فقط برای اداره یک فرد، بلکه برای اداره یک کشور کارساز است، علمی می دهد که نه یک انسان، بلکه یک جامعه می تواند از آن استفاده کند، اموال و ثروتی می دهد که درخور برنامه های عظیم اجتماعی است.

این گونه مواهب الهی، مفهوم ضمنیش این است که همه آن به تو تعلق ندارد، بلکه تو وکیل پروردگار، در منتقل ساختن آن به دیگران هستی، خدا این موهبت را به تو داده که با دست تو بندگانش را اداره کند.

بالاخره چهارمین اندرز این که: نکند که این امکانات مادی تو را بفریبد و آن را در راه «فساد» و «افساد» به کارگیری: «هرگز فساد در زمین مکن که خدا مفسدان را دوست ندارد» (وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ).

این نیز یک واقعیت است که، بسیاری از ثروتمندان بی ایمان، گاه، بر اثر جنون افزون طلبی و گاه، برای برتری جوئی دست به فساد می زنند، جامعه را به محرومیت و فقر می کشانند، همه چیز را در انحصار خود، می گیرند، مردم را برده و بنده خود می خواهند، و هر کسی زبان به اعتراض بگشاید او را نابود می کنند، و اگر نتوانند، از طریق تهمت به وسیله عوامل مرموز خود، او را منزوی می سازند،

و خلاصه جامعه را به فساد و تباهی می کشند.
 در یک جمع بندی کوتاه به اینجا می رسیم که این اندرزگویان، نخست سعی کردند غرور
 «قارون» را درهم بشکنند.
 در مرحله دوم، اخطار نمودند که دنیا وسیله است نه هدف.
 در مرحله سوم، به او هشدار دادند که: از آنچه داری تنها بخش کمی را می توانی مصرف کنی.
 در مرحله چهارم، این حقیقت را به او گوشزد کردند که فراموش نکن! خداوند به تو نیکی
 کرده، تو هم باید نیکی کنی، و گرنه مواهیش را از تو خواهد گرفت.
 و در مرحله پنجم، او را از فساد در ارض که نتیجه مستقیم فراموش کردن اصول چهارگانه قبل
 است بر حذر داشتند.
 درست معلوم نیست که این نصیحت کنندگان چه کسانی بودند؟ قدر مسلم این که مردانی
 دانشمند، پرهیزگار، هوشیار، نکته سنج و با شهامت بودند.
 اما این که: بعضی احتمال داده اند خود موسی بوده بسیار بعید است؛ چرا که قرآن می گوید: إِذْ
 قَالَ لَهُ قَوْمُهُ: «قوم قارون به او گفتند».

* * *

اکنون نوبت آن رسیده است: بینیم مرد یاغی و ستمگر بنی اسرائیل، به این واعظان دلسوز، چه
 پاسخی گفت؟
 «قارون»، با همان حالت غرور و تکبری که از ثروت بی حسابش ناشی می شد «چنین گفت:
 من این ثروت را به وسیله علم و دانش خودم به دست آورده ام!» (قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ
 عِنْدِي).
 این، مربوط به شما نیست که من با ثروتم چگونه معامله کنم! من که با علم و

آگاهیم در ایجاد آن دخالت داشته ام، در مصرف آن نیاز به ارشاد و راهنمایی کسی ندارم! به علاوه، لابد خداوند مرا لایق این ثروت می دانسته که به من عطا کرده است، راه مصرف آن را نیز به من یاد داده، از دیگران بهتر می دانم و لازم به دخالت شما نیست! و از همه اینها گذشته، من زحمت کشیده ام، رنج برده ام، خون جگر خورده ام تا این ثروت را اندوخته ام، دیگران هم اگر لیاقت و توانائی دارند، چرا زحمت نمی کشند؟ من مزاحم آنها نیستم! و اگر ندارند، چه بهتر که گرسنه بمانند و بمیرند. (۱)

اینها، منطقی‌های پوسیده و رسوائی است که غالباً ثروتمندان بی ایمان، در مقابل کسانی که آنها را نصیحت می کنند، اظهار می دارند.

این نکته نیز، قابل توجه است که: قرآن، این معنی را سربسته گذاشته که «قارون»، به کدام علمش در تحصیل این ثروت تکیه می کند؟

آیا به علم «کیمیا»، آن چنان که بعضی از مفسران گفته اند؟

یا به علم «تجارت» و «کشاورزی» و «فنون صنعت»؟

و یا به علم «مدیریت» خاصش، که توانسته بود از طریق آن، این ثروت عظیم را به چنگ آورد؟

یا همه اینها؟

بعید نیست، مفهوم آیه معنی وسیعی داشته باشد و همه را شامل شود.

(البته صرف نظر از این که: علم کیمیا - علمی است که به وسیله آن می توان از مس و مانند آن طلا بسازند - معلوم نیست افسانه است یا واقعیت).

در اینجا قرآن، پاسخ کوبنده ای به «قارون» - و قارونها - می دهد که: «آیا او

۱ - جمله «أوتیتُهُ عَلٰی عِلْمٍ عِنْدِي» را به هر یک از معانی سه گانه فوق یا به همه آنها می توان تفسیر کرد.

نمی دانست خداوند اقوامی را قبل از او هلاک کرد، که از او نیرومندتر و آگاه تر و ثروتمندتر بودند؟! (أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا). تو می گوئی آنچه داری از طریق علم و دانشت داری، اما فراموش کردی که از تو عالم تر و نیرومندتر و ثروتمندتر فراوان بودند، آیا توانستند از چنگال مجازات الهی رهایی یابند؟ روشن ضمیران بنی اسرائیل، به «قارون» گفته بودند: «ما آتاکَ اللَّهُ...» (خدا این مال و ثروت را به تو داده)، اما این بی ادبِ جسور، با این سخن مقابله کرد و گفت: «آنچه را دارم از علم خویش دارم»، اما خداوند در جمله بالا کوچکی قدر و قوت او را در برابر اراده و مشیتش آشکار می سازد.

و در پایان آیه، با یک جمله کوتاه و پر معنی هشدار دیگری به او می دهد و می فرماید: «به هنگام نزول عذاب الهی، مجرمان از گناهانشان سؤال نمی شوند» اصلاً مجالی برای پرسش و پاسخ نیست، عذابی است قاطع و دردناک و کوبنده و ناگهانی (وَ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ).

یعنی امروز آگاهان بنی اسرائیل به «قارون» نصیحت می کنند، و مجال اندیشه و پاسخ به او می دهند، اما هنگامی که اتمام حجت شد، و عذاب الهی فرا رسید، دیگر مجالی برای اندیشه یا سخنان ناموزون و کبرآلود نیست، عذاب الهی همان، و نابودی همان! در اینجا این پرسش پیش می آید که: منظور از این سؤال، که از مجرمان نفی شده، کدام سؤال است؟ در مورد دنیا است یا آخرت؟

بعضی از مفسران، اولی را انتخاب کرده اند، و بعضی دومی را، و مانعی ندارد که هر دو مراد باشد، یعنی هم در موقع مجازات استیصال در دنیا از آنها سؤال

نمی شود، تا بخواهند پشت هم اندازی کنند، و عذرتراشی نمایند، و خود را بی گناه قلمداد کنند، و هم در قیامت؛ چرا که در آنجا بدون سؤال، همه چیز روشن است، و به گفته قرآن: «چهره ها خود گواهی بر وضع مجرمان می دهد» (يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ). (۱) و به این ترتیب، آیه مورد بحث هماهنگ با آیه ۳۹ سوره «رحمان» است که می فرماید: فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ: «در آن روز از هیچ یک، نه انسان و نه جن، درباره گناهش سؤال نمی شود».

در اینجا سؤال دیگری مطرح است که: این تعبیر با آیه ۹۲ سوره «حجر» که می گوید: «قسم به پروردگارت که ما از همه آنها سؤال می کنیم» (فَوَرَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) چگونه سازگار است؟

این سؤال را نیز از دو راه می توان پاسخ گفت: نخست این که: قیامت، مواقف متعددی دارد، بعضی از مواقف سؤال می کنند، اما در بعضی از مواقف همه چیز روشن است و نیاز به سؤال ندارد.

دیگر این که سؤال دو گونه است: «سؤال تحقیق» و «سؤال سرزنش»، در قیامت نیاز به «سؤال تحقیق» نیست؛ چرا که همه چیز عیان است و حاجت به بیان نیست، ولی «سؤال سرزنش آمیز»، در آنجا وجود دارد که این خود یک نوع مجازات روانی برای مجرمان است. درست همانند سؤالی که پدر از فرزند ناخلفش می کند و می گوید: آیا من این همه به تو خدمت نکردم؟ و آیا جزای آن همه خدمت خیانت و فساد بود؟! (در حالی که هر دو از جریان ها باخبرند و منظور پدر، سرزنش فرزند است).

- ۷۹ فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ
- ۸۰ وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيُؤْتِكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَن آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ
- ۸۱ فَخَسَفْنَا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُتَنَصِّرِينَ
- ۸۲ وَ أَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْ لَا أَن مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ

ترجمه:

- ۷۹ - (روزی قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آنها که خواهان زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد!»
- ۸۰ - اما کسانی که علم و دانش به آنها داده شده بود گفتند: «وای بر شما! ثواب الهی برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند بهتر است، اما جز صابران آن را دریافت نمی کنند.»
- ۸۱ - سپس ما، او و خانه اش را در زمین فرو بردیم، و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند، و خود نیز نمی توانست خویشان را یاری دهد.

۸۲ - و آنها که دیروز آرزو می کردند به جای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند: «وای بر ما! گوئی خدا روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد گسترش می دهد یا تنگ می گیرد، اگر خدا بر ما منت نهاده بود، ما را نیز به قعر زمین فرو می برد! ای وای! گوئی کافران هرگز رستگار نمی شوند!»

تفسیر:

جنونِ نمایشِ ثروت!

معمولاً ثروتمندان مغرور، گرفتار انواعی از جنون می شوند، یک شاخه آن «جنونِ نمایشِ ثروت» است، آنها از این که: ثروت خود را به رخ دیگران بکشند لذت می برند، از این که: سوار مرکب راهوارِ گران قیمت خود شوند، و از میان پابرهنه ها بگذرند، و گرد و غبار بر صورت آنها بیفشانند و تحقیرشان کنند، احساس آرامش خاطر می کنند!

گرچه، همین نمایشِ ثروت، غالباً بلای جانشان است؛ زیرا کینه ها را در سینه ها پرورش می دهد، و احساسات را بر ضد آنها بسیج می کند، و بسیار می شود که همین عمل زشت و شرم آور، طومار زندگی آنها را درهم می پیچد، و یا ثروتشان را بر باد می دهد!

ممکن است، این کار جنون آمیز، انگیزه ای مانند «تطمیع افراد طمعکار» و «تسلیم افراد سرکش» داشته باشد، ولی آنها حتی بدون این انگیزه این عمل را انجام می دهند، این یک نوع هوس است، نه برنامه و نقشه.

به هر حال، «قارون» از این قانون مستثنی نبود، بلکه نمونه بارز آن محسوب می شد، قرآن در یک جمله، در آیات مورد بحث آن را بیان کرده می فرماید: «قارون با تمام زینت خود در برابر قومش (بنی اسرائیل) ظاهر شد» (فَخَرَجَ عَلَى

قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ).

تعبیر به «فِي زِينَتِهِ» گویای این حقیقت است که، او تمام توان و قدرت خود را به کار گرفت، تا آخرین زینت و بالاترین ثروت خود را به نمایش بگذارد، و ناگفته پیداست که مردی با این ثروت، چه ها می تواند انجام دهد؟!

در تواریخ، داستانها یا افسانه های زیادی در این زمینه نقل شده است:

بعضی، نوشته اند: «قارون» با یک جمعیت چهار هزار نفری در میان بنی اسرائیل رژه رفت، در حالی که چهار هزار نفر، بر اسب های گران قیمت با پوششهای سرخ، سوار بودند، کنیزانی سپیدروی با خود آورد که بر زین های طلائی که بر استرهای سفیدرنگ قرار داشت سوار بودند، لباسهایشان سرخ، و همه غرق زینت آلات طلا!

بعضی، عدد نفرات او را هفتاد هزار نوشته اند، و مسائل دیگری از این قبیل.

ولی ما حتی اگر اینها را مبالغه آمیز بدانیم، باز نمی توان انکار کرد که او چیزهای بسیاری برای نمایش دادن در اختیار داشت.

در اینجا- طبق معمول مردم به دو گروه شدند: اکثریت دنیاپرست این صحنه خیره کننده، قلبشان را از جا تکان داد، آه سوزانی از دل کشیدند، و آرزو کردند: ای کاش به جای قارون بودند، حتی یک روز، و یک ساعت، و یک لحظه! چه زندگی شیرین و جذابی! چه عالم نشاط انگیز و لذت بخشی! چنان که قرآن می گوید: «کسانی که طالب زندگی دنیا بودند گفتند: ای کاش! ما هم مثل آنچه به قارون داده شده است داشتیم!» (قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ).

«به راستی که او بهره عظیمی از نعمتها دارد!» (إِنَّهُ لَدُوٌّ حَظًّا عَظِيمًا).

آفرین بر «قارون» و بر این ثروت سرشارش! چه جاه و جلالی! و چه

حشمتی! تاریخ مثل او را به خاطر ندارد، این عظمت خدادادی است!... و مانند این حرفها. در حقیقت، در اینجا کوره عظیم امتحان الهی داغ شد، از یک سو، «قارون» در وسط کوره قرار گرفته، و باید امتحان خیره سری خود را بدهد، و از سوی دیگر، دنیاپرستان بنی اسرائیل در گرداگرد این کوره قرار گرفته اند. و البته مجازات دردناک، مجازاتی است که بعد از چنین نمایشی باشد، و از آن اوج عظمت به قعر زمین فرو رود!

ولی در مقابل این گروه عظیم، گروه اندکی، عالم و اندیشمند، پرهیزگار و با ایمان که افق فکشان از این مسائل برتر و بالاتر بود در آنجا حاضر بودند، کسانی که شخصیت را با معیار زر و زور، نمی سنجیدند، کسانی که ارزشها را در امکانات مادی جستجو نمی کردند، کسانی که بر این گونه نمایش های مسخره، همیشه لبخند تمسخرآمیز می زدند، و این مغزهای پوک را تحقیر می کردند. آری، گروهی از آنها در اینجا بودند، چنان که قرآن می گوید: «کسانی که علم و آگاهی به آنها داده شده بود، صدا زدند: وای بر شما! چه می گوئید؟ ثواب و پاداش الهی برای کسانی که ایمان آورده اند، و عمل صالح انجام می دهند، بهتر است» (وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلِكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا). و سپس افزودند: «این ثواب الهی تنها در اختیار کسانی قرار می گیرد که صابر و شکیبا باشند» (وَ لَا يَلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ).

آنها که، در مقابل زرق و برقهای هیجان انگیز و زینتهای دنیا استقامت به خرج می دهند، آنها که، در برابر محرومیتها مردانه می ایستند، و در مقابل ناکسان سر فرو نمی آورند، آنها که، در بوته آزمایش الهی، آزمایش مال و ثروت و ترس

و مصیبت، همچون کوه پا بر جا می ایستند، آری، آنها، لیاقتِ ثواب الهی را دارند. مسلماً، منظور از جمله «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، دانشمندان مؤمن بنی اسرائیل است که در میان آنها مردان بزرگی همچون «یوشع» بودند، ولی جالب این است که: در برابر جمله «الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» که درباره گروه اول آمده، تعبیر به «الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الْآخِرَةَ» نمی کند، بلکه تنها تکیه بر علم می کند؛ چرا که «علم» خمیر مایه و ریشه ایمان و استقامت و عشق به ثواب الهی و سرای آخرت است.

ضمناً تعبیر به «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» پاسخ کوبنده ای است، به «قارون» که خود را عالم می دانست، قرآن می گوید: عالم اینها هستند که افق فکرشان این چنین بلند است، نه توی خیره سر و مغرور! و به این ترتیب، باز هم می بینیم که ریشه همه برکات و خیرات به «علم» و «دانش» حقیقی بازمی گردد.

«قارون» با این عمل، طغیان و سرکشی خود را به اوج رسانید، ولی در تواریخ و روایات در اینجا ماجرای دیگری نقل شده است که: نشانه نهایت بی شرمی «قارون» است، و آن این که: روزی موسی (علیه السلام) به «قارون» گفت: خداوند به من فرمان داده که حق نیازمندان یعنی زکات مالت را بگیرم، «قارون» هنگامی که از کم و کیف «زکاة» باخبر شد، و با یک حساب ساده فهمید چه مبلغ هنگفتی را باید در این راه پردازد، سر باز زد، و برای تبرئه خویش به مبارزه با موسی (علیه السلام) برخاست، او در میان جمعی از ثروتمندان بنی اسرائیل ایستاده گفت: مردم! موسی می خواهد اموال شما را بخورد، دستور نماز آورد پذیرفتید، امور دیگر را نیز همه پذیرفتید، آیا زیرا این بار هم می روید که اموالتان را به او بدهید؟! گفتند: نه، ولی چگونه

می توان با او مقابله کرد؟

«قارون» در اینجا یک فکر شیطانی به نظرش رسید، گفت: من راه خوبی فکر کرده ام، به عقیده من باید برای او پرونده عمل منافی عفت، ساخت! باید به سراغ زن بدکاره ای از فواحش بنی اسرائیل بفرستیم، تا به سراغ موسی (علیه السلام) برود و او را متهم کند که با او سر و سری داشته! آنها پسندیدند و به سراغ آن زن فرستاده گفتند: آنچه خودت بخواهی به تو می دهیم، که گواهی دهی موسی (علیه السلام) با تو رابطه نامشروع داشته! او نیز این پیشنهاد را پذیرفت، این از یکسو. از سوی دیگر، «قارون» به سراغ موسی (علیه السلام) آمد گفت: خوب است بنی اسرائیل را جمع کنی و دستورات خداوند را بر آنها بخوانی، موسی (علیه السلام) پذیرفت و آنها را جمع کرد.

گفتند: ای موسی! دستورات پروردگار را بازگو! گفت: خداوند به من دستور داده: جز او را پرستش نکنید، صله رحم به جا آورید، و چنین و چنان کنید، و در مورد مرد زناکار دستور داده است اگر زنای محصنه باشد، سنگسار شود!

آنها (ثروتمندان توطئه گر بنی اسرائیل) در اینجا گفتند: حتی اگر خود تو باشی!! گفت: آری، حتی اگر خود من باشم!!

در اینجا وقاحت را به آخرین درجه رسانده و گفتند: ما می دانیم که تو خود مرتکب این عمل شده ای، و به سراغ فلان زن بدکاره رفته ای، و فوراً به دنبال آن زن بدکاره فرستاده گفتند: تو چگونه گواهی می دهی؟

موسی (علیه السلام) رو به او کرد گفت: به خدا سوگندت می دهم حقیقت را فاش بگو! زن بدکاره با شنیدن این سخن، تکان سختی خورد، لرزید و منقلب شد و گفت: اکنون که چنین می گوئی، من حقیقت را فاش می گویم، اینها از من دعوت کردند و پاداش سنگینی قرار دادند که تو را متهم کنم، ولی گواهی می دهم که تو پاکی و رسول خدائی!

در روایت دیگری آمده است: آن زن گفت: وای بر من، من هر کار خلافی را کرده‌ام، اما تهمت به پیامبر خدا نزده‌ام! و سپس دو کیسه پولی را که به او داده بودند نشان داد و گفتنی‌ها را گفت.

موسی (علیه السلام) به سجده افتاد گریست، در اینجا بود که فرمان مجازات «قارون» زشت سیرت توطئه‌گر، صادر شد.

در همین روایت آمده است: خدا، فرمان «خسف» (فرو رفتن در زمین) را در اختیار موسی (علیه السلام) قرار داد. (۱)

در اینجا قرآن مجید می‌گوید: «ما او و خانه اش را در زمین فرو بردیم» (فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ).

آری، هنگامی که طغیان، سرکشی و تحقیر مؤمنان تهیدست، و توطئه بر ضد پیامبر پاک خدا، به اوج خود برسد، دست قدرت الهی از آستین بیرون می‌آید و به حیات طغیانگران، پایان می‌دهد، چنان آنها را درهم می‌کوبد که زندگی آنها عبرتی برای همگان می‌گردد.

مسأله «خسف» که در اینجا به معنی فرو رفتن و پنهان گشتن در زمین است، بارها در طول تاریخ بشر واقع شده است که زمین لرزه شدیدی آمده و زمین از هم شکافته شده و شهر یا آبادی هائی را در کام خود فرو بلعیده است، ولی این خسف با موارد دیگر متفاوت بود، طعمه اصلی او فقط «قارون» و گنج‌های او بود.

عجبا! فرعون در امواج «نیل» فرو می‌رود، و «قارون» در اعماق زمین، آبی که مایه حیات است مأمور نابودی فرعونیان می‌شود، و زمینی که مهد آرامش

۱ - «درّ المثور»، طبق نقل تفسیر «المیزان»، جلد ۱۶، صفحه ۸۴، و همچنین تفسیر «روح المعانی» و دیگر مفسران این حدیث را با تفات هائی، ذیل آیات مورد بحث آورده‌اند.

است، گورستان قارون و قارونیان.

مسلم است که در آن خانه، «قارون» تنها، نبود، او و اطرافیانش، او و هم سنگرانس او و یاران ظالم و ستمگرش، همه در اعماق زمین فرو رفتند.

«اما او گروهی نداشت که وی را در برابر عذاب الهی یاری کنند، و خود نیز نمی توانست خویشان را یاری دهد!» (فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ).

نه جیره خوارانش، و نه دوستان صمیمیش و نه اموال و ثروتش، هیچ یک او را از چنگال عذاب الهی نجات ندادند، و همه به قعر زمین فرو رفتند!

آخرین آیه مورد بحث، دگرگونی عجیب تماشاچیان دیروز را که از مشاهده جاه و جلال «قارون» به وجد و سرور آمده بودند، و آرزو می کردند: ای کاش برای همیشه، یا لااقل یک لحظه به جای او بودند منعکس می کند، که به راستی عجیب و آموزنده است، می گوید: «آنها که دیروز آرزو داشتند: به جای او باشند، آن گاه که صحنه فرو رفتن او و ثروتش را به قعر زمین دیدند می گفتند: وای بر ما! گوئی خدا روزی را بر هر کس از بندگان بخواند گسترش می دهد، و بر هر کس بخواند تنگ می گیرد» و کلید آن تنها در دست او است (وَ أَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانُ اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ).

امروز، بر ما ثابت شد، که هیچ کس از خود چیزی ندارد، هر چه هست از ناحیه او است، نه عطایش دلیل بر رضایت و خشنودی از کسی است، و نه منعی دلیل بر عدم ارزش او در پیشگاه خدا است.

او با همین ثروتها، افراد و اقوام را به آزمایش می کشد، و نهاد و سیرت

آنان را آشکار می سازد.

سپس، در این فکر فرو رفتند که، اگر دعایِ مصرانه آنها، دیروز به اجابت می رسید و خدا آنها را به جای «قارون» می گذاشت، امروز چه خاکی بر سر می کردند؟

لذا، در مقامِ شکر این نعمت بر آمده و گفتند: «اگر خداوند بر ما منت نگذارده بود، ما را هم به قعر زمین فرو می برد!» (لَوْ لَا أَنْ مِنَ اللَّهِ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا).

«ای وای! گوئی کافران هرگز رستگار نمی شوند» (وَيَكَاذِبُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ).

الآن، حقیقت را با چشم خود می بینیم، و نتیجه غرور و غفلت، و سرانجام کفر و شهوت را.

و نیز می فهمیم: این گونه زندگانی هائی که دورنمای دل انگیزی دارد چه وحشت زا است!

ضمناً از جمله اخیر این داستان، به خوبی روشن می شود که سرانجام، «قارون» مغرور، با کفر

و بی ایمانی از دنیا رفت، هر چند یک روز در عداد قاریان «تورات» و دانشمندان بنی اسرائیل

بود، و خویشاوندی نزدیکی با موسی (علیه السلام) داشت.

نکته ها:

۱ - قارون های دیروز و امروز!

داستان «قارون» - سمبلِ ثروتمندِ مغرور - که قرآن مجموع آن را ضمن هفت آیه، به طرز بسیار

جالبی بیان کرده است، پرده از روی حقایق بسیاری در زندگی

انسانها برمی دارد.

این داستان، روشنگر این حقیقت است که غرور و مستی ثروت، گاه انسان را به انواع جنون می کشاند، جنون نمایش دادن ثروت و به رخ دیگران کشیدن، جنون لذت بردن از تحقیر تهی دستان!

و باز همین غرور و مستی و عشق بی حد و حصر به سیم و زر، گاه سبب می شود که دست به زشت ترین و ننگین ترین گناهان بزند، در مقابل پیامبر پاک خدا، قیام کند و به مبارزه و ستیز با حق و حقیقت برخیزد، و حتی بی شرمانه ترین تهمت ها را به پاک ترین افراد ببندد، حتی با استفاده از ثروت خود، از زنان آلوده هر جائی، برای رسیدن به مقصدش کمک گیرد. غرور و مستی ناشی از ثروت، به انسان اجازه نمی دهد: نصیحت اندرزگویان را بشنود و سخن خیرخواهان را به کار بندد.

این مغروران بی خبر، خود را از همه دانشمندتر و آگاه تر می دانند، و به گمان این که: ثروتشان، که گاه، از طریق غصب حقوق دیگران، به دست آمده است، دلیل بر عقل و هوش و درایت آنها است، همه را نادان و خود را دانا می پندارند!

حتی کارشان به جائی می رسد که، در برابر پروردگار اظهار وجود می کنند، و دم از استقلال زده می گویند: آنچه را پیدا کرده ایم به ابتکار، هوش سرشار، خلاقیت، استعداد و اطلاعات بی نظیر خودمان بوده است.

و دیدیم، سرانجام این گونه مغروران تبهکار به کجا می رسد؟! اگر «قارون» با اطرافیانش و تمام ثروتش به قعر زمین فرو رفت و نابود شد، دیگران به اشکال دیگری نابود می شوند، و گاه، حتی زمین، ثروتشان را به شکل دیگری می بلعد، ثروت های عظیم خود را تبدیل به کاخ ها، باغ ها و زمین هائی می کنند که هرگز از آن استفاده نخواهند کرد، و گاه، حتی اموال خود را می دهند و زمینهای بایر و

موات را خریداری می کنند، به این خیال که آن را تقسیم کرده و به قیمت‌های گزافی بفروشند، و به این ترتیب، زمین ثرویشان را می بلعد!

این گونه افراد سبک مغز، چون راهی برای خرج کردن ثروت عظیم خود پیدا نمی کنند، رو به سوی ارزشهای خیالی می آورند، مجموعه ای از کاسه کوزه های شکسته قدیمی را، به عنوان عتیقه های گرانبها، و گاه، مجموعه ای از تابلوهای بی رنگ و یا حتی مجموعه ای از تمبرهای پستی، اسکناسها و مانند آن که متعلق به سالها و یا قرون گذشته است، به عنوان باارزترین کالاها در قصر و کاخ خود جمع آوری می کنند، که اگر به دقت به آنها نگاه کنیم، گاهی می بینیم جای آنها فقط در زباله دان است!

آنها این زندگی تجملی و تخیلی را، در حالی فراهم آورده اند، که در شهر و دیار آنها و گاه در همسایگی دیوار به دیوارشان، افراد محرومی هستند، که شب گرسنه می خوابند، و عجب این که: چنان وجدان آنها تحلیل رفته که حتی کمترین ناراحتی از این وضع احساس نمی کنند! گاه، حیوانات آنها دارای مرفه ترین زندگی هستند، و حتی از معلم و پزشک و دارو بهره می گیرند، در حالی که انسانهای مظلومی در نزدیکی آنها، در بدترین شرائط، زندگی می کنند، و یا در بستر بیماری ناله سرداده اند، نه پزشکی بر بالین آنها حاضر می شود و نه قطره دوائی. تمام این بحثها، گاه، درباره افراد معینی در یک جامعه است، و گاه، درباره یک کشور، یعنی یک کشور، قارونی می شود، در مقابل دیگر کشورهای دنیا! همان گونه که در عصر خود، در مورد کشورهایی همچون «آمریکا» و بسیاری از ممالک اروپائی می بینیم. آنها مجلل ترین زندگی را به قیمت استثمار مردم «جهان سوم»، و کشورهای

فقیر و تهیدست برای خود فراهم ساخته اند، به طوری که گاه، مواد غذایی اضافی آنها که به زباله دانه ریخته می شود، اگر به طور صحیحی جمع آوری می شد، برای تغذیه میلیونها انسان گرسنه کافی بود.

این که: می گوئیم کشورهای فقیر، نه این است که حقیقتاً فقیر باشند، اینها در حقیقت دزد زده و غارت شده اند، گاهی بهترین و گرانبهاترین منابع زیر زمینی در اختیار آنها است، اما این ابر غارتگران، همه را می برند و آنها را بر خاک سیاه می نشانند.

اینها، قارون های زالوصفتی هستند که پایه های کاخ بیدادگری خود را بر ویرانه های کوخهای مستضعفین بنا نهاده اند، و تا مستضعفین جهان دست به دست هم ندهند، و آنها را همچون «قارون» به قعر زمین نفرستند، اوضاع دنیا به همین صورت خواهد بود، آنها باده می نوشند و خنده مستانه سر می دهند، و اینها باید زانوی غم در بغل گیرند و گریه کنند!

۲ - قارون، این ثروت را از کجا آورده بود.

جالب این که: از آیه ۲۳ و ۲۴ سوره «مؤمن»، به خوبی استفاده می شود که رسالت موسی (علیه السلام) از آغاز هم برای مبارزه با سه کس بود: «فرعون»، وزیرش «هامان»، و «قارون»، ثروتمند مغرور: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ * إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ: «ما موسی را با آیات خود و دلائل و معجزات روشنی فرستادیم * به سوی فرعون و هامان و قارون و همگی گفتند: موسی ساحر دروغگوئی است».

از این آیه، استفاده می شود که او همکار فرعونیان بود و در خط آنها، و در

تواریخ نیز می خوانیم که او از یکسو، نماینده فرعون در بنی اسرائیل بود (۱) و از سوی دیگر، خزانه دار گنجهای فرعون. (۲)

و اینجا است که پرونده «قارون» روشن تر می شود: فرعون برای این که بنی اسرائیل را به زنجیر کشد، و تمام هستی آنها را غارت کند، یک مرد منافق حيله باز و به اندازه کافی بی رحم را، از میان بنی اسرائیل برگزید، و زمام اختیار آنها را به دست او سپرد، تا به نفع دستگاه جبارش آنها را استثمار کند و بر خاک سیاه بنشانند، و از این رهگذر، ثروت کلانی نیز برای خود کسب کند.

قرائن، نشان می دهد که بعد از نابودی فرعونیان، مقدار عظیمی از ثروت و گنجهای آنها در دست «قارون» ماند، و موسی (علیه السلام) تا آن زمان مجال این را پیدا نکرده بود که این ثروت بادآورده فرعون را به نفع مستضعفان از او بگیرد.

به هر حال، خواه او این ثروت را در عصر فرعون پیدا کرده باشد، و یا از طریق غارت گنج های او، و یا به گفته بعضی از طریق «علم کیمیا»، و آگاهی بر شئون تجارت سالم، یا آشنائی به اصول استثمار مستضعفان، هر چه بود «قارون» بعد از پیروزی موسی (علیه السلام) بر فرعونیان، ایمان اختیار کرد، و به سرعت تغییر چهره داد و با زبردستی خاصی که ویژه این گروه است، خود را در صف قاریان «تورات» و آگاهان بنی اسرائیل، جا زد، در حالی که بعید است ذره ای ایمان در چنین قلبی نفوذ کند.

سرانجام، هنگامی که موسی (علیه السلام) تصمیم گرفت «زکات» از او بگیرد، پرده از چهره اش کنار رفت، و قیافه زشت و منحوسی که در پشت ماسک فریبنده ایمان داشت، بر همگان ظاهر شد، و دیدیم که این مرد منافق، عاقبت کارش به کجا

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۵، صفحه ۱۳ و تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۲۶۶، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۵۲۰، ذیل آیه ۲۴ سوره «مؤمن».

منتهی گشت.

۳- موضع اسلام در برابر مسأله ثروت

نباید از آنچه گفتیم، این چنین استنباط شود که: اسلام در برابر مال و ثروت، موضع منفی دارد و با آن مخالف است، نباید تصور کرد که اسلام، فقر را می پسندد و دعوت به فقر می کند، و آن را وسیله کمالات معنوی می داند.

بلکه به عکس، اسلام، به عنوان یک وسیله مؤثر و کارساز روی آن تکیه می کند در آیه ۱۸۰ سوره «بقره» از «مال»، تعبیر به «خیر» شده است.

و در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم: نِعْمَ الْعَوْنُ الدُّنْيَا عَلَى طَلَبِ الْآخِرَةِ: «دنیا کمک خوبی است برای رسیدن به آخرت».(۱)

بلکه، آیات مورد بحث، که شدیدترین مذمت را از «قارون» ثروتمند مغرور می کند، شاهد گویائی بر این موضوع است، منتها اسلام، ثروتی را می پسندد که به وسیله آن «ابتغاء دار آخرت» و طلب سرای دیگر شود، چنان که دانشمندان بنی اسرائیل به «قارون» گفتند: «وَ اَتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ».

اسلام، ثروتی را می پسندد که در آن «أَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» و نیکی به همگان باشد.

اسلام، ثروتی را مدح می کند، که در آن «لَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» تحقق یابد.

بالاخره اسلام، ثروتی را خواهان است که مایه فساد در زمین و فراموش کردن ارزشهای انسانی و گرفتار شدن در مسابقه جنون آمیز «تکاثر» نگردد، و

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۱۷، حدیث ۵ از باب ۶، از ابواب مقدمات تجارت، باب

استحباب الاستعانه بالدنیا علی الآخرة.

انسان را به «خود برتربینی»، «تحقیر دیگران» و احیاناً رویارویی با پیامبر خدا نکشاند. وسیله ای باشد، برای استفاده همگان، برای پر کردن خلأهای موجود اقتصادی، برای مرهم نهادن بر زخم های جانکاه محرومان، و برای رسیدن به نیازها و مشکلات مستضعفان. علاقه به چنین ثروتی با چنین هدف های مقدسی، علاقه به دنیا نیست، علاقه به آخرت است، چنان که در حدیثی می خوانیم یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) خدمتش آمد شکایت کرد، که ما دنبال دنیا هستیم و به آن علاقمندیم (از این می ترسیم که دنیاپرست باشیم). امام (علیه السلام) (که پاکی و تقوای آن مرد را می دانست) فرمود: با این ثروت دنیا چه می خواهی انجام دهی؟ در پاسخ عرض کرد: هزینه خود و خانواده ام را تهیه کنم، و به خویشاوندانم کمک نمایم، در راه خدا انفاق کنم، و حج و عمره به جا آورم. امام (علیه السلام) فرمود: لَيْسَ هَذَا طَلَبُ الدُّنْيَا هَذَا طَلَبُ الْآخِرَةِ: «این، دنیاطلبی نیست این طلب آخرت است». (۱)

و از اینجا، فاسد بودن عقیده دو گروه: گروهی از مسلمان نماهای بی خبر از تعلیمات اسلام، که اسلام را حامی مستکبران معرفی می کنند و گروهی از دشمنان مغرض که می خواهند چهره اسلام را دگرگون نشان داده و آن را ضد ثروت و طرفدار فقر نشان دهند، روشن می شود.

اصولاً یک ملت فقیر، نمی تواند آزاد و سربلند زندگی کند.

فقر، وسیله وابستگی است.

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۱۹، حدیث ۳ از باب ۷، از ابواب مقدمات التجاره، باب استحباب جمع المال من حلال...

فقر، مایه روسیاهی در دنیا و آخرت است.
 و فقر، انسان را به گناه و آلودگی دعوت می کند.
 همان گونه که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: غِنَى يَحْجُزُكَ عَنِ الظُّلْمِ خَيْرٌ
 مِنْ فُقْرٍ يَحْمِلُكَ عَلَى الْإِثْمِ: «بی نیازی که تو را از تجاوز به حق دیگران باز دارد از فقری که تو
 را وادار به گناه کند بهتر است».(۱)

جوامع اسلامی باید بکوشند هر چه بیشتر، غنی و بی نیاز گردند، به مرحله خودکفائی برسند و
 روی پای خود بایستند و شرف و عزت و استقلال خود را بر اثر فقر، فدای وابستگی به
 دیگران نکنند و بدانند خط اصیل اسلام این است.

* * *

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۱۷، حدیث ۷ از باب ۶، از ابواب مقدمات التجاره، باب
 استحباب الاستعانه بالدنيا على الآخرة.

۸۳ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ غُلُوقًا فِي الْأَرْضِ وَلَا
 فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ
 ۸۴ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ
 عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

ترجمه:

۸۳ - (آری) این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جوئی در زمین و فساد را ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است!
 ۸۴ - کسی که کار نیکی انجام دهد، برای او پاداشی بهتر از آن است؛ و به کسانی که کارهای بد انجام دهند، مجازات بدکاران جز (به مقدار) اعمالشان نخواهد بود!

تفسیر:

نتیجه سلطه جوئی و فساد در ارض

بعد از ذکر ماجرای تکان دهنده ثروتمند جنایتکار و مستکبر، یعنی «قارون»، در نخستین آیه مورد بحث بیانی آمده است که در حقیقت، یک نتیجه گیری کلی از این ماجرا است، می فرماید:

«سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که، اراده برتری جوئی در زمین و فساد را ندارند»
 (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ غُلُوقًا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا).

نه تنها برتری جوی و مفسد نیستند، که «اراده» آن را نیز نمی کنند، قلبشان از

این امور پاک، و روحشان از این آلودگیها منزه است. آنچه سبب محرومیت انسان از مواهب سرای آخرت می شود، در حقیقت همین دو است، «برتری جوئی» (استکبار) و «فساد در زمین» که همه گناهان در آن جمع است؛ چرا که هر چه خدا از آن نهی کرده، حتماً بر خلاف نظام آفرینش انسان و تکامل وجود بوده، بنابراین ارتکاب آن، نظام زندگی او را بر هم می زند، لذا مایه فساد در زمین است. حتی مسأله «استعلاء» و برتری جوئی، خود یکی از مصادیق «فساد در ارض» است، ولی اهمیت فوق العاده آن، سبب شده است که بالخصوص مطرح گردد. در شرح حال و سرنوشت «قارون» دیدیم، آنچه که مایه بدبختی و هلاک و نابودی او شد، همان استکبار و برتری جوئی بود.

در روایات اسلامی، مخصوصاً روی این مسأله بسیار تکیه شده است، تا آنجا که در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: *إِنَّ الرَّجُلَ لَيُعْجَبُهُ أَنْ يَكُونَ شِرَاكُ نَعْلِهِ أَجْوَدَ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِ صَاحِبِهِ فَيَدْخُلُ تَحْتَهَا!* «گاه می شود که انسان از این لذت می برد که بند کفش او از بند کفش دوستش بهتر باشد و به خاطر همین داخل تحت این آیه می شود، (چرا که اینهم شاخه کوچکی از برتری جوئی است!)» (۱).

جالب این که: «فخر رازی» می نویسد: صاحب تفسیر «کشاف» بعد از ذکر این حدیث، جمله ای می گوید که: «بعضی از طمعکاران علو را در آیه مورد بحث به «فرعون» می زنند به مقتضی: *«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ»* (۲) و فساد را به

۱ - تفسیر «جوامع الجامع»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - قصص، آیه ۴.

«قارون» به مقتضای: «وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ» (۱) و می گویند کسی که مثل «فرعون» و «قارون» نباشد، بهشت و سرای جاویدان از آن او است، و به این ترتیب تنها «فرعون» و «قارون» و امثال این دو را از بهشت بیرون می فرستند، و بقیه را از آن خود می دانند! اینها جمله «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» که در ذیل این آیه آمده است، مورد دقت قرار نداده اند، آن گونه که علی (علیه السلام) در آن دقت فرموده». (۲)

مطلبی را که باید بر این سخن بیفزائیم این است که: این گروه، حتی در شناخت «فرعون» و «قارون» گرفتار اشتباه شده اند؛ چرا که فرعون هم علو در ارض کرد و هم مفسد بود: «إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (۳) و «قارون» نیز هم فساد در زمین کرد و هم علو و برتری جوئی، به مقتضای: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ» (۴)

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) چنین آمده که به هنگام خلافت ظاهری، شخصاً در بازارها قدم می زد، گم شده ها را راهنمایی می کرد، ضعیفان را کمک می نمود، و از کنار فروشندگان و کسبه رد می شد و این آیه را برای آنها می خواند: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا»، سپس می فرمود: نُزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي أَهْلِ الْعَدْلِ وَ التَّوَّاضِعِ مِنَ الْوُلَاةِ، وَ أَهْلِ الْقُدْرَةِ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ: «این آیه درباره زمامداران عادل و متواضع، و همچنین سایر قدرتمندان از توده های مردم نازل شده است». (۵)

یعنی، همان گونه که من حکومت را وسیله برتری جوئی خودم قرار نداده ام، شما نیز نباید قدرت مالی خود را وسیله سلطه بر دیگران قرار دهید، که سرانجام

۱ - قصص، آیه ۷.

۲ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۵، صفحه ۲۰، ذیل آیه مورد بحث.

۳ - قصص، آیه ۴.

۴ - قصص، آیه ۷۹.

۵ - این روایت را «زاذان» از امیرمؤمنان «علی» (علیه السلام) نقل کرده است («مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث).

و عاقبت نیک، از آن گروهی است که نمی خواهند برتری جوئی و فساد کنند. همان گونه که قرآن در پایان آیه مورد بحث می فرماید: «و عاقبت از آن پرهیزکاران است» (وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ).

«عاقبت»، به مفهوم وسیع کلمه، سرانجام نیک، پیروزی در این جهان، و بهشت و نعمتهایش در جهان دیگر است، دیدیم که قارون ها و فرعون ها چه عاقبتی پیدا کردند؟ با این که قدرت آنها بی نظیر بود، چون تقوا نداشتند، به دردناکترین سرنوشت مبتلا شدند. سخن را درباره این آیه، با حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده، پایان می دهیم: هنگامی که امام (علیه السلام) این آیه را تلاوت نمود، شروع به گریه کرد فرمود: ذَهَبَتْ وَاللَّهِ الْأَمَانِيُّ عِنْدَ هَذِهِ الْآيَةِ: «با وجود این آیه، همه آرزوها بر باد رفته است!» و دسترسی به سرای آخرت مشکل است! (۱)

* * *

بعد از ذکر این واقعیت که سرای آخرت و نعمتهایش از آن سلطه جویان و مستکبران نیست، بلکه مخصوص پرهیزکاران متواضع، و حق طلب است، در دومین آیه مورد بحث، به بیان یک قانون کلی که آمیزه ای است از «عدالت» و «تفضل» در مورد پاداش و کیفر، پرداخته، می گوید: «کسی که کار نیکی انجام دهد، پاداشی بهتر از آن دارد» (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا). این همان مرحله «تفضل» است، یعنی خداوند همچون مردم تنگ نظر نیست که به هنگام رعایت «عدالت»، سعی می کنند مزد و پاداش، درست به اندازه عمل باشد، او گاهی ده برابر و گاه صدها برابر و گاه هزاران برابر، از لطف بی کرانش پاداش عمل می دهد، و حداقل آن، همان ده برابر است، چنان که در آیه

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، جلد ۲، صفحه ۱۴۶، ذیل آیه مورد بحث.

۱۶۰ سوره «انعام» می خوانیم: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»، و حداکثر آن را تنها خدا می داند، که گوشه ای از آن، در مورد انفاق در راه خدا، در آیه ۲۶۱ سوره «بقره» آمده است. البته، این مضاعف ساختن اجر و پاداش، بی حساب نیست، بستگی به میزان پاکی عمل و اخلاص و حسن نیت و صفای قلب دارد، این، مرحله تفضل الهی درباره نیکوکاران. سپس، به ذکر مجازاتِ بدکاران پرداخته، می گوید: «به کسانی که کار بد کنند، مجازاتی جز اعمالشان داده نمی شود!» (وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). و این مرحله «عدل» پروردگار است؛ چرا که ذره ای بیش از آنچه انجام داده اند، کیفر نمی شوند.

جالب این است که می گوید: اعمال خود آنها کیفر آنها است، یعنی این که عملشان طبق قانون بقاء موجودات در عالم هستی، آثارش چه در درون جان، و چه در بیرون، در این عالم باقی می ماند، و در قیامت که روز آشکار شدن پنهانی ها (یوم البروز) است، در شکلی مناسب خود تجسم می یابد، و با گنهکاران همراه خواهد بود و آنها را شکنجه و آزار می دهد.

در اینجا سه سؤال وجود دارد که باید به آنها پاسخ گفت:

۱ - چرا «سینئه» در این آیه دو بار تکرار شده است؟

ممکن است دلیلش این باشد که قرآن می خواهد روی این مطلب تکیه کند که در برابر «سینات» کیفری جز همان عمل را که انجام داده اند، دامنهشان را نمی گیرد. و به تعبیر دیگر «خود کرده را تدبیر نیست».

۲ - آیا «حسنة» در آیه فوق ایمان و توحید را نیز شامل می شود؟ اگر چنین است معنی این جمله که می گوید بهتر از آن را پاداش آن قرار می دهیم چیست؟ مگر چیزی بهتر از آن پیدا می شود که پاداش آن باشد؟

در پاسخ می گوئیم: بدون تردید «حسنة» معنی وسیعی دارد، هم برنامه های اعتقادی، هم گفتار و اعمال خارجی را شامل می شود، و اما بهتر از اعتقاد به توحید، رضا و خشنودی پروردگار است، که پاداش نیکوکاران می باشد، چنان که در آیه ۷۲ سوره «توبه» می خوانیم: وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ: «خشنودی خدا از هر پاداشی برتر است».

۳ - چرا «حسنة» در آیه فوق به صورت مفرد است، و «سیئات» به صورت جمع؟ بعضی معتقدند: این تفاوت تعبیر، اشاره به فزونی گنهکاران و کمی نیکوکاران است. (۱) این احتمال نیز وجود دارد که «حسنات» در حقیقت توحید خلاصه می شوند و تمام «حسنات» به ریشه توحید باز می گردند، در حالی که «سیئات» به ریشه شرک باز می گردند که مرکز پراکندگی و تشتت و تعدد و کثرت است.

۱ - «آلوسی» در «روح المعانی»، جلد ۲۰، صفحه ۱۲۷، از بعضی نقل می کند.

- ۸۵ إِنْ أَلْدَىٰ فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ
- ۸۶ وَمَا كُنْتُمْ تَرْجُونَ أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ
- ۸۷ وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتَهُ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
- ۸۸ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

ترجمه:

- ۸۵ - آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت [= زادگاهت] بازمی گرداند! بگو: «پروردگار من از همه بهتر می داند چه کسی (برنامه) هدایت آورده، و چه کسی در گمراهی آشکار است!»!
- ۸۶ - و تو هرگز امید نداشتی که این کتاب آسمانی به تو القا گردد؛ ولی رحمت پروردگارت چنین ایجاب کرد! اکنون که چنین است، هرگز از کافران پشتیبانی مکن!
- ۸۷ - و هرگز (آنها) تو را از آیات خداوند، بعد از آن که بر تو نازل گشت، باز ندارند! و به سوی پروردگارت دعوت کن، و هرگز از مشرکان مباش!
- ۸۸ - معبود دیگری را با خدا مخوان، که هیچ معبودی جز او نیست؛ همه چیز جز ذات (پاک) او فانی می شود؛ حاکمیت تنها از آن اوست؛ و همه به سوی او بازگردانده می شوید!

شأن نزول:

جمعی از مفسرین، شأن نزولی برای نخستین آیه فوق از «ابن عباس» نقل کرده اند که مضمونش چنین است:

هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به قصد هجرت، از «مکه» به سوی «مدینه» می آمد، به سرزمین «جحفه» - که فاصله چندان زیادی از «مکه» ندارد - که رسید، به یاد موطنش «مکه» افتاد، شهری که حرم امن خدا است، و «خانه کعبه» که قلب و جان پیامبر(صلی الله علیه وآله) با آن پیوند ناگسستنی داشت در آنجا است، آثار این شوق که با تأثر و اندوه آمیخته بود، در چهره مبارکش نمایان گشت، در اینجا پیکِ وحیِ خدا «جبرئیل» نازل شد و پرسید: آیا به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟
پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: آری.

جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاده: **إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ**: «آن کس که این قرآن را بر تو فرض کرده است، تو را به سرزمین اصلیت بازمی گرداند». (۱)

و می دانیم این وعده بزرگ، سرانجام تحقق یافت و پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) پیروزمندانه با ارتشی نیرومند و قدرت و عظمت فراوان به «مکه» بازگشت، و حرم امن خدا، بدون جنگ و خونریزی به تسلیم او درآمد.
بنابراین، آیه فوق، یکی از پیشگوئی های اعجازآمیز قرآن است، که چنین خبری را به طور قطع و بدون هیچ قید و شرط، بیان کرده و بعد از مدت کوتاهی تحقق یافت.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۲۶۸ - تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۲۵، صفحه ۲۱ - تفسیر «قرطبی» - تفسیر «المیزان»، جلد ۱۶، و تفاسیر دیگر.

تفسیر:

وعده بازگشت به حرم امن خدا

این آیات که آخرین آیات سوره «قصص» است پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را مخاطب ساخته، و به دنبال بیان گوشه هائی از زندگی «موسی بن عمران» (علیه السلام) و مبارزه او با فرعونیان، بشارتی به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و دستورالعمل های مؤکدی به او می دهد.

گفتیم: نخستین آیه، از این آیات، طبق مشهور، در سرزمین «جحفه» در مسیر پیامبر (صلی الله علیه وآله) به سوی «مدینه» نازل شد، او می خواهد به «یثرب» برود و آن را «مدینه الرسول» کند، هسته اصلی حکومت اسلامی را در آنجا تشکیل دهد، و استعدادهای نهفته را شکوفا سازد، و آنجا را پایگاه و سکونی برای دستیابی به حکومت گسترده الهی و اهدافش، قرار دهد، اما با این حال، عشق و دل بستگی او به «مکه» سخت او را آزار می دهد، و دوری از این حرم امن الهی برای او بسیار ناگوار است.

اینجا است که نور وحی به قلب پاکش می تابد، و بشارت بازگشت به سرزمین مألوف را به او می دهد، و می گوید: «همان کسی که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاه و زادگاهت باز می گرداند» (إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ).

غم مخور! همان خدائی که موسی (علیه السلام) را در طفولیت به مادرش بازگرداند، همان خدائی که او را بعد از یک غیبت ده ساله از «مدین» به زادگاه اصلیش بازگردانید، تا چراغ توحید را برافروزد و حکومت مستضعفان را تشکیل دهد، و قدرت فرعونیان طاغوتی را درهم بشکند، همان خدا تو را با قدرت و قوت تمام به «مکه» باز می گرداند، و چراغ توحید را با دست تو در این سرزمین مقدس برمی افروزد.

همان خدائی که قرآن را بر تو نازل کرد، و ابلاغش را فرض نمود، و احکامش را واجب گردانید، آری، خدای قرآن، خدای با عظمت زمین و آسمان، این امور در برابر قدرتش، سهل و آسان است.

آن گاه می افزاید: در برابر خیره سری مخالفان سرسخت، بگو: «پروردگار من از همه بهتر می داند چه کسی (برنامه) هدایت را آورده؟ و چه کسی در ضلال مبین است؟» (قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

راه هدایت روشن است و گمراهی آنها آشکار، آنها بیهوده خود را خسته می کنند، خدا به خوبی می داند و دلهای حق طلب نیز از این واقعیت آگاه است.

البته، تفسیر روشن آیه فوق، همان بود که در بالا گفتیم، ولی جمعی از مفسران احتمالات دیگری در کلمه «معاد» داده اند که منظور: از «معاد»، «بازگشت به حیات پس از مرگ» یا «سرزمین محشر» یا «خود مرگ» یا «مقام شفاعت کبری» یا «بهشت» و یا «بیت المقدس» - که معراجگاه نخستین پیامبر بود - و مانند آن است.

ولی با توجه به محتوای مجموع سوره «قصص» و آنچه در سرگذشت موسی و بنی اسرائیل آمده، و شأن نزولی که در بالا آوردیم، همه این معانی بعید به نظر می رسد، جز تفسیر «معاد» به محل بازگشت به سرزمین «مکه».

به علاوه، «معاد روز قیامت» چیزی نیست که مخصوص پیامبر (صلی الله علیه وآله) باشد، در حالی که آیه تنها از پیامبر سخن می گوید، و قرار گرفتن این آیه بعد از آیه مربوط به پاداش و کیفر در قیامت، نه تنها دلیل بر این مطلب نمی شود، بلکه ممکن است دلیل بر عکس آن باشد؛ چرا که آیه قبل، از پیروزی در سرای دیگر سخن می گوید، و مناسب این است که: در آیه مورد بحث، از پیروزی در این جهان سخن بگوید.

* * *

آیه بعد به یکی دیگر از بزرگترین نعمتهای پروردگار به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) پرداخته، می گوید: «تو هرگز این امید را نداشتی که این کتاب بزرگ آسمانی به تو القاء گردد، لکن رحمت پروردگار تو چنین ایجاب کرد» (وَ مَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ). (۱)

بسیاری از مردم، بشارت ظهور آئین جدید را شنیده بودند، و شاید گروهی از اهل کتاب و غیر آنها انتظار می کشیدند که وحی بر آنان نازل شود، و خدا این مسئولیت را به آنها بسپارد، اما تو گمان نداشتی، ولی خدا تو را از همه شایسته تر می دانست، و این آئین بزرگ، تنها به دست تو می بایست در جهان گسترده شود.

بعضی از مفسران بزرگ، این جمله را هماهنگ با جمله هائی دانسته اند که قبلاً درباره داستان موسی(علیه السلام) - خطاب به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) - آمده بود، آنجا که می فرمود: وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ... وَ مَا كُنْتَ تَأْوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ... وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَ لَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ: «تو هرگز در وادی طور نبودی آن گاه که وحی به موسی فرستادیم... در میان مردم مدین زندگی نکردی... در آن ساعتی که فرمان رسالت بر موسی نازل شده حضور نداشتی، اینها رحمت خدا است که شامل حال تو شده، و اخبار دقیقش را در اختیارت گذارده است»، (۲) بنابراین منظور از «کتاب» در اینجا همان سرگذشت انبیای پیشین است.

ولی، این تفسیر با تفسیر فوق منافاتی ندارد و در حقیقت بخشی از آن

۱ - بعضی از مفسران «الآ» را در اینجا به معنی استثناء گرفته اند و سپس قائل به حذف و تقدیر شده اند، ولی گروهی دیگر گفته اند: «الآ» در اینجا به معنی «لکن» می باشد و جنبه استدراک دارد، و این معنی نزدیک تر به نظر می رسد.

۲ - قصص، آیات ۴۵ و ۴۶.

محسوب می شود.

سپس می افزاید: اکنون، به شکرانه این نعمت بزرگ، «هرگز نباید پشتیبان کافران باشی» (فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيْرًا لِّلْكَافِرِيْنَ).

مسئلاً پیامبر (صلی الله علیه وآله) هرگز از کفار پشتیبانی نمی کرد، این دستور در مورد او تأکید است، و در مورد دیگران بیان یک وظیفه مهم.

این سخن، در حقیقت هماهنگ با مطلبی است که در آیات پیشین در مورد موسی (علیه السلام) خواندیم که می گفت: «پروردگارا! به خاطر نعمتی که به من دادی، من هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود» (۱).

دو آیه پایان این سوره، تأکیدی است بر مسأله توحید با تعبیرها و استدلالات گوناگون، توحیدی که خمیر مایه تمام مسائل دینی است، توحیدی که هم اصل است و هم فرع، هم کل است و هم جزء.

در این دو آیه، چهار دستور به پیامبر (صلی الله علیه وآله) داده شده، و چهار توصیف از پروردگار به عمل آمده است، و مجموع بحث هائی را که در آیات این سوره آمده تکمیل می کند.

نخست، می گوید: «نباید کفار تو را از آیات خداوند، بعد از آن که بر تو نازل شد، باز دارند» (وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنِ آيَاتِ اللّٰهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ).

گرچه نهی متوجه کفار است، اما مفهومی عدم تسلیم پیامبر (صلی الله علیه وآله) در برابر کارشکنی ها و توطئه های آنها است، و درست به این می ماند که بگوئیم: نباید فلان شخص تو را وسوسه کند، یعنی تسلیم وسوسه های او مباش!

و به این ترتیب، به پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: هنگامی که آیات الهی نازل

۱ - درباره کمک به ظالمان در ذیل همان آیه ۱۷ سوره «قصص» مشروحاً بحث کرده ایم.

شد، باید با قاطعیت روی آن بایستی، و هرگونه دو دلی و تردید را از خود دور سازی، موانع را هر چه باشد از سر راه برداری، و به سوی مقصد، با قدم های محکم پیش بروی که خدا همراه و پشتیبان تو است.

به گفته «ابن عباس» مفسر معروف، مخاطب، گرچه شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، اما منظور، عموم مردمند، و از قبیل ضرب المثل معروف عرب، «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَّةَ» می باشد.

به دنبال این دستور، که جنبه نفی داشت، دستور دوم را که جنبه اثبات دارد صادر می کند، می گوید: «به سوی پروردگارت دعوت کن» (وَ ادْعُ إِلَى رَبِّكَ).

خداوندی که مالک تو، صاحب اختیار تو، و مربی و پرورش دهنده تو است.

سومین دستور، بعد از دعوت به سوی الله، نفی هر گونه شرک و بت پرستی است، می گوید: «قطعاً از مشرکان مباش!» (وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

که راه توحید آشکار است و نورانی، و رهروان آن بر صراط مستقیم اند.

بالاخره چهارمین دستور، تأکید مجددی است بر نفی هرگونه شرک، می فرماید: «هیچ معبود دیگری را با خدا مخوان» (وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ).

این دستورهای پی در پی که هر کدام دیگری را تأکید می کند، اهمیت مسأله «توحید» را در برنامه های اسلامی، روشن می سازد که بدون آن همه چیز بر باد است.

و به دنبال این دستورات چهارگانه، توصیف های چهارگانه شروع می شود، که آنها نیز تأکید پی در پی در مسأله توحید است.

نخست می گوید: «هیچ معبودی جز او نیست» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).

«همه چیز جز ذات پاک او فانی و نابود می شود» (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ).

«حکم و حاکمیت در جهان تکوین و تشریح مخصوص ذات پاک او است» (لَهُ الْحُكْمُ).

«و بازگشت همه شما، سرانجام به سوی او است» (وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

توصیف های سه گانه اخیر، می تواند دلیلی، بر اثبات توحید و ترک هرگونه بت پرستی باشد که در توصیف اول آمده است؛ زیرا:

هنگامی که ما همه فانی هستیم و بقا منحصر به او است.

و هنگامی که تدبیر نظام هستی و حاکمیت متعلق به او است.

و هنگامی که بازگشت همه ما در قیامت به سوی او است، معبودهای دیگر چه نقشی می توانند داشته باشند؟ و چه چیز جز او قابل پرستش است؟

مفسران بزرگ، در تفسیر جمله «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» مطالب گوناگونی دارند که بر محور تفسیر «وجه» و کلمه «هَالِكٌ» دور می زند.

زیرا «وجه»، از نظر لغت، به صورت و قسمتی از بدن که روبروی انسان قرار دارد گفته می شود، اما هنگامی که در مورد پروردگار به کار رود به معنی ذات پاک او است.

واژه «هَالِكٌ» از ماده «هلاک»، به معنی مرگ و نابودی است.

بنابراین، جمله فوق اشاره به فنای همه موجودات، جز ذات پاک او می کند، نه تنها فنای بعد از پایان این جهان، که الان هم در برابر او فانی و هالکند؛ چرا که موجودات امکانی، وابسته به ذات پاک او هستند، و لحظه به لحظه فیض وجود را از او می گیرند، در ذات خود چیزی ندارند و هر چه دارند از خدا است، که اگر «نازی کند یک دم، فرو ریزند قالبها»!

گذشته از این، موجودات این جهان، همه متغیرند و در معرض دگرگونی ها، حتی طبق عقیده حرکت جوهری، ذات آنها عین تغییر و دگرگونی است، و می دانیم حرکت و تغییر، به معنی فانی شدن و نو گشتن دائمی است، در هر لحظه ای موجودات جهان ماده می میرند، و زنده می شوند.

بنابراین، اکنون هم، هالکند و فانیند، تنها ذاتی که تغییر و فنا در آن راه ندارد، و استقلال محض است، ذات مقدس او است.

و نیز می دانیم، در پایان این جهان، فنا و نیستی به صورت آشکارتری خودنمایی می کند و به گفته قرآن: *كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَ يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ*: «تمام کسانی که بر صفحه زمین هستند فانی می شوند * و تنها ذات ذوالجلال و گرامی خدا باقی می ماند». (۱) نه تنها زمینیان که اهل آسمانها نیز فانی می شوند: *وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ*: «به هنگام «نفخ صور» تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند». (۲) این، تفسیری است هماهنگ با ظاهر آیه و آیات دیگر قرآن.

اما بعضی از مفسران، تفسیرهای دیگری نیز برای آن ذکر کرده اند، از جمله این که:

منظور از «وجه»، «عمل صالح» است و مفهوم آیه این است که تمام اعمال بر باد می رود، جز عملی که برای ذات پاک خدا انجام شده باشد.

بعضی دیگر گفته اند: منظور از «وجه» همان جنبه «انتساب اشیاء به خدا» است، بنابراین مفهوم آیه این است: همه چیز ذاتاً معدوم است، جز از ناحیه انتسابش به پروردگار.

۱ - رحمان، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲ - زمر، آیه ۶۸.

بعضی گفته اند: «وجه» به معنی «دین» است، و مفهوم آیه چنین است که همه آئین ها فانی و باطل است جز آئین خدا، و جمله «لَهُ الْحُكْمُ» را به معنی حاکمیت تشریحی و تأکیدی بر این تفسیر دانسته اند، همچنین جمله «وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» را به معنی رجوع به خدا، در اخذ شریعت تفسیر کرده، و تأکید مجددی بر این معنی (۱).

این تفاسیر، با آنچه در بالا گفتیم، در حقیقت چندان منافاتی ندارد؛ زیرا هنگامی که دانستیم، تنها چیزی که در این عالم باقی می ماند، ذات پاک خدا است، روشن می شود آنچه نیز به نحوی با ذات پاک او مربوط است، آن نیز رنگ بقاء و ابدیت به خود می گیرد و آئین خدا که از ناحیه او است ابدی است، عمل صالح که برای او است ابدی است، رهبران الهی که به او ارتباط دارند از این نظر که به او مربوطند رنگ جاودانی دارند، خلاصه هر چیز که به نحوی با ذات پاک او پیوند و ارتباطی داشته باشد، از آن نظر فنا و هلاکت برای او نیست (دقت کنید).

نکته ها:

۱ - چگونه همه اشیاء فانی می شوند؟

از جمله سؤالاتی که در ذیل آیه فوق مطرح شده این است: اگر همه چیز در پایان جهان نابود می گردد، باید خاک هائی که از بدن انسانها حاصل شده نیز از میان برود، در حالی که قرآن کراراً تصریح کرده: ما این خاکها را جمع کرده، بار دیگر از آن انسانها را به وجود می آوریم، و یا انسانها در قیامت از قبرهایشان سر

۱ - روایات متعددی در تفسیر «نور الثقلین» در ذیل این آیه وارد شده که در بعضی از آنها «وجه» به «دین خدا»، و در بعضی، به «رهبران الهی» و آنچه منسوب به خدا است تفسیر شده است.

برمی آورند.

و نیز طبق ظاهر آیات قرآن، «بهشت» و «دوزخ» هم اکنون آفریده شده اند (تعبیر «أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» یا مشابه آن که اشاره به آماده شدن بهشت برای پرهیزگاران است در دو مورد از آیات قرآن، آل عمران، آیه ۱۳۳ و حدید، آیه ۲۱ و تعبیر «أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» در مورد دوزخ، در دو مورد، بقره، آیه ۲۴ و آل عمران، آیه ۱۳۱ آمده است).

آیا بهشت و دوزخ نیز در پایان جهان فانی و نابود می شوند؟!

از همه اینها گذشته، عقیده به حیات برزخی انسانها داریم، و آن را از آیات قرآن در مورد ارواح استفاده کرده ایم، آیا آنها نیز نابود می شوند؟!

پاسخ همه این سؤالات، با توضیح زیر روشن می گردد.

بسیار می شود: منظور از «هلاک» و نابودی و فنا، «به هم خوردن نظام» است، نه از بین رفتن مواد، مثلاً اگر یک ساختمان به وسیله زلزله متلاشی شود در اینجا هلاک و فانی بر آن صدق می کند، در حالی که مواد آن موجود است، تنها نظامش از هم گسیخته.

و می دانیم در پایان این جهان، خورشید بی فروغ، و ماه تاریک، و کوهها از هم متلاشی می شوند، و موجودات زنده همه می میرند، این است معنی هلاک آنها، این از یکسو.

از سوی دیگر، هلاک و فنا مربوط به دنیا و آنچه در دنیا است، اما بهشت و دوزخ، چه آن را در باطن و درون این جهان بدانیم، و چه در بیرون و محیط بر این جهان، آنها جزء این دنیا نیستند که حکم فنا و نابودی، نظام آنها را شامل گردد، آنها متعلق به جهان دیگر و آخرتند، و نه این جهان.

از سوی سوم، در بالا گفتیم، هلاک و فنا در مورد موجودات امکانی،

منحصر به پایان جهان نیست، آنها الآن هم فانی و هالکند که در درون ذات، از خود چیزی ندارند و هر چه دارند از دیگری است، آنها متغیرند و دائماً در حال حرکت، و می دانیم، حرکت به معنی فناى تدریجی، و ترکیبی از وجود و عدم است. با این توضیحات، پاسخ سؤالات فوق کاملاً روشن می شود.

۲ - تفسیر انحرافی، برای جمله «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ»

جمعی از «وهابیین» که اصرار دارند، «توسل و شفاعت»، با حقیقت «توحید» سازگار نیست، گاهی به آیه فوق و آیات مشابه آن استدلال کرده اند، آنها می گویند: قرآن صریحاً از عبادت و پرستش غیر خدا و این که نام کسانی را همراه نام خدا ببریم، نهی کرده است «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (۱)

در حالی که، منظور از این گونه آیات مسلماً این نیست که ما اشخاص دیگری را صدا نزنیم، منظور، همان چیزی است که از کلمه «مَعَ اللَّهِ» (با خدا) استفاده می شود، یعنی اگر کسی کار خدا را از غیر خدا بخواهد، و او را مستقل در انجام آن بداند، مشرک است.

اما اگر ما همه قدرتها را مخصوص خدا بدانیم، و کسی را با او همراه و مبدء اثر شناسیم، ولی معتقد باشیم، اولیاء خدا به اذن و فرمان او شفاعت می کنند و به آنها متوسل شویم که در پیشگاه خدا برای ما شفاعت کنند، این، عین توحید است و این همان چیزی است که مکرر در آیات قرآن به آن اشاره شده است.

آیا هنگامی که «برادران یوسف»، به پدر گفتند: «يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا: «ای پدر برای ما از خداوند آمرزش بطلب» (۲) این شرک بود؟! »

۱ - جن، آیه ۱۸.

۲ - یوسف، آیه ۹۷.

یا هنگامی که قرآن می گوید: وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً: «اگر آنها هنگامی که به خود ستم می کنند (و مرتکب گناهی می شوند) نزد تو آیند، و از خدا طلب آمرزش کنند، و پیامبر نیز برای آنها استغفار کند، خدا را توباب و رحیم می یابند» (۱) دعوت به سوی شرک است؟! حقیقت شفاعت و توسل نیز چیزی جز این نیست. (۲)

* * *

پروردگارا! نورِ توحید و معرفت را در قلب ما بیفکن! تا جز تو نبینیم و جز تو نجوئیم و جز تو نخواهیم!
 خداوند! ارتباط ما را به ذات پاکت روز به روز محکم تر کن! تا از این طریق بقاء و جاودانگی ذات در روح ما پرتوافکن گردد!
 بارالها! محبت دنیا، برتری جوئی، فساد در ارض را از جان ما دور کن! و ما را در صف پرهیزگاران که عاقبت نیک برای آنها است، قرار ده! (وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ).

آمِنَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره قصص

۲۱ / رمضان المبارک / ۱۴۰۳

۱۲ / ۴ / ۱۳۶۲

۱ - نساء، آیه ۶۴.

۲ - برای توضیح بیشتر به جلد چهارم، صفحه ۳۶۶، ذیل آیه ۳۵ «مائده»، و جلد اول، ذیل آیه ۴۸ سوره «بقره» مراجعه فرمائید.

سوره عنکبوت

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۶۹ آیه است

تاریخ شروع

۲۱ / رمضان المبارک / ۱۴۰۳

۱۲ / ۴ / ۱۳۶۲

محتوای سوره عنکبوت

مشهور در میان جمعی از محققین این است که تمام این سوره در «مکه» نازل شده است، و به این ترتیب، محتوای آن هماهنگ با محتوای سوره های مکی است، که سخن از مبدأ و معاد است، سخن از قیام انبیای بزرگ پیشین و مبارزه آنها با مشرکان و بت پرستان جبار و ستمگر، و پیروزی آنها و نابودی این گروه ظالم است. سخن از دعوت به سوی حق و آزمایشهای الهی و بهانه جوئی های کفار در زمینه های مختلف است.

هر چند، جمعی، یازده آیه آغاز این سوره را استثناء کرده اند، و معتقدند: این یازده آیه، در «مدینه» نازل شده است، انگیزه آنها بر این اعتقاد، شاید پاره ای از شأن نزول هائی است که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

بحث از «جهاد» که در این آیات وارد شده، و همچنین اشاره ای که در بعضی از آنها به مسأله «منافقین» است، متناسب با «سوره های مدنی» است.

ولی، بعداً خواهیم دید که این امور منافاتی با «مکی» بودن سوره ندارد، و به هر حال، نامگذاری این سوره، به سوره «عنکبوت» از آیه ۴۱ آن گرفته شده، که بت پرستان را - که تکیه بر غیر خدا می کنند - تشبیه به «عنکبوت» می کند که تکیه گاهش، تارهای سست و بی بنیاد است.

به طور کلی، می توان گفت: بحث های این سوره در چهار بخش خلاصه می شود:

۱- بخش آغاز این سوره که پیرامون مسأله «امتحان» و «وضع منافقان»

است و این دو، پیوند ناگسستنی با هم دارند؛ چرا که شناخت منافقان جز در طوفان های امتحانات و آزمون ها ممکن نیست.

۲- بخش دیگری که در حقیقت، برای دلداری پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان اندک نخستین، از طریق بیان گوشه هائی از سرنوشت پیامبران بزرگی همچون: «نوح»(علیه السلام) و «ابراهیم»(علیه السلام) و «لوط»(علیه السلام) و «شعیب»(علیه السلام) است، که در برابر گردنکشانی همچون: «نمرود» و ثروتمندان خودخواه قرار داشتند، ابزار این مبارزه، کیفیت این مبارزه، و پایان آن، مشخص شده است تا هم دلداری برای مؤمنان باشد، و هم هشدار برای بت پرستان سنگدل و ستمگر، که در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) بودند.

۳- بخش دیگری از این سوره - که مخصوصاً در اواخر سوره قرار گرفته - از «توحید»، و «نشانه های خدا در عالم آفرینش»، و «مبارزه با شرک»، سخن می گوید، و وجدان و فطرت انسانها را در اینجا به داوری می طلبد.

۴- قسمت دیگری از این سوره، مباحث متنوعی پیرامون ضعف و ناتوانی معبودهای ساختگی، و عابدان «عنکبوت صفت» آنها است، و همچنین عظمت قرآن و دلائل حقانیت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و لجاجت مخالفان، و نیز یک سلسله مسائل تربیتی همچون نماز، نیکی به پدر و مادر، اعمال صالح و طرز بحث و برخورد منطقی با مخالفان دور می زند.

فضیلت تلاوت این سوره

در تفسیر «مجمع البیان» از پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) چنین آمده است: وَ مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْعَنْكَبُوتِ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ عَشْرُ حَسَنَاتٍ بَعْدَ كُلِّ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ: «هر کس، سوره «عنکبوت» را بخواند، به تعداد تمام مؤمنان و

منافقان، ده حسنه برای او نوشته می شود» (۱).

مخصوصاً، درباره تلاوت سوره «عنکبوت» و «روم» در ماه رمضان، در شب بیست و سوم، فضیلت فوق العاده ای وارد شده است تا آنجا که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْعَنْكَبُوتِ وَالرُّومِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةً ثَلَاثَ وَعِشْرِينَ فَهُوَ وَاللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ لَا أُسْتثنَى فِيهِ أَبَدًا وَلَا أَخَافُ أَنْ يَكْتُبَ اللَّهُ عَلَيَّ فِي يَمِينِي إِثْمًا وَإِنْ لِهَاتَيْنِ السُّورَتَيْنِ مِنَ اللَّهِ مَكَانًا: «هر کس، سوره «عنکبوت» و «روم» را در ماه رمضان، شب بیست و سوم تلاوت کند، به خدا سوگند اهل بهشت است، و من هیچ کس را از این مسأله استثناء نمی کنم، و نمی ترسم که خداوند در این سوگند قاطع من، گناهی بر من بنویسد، و مسلماً این دو سوره در پیشگاه خدا بسیار ارج دارد» (۲).

بدون شک، محتوای پر بار این دو سوره، و درسهای مهم توحیدی آن، و برنامه های سازنده عملی که در این دو سوره ارائه شده، کافی است هر انسانی را که اهل اندیشه و الهام و عمل باشد، به بهشت جاویدان سوق دهد.

بلکه، شاید اگر تنها از نخستین آیه سوره «عنکبوت» الهام بگیریم، مشمول سوگند امام صادق (علیه السلام) شویم، همان آیه ای که مسأله امتحان عمومی انسانها را مطرح می کند و می گوید: همه، بدون استثناء در بوته آزمایش ها قرار می گیرند تا سیه روی شوند آنها که غش دارند.

چگونه ممکن است انسان، این آزمون عظیم را کاملاً باور داشته باشد و خود را برای آن آماده نسازد؟ و اهل تقوا و پرهیزگاری نگردند؟

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۲۷۱، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۴۷.

۲ - «ثواب الاعمال»، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۴۷ - قابل توجه این که، این بخش از تفسیر را، درست در آستانه شب ۲۳ ماه رمضان ۱۴۰۳ هجری می نویسیم.

- ۱ الم
 ۲ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ
 ۳ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ
 الْكَاذِبِينَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - الم

۲ - آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم» به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟!

۳ - ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم؛ باید علم خدا درباره کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند تحقق یابد!

شأن نزول:

بعضی از مفسران، روایتی نقل کرده اند که، بر طبق آن، «یازده آیه» آغاز این سوره که در «مدینه» نازل شده، در مورد مسلمانانی است که در «مکه» بودند، اظهار اسلام می کردند، اما حاضر به هجرت به «مدینه» نبودند، آنها نامه ای از برادران خود در «مدینه» دریافت داشتند که در آن تصریح شده بود: «خدا اقرار به

ایمان را از شما نمی پذیرد مگر این که: هجرت کنید، و به سوی ما بیایید» به این جهت آنها تصمیم به هجرت گرفتند و از «مکه» خارج شدند، جمعی از مشرکان به تعقیب آنان پرداختند، و با آنان پیکار کردند، بعضی، کشته شدند و بعضی، نجات یافتند (و احتمالاً بعضی نیز تسلیم شده به مکه بازگشتند).

بعضی دیگر، «آیه دوم» را در مورد «عمار یاسر» و جمعی دیگر، از مسلمانان نخستین می دانند که ایمان آوردند و سخت تحت شکنجه دشمنان واقع شدند.

بعضی گفته اند: «آیه هشتم» در مورد اسلام آوردن «سعد بن ابی وقاص» نازل شده.

ولی، بررسی خود این آیات، نشان می دهد: هیچ دلیلی، بر مسأله ارتباط این آیات با هجرت، نیست، تنها بیانگر فشارهایی است که بر مؤمنان در آن زمان، از ناحیه دشمنان، و حتی گاه از ناحیه پدران و مادران مشرک آنها، وارد می شد.

این آیات، مسلمانان را تشویق به استقامت و پایداری در برابر موج فشار دشمن می کند، و اگر سخن از «جهاد» به میان آورده نیز ظاهراً جهاد در همین زمینه است، نه جهاد مسلحانه دسته جمعی و گروهی، که دستور آن در «مدینه» نازل شد.

و نیز اگر سخن از منافقان می گوید، ممکن است اشاره به گروه سست ایمانی باشد که احیاناً در «مکه» در لابلای مسلمانان وجود داشتند، گاه با مسلمانان همراه بودند و گاه با مشرکان، کفه هر کدام سنگین تر می شد، به سوی او می چرخیدند!

به هر حال، پیوستگی و انسجام آیات این سوره، ایجاب می کند که همه آنها را «مکی» بدانیم، و روایات بالا که خود با یکدیگر انسجام ندارند، نمی توانند این

بهم پیوستگی را بر هم زنند.

تفسیر:

آزمایش الهی، یک سنت جاویدان

باز در آغاز این سوره، به حروف مقطعه (الف - لام - میم) برخورد می کنیم که تاکنون بارها تفسیر آن را از دیدگاههای مختلف بیان کرده ایم. (۱)

بعد از ذکر حروف مقطعه، به یکی از مهمترین مسائل زندگی بشر که مسأله شدائد و فشارها و آزمون های الهی است اشاره می کند.

نخست می گوید: «آیا مردم گمان کردند: همین اندازه که اظهار ایمان کنند و شهادت به توحید و رسالت پیامبر دهند، به حال خود واگذارده خواهند شد و امتحان نمی شوند؟! (أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ).» (۲)

بعد، بلافاصله به ذکر این حقیقت می پردازد که، امتحان، یک سنت همیشگی و جاودانی الهی است، امتحان، مخصوص شما جمعیت مسلمانان نیست، سنتی است که در تمام امت های پیشین جاری بوده است. می فرماید: «ما کسانی را که قبل از آنها بودند آزمایش کردیم» (وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

آنها را نیز در کوره های سخت امتحان، افکندیم، آنها نیز همچون شما، در فشار دشمنان بی رحم و جاهل و بی خبر و متعصب و لجوج قرار داشتند، همیشه

۱ - به جلد اول، آغاز سوره «بقره»، و جلد دوم، آغاز سوره «آل عمران» و جلد ۶، آغاز سوره «اعراف» مراجعه فرمائید.

۲ - «يُفْتَنُونَ»، از ماده «فتنه»، در اصل به معنی «گذاشتن طلا در آتش برای شناخته شدن میزان خلوص آن» است، سپس به هر گونه آزمایش ظاهری و معنوی، اطلاق شده است. (برای توضیح بیشتر به جلد ۲، صفحه ۱۷ مراجعه شود).

میدان امتحان باز بوده، و گروهی در این میدان شرکت داشته اند.

باید هم، چنین باشد؛ چرا که در مقام ادعا، هر کس، می تواند خود را برترین مؤمن، بالاترین مجاهد، و فداکارترین انسان معرفی کند، باید وزن و قیمت و ارزش این ادعاها از طریق آزمون روشن شود، باید معلوم گردد: چه اندازه نیت درونی و آمادگی های روحی، با این گفته ها هماهنگ یا ناهماهنگ است؟

آری، «به یقین خدا می داند کسانی را که راست می گویند و نیز می داند دروغگویان را» بنابراین هدف از امتحان، اتمام حجت است. (فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ). بدیهی است، خدا همه اینها را می داند، حتی قبل از خلقت انسانها، بنابراین، منظور از «علم» در اینجا، همان تحقق عینی مسائل و وجود خارجی آنها است، و به تعبیر دیگر مراد: ظهور آثار و شواهد عملی است، یعنی: باید علم خدا درباره این گروه، عملاً در خارج پیاده شود، و تحقق عینی یابد، و هر کس آنچه را در درون دارد بیرون ریزد، این است معنی «علم»، هنگامی که در اینگونه موارد در مورد خداوند به کار می رود.

دلیل این مسأله نیز، روشن است؛ زیرا نیت درونی و صفات باطنی تا در عمل انسان تحقق و عینیت پیدا نکند، ثواب و جزا و کیفر مفهوم ندارد.

آزمایش، برای تحقق بخشیدن به نیت و صفات درونی است.

و به عبارت دیگر، این عالم همچون یک «دانشگاه» یا یک «مزرعه» است، (این تشبیهات در متون احادیث اسلامی وارد شده) برنامه این است که: در دانشگاه استعدادها شکوفا گردد، لیاقتها پرورش یابد، و آنچه در مرحله «قوه» است به «فعلیت» برسد.

باید در این مزرعه، نهاد بذرها ظاهر گردد، و از درون آنها جوانه ها بیرون

آید، جوانه‌ها سر از خاک بردارند، پرورش یابند، نهال کوچکی شوند و سرانجام درختی تنومند و بارور، و این امور، هرگز بدون آزمایش و امتحان ممکن نیست. و از اینجا می‌فهمیم: آزمایش‌های الهی نه برای شناخت افراد است، بلکه برای پرورش و شکوفائی استعدادها است.

بنابراین، اگر ما آزمایش می‌کنیم، برای کشف مجهولی است، اما اگر خداوند آزمایش می‌کند، برای کشف مجهول نیست - که علمش به همه چیز احاطه دارد - بلکه برای پرورش استعدادها و به فعلیت رسانیدن قوه‌ها است. (۱)

* * *

نکته:

آزمون‌ها در چهره‌های مختلف

گرچه بیان عمومیت امتحان، برای تمام اقوام و جمعیت‌ها، اثر سازنده بسیار قابل ملاحظه‌ای بر مؤمنان «مگه» که در آن روز در اقلیت شدیدی بودند، داشت، و توجه به این واقعیت، آنها را در مقابل دشمنان، سخت مقاوم و شکیبا می‌کرد، ولی، این منحصر به مؤمنان «مگه» نبود، بلکه هر گروه و جمعیتی، به نوعی در این سنت الهی شریک و سهیم‌اند، و امتحانات خداوند در چهره‌های گوناگون به سراغ آنها می‌آید.

گروهی، در محیط‌هایی قرار می‌گیرند که از هر نظر آلوده است، و سوسه‌های فساد از هر طرف آنها را احاطه می‌کند، امتحان بزرگ آنها این است که در چنین جو و شرائطی، هم‌رنگ محیط نشوند، و اصالت و پاکی خود را حفظ کنند.

گروهی، در فشار محرومیتها قرار می‌گیرند، در حالی که می‌بینند، اگر حاضر

۱ - توضیح بیشتر در مورد آزمایش الهی، و جوانب مختلف این موضوع، در جلد اول، ذیل آیه

۱۵۷ سوره «بقره» بیان شده است.

به معاوضه کردن سرمایه های اصیل وجود خود باشند، فقر و محرومیت به سرعت درهم می شکند، اما به بهای از دست دادن ایمان و تقوا و آزادگی و عزت و شرف و همین آزمون آنها است.

گروهی دیگر، بر عکس غرق در نعمت می شوند، و امکانات مادی از هر نظر در اختیارشان قرار می گیرد، آیا در چنین شرائطی، قیام به وظیفه شکر نعمت می کنند؟ یا غرق در غفلت و غرور و خودخواهی و خودبینی، غرق در لذات و شهوات و بیگانگی از جامعه و از خویشان می شوند؟!

گروهی - همچون غرب و شرق زده های عصر ما - با کشورهای روبرو می شوند که در عین دوری از خدا و فضیلت و اخلاق، از تمدن مادی خیره کننده ای، بهره مندند، و رفاه اجتماعی قابل ملاحظه ای دارند، در اینجا، جاذبه نیرومند مرموزی آنها را به سوی این نوع زندگی می کشاند، که به قیمت زیر پا نهادن همه اصولی که به آن اعتقاد دارند، و به قیمت تن دادن به ذلت وابستگی، آن گونه زندگی را برای خود و جامعه خویش فراهم سازند، این نیز یک نوع آزمون است.

مصیبت ها، درد و رنج ها، جنگ و نزاع ها، قحطی و گرانی و تورم، حکومت های خودکامه، - که انسانها را به بردگی و اسارت خود دعوت می کنند، و آنها را به تسلیم در برابر برنامه های طاغوتی خود فرا می خوانند - و بالاخره، امواج نیرومند هوای نفس و شهوت، هر یک از اینها وسیله آزمایشی است بر سر راه بندگان خدا، و در همین صحنه ها است که ایمان و شخصیت و تقوی و پاکی و امانت و آزادگی افراد مشخص می شود.

اما، برای پیروزی در این آزمون های سخت، جز تلاش و کوشش مستمر و تکیه بر لطف خاص پروردگار، راهی نیست.

جالب این که، در حدیثی که در «اصول کافی» از بعضی از معصومین در تفسیر آیه «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» آمده، چنین می خوانیم: يُفْتَنُونَ كَمَا يُفْتَنُ الذَّهَبُ، ثُمَّ قَالَ يُخْلَصُونَ كَمَا يُخْلَصُ الذَّهَبُ! «آزمایش می شوند، همان گونه که طلا در کوره آزمایش می شود، و خالص می شوند، همان گونه که فشار آتش، ناخالصی های طلا را از بین می برد و آن را خالص می کند.» (۱)

به هر حال، عافیت طلبانی که گمان می کنند همین اندازه که اظهار ایمان کنند، در صف مؤمنان قرار می گیرند، و در اعلیٰ علیین بهشت، همنشین پیامبران و صدیقین و شهداء خواهند بود، سخت در اشتباهند.

به گفته امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در «نهج البلاغه»: وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلَبُنَّ بَلْبَلَةً وَ لَتُغْرَبَلُنَّ غَرْبَلَةً وَ لَتَسَاطُنَّ سُوطَ الْقَدْرِ، حَتَّىٰ يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ: «سوگند به کسی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به حق مبعوث کرده، به شدت مورد آزمایش قرار می گیرید، و غربال می شوید، و همانند محتویات یک دیگ به هنگام جوشش، زیر و رو خواهید شد، آن چنان که پائین شما بالا و بالای شما پائین قرار خواهد گرفت!» (۲)

این سخن را هنگامی می گوید که، تازه مردم با او بیعت کرده اند و در انتظارند ببینند، او با تقسیم اموال «بیت المال» و مقام ها چه می کند؟! آیا با همان معیارهای گذشته و تبعیض ها، یا با معیار تلخ عدالتِ محمدی؟! *

۱ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۳۷۰، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۴۸.

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۶.

- ۴ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ
 ۵ مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَكَ لَأْتِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
 ۶ وَ مَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ
 ۷ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ
 لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ

ترجمه:

- ۴ - آیا کسانی که اعمال بد انجام می دهند گمان کردند بر قدرت ما چیره خواهند شد؟! چه بد داوری می کنند؟
- ۵ - کسی که امید به لقای الله دارد (باید در اطاعت فرمان او بکوشد!) زیرا سرآمدی را که خدا تعیین کرده فرا می رسد، و او شنوا و داناست!
- ۶ - کسی که جهاد و تلاش کند، برای خود جهاد می کند؛ چرا که خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.
- ۷ - کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند، گناهان آنان را می پوشانیم (و می بخشیم) و آنان را به بهترین اعمالی که انجام می دادند پاداش می دهیم.

تفسیر:

فرار از حوزه قدرت خدا ممکن نیست!
 در آیات گذشته، سخن از آزمایش عمومی مؤمنان بود، و نخستین آیه مورد بحث، تهدید شدیدی برای کفار و گنهکاران است، تا گمان نکنند اگر مؤمنان را

تحت فشار قرار دادند، و مجازات های الهی فوراً دامان آنها را نگرفت، خدا از آنها غافل است، و یا قدرت بر عذاب آنها را ندارد.

می فرماید: «آیا کسانی که «سیئات» را انجام می دهند، گمان کردند بر ما پیشی خواهند گرفت؟ و از چنگال کیفر ما رهائی خواهند یافت؟ چه بد قضاوتی کردند!» (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ).

مهلت الهی، آنها را مغرور نکند، که این نیز برای آنها آزمونی است و فرصتی برای توبه و بازگشت.

این که: بعضی از مفسران آیه فوق را اشاره به مؤمنین گنهکار دانسته اند، به هیچ وجه مناسب سیاق آیات نیست، بلکه قرائن گواهی می دهد: منظور مشرکان و کفار است.

آن گاه، بار دیگر به سراغ برنامه های مؤمنان و اندرز به آنها رفته می گوید: «هر کسی که امید لقاء پروردگار دارد، باید آنچه در توان دارد از اطاعت فرمان او مضایقه نکند؛ زیرا سرانجام، زمانی را که خداوند تعیین کرده، فرا می رسد» (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَكَ). (۱)

آری، این وعده الهی تخلف ناپذیر است، و راهی است که به هر حال باید پیموده شود. از این گذشته، خداوند، سخنان شما را می شنود، و از اعمال و نیت شما آگاه است که «او شنوا و دانا است» (وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

در این که: منظور از «لقاء الله» (ملاقات پروردگار) چیست؟ بعضی، آن را

۱ - این جمله در حقیقت، محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَلْيُبَادِرْ بِالطَّاعَةِ قَبْلَ أَنْ يَلْحَقَهُ الْأَجَلُ» - یا - «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ وَ يَقُولُ آمَنْتُ بِاللَّهِ فَلْيَقْلُهُ مُسْتَقِيمًا صَابِرًا عَلَيْهِ... فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَكَ».

به معنی ملاقات فرشتگان پروردگار، و بعضی، به معنی ملاقات حساب و جزاء، و بعضی، به ملاقات حکم و فرمان حق، تفسیر کرده اند، و بعضی آن را کنایه از قیامت و رستاخیز دانسته اند، در حالی که دلیلی ندارد، آیه را به این معانی مجازی تفسیر کنیم.

باید گفت: لقای پروردگار در قیامت، نه یک ملاقات حسی است که یک لقای روحانی و یک نوع شهود باطنی است؛ چرا که در آنجا پرده های ضخیم عالم ماده از مقابل چشم جان انسان کنار می رود، و حالت شهود به انسان دست می دهد.

به گفته «علامه طباطبائی» (ره) در «المیزان»، منظور از «لقاء الله» آنست: بندگان در موقفی قرار می گیرند که حجابی میان آنها و پروردگارشان نیست؛ زیرا طبیعت روز قیامت، ظهور حقایق است چنان که قرآن می گوید: وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ: «آن روز خواهند دانست که خدا، حق آشکار است» (۱).

آیه بعد، در حقیقت تعلیلی است برای آنچه در آیه قبل گذشت، می گوید: این که: دستور داده شده مؤمنان به لقاء الله، آنچه در توان دارند، فروگذار نکنند، به خاطر آن است که: «هر کسی جهاد و تلاش و کوششی کند و تحمل مصائب و مشکلاتی نماید، در حقیقت برای خود جهاد کرده است؛ چرا که خدا از همه جهانیان بی نیاز است» (وَ مَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ).

برنامه آزمون الهی، جهاد با هوای نفس، و مبارزه با دشمنان سرسخت،

۱ - نور، آیه ۲۵. در زمینه تفسیر «لقاء الله» در جلد اول، ذیل آیه ۴۶ سوره «بقره» نیز بحث دیگری داشته ایم.

برای حفظ ایمان و پاکی و تقوا، برنامه خود انسان است، و گرنه خداوند وجودی است نامتناهی از هر نظر، و هیچ نیازی ندارد که به وسیله عبادت، یا اطاعتِ بندگان بر طرف شود، کمبودی ندارد که دیگران به او بدهند، بلکه دیگران هر چه دارند از او دارند، از خودشان چیزی ندارند.

از این بیان، روشن می شود که «جهاد» در اینجا، الزاماً به معنی جهادِ مسلحانه با دشمن نیست، بلکه، همان معنیِ اصلی لغوی خود را دارد که: هرگونه تلاش و کوشش را برای حفظ ایمان و تقوی، و تحمل انواع شدائد و مبارزه های موضعی با دشمن لجوج و کینه توز را شامل می شود.

خلاصه این که: تمام منافع این جهاد، به شخص مجاهد باز می گردد، و او است که خیر دنیا و آخرت را در پرتو جهادش، تحصیل می کند، و حتی اگر جامعه از برکات این جهاد بهره مند شود، در مرحله بعد خواهد بود، بنابراین، هرگاه توفیق این جهاد نصیب کسی شود، باید خدا را بر این نعمت بزرگ سپاس گوید.

آخرین آیه مورد بحث، توضیح و تکمیلی است برای آنچه به طور سربسته در آیه قبل، تحت عنوان «جهاد» آمده بود، در اینجا حقیقتِ جهاد را شکافته و چنین بازگو می کند: «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند گناهان آنها را می پوشانیم» (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ).

بنابراین، نخستین فایده این جهاد بزرگ، (ایمان و عمل صالح) تکفیر و پوشاندن گناهان است که عائد خود انسان می شود، همان گونه که ثواب آن هم از آن خودشان می باشد، چنان که قرآن در پایان همین آیه می گوید: «ما به طور قطع آنها را به بهترین اعمالی که انجام می دادند پاداش می دهیم» (وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ

الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ).

«نُكْفِرُ» از ماده «تکفیر»، در اصل به معنی «پوشاندن» است، و منظور از پوشاندن گناهان در اینجا عفو و بخشش الهی است.

تعبیر به «أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ» با این که، خداوند همه اعمال نیک را جزا می دهد، چه «حسن» باشد و چه «احسن» (چه خوب، چه خوب تر) ممکن است اشاره به این باشد که ما همه اعمال خوب آنها را به حساب بهترین آنها می گذاریم، یعنی اگر بعضی از اعمال آنها عالی و بعضی خوب یا متوسط است، همه را به حساب عالی می گذاریم، و این است معنی تفضل پروردگار که در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است مانند: لِيَجْزِيَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ: «تا خداوند بهترین اعمال آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند پاداش دهد و از فضلش بر آن بیفزاید». (۱)

۸ وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

۹ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ

ترجمه:

۸ - ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، و اگر آن دو (مشرك باشند و) تلاش کنند که برای من همتائی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنها پیروی مکن! بازگشت شما به سوی من است، و شما را از آنچه انجام می دادید با خبر خواهم ساخت.

۹ - و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند، آنها را در زمره صالحان وارد خواهیم کرد!

شان نزول:

روایات مختلفی در شأن نزول آیه فوق آمده است که عصاره همه آنها یکی است و آن این که: بعضی از مردانی که در «مکه» بودند ایمان و اسلام را پذیرفتند، (۱) هنگامی که مادران آنها از این مسئله آگاه شدند، تصمیم گرفتند که غذا نخورند، آب ننوشند، تا فرزندانشان از اسلام بازگردند! گرچه هیچ کدام از این مادران به گفته خود وفا نکردند و اعتصاب غذا را شکستند، ولی آیه فوق نازل

۱ - در پاره ای از روایات، نام «سعد بن ابی وقاص» آمده و در پاره ای دیگر، نام «عیاش بن ابی ربیعہ مخزومی».

شد، و خط روشنی در برخورد با پدر و مادر در زمینه مسأله ایمان و کفر به دست همگان داد.

تفسیر:

برترین توصیه نسبت به پدر و مادر

از مهمترین آزمایش های الهی، مسأله «تضاد خط ایمان و تقوا، با پیوندهای عاطفی و خویشاوندی» است، قرآن در این زمینه تکلیف مسلمانان را به روشنی بیان کرده است. نخست، به عنوان یک قانون کلی، که از ریشه های عواطف و حق شناسی سرچشمه می گیرد، می فرماید: «ما به انسان توصیه کردیم نسبت به پدر و مادرش نیکی کند» (وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا).

گرچه، این یک حکم تشریحی است، ولی این مسأله پیش از آن که یک حکم تشریحی باشد، به صورت یک قانون تکوینی در نهاد همه انسان ها وجود دارد، و مخصوصاً تعبیر به «انسان» در اینجا جلب توجه می کند؛ چرا که این قانون مخصوص به مؤمنان نیست، بلکه هر کس شایسته نام انسان است، باید در برابر پدر و مادر حق شناس باشد، و احترام و تکریم و نیکی به آنها را در تمام عمر، فراموش نکند، هر چند با این اعمال، هرگز نمی تواند دین خود را به آنها اداء کند.

پس از آن، برای این که کسی تصور نکند: پیوند عاطفی با پدر و مادر می تواند بر پیوند انسان با خدا و مسأله ایمان حاکم گردد، با یک استثناء صریح، مطلب را در این زمینه روشن کرده، می فرماید: «و اگر آن دو (پدر و مادر) تلاش و کوشش کنند و به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قائل شوی، که به آن علم نداری، از آنها اطاعت مکن!» (وَ إِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

فَلَا تُطِعْهُمَا).

تعبیر به «جاهداک»، مفهومیست که کار گرفتن نهایت تلاش و کوشش و اصرار آنهاست. و تعبیر به «ما لیسَ لکَ بهِ عِلْمٌ» (چیزی که به آن علم نداری) اشاره به منطقی نبودن شرک است؛ چون اگر واقعاً شرک صحیح بود، دلیلی بر آن وجود داشت، و به تعبیر دیگر، جایی که انسان علم به چیزی نداشته باشد، باید از آن پیروی نکند، چه رسد به این که: علم به بطلان آن داشته باشد.

پیروی از چنین چیزی، پیروی از جهل است، اگر پدر و مادر تو را وادار به پیروی از جهل کنند، اطاعت آنها مکن! اصولاً تقلید کورکورانه، غلط است حتی اگر در مورد ایمان باشد، تا چه رسد به شرک و کفر.

همین توصیه، در مورد پدر و مادر در سوره «لقمان» آیه ۱۵ نیز آمده، با این اضافه که در آنجا می فرماید: وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا: «در عین این که دعوت آنها را به شرک می پذیر، اما در امور دنیا نسبت به آنها ارفاق کن و در معاشرت با آنها به نیکی عمل نما» مبادا کسی، چنین تصور کند که: مخالفت با پدر و مادر در مورد دعوت به شرک، دلیل بر بد رفتاری با آنهاست، و این نهایت تأکید اسلام را در مورد احترام به پدر و مادر را ثابت می کند.

به این ترتیب، از اینجا یک اصل کلی استفاده می شود که: هیچ چیز نمی تواند بر ارتباط انسان با خدا حاکم گردد، که آن مقدم بر همه چیز است، حتی بر پیوند با پدر و مادر که نزدیکترین پیوندهای عاطفی است.

حدیث معروف لا طاعةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ: «اطاعت مخلوق در عصیان خالق روا نیست» که از «امیرمؤمنان علی» (علیه السلام) نقل شده، معیار روشنی را

در این مسائل به دست می دهد. (۱)

و در پایان آیه می افزاید: «بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از اعمالی که انجام می دادید آگاه می سازم» و پاداش و کیفر آن را بی کم و کاست در اختیارتان خواهم گذاشت (إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

این جمله، در حقیقت، تهدیدی است برای کسانی که راه شرک را می پویند، و کسانی که دیگران را به این راه دعوت می کنند؛ زیرا صریحاً می گوید: خداوند حساب همه اعمال آنها را نگاه می دارد، و به موقع تحویل آنها می دهد.

آیه بعد، بار دیگر حقیقتی را که قبلاً - در مورد کسانی که ایمان و عمل صالح دارند - بیان شد تکرار و تأکید می کند، می فرماید: «کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهند آنها را در زمره صالحان داخل خواهیم کرد» (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ).

اصولاً، عمل انسان، به انسان رنگ می دهد، عمل صالح، انسان را از نظر روحی به رنگ خود در می آورد و در زمره «صالحان» وارد می کند، و عمل سوء در زمره بدان و «ناصالحان». در این که: این تکرار، به چه منظور است، بعضی گفته اند: در آیات قبل اشاره به کسانی بود که راه حق را می سپرند، و در اینجا اشاره به کسانی است که هادیان این راه و دلیلان طریق توحیدند؛ زیرا تعبیر به «صالحین» در مورد بسیاری از انبیاء، آمده است که از خدا می خواستند آنها را به صالحان ملحق کند.

این احتمال، نیز وجود دارد که در آیات قبل، سخن از بخشش گناهان و جزای شایسته این گروه مؤمنان بود، ولی، در اینجا اشاره به مقام والای آنها است

که خود پاداشی است دیگر، آنها در صف صالحان، در صف پیامبران و صدیقین و شهدا قرار می گیرند، و همدم و همنشین آنهایند.

نکته:

نیکی به پدر و مادر

این نخستین بار نیست که قرآن به این مسأله مهم انسانی، اشاره می کند، قبلاً در سوره «اسراء»، آیه ۲۳ اشاره کرده و بعداً در سوره «لقمان»، آیات ۱۴ و ۱۵ و «احقاف» آیه ۱۵ نیز به این موضوع مهم اشاره خواهد کرد.

در حقیقت، اسلام برترین احترام را برای این دو تن قائل است، که حتی در صورت مشرک بودن، و دعوت به شرک کردن - که منفورترین کارها در نظر اسلام است - باز حفظ احترام آنها را - در عین عدم پذیرش دعوت آنها به شرک - واجب می شمرد.

این، در واقع یکی از آزمایشهای بزرگ الهی است که در آغاز این سوره به آن اشاره شده؛ چرا که گاهی آنها به سال هائی از عمر می رسند که نگهداری و تحملشان مشکل می شود، اینجا است که: باید فرزندان، امتحان خود را در زمینه حق شناسی و اطاعت فرمان خدا بدهند، و از پدران و مادران به بهترین وجه نگهداری کنند.

در حدیثی می خوانیم: شخصی خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد و عرض کرد: من به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: به «مادرت»، دو باره سؤال کرد: بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به «مادرت»، بار سوم سؤال کرد: بعد از او به چه کسی؟ باز فرمود: به «مادرت»! و در چهارمین بار، توصیه پدر، و سپس سایر بستگان را به ترتیب

نزدیکی آنها با انسان فرمود. (۱)
در حدیث دیگری که در بسیاری از کتب آمده پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: الْجَنَّةُ تَحْتَ
أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ: «بهشت زیر قدم مادران است» (و تنها از طریق خضوع، و همچون خاکِ راه
بودن در برابر آنها، می توان به بهشت برین راه یافت). (۲)

- ۱۰ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةً
النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ
أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ
۱۱ وَ لَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ
۱۲ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ لَنَحْمِلَ خَطَايَاكُمْ وَ
مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
۱۳ وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيُسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا
كَانُوا يَفْتَرُونَ

ترجمه:

- ۱۰ - و از مردم کسانی هستند که می گویند: «به خدا ایمان آورده ایم!» اما هنگامی که در راه خدا آزار می بینند، آزار مردم را همچون عذاب الهی می شمارند (و از آن سخت وحشت می کنند)؛ ولی هنگامی که پیروزی از سوی پروردگارت بیاید، می گویند: «ما هم با شما بودیم (و در این پیروزی شریکیم)»!! آیا خداوند به آنچه در سینه های جهانیان است آگاه تر نیست؟!
۱۱ - مسلماً خداوند مؤمنان را می شناسد، و به یقین منافقان را (نیز) می شناسد.
۱۲ - و کافران به مؤمنان گفتند: «شما از راه ما پیروی کنید، (و اگر گناهی دارد) ما گناهانتان را بر عهده خواهیم گرفت!» آنان هرگز چیزی از گناهان اینها را بر دوش نخواهند گرفت؛ آنان به یقین دروغگو هستند!

۱۳- آنها بار سنگین (گناهان) خویش را بر دوش می کشند، و (همچنین) بارهای

سنگین دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خود؛ و روز قیامت به یقین از تهمت هائی که می بستند سؤال خواهند شد.

تفسیر:

در پیروزی ها شریکند اما در مشکلات، نه!

از آنجا که در آیات گذشته، بحث های صریحی از «مؤمنان صالح» و «مشرکان» آمده بود، در نخستین آیات مورد بحث، به گفتگو پیرامون گروه سوم، یعنی «منافقان» می پردازد، می گوید: «بعضی از مردم اظهار ایمان می کنند، اما در برابر فشار مخالفان تحمل و استقامت به خرج نمی دهند، هنگامی که در مسیر الله تحت فشار شکنجه قرار گیرند، از ایمان به کنار می روند و فشار و شکنجه مردم را همچون عذاب الهی می شمردند» (و از آن سخت وحشت می کنند) (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ).

«اما هنگامی که یاری از سوی پروردگارت به سراغ تو بیاید و پیروز شوید، می گویند: ما با شما بودیم و در افتخارات شما شریکیم!» (وَ لَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ).

آیا اینها گمان می کنند، خدا از اعماق قلبشان با خبر نیست؟ «آیا خداوند به آنچه در سینه های مردم جهان است از همه آگاه تر نمی باشد؟» (أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ).

تعبیر به «آمنّا» (ایمان آورده ایم) به صورت صیغه «جمع»، در حالی که جمله بعد، به صورت صیغه «مفرد» است (جَعَلَ)، شاید از این نظر باشد که این گروه از منافقان می خواهند خودشان را در صف جمعیت مؤمنان جا بزنند، لذا «آمنّا» می گویند، یعنی همچون سایر مردم ایمان آورده ایم.

تعبیر به «أُوذِيَ فِي اللَّهِ» به معنی «أُوذِيَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است، یعنی آنها در راه خدا و ایمان گاهی مورد آزار دشمن قرار می گیرند.

جالب این که: از مجازات الهی، تعبیر به «عذاب» می کند، و از آزارهای مردم، تعبیر به «فتنه»، اشاره به این که: آزارهای مردم، در حقیقت عذاب نیست، بلکه آزمایش است و وسیله تکامل برای انسان، و به این ترتیب، به آنها تعلیم می دهد که: این دو را با هم مقایسه نکنند، و با این بهانه که مخالفان، آنها را آزار و شکنجه می کنند، دست از ایمان خود بر ندارند، که این جزئی از برنامه کلی امتحان در این دنیا است.

در اینجا یک سؤال پیش می آید که: خداوند در «مکه» کدام پیروزی را نصیب مسلمانان کرده بود که منافقین خود را در آن سهیم بدانند؟

در پاسخ می گوئیم: جمله فوق به صورت «شرطیه» است، و می دانیم جمله شرطیه، دلیل بر وجود شرط نیست، بلکه مفهومش این است: اگر در آینده پیروزی هائی نصیب شما شود، این منافقان سست ایمان، خود را در آن شریک می دانند.

اضافه بر این، در «مکه» نیز مسلمانان پیروزی هائی در برابر دشمنان کسب کردند، هر چند پیروزی نظامی نبود، بلکه، پیروزی در تبلیغات و نفوذ در افکار عمومی و پیشرفت اسلام در میان قشرهای مردم بود.

از همه اینها گذشته، تعبیر به اذیت و آزار مؤمنان، مناسب با محیط «مکه» است، و گرنه، در محیط «مدینه»، کمتر چنین چیزی اتفاق می افتاد.

ضمناً، این نکته نیز روشن شد که، «منافق»، تنها به کسانی نمی گویند که در باطن ابداً ایمان ندارد، و اظهار ایمان می کند، بلکه، افراد سست ایمانی که در تحت فشار این و آن به زودی عقیده خود را عوض می کنند، جزء منافقان

محسوب می شوند، و آیه مورد بحث، ظاهراً از این گونه منافقان سخن می گوید، و تصریح می کند که خدا از نیات آنها آگاه است.

در آیه بعد، باز برای تأکید بیشتر، می افزاید: «به طور قطع خداوند مؤمنان را می شناسد، و نیز به طور یقین، خداوند منافقان را نیز می شناسد» (وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ). اگر ساده لوحانی فکر می کنند، می توانند با اخفاء حقائق از قلمرو علم خدا دور بمانند، سخت در اشتباهند.

مجدداً تکرار می کنیم، تعبیر به «منافق»، دلیل بر این نیست که این آیات در «مدینه» نازل شده، درست است که مسأله نفاق معمولاً بعد از پیروزی یک جمعیت، و به دست گرفتن حکومت پیدا می شود، که مخالفان تغییر چهره داده و گروه زیر زمینی تشکیل می دهند، ولی، همان گونه که گفتیم «نفاق» معنی وسیعی دارد، و افراد ضعیف الایمانی که با مختصر فشاری تغییر عقیده می دهند را نیز شامل می شود.

آیه بعد، به یک نمونه از منطقی های سست و پوچ مشرکان، که هم اکنون نیز در میان قشر وسیعی، وجود دارد، اشاره کرده، می گوید: «کافران به مؤمنان گفتند: شما از راه و آئین ما پیروی کنید، - اگر گناهی داشته باشد، - ما گناهان شما را به دوش می گیریم» (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلِنَحْمِلُ خَطَايَاكُمْ). (۱)

۱ - جمله «وَلِنَحْمِلُ» فعل امر است و برای بعضی از مفسران ایرادی تولید کرده که مگر می شود انسان به خودش امر کند؟ و سپس، پاسخ گفته اند: این امر، در حکم قضیه شرطیه است، یعنی: «إِنْ اتَّبَعْتُمُونَا حَمَلْنَا خَطَايَاكُمْ» (تفسیر فخر رازی) ولی به عقیده ما هیچ مانعی ندارد که انسان به خود امر کند و امر و ۲
مأمور در اینجا یک شخص است، اما به دو اعتبار (دقت کنید).

امروز نیز بسیاری از وسوسه‌گران را می‌بینیم، که هنگام دعوت به یک عمل خلاف، می‌گویند: اگر گناهی دارد به گردن ما! در حالی که می‌دانیم، هیچ کس نمی‌تواند گناه دیگری را به گردن گیرد، و اصلاً این کار، معقول نیست، خداوند عادل است، کسی را به جرم دیگری مجازات نمی‌کند، و از این گذشته، مسئولیت انسان در برابر اعمالش، با این حرف‌های بی‌اساس از بین نمی‌رود. و بر خلاف آنچه بعضی از کوتاه‌فکران می‌پندارند، این تعبیرات سرسوزنی از مجازات انسان نمی‌کاهد، لذا، در هیچ محکمه و دادگاهی، به این حرف‌ها اعتنا نمی‌کنند که: فلان کس گناهِش را به گردن گرفته، درست است که تشویق کننده، در گناه و جرم او شریک است، اما این شرکت در جرم، به هیچ وجه از مسئولیت او نخواهد کاست.

لذا در جمله بعد، با صراحت می‌گوید: «آنها هرگز چیزی از خطاها و گناهان اینها را بر دوش نخواهند گرفت، آنها دروغ می‌گویند» (وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ). در اینجا سؤالی مطرح است که: صدق و کذب در مورد جمله‌های «خبریه» است، در حالی که، در محل بحث ما جمله خبریه‌ای وجود ندارد، بلکه جمله «انشائیه» (امر) است و می‌دانیم، جمله‌های «انشائیه»، صدق و کذب ندارد، پس چرا قرآن می‌گوید: آنها دروغ می‌گویند؟

پاسخ این سؤال، از بیان سابق روشن می‌شود، و آن این است که: جمله «امریه» در اینجا به یک جمله «شرطیه خبریه» بازگشت می‌کند و مفهومی این است: اگر شما از طریق ما پیروی کنید، ما گناهاتتان را به گردن می‌گیریم، و چنین جمله‌ای

قابل صدق و کذب است. (۱)

سپس، برای این که تصور نشود، این دعوت کنندگان به کفر و شرک و بت پرستی و ظلم، در برابر این عملشان مجازاتی ندارند، در آیه بعد می افزاید: «أَنَّهُمْ بَارِهَاتِ سَنَاجِدٍ كَانَتْ لَهُمْ رِجَالٌ مِّمَّنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ قُوَّةٌ يَنْصُرُونَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لِيُحْمَلَهُمْ فِيهَا» (وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أُنْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ).

این بار گناه اضافی، همان بار گناه اضلال و اغوا کردن و تشویق دیگران به گناه است، همان بار سنت بد گذاردن، که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَلَيْهِ وَرِزْهَآ وَ وَرِزُّ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ وَرْثِهِ شَيْءٌ. «کسی که سنت بدی بگذارد، گناه آن سنت و گناه کسانی که به آن عمل می کنند بر او است، بی آن که از گناه عمل کنندگان چیزی کاسته شود». (۲)

مهم این است که آنها در تمام گناهان دیگران نیز شریکند، بی آن که سر سوزنی از گناه آنان کاسته شود.

و در پایان آیه می افزاید: «أَنَّهُمْ بِطُورِ قَطْعٍ فِي رُجُلِهِمْ» (وَأَنَّهُمْ بِطُورِ قَطْعٍ فِي رُجُلِهِمْ) و دروغ هائی که می بستند سؤال می شوند، و باید خود جوابگوی آن باشند» (وَلَيَسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتُرُونَ). در اینجا سؤال دیگری پیش می آید که: منظور از این افتراء که باید در قیامت جوابگوی آن باشند چیست؟

ممکن است اشاره به دروغ هائی باشد که به خدا می بستند و می گفتند: «خدا

۱ - ما راه دیگری برای پاسخ این سؤال نیز داریم، چرا که معتقدیم: در جمله های انشائیه نیز صدق و کذب راه دارد، و در تعبیرات عرفیه نیز دیده می شود؛ زیرا شخصی که فی المثل به چیزی امر می کند، دلیل بر این است که جداً به آن علاقه دارد و هنگامی که می گوئیم او دروغ می گوید، یعنی او چنین چیزی را نمی خواهد (دقت کنید).

۲ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۵، صفحه ۴۰.

گفته است که ما این بتها را پرستش کنیم! یا اشاره به این که منظور آنها از این سخن که می گفتند: ما گناهان شما را به گردن می گیریم، این بوده که، اصلاً این کارها گناه ندارد، و این دروغی است که باید جواب آن را بدهند. یا این که، به راستی در قیامت به آنها گفته می شود: بیائید بار گناهان آنها را بر دوش بکشید و آنها سر باز می زنند و دروغ و افترای خود را ظاهر می کنند. یا این که، ظاهر سخنان آنها این بود که هر انسانی می تواند، مسئولیت گناه دیگری را بر عهده گیرد، در حالی که این سخن نیز دروغ و افترا است و هر کس مسئول اعمال خویش است.

* * *

نکته ها:

۱ - سنت های نیک و بد

در منطق اسلام، پایه گذاری یک برنامه اجتماعی، مسئولیت آفرین است، و خواه ناخواه، انسان را در آن برنامه و کار تمام کسانی که به آن عمل می کنند، شریک و سهیم می سازد؛ چرا که انگیزه های عمل، بخشی از مقدمات عمل است، و می دانیم هر کس در مقدمه کاری دخیل باشد، در ذی المقدمه نیز شریک است، هر چند مقدمه ساده ای باشد.

شاهد این سخن، حدیث ذیل است: پیامبر (صلی الله علیه وآله) با جمعی از یاران همراه بود، سائلی آمد و تقاضای کمک کرد، کسی به او چیزی نداد، مردی پیش قدم شد و به او کمکی کرد، دیگران تشویق شدند، آنها نیز کمک کردند، در اینجا پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: مَنْ سَنَّ خَيْرًا فَاسْتَنَّ بِهِ كَانَتْ لَهُ أَجْرُهُ وَمِنْ أَجْوَرٍ مَنْ تَبِعَهُ، غَيْرَ مُتَّقِصٍ مِنْ أَجْوَرِهِمْ شَيْئاً، وَمَنْ سَنَّ شَرًّا فَاسْتَنَّ بِهِ كَانَتْ عَلَيْهِ وَزْرُهُ وَمِنْ أَوْزَارٍ مَنْ

تَبَعَهُ، غَيْرَ مُتَّقِصٍ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئًا! «کسی که سنت نیکی بگذارد و دیگران به آن اقتدا کنند، پاداش آن و سهمی از پاداش کسانی که از او پیروی کرده اند، برای او خواهد بود، بی آن که از پاداششان کاسته شود، و کسی که سنت شری بگذارد و به آن اقتدا کنند، گناه آن و سهمی از گناهان کسانی که از او پیروی کرده اند، بر او خواهد بود، بی آن که از گناهان آنها کاسته شود»! (۱)

نظیر همین معنی، با عبارات گوناگون در منابع حدیث شیعه و اهل تسنن آمده است و این حدیثی است مشهور.

۲ - پاسخ به یک سؤال

بعضی این سؤال را در اینجا مطرح کرده اند که: در قوانین اسلامی گاهی دیه انسان بر عهده دیگری است، مثلاً در قتل خطای محض، دیه، بر عهده «عاقله» است (منظور از عاقله، خویشاوندان ذکور از سوی پدر است که دیه خطا در میان آنها تقسیم می شود و هر کدام باید بخشی از آن را بپردازند).

آیا این مسأله، با آیات فوق تضاد ندارد؟

در پاسخ می گوئیم: در بحث های فقهی این حقیقت را روشن ساخته ایم که ضامن بودن عاقله، در حقیقت یک نوع بیمه متقابل و الزامی در اعضای یک فامیل است، اسلام برای این که: بار سنگین دیه خطا بر دوش یک فرد نماند، مردان یک فامیل را الزام کرده که در برابر یکدیگر، ضامن دیه خطا باشند، و مبلغ آن را در میان خود سرشکن کنند، امروز، این یکی ممکن است مرتکب خطائی شود و فردا، دیگری (توضیح بیشتر درباره این مسأله را، به بحث «دیات از کتاب فقه» ماکول می کنیم).

به هر حال، این برنامه یک نوع تعاون و همکاری در حفظ منافع متقابل است، و به هیچ وجه مفهوم گناه دیگران به گردن گرفتن را ندارد، به خصوص که دیه قتل خطا، اصلاً جریمه گناه نیست، بلکه جبران خسارت است (دقت کنید).

- ۱۴ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ
- ۱۵ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَ جَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ
- ۱۶ وَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
- ۱۷ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أوثاناً وَ تَخْلُقُونَ إِفكاً إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
- ۱۸ وَ إِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ
- ۱۹ أَوْ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ

ترجمه:

- ۱۴ - و ما نوح را به سوی قومش فرستادیم؛ و او در میان آنان نه صد و پنجاه سال، درنگ کرد؛ اما سرانجام طوفان و سیلاب آنان را فرا گرفت در حالی که ظالم بودند.
- ۱۵ - ما او و سرنشینان کشتی را رهائی بخشیدیم؛ و آن را آیتی برای جهانیان قرار دادیم.
- ۱۶ - ما ابراهیم را (نیز) فرستادیم؛ هنگامی که به قومش گفت: «خدا را پرستش کنید و از (عذاب) او بپرهیزید که این برای شما بهتر است اگر بدانید!

۱۷- شما غیر از خدا فقط بت هائی (از سنگ و چوب) را می پرستید و دروغی به هم می بافید، آنهائی را که غیر از خدا پرستش می کنید مالک هیچ رزقی برای شما نیستند؛ روزی را تنها نزد خدا بطلبید و او را پرستش کنید و شکر او را به جا آورید که به سوی او بازگشت داده می شوید!

۱۸- اگر شما (مرا) تکذیب کنید (جای تعجب نیست)، امتهائی پیش از شما نیز (پیامبرانسان را) تکذیب کردند؛ وظیفه فرستاده (خدا) جز ابلاغ آشکار نیست!

۱۹- آیا آنان ندیدند چگونه خداوند آفرینش را آغاز می کند، سپس باز می گرداند؟! این کار برای خدا آسان است!

تفسیر:

اشاره ای به سرگذشت نوح و ابراهیم (علیهما السلام)

از آنجا که بحثهای گذشته، سخن از آزمایش عمومی انسانها بود، از اینجا به بعد، بخش هائی از آزمایش های سخت انبیاء و اقوام پیشین را منعکس می کند، که چگونه تحت فشار و آزار دشمنان قرار گرفتند؟ و چگونه صبر کردند و سرانجام پیروزی نصیبشان شد؟ تا هم دلداری باشد برای یاران پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که در آن روز سخت در فشار دشمنان نیرومند در «مکه» بودند، و هم تهدیدی باشد برای دشمنان که مراقب پایان دردناک عمرشان باشند.

نخست، از اولین پیامبر «اولوا العزم»، یعنی «نوح» (علیه السلام) شروع می کند، و در عبارتی کوتاه، آن بخش از زندگانش را که بیشتر متناسب وضع مسلمانان آن روز بود، بازگو می نماید. می گوید: «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او در میان آنها هزار سال به جز پنجاه سال، درنگ کرد» (وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا

خَمْسِينَ عاماً).

شب و روز، مشغول تبلیغ و دعوت به سوی توحید بود، در خلوت و تنهایی، در میان جمعیت، و با استفاده از هر فرصت، آنها را در این مدت طولانی، یعنی ۹۵۰ سال! به سوی خدا فرا خواند، و از این تلاش پی گیر، خسته نشد، و ضعف و فتوری به خود راه نداد، اما با این همه، جز گروه اندکی (حدود هشتاد نفر طبق نقل تواریخ) ایمان نیاوردند (یعنی به طور متوسط هر دوازده سال یک نفر!).

بنابراین، شما در راه دعوت به سوی حق، و مبارزه با انحرافات خسته نشوید، که برنامه شما در مقابل برنامه «نوح» (علیه السلام) سهل و آسان است.

ولی ببینید پایان کار این قوم ستمگر و لجوج به کجا رسید: «سرانجام طوفان عظیم آنها را فرو گرفت، در حالی که ظالم و ستمگر بودند» (فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ).

و به این ترتیب، طومار زندگی ننگینشان درهم پیچیده شد، و کاخ ها و قصرها و جسدهای بی جانشان در امواج طوفان دفن گردید.

تعبیر به «هزار سال الّا پنجاه سال» - در حالی که ممکن بود از اول ۹۵۰ سال بگوید - برای اشاره به عظمت و طول این زمان است؛ زیرا عدد «هزار»، آن هم به صورت «هزار سال»، برای «مدت تبلیغ» عدد بسیار بزرگی محسوب می شود.

ظاهر آیه فوق این است که این مقدار، تمام عمر نوح (علیه السلام) نبود - هر چند «تورات» کنونی این عدد را برای تمام مدت عمر نوح (علیه السلام) ذکر کرده، (۱) بلکه بعد از طوفان هم مدت دیگری زندگی کرد که طبق گفته بعضی از مفسران، سیصد سال

۱ - «تورات»، سفر تکوین، فصل نهم.

بود.

البته، این عمر طولانی در مقیاس عمرهای زمان ما بسیار زیاد است و هیچ گاه طبیعی به نظر نمی رسد، ممکن است میزان عمر در آن ایام، با امروز تفاوت داشته، اصولاً قوم نوح، چنان که از بعضی مدارک، به دست می آید عمر طولانی داشتند، و در این میان عمر خود نوح(علیه السلام) نیز فوق العاده بوده است، ضمناً این نشان می دهد که ساختمان وجود انسان به او امکان عمر طولانی می دهد.

مطالعات دانشمندان امروز، نیز نشان داده که عمر انسان حد ثابت و معینی ندارد، و این که بعضی آن را محدود به ۱۲۰ سال، یا کمتر و بیشتر، دانسته اند، کاملاً بی پایه است، بلکه با تغییر شرایط ممکن است کاملاً دگرگون شود.

هم اکنون، به وسیله آزمایش‌های توانسته اند، عمر پاره‌ای از گیاهان و یا موجودات زنده دیگر را به دوازده برابر عمر معمولی، و حتی در بعضی موارد، اگر تعجب نکنید - به نهصد برابر برسانند! و اگر موفق شوند با همین معیار عمر انسان را افزایش دهند، ممکن است انسان هزاران سال عمر کند. (۱)

ضمناً، باید توجه داشت: کلمه «طوفان»، در اصل، به معنی هر حادثه‌ای است که انسان را احاطه می کند (از ماده طواف)، سپس به آب فراوان، یا سیل شدید که مساحت زیادی از زمین را فرا می گیرد و در خود فرو می برد، اطلاق شده است، همچنین به هر چیز شدید و فراوان که فراگیر باشد - اعم از باد و آتش و آب - نیز گفته می شود، و گاه به معنی تاریکی شدید شب نیز آمده است. (۲)

جالب این که: می گوید: وَ هُمْ ظَالِمُونَ: «یعنی آنها به هنگام وقوع طوفان همچنان به ظلم و ستم خود ادامه می دادند»، اشاره به این که: اگر این کار را رها

۱ - برای توضیح بیشتر در مسأله راز طول عمر - به تناسب بحث‌های مربوط به عمر طولانی حضرت مهدی(علیه السلام) - به کتاب «مهدی، انقلابی بزرگ» مراجعه فرمائید.

۲ - «مفردات راغب» و «فرهنگ عمید».

کرده و نادم می شدند و به سوی خدا می آمدند، هرگز گرفتار چنین سرنوشتی نمی شدند.

در آیه بعد، می افزاید: «ما نوح و اصحاب کشتی را رهائی بخشیدیم، و آن را آیت و نشانه ای برای جهانیان قرار دادیم» (فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ). (۱)

سپس، به دنبال ماجرای فشرده نوح(علیه السلام) و قومش، به سراغ داستان ابراهیم(علیه السلام) دومین پیامبر بزرگ اولوا العزم می رود و می فرماید: «ما ابراهیم را فرستادیم هنگامی که به قومش گفت: خدای یگانه را پرستش کنید و از (عذاب) او بپرهیزید که این برای شما بهتر است، اگر بدانید» (وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ). (۲)

در اینجا دو برنامه مهم اعتقادی و عملی انبیاء را که دعوت به «توحید» و «تقوا» بوده است، یک جا بیان کرده، و در پایان می گوید: اگر شما درست بیندیشید، پیروی از «توحید» و «تقوا» برای شما بهتر است، که دنیایان را از آلودگی های شرک و گناه و بدبختی، نجات می دهد، و آخرت شما نیز سعادت جاویدان است.

۱ - در این که مرجع ضمیر «جَعَلْنَاهَا» چیست؟ مفسران احتمالات زیادی داده اند، بعضی گفته اند: اشاره به مجموع این واقعه و حادثه است، بعضی آن را فقط اشاره به نجات نوح(علیه السلام) و یارانش می دانند، و بعضی اشاره به «کشتی» گرفته اند، و ظاهر عبارت آیه فوق، نیز همین احتمال اخیر است، و به راستی این کشتی، مخصوصاً در آن عصر و زمان و در چنان حادثه عظیمی، آیتی بود از آیات خدا.

۲ - «ابراهیم» ظاهراً در اینجا عطف بر «نوح» است و فعل آن «أَرْسَلْنَا» است و بعضی عطف بر مفعول «أَنْجَيْنَاهُ» گرفته اند و بعضی مفعول فعل محذوف «أَذْكُرُّ» می دانند.

آن گاه ابراهیم (علیه السلام) به دلایل بطلان بت پرستی می پردازد، و با چند تعبیر مختلف که هر کدام متضمن دلیلی است، آئین آنها را شدیداً محکوم می کند.

نخست می گوید: «شما غیر از خدا فقط بت هائی را می پرستید» (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أُوثَانًا).

همان بت هائی که مجسمه های بی روحی هستند، مجسمه هائی بی اراده، بی عقل و شعور، و فاقد همه چیز، که چگونگی منظره آنها خود دلیل گویائی بر بطلان عقیده بت پرستی است (توجه داشته باشید «اوثان» جمع «وثن» - بر وزن صنم - به معنی سنگ هائی است که آن را می تراشیدند و عبادت می کردند).

بعد از این، فراتر می رود و می گوید: نه تنها وضع این بتها نشان می دهد که معبود نیستند، بلکه شما نیز می دانید که «خودتان دروغ هائی به هم می بافید و نام معبود را بر این بتها می گذارید» (وَتَخْلُقُونَ إِفْكَاً).

شما چه دلیلی برای این دروغ بزرگ دارید؟ جز یک مشت اوهام و خرافات!.

از آنجا که «تَخْلُقُونَ» از ماده «خلق» است، که گاهی، به معنی آفریدن و ساختن می آید، و گاه، به معنی دروغ گفتن، بعضی از مفسران، تفسیر دیگری برای این جمله - غیر از آنچه در بالا گفتیم - ذکر کرده اند، و گفته اند: منظور این است که شما این بتها (این معبودهای قلابی) را با دست خود می تراشید و خلق می کنید (بنابراین «إِفْكَ» به معنی معبودهای دروغین است و «خلق» به معنی تراشیدن). (۱)

سپس به دلیل سوم می پردازد که، پرستش شما نسبت به این بتها، یا به

۱ - «إِفْكَ»، در اصل به معنی هر چیزی است که از صورت حقیقیش دگرگون شده است و لذا دروغ - مخصوصاً دروغ های بزرگ - را «إِفْكَ» می گویند، و همچنین بادهای مخالف که از مسیر خود منحرف شده است، «مؤتفکه» نامیده می شود.

خاطر منافع مادی است و یا سرنوشتتان در جهان دیگر، و هر کدام باشد باطل است؛ زیرا «کسانی را که غیر از خدا می پرستید، قادر نیستند به شما رزق و روزی دهند» (إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا).

شما خود قبول دارید که بتها خالق نیستند، بلکه خالق خدا است، بنابراین، روزی دهنده نیز او است «پس روزی را تنها نزد خدا جستجو کنید» (فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ). و چون روزی دهنده او است، «او را عبادت کنید و شکر او را به جا آورید» (وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْكُرُوا لَهُ).

به تعبیر دیگر، یکی از انگیزه های عبادت، حس شکرگزاری در مقابل منعم حقیقی است، شما می دانید منعم حقیقی خدا است، پس شکر و عبادت نیز مخصوص ذات پاک خدا است. و اگر زندگی سرای دیگر را می طلبید، بدانید: «بازگشت همه شما به سوی او است» و نه به سوی بتها! (إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

بتها نه در اینجا منشأ اثری هستند و نه آنجا.

به این ترتیب، با چند دلیل کوتاه و روشن، منطقی واهی آنها را می گوید.

سپس، ابراهیم (علیه السلام) به عنوان تهدید، و همچنین بی اعتنائی نسبت به آنها، می گوید: «اگر شما سخنان مرا تکذیب کنید، مطلب تازه ای نیست، امت های پیش از شما نیز پیامبران را تکذیب کردند» (و به سرنوشت دردناکی گرفتار شدند) (وَ إِنْ تَكْذَبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ).

«وظیفه رسول و فرستاده خدا، جز ابلاغ آشکار نیست» خواه پذیرا شوند یا نشوند (وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

منظور از امت های پیشین، قوم نوح و اقوامی بودند که بعد از آنها روی کار آمدند. البته ارتباط آیات، ایجاب می کند که این جمله از سخنان ابراهیم (علیه السلام) باشد، و بسیاری از مفسران نیز همین تفسیر را پذیرفته، یا به عنوان یک احتمال ذکر کرده اند. احتمال دیگر، این که: روی سخن در این آیه به مشرکان «مکه» و معاصران پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، و جمله «كَذَّبَ أُمَّمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ» تناسب بیشتری با آن دارد، به علاوه، شبیه این تعبیر که در آیه ۲۵ «زمر» و ۲۵ «فاطر» آمده نیز در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و مشرکان عرب است، ولی به هر حال، هر کدام از این دو تفسیر صحیح باشد، از نظر نتیجه تفاوتی پیدا نمی کند.

* * *

در اینجا قرآن داستان ابراهیم را موقتاً رها کرده و بحثی را که ابراهیم در زمینه توحید و بیان رسالت خویش داشت، به وسیله ذکر دلیل بر «معاد» تکمیل می کند، می گوید: «آیا این منکران معاد، ندیدند چگونه خداوند آفرینش را آغاز می کند سپس آن را بازمی گرداند؟ (أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ).

منظور از رؤیت و دیدن در اینجا همان مشاهده قلبی و علم است، یعنی آیا آنها چگونگی آفرینش الهی را نمی دانند، همان کسی که قدرت بر «ایجاد نخستین» داشته، قادر بر «اعاده» آن نیز هست، که: قدرت بر یک چیز، قدرت بر امثال و اشباه آن نیز می باشد. این احتمال نیز، وجود دارد که «رؤیت» در اینجا به همان معنی مشاهده با چشم باشد؛ چرا که انسان در این دنیا، زنده شدن زمین های مرده، و روئیدن

گیاهان و تولد اطفال از نطفه و جوجه ها از تخم مرغ را با چشم دیده است، کسی که قدرت بر چنین کاری دارد، می تواند بعد از مرگ، مردگان را حیات ببخشد. و در پایان آیه، به عنوان تأکید می افزاید: «این کار برای خدا سهل و آسان است» (إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ).

چرا که تجدید حیات، در برابر ایجاد روز نخست، مسأله ساده تری محسوب می شود. البته این تعبیر، به تناسب فهم و منطق انسانها است، و گرنه ساده و مشکل، در برابر کسی که قدرتش بی انتها است مفهومی ندارد، این قدرتهای محدود ما است که این مفاهیم را آفریده، و با توجه به کارآمد آنها، اموری مشکل و اموری آسان می نمایند (دقت کنید).

- ۲۰ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ
النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
- ۲۱ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ
- ۲۲ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ
اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ
- ۲۳ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَ
أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

ترجمه:

- ۲۰ - بگو: «در زمین بگردید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده است؟ سپس خداوند (به همین گونه) جهان آخرت را ایجاد می کند؛ خدا یقیناً بر هر چیز تواناست!
- ۲۱ - هر کس را بخواهد (و مستحق بداند) مجازات می کند، و هر کس را بخواهد مورد رحمت قرار می دهد؛ و شما را به سوی او بازمی گردانند.
- ۲۲ - شما هرگز نمی توانید بر اراده خدا چیره شوید و از حوزه قدرت او در زمین و آسمان بگریزید؛ و برای شما جز خدا، ولی و یاور نیست!»!
- ۲۳ - کسانی که به آیات خدا و دیدار او کافر شدند، از رحمت من مأیوسند؛ و برای آنها عذاب دردناکی است!

تفسیر:

مأیوسان از رحمت خدا

این آیات، همچنان بحث معاد را تعقیب می کند و به صورت جمله های معترضه ای است در وسط داستان ابراهیم (علیه السلام).

این نخستین بار نیست که با چنین طرز بحثی روبرو می شویم، روش قرآن این است که وقتی بیان داستانی به مرحله حساس می رسد، برای نتیجه گیری بیشتر، موقتاً دنباله آن را رها کرده و به نتیجه گیری های لازم می پردازد.

به هر حال، در نخستین آیه مورد بحث، مردم را به «سیر آفاقی» در مسأله معاد دعوت می کند، در حالی که آیه قبل، بیشتر جنبه «سیر انفسی» داشت.

می فرماید: «بگو بروید و در روی زمین سیر کنید، انواع موجودات زنده را ببینید اقوام و جمعیت های گوناگون را با ویژگی هایشان ملاحظه کنید، و بنگرید خداوند آفرینش نخستین آنها را چگونه ایجاد کرده است؟» (قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ).

«سپس همان خداوندی که قدرت بر ایجاد این همه موجودات رنگارنگ و اقوام مختلف دارد، نشأه آخرت را ایجاد می کند» (ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ).

چرا که او با خلقت نخستین، قدرتش را بر همگان ثابت کرده است، آری «خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است» (إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

هم این آیه، و هم آیه قبل از آن، امکان معاد را از طریق وسعت قدرت خداوند، اثبات می کند، با این تفاوت که آیه اول پیرامون خلقت نخستین درباره خود انسان و آنچه اطراف او است سخن می گوید و آیه دوم دستور به مطالعه حالات اقوام و موجودات دیگر می دهد، تا حیات نخستین را در چهره های مختلف و در شرائط کاملاً متفاوت ببینند، و به عمومیت قدرت خدا آشنا شوند و

به توانائی او بر اعاده این حیات پی ببرند. در حقیقت همان گونه که اثبات توحید، گاه از مشاهده «آیات انفسی» است و گاه «آیات آفاقی»، اثبات معاد نیز از هر دو طریق انجام می گیرد. امروز، این آیه می تواند برای دانشمندان معنی دقیق تر و عمیق تری ارائه دهد و آن این که: بروند و آثار موجودات زنده نخستین را به صورت فسیل ها و غیر آن، در اعماق دریاها، در دل کوه ها، و در لابلای طبقات زمین ببینند، و به گوشه ای از اسرار آغاز حیات در کره زمین، و عظمت و قدرت خدا، پی برند، و بدانند: او بر اعاده حیات قادر است. (۱)

ضمناً، واژه «نشأه» در اصل به معنی ایجاد و تربیت چیزی است، و گاه از دنیا به «نشأه اولی» و از قیامت به «نشأه آخرت» تعبیر می شود.

این نکته نیز قابل توجه است که: در ذیل آیه گذشته، «إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» آمده بود، و در اینجا «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، این تفاوت ممکن است به خاطر آن باشد که اولی یک مطالعه محدود را بیان می کند و دومی یک مطالعه وسیع و گسترده را.

* * *

پس از آن به ذکر یکی از مسائل مربوط به معاد، می پردازد، و آن مسأله «رحمت» و «عذاب» است می گوید: «او در قیامت هر کس را بخواهد و مستحق بداند، مجازات می کند، و هر کس را بخواهد و لایق ببیند، مورد رحمت قرار می دهد، و به سوی او بازگشت می کنید» (يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقَلَّبُونَ).

۱ - در گذشته بحث مشروحاتی درباره «سیر در ارض و جهانگردی» و اثرات آن داشته ایم اما آن بحث بیشتر جنبه درس عبرت در زمینه سرگذشت اقوام طغیانگر گذشته داشت (به جلد سوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۰۲، ذیل آیه ۱۳۷ سوره «آل عمران» مراجعه فرمائید).

با این که، رحمت الهی بر غضبش پیشی گرفته اما در اینجا، نخست سخن از عذاب می گوید، بعد رحمت؛ چرا که در مقام تهدید است، و مناسب مقام تهدید، همین است.

در اینجا این سؤال پیش می آید که: چگونه اول، سخن از عذاب و رحمت می گوید، و بعد سخن از بازگشت مردم به سوی او، در حالی که قضیه بر عکس است، نخست مردم در پیشگاه او حاضر می شوند، و بعد مشمول رحمت یا عذاب می گردند، و شاید همین امر، سبب شود که بعضی این عذاب و رحمت را عذاب و رحمت دنیا بدانند.

در پاسخ می گوئیم: عذاب و رحمت به قرینه آیات قبل و بعد، ظاهراً همان عذاب و رحمت قیامت است، و جمله «إِلَيْهِ تُقَلَّبُونَ» می تواند اشاره به دلیل آن باشد، یعنی چون بازگشت همه شما به سوی او است، و حساب و کتابتان نزد او، پس عذاب و رحمت نیز، در اختیار او و با اراده او است.

این معنی نیز بعید نیست که، عذاب و رحمت در این آیه، مفهوم وسیعی داشته باشد که عذاب و رحمت دنیا و آخرت را شامل شود.

این نکته نیز، روشن است که: مراد از جمله «مَنْ يَشَاءُ» (هر که را بخواهد) همان مشیت توأم با حکمت است، یعنی هر که را شایسته و مستحق بدانند، که مشیت خدا بی حساب نیست، و هماهنگ با شایستگی ها و استحقاق ها است.

جمله «تُقَلَّبُونَ» از ماده «قلب»، در اصل به معنی دگرگون ساختن چیزی از صورتی به صورت دیگر است، و از آنجا که در قیامت انسان از صورت خاک بی جان، به صورت موجود زنده کاملی در می آید، این تعبیر در مورد آفرینش مجدد او، آمده است.

این تعبیر، ممکن است اشاره به این نکته نیز بوده باشد که: در سرای آخرت،

انسان آن چنان دگرگون و زیر و رو می شود که باطنش ظاهر می گردد و اسرار درونش آشکار، و به این ترتیب معنی آیه ۹ سوره «طارق»: «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» (روزی که اسرار درون آشکار می گردد) را تداعی می کند.

در تکمیل این بحث، که عذاب و رحمت به دست خدا است، و بازگشت همه به سوی او است، می افزاید: اگر تصور کنید، می توانید از قلمرو حکومت خداوند بیرون روید، و چنگال مجازات، گریبان شما را نگیرد، سخت در اشتباهید چرا که: «شما نمی توانید بر اراده خداوند چیره شوید، و از دست قدرت او در زمین یا آسمان فرار کنید» (وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ). (۱)

و اگر تصور کنید، سرپرست و یآوری از شما دفاع می کند، آن هم اشتباه محض است زیرا «برای شما جز خدا، ولی و یآوری نیست» (وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ). در حقیقت، رهایی از چنگال عذاب پروردگار، یا به این است که از قلمرو حکومت او بیرون روید، یا بمانید و با تکیه کردن بر قدرت دیگران، از خویشتن دفاع کنید، نه بیرون رفتن امکان پذیر است - که همه جا کشور او است و تمام عالم هستی ملک پهناور او - و نه کسی وجود دارد که بتواند در برابر قدرتش، قد علم کند و به دفاع از شما برخیزد. در اینجا دو سؤال باقی می ماند:

۱ - «مُعْجِزِينَ» از ماده «عجز» در اصل به معنی «عقب افتادن از چیزی» است، و لذا به هنگام ناتوانی که باعث عقب افتادگی است این تعبیر به کار می رود، و «معجز» به معنی کسی است که دیگری را عاجز می کند، و از آنجا که افرادی که فرار می کنند و از قلمرو قدرت کسی بیرون می روند، او را از تعقیب خود عاجز و ناتوان می کنند واژه «معجز» در این گونه موارد نیز به کار می رود.

نخست این که: با توجه به این واقعیت که نظر در این آیه، به مشرکان و کفار است، و آنها از ساکنان زمینند، تعبیر به «وَلَا فِي السَّمَاءِ» چه مفهومی می تواند داشته باشد؟ در پاسخ باید گفت: این تعبیر، یک نوع تأکید و مبالغه است، یعنی شما نه می توانید در محدوده زمین از قلمرو قدرت خدا بیرون روید، و نه در آسمانها - که اگر فرضاً قدرت می داشتید و به آسمان هم می رفتید باز هم تحت قدرت او بودید - . یا این که: نه به وسیله زمینیان می توانید خداوند را در مشیتش عاجز کنید و نه به وسیله معبودانی که برای خود در آسمان می پنداشتید، - همچون فرشتگان و جنیان - (البته تفسیر اول مناسب تر است).

دیگر این که: فرق میان «ولی» و «نصیر» چیست؟

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: «ولی»، کسی است که بدون درخواست به انسان کمک کند، اما «نصیر»، اعم از آنست، گاه، با درخواست و گاه، بدون درخواست کمک می نماید».

بلکه می توان گفت: با توجه به مقابله این دو کلمه، «ولی» اشاره به سرپرستی است که بدون تقاضا کمک می کند و «نصیر» فریادرس و یاور است که بعد از تقاضای کمک به یاری انسان می شتابد.

و به این ترتیب، قرآن، تمام درهای فرار از چنگال مجازات الهی را به روی این مجرمان می بندد.

لذا در آیه بعد، به طور قاطع می فرماید: «كسانی که به آیات خدا و لقای او کافر شدند از رحمت من مأیوسند» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ

يَسْتَوْا مِنْ رَحْمَتِي).

سپس برای تأکید می افزاید: «برای آنها عذاب دردناکی است» (وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

این «عذاب الیم» لازمه مایوس شدن از رحمت خدا است.

منظور از «آیات الله»، یا «آیات تکوینی» یعنی آثار عظمت الهی در نظام آفرینش است، و در این صورت اشاره به مسأله توحید می باشد، در حالی که «لِقَائِهِ» اشاره به مسأله معاد است، یعنی آنها هم منکر مبدأ هستند و هم منکر معاد.

و یا اشاره به «آیات تشریحی» یعنی آیاتی که خداوند بر پیامبرانش نازل کرده، که هم از مبدأ سخن می گوید، هم از نبوت و هم از معاد، و در این صورت تعبیر به «لِقَائِهِ» از قبیل ذکر عام بعد از خاص است.

این احتمال نیز، وجود دارد که، منظور همه آیات خدا در عالم آفرینش و تشریح است. ذکر این نکته، نیز لازم است که «يَسْتَوْا» (مایوس شدند) «فعل ماضی» است، هر چند هدف اصلی آن آینده، یعنی قیامت می باشد، زیرا معمول عرب این است که حوادث آینده، هنگامی که صددرصد قطعی باشد، گاهی با فعل ماضی از آن تعبیر می کند.

- ۲۴ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
- ۲۵ وَ قَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَ مَاوَأَكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ
- ۲۶ فَأَمَنْ لَهُ لُوطٌ وَ قَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
- ۲۷ وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ وَ أَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ

ترجمه:

۲۴ - اما جواب قوم او [= ابراهیم] جز این نبود که گفتند: «او را بکشید یا بسوزانید!» ولی خداوند او را از آتش رهائی بخشید؛ در این ماجرا نشانه هائی است برای کسانی که ایمان می آورند.

۲۵ - (ابراهیم) گفت: «شما غیر از خدا بت هائی برای خود انتخاب کرده اید که مایه دوستی و محبت میان شما در زندگی دنیا باشد؛ سپس روز قیامت از یکدیگر بیزار می جوئید و یکدیگر را لعن می کنید؛ و جایگاه (همه) شما آتش است و هیچ یار و یآوری برای شما نخواهد بود!»

۲۶ - و لوط به او [= ابراهیم] ایمان آورد و (ابراهیم) گفت: «من به سوی پروردگارم هجرت می کنم که او صاحب قدرت و حکیم است!»

۲۷ - (در اواخر عمر،) اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم، و نبوت و کتاب آسمانی را در دودمانش قرار دادیم و پاداش او را در دنیا دادیم و او در آخرت از صالحان است!

تفسیر:

طرز پاسخ مستکبران به ابراهیم (علیه السلام)

حال نوبت آن است که ببینیم این قوم گمراه، در برابر دلائل سه گانه ابراهیم (علیه السلام) در زمینه «توحید»، «نبوت» و «معاد»، چه گفتند؟ آنها قطعاً پاسخ منطقی نداشتند و لذا مانند همه زورمندان قلدر بی منطق، تکیه بر قدرت شیطانیشان کردند، و فرمان قتل او را صادر نمودند، چنان که قرآن می گوید: «جواب قوم ابراهیم جز این نبود که گفتند: او را به قتل برسانید یا بسوزانید!» (فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ).

از این تعبیر، استفاده می شود که، گروهی طرفدار سوزاندن ابراهیم بودند در حالی که گروهی دیگر اعدام او را به وسیله شمشیر و امثال آن، پیشنهاد می کردند، سرانجام گروه اول پیروز شدند، چون معتقد بودند بدترین نوع اعدام همان سوزاندن با آتش است. این احتمال نیز، وجود دارد که، همه آنها نخست به اعدام او با وسائل معمولی می اندیشیدند، ولی بعداً همگی اتفاق بر این کردند که، او را آتش بزنند و حداکثر شدت عمل را به خرج دهند.

در اینجا سخنی در مورد چگونگی آتش سوزی ابراهیم (علیه السلام) به میان نیامده است، همین اندازه در دنباله آیه فوق می خوانیم: «خداوند او را از آتش رهائی بخشید» (فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ).

ولی شرح ماجرای آتش سوزی، در سوره «انبیاء» آیه ۶۸ - ۷۰ آمده که در جلد سیزدهم صفحه ۴۴۳ به بعد، مشروحاً از آن بحث کرده ایم.

در پایان می افزاید: «در این ماجرا آیات و نشانه هائی است برای جمعیتی که ایمان می آورند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

نه یک نشانه، بلکه نشانه هائی در این حادثه وجود دارد، زیرا از یکسو، عدم تأثیر آتش در جسم ابراهیم(علیه السلام) معجزه روشنی بود، تبدیل آتش به گلستان - طبق آن چه معروف است - معجزه دیگری، عدم توانائی این گروه عظیم قدرتمند در برابر یک فرد، - که ظاهراً دستش از هر وسیله ای خالی بود - معجزه سومی.

و عدم تأثیر این حادثه عجیب خارق العاده در قلب آن سیاه دلان نیز، نشانه ای از قدرت خدا است که توفیق را از این گونه افراد لجوج چنان سلب می کند که بزرگترین آیات در آنها اثر نمی گذارد!

در روایتی آمده است: هنگامی که ابراهیم را دست و پا بسته به میان آتش افکندند، تنها چیزی که از او سوخت، همان طنابی بود که او را با آن محکم بسته بودند. (۱)

آری، آتش جهل و جنایت تبهکاران، تنها وسائل اسارت را سوزاند و ابراهیم(علیه السلام) آزاد شد! و این خود آیت دیگری محسوب می شود، و شاید به خاطر همین ها است که در داستان نوح و نجات او با کشتی می فرماید: «جَعَلْنَاهَا آيَةً» (به صورت مفرد) در اینجا می فرماید: «لآیات» (به صورت جمع).

* * *

به هر حال ابراهیم(علیه السلام) از آن آتش عظیم، به صورت خارق العاده ای به لطف پروردگار رهائی یافت، ولی نه تنها دست از بیان هدف های خود بر نداشت بلکه، شتاب و سرعت و حرارت بیشتری به آن داد.

«ابراهیم به آنها گفت: شما غیر از خدا، بت هائی برای خود انتخاب کرده اید، که مایه دوستی و محبت میان شما در زندگی دنیا باشد، اما بدانید روز قیامت این رشته محبت به کلی از هم گسسته می شود، و از یکدیگر بیزار می شوید،

۱ - تفسیر «روح المعانی»، جلد ۲۰، صفحه ۱۳۰.

یکدیگر را لعن و نفرین می کنید، جایگاه همه شما آتش است، و هیچ یار و یابوری نخواهید داشت» (وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَ مَاوَاكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ). (۱)

چگونه انتخاب بت ها مایه مودت میان بت پرستان می شد؟

این سؤالی است که از چند راه می توان به آن پاسخ گفت:

نخست این که: پرستش بت برای هر قوم و قبیله ای به اصطلاح رمز وحدت بود؛ زیرا هر گروهی بتی برای خود انتخاب کرده بود، چنان که در مورد بت های معروف جاهلیت عرب نیز نوشته اند: هر یک از آنها تعلق به اهل شهر یا قبیله ای داشت (از جمله بت «عزی» مخصوص «قریش» بود و «لات» از آن «طایفه ثقیف» و «منات» مخصوص «اوس و خزرج»). (۲)

دیگر این که: پرستش بت ها پیوندی میان آنها و نیاکانشان ایجاد می کرد، و غالباً متعذر به همین عذر می شدند که اینها آثار نیاکان ما است و ما از آنها پیروی می کنیم.

از این گذشته، سران کفار، پیروان خود را دعوت به پرستش بتها می کردند، و این حلقه اتصالی بین «سران» و «پیروان» بود.

ولی در قیامت، همه این پیوندهای پوچ، پوسیده و پوشالی از هم گسسته می شود، و هر یک گناه را به گردن دیگری می اندازد، و او را لعن و نفرین می کند، و از عمل او بیزار می شوید، حتی معبودهای آنان که به پندار خامشان وسیله ارتباط آنها با خدا بودند، و درباره آنها می گفتند: مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ

۱ - منصوب بودن «مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ» به خاطر آن است که «مفعول لاجله» می باشد، احتمالات دیگری نیز مفسران در این زمینه داده اند.

۲ - «سیره ابن هشام»، جلد ۱، صفحات ۸۶ - ۸۷.

زُلفی: «ما آنها را نمی پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خدا نزدیک کنند»، (۱) از آنها بیزاری می جویند.

چنان که قرآن در سوره «مریم» آیه ۸۲ می گوید: كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا: «به زودی آنها عبادت پرستش کنندگان را انکار می کنند و بر ضد آنها خواهند بود!». بنابراین، منظور از کافر شدن به یکدیگر، و لعن کردن بعضی به بعضی، این است که در آن روز، آنها از یکدیگر، بیزاری می جویند، و آنچه مایه پیوند محبت دروغینشان در دنیا بود، مایه عداوت و بغضشان در آخرت می شود، چنان که قرآن در آیه ۶۷ سوره «زخرف» می گوید: الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ: «دوستان در آن روز، دشمن یکدیگر می شوند، مگر پرهیزکاران!».

از بعضی روایات، استفاده می شود: این حکم مخصوص بت پرستان نیست، بلکه تمام کسانی که امام و پیشوای باطلی برای خود برگزینند، دنبال او راه افتادند و با او پیمان مودت بستند، در قیامت دشمن یکدیگر می شوند، از هم بیزاری می جویند و یکدیگر را لعنت می کنند. (۲) در حالی که، پیوند محبت مؤمنان، که بر اساس توحید و خدا پرستی و اطاعت فرمان حق در این دنیا تشکیل شده است، رنگ جاودانی به خود خواهد گرفت و در آنجا محکمتر می شود، حتی از بعضی از روایات استفاده می شود: مؤمنان در آنجا برای یکدیگر استغفار و شفاعت می کنند، در حالی که مشرکان به لعن کردن یکدیگر مشغولند. (۳)

۱ - زمر، آیه ۳.

۲ - «اصول کافی»، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۵۵.

۳ - کتاب «توحید صدوق»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۵۵.

در آیه بعد، اشاره به ایمان «لوط» (علیه السلام) و «هجرت ابراهیم» (علیه السلام) کرده، می گوید: «لوط به ابراهیم ایمان آورد» (فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ).

«لوط» (علیه السلام) خود از پیامبران بزرگ خدا بود، و با «ابراهیم» (علیه السلام) خویشاوندی نزدیک داشت (می گویند: پسر خواهر ابراهیم بود) از آنجا که پیروی یک فرد بزرگ، به منزله پیروی یک امت و ملت است، خداوند در اینجا مخصوصاً از ایمان لوط (علیه السلام)، آن شخصیت والای معاصر ابراهیم، سخن می گوید، تا روشن شود اگر دیگران ایمان نیاوردند، مهم نبود.

البته به نظر می رسد: در سرزمین «بابل»، دل های آماده ای برای پذیرش دعوت ابراهیم بود، و پس از مشاهده آن معجزه عظیم به او گرویدند، ولی مسلماً در اقلیت قرار داشتند.

سپس می افزاید: «ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم، هجرت می کنم که او عزیز و حکیم است» (وَ قَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

روشن است، هنگامی که رهبران الهی رسالت خود را در یک منطقه به انجام رساندند، و محیط آن قدر آلوده و تحت فشار جباران قرار داشت، که پیشرفت دعوت آنها را متوقف نمود، باید از آنجا به منطقه ای دیگر هجرت کنند تا دعوت الهی را گسترش دهند.

ابراهیم (علیه السلام) نیز از سرزمین «بابل» - به اتفاق «لوط» و همسرش «ساره» - به سوی سرزمین «شام»، مهد انبیاء و توحید، حرکت کرد، تا بتواند در آنجا عده و عده ای فراهم سازد، و دعوت توحید را وسعت بخشد.

جالب این که: ابراهیم (علیه السلام) می گوید: «من به سوی پروردگارم هجرت می کنم» چرا که این راه، راه پروردگار بود، راه رضای او، و راه دین و آئین او.

البته، بعضی احتمال داده اند: ضمیر «قال» به «لوط» بازگردد، یعنی لوط

گفت: من به سوی خدای خودم هجرت می کنم، ظاهر جمله نیز با این معنی سازگار است، ولی شواهد تاریخی و قرآنی نشان می دهد که، مرجع ضمیر «ابراهیم» است، و هجرت لوط نیز به تبعیت ابراهیم بود.

شاهد این سخن آیه ۹۹ سوره «صافات» است که از قول «ابراهیم» می گوید: *إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّئِينَ*: «من به سوی خدای خودم می روم و او مرا هدایت خواهد کرد». (۱)

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، سخن از مواهب چهارگانه ای است که خداوند بعد از این هجرت بزرگ، به ابراهیم داد.

نخست: فرزندان لایق و شایسته بود، فرزندی که بتواند چراغ ایمان و نبوت را در دودمان او روشن نگه دارند، می گوید: «ما به او، اسحاق و یعقوب را بخشیدیم» (*وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ*).

دو پیامبر بزرگ و شایسته، که هر کدام راه و خط ابراهیم (علیه السلام) بت شکن را تداوم بخشیدند.

دیگر این که: «در دودمان ابراهیم، نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم» (*وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ*).

نه تنها «اسحاق و یعقوب» (علیهما السلام) (فرزند و فرزندزاده او) پیامبر بودند که ادامه خط نبوت در دودمان او تا خاتم انبیاء (صلی الله علیه وآله) جریان یافت، پیامبرانی پشت سر یکدیگر از این دودمان بزرگ، برخاستند و جهان را به نور توحید روشن ساختند.

۱ - در زمینه هجرت «ابراهیم» از سرزمین «بابل» به «شام» بحث مشروحی ذیل آیه ۷۱ به بعد سوره «انبیاء» (جلد سیزدهم تفسیر «نمونه» از صفحه ۴۵۱ به بعد) آمده است.

سوم این که: «ما پاداش دنیوی او را دادیم» (وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا). این پاداش، که به صورت سربسته بیان شده، ممکن است اشاره به امور مختلفی باشد: مانند نام نیک و لسان صدق در میان همه امت ها، چرا که همه به ابراهیم (علیه السلام) به عنوان یک پیامبر عظیم الشان احترام می گذارند، به وجود او افتخار می کنند و شیخ الانبیاءش می نامند. آبادی سرزمین مکه به دعای او، و جذب همه دل ها به سوی او، و یادآوری خاطرات پرشکوه و ایمان آفرین و سازنده اش همه سال در مراسم حج، یکی دیگر از این پاداشها است. چهارم این که: «او در آخرت نیز از صالحان است» (وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ). و این یک مجموعه کامل از افتخارات را تشکیل می دهد.

نکته ها:

۱ - بزرگترین افتخار

داخل بودن در «صالحان»، به طوری که از آیات زیادی از قرآن بر می آید اوج افتخاری است که ممکن است نصیب یک انسان بشود، و لذا بسیاری از پیامبران از خدا تقاضا می کردند که آنها را در زمره صالحان قرار دهد.

«یوسف» بعد از رسیدن به برترین پیروزیهای ظاهری به پیشگاه خدا عرض می کند: تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ: مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق کن. (۱)
«سلیمان» نیز، با تمام حشمت و جاه و جلالش عرض می کند: أَدْخِلْنِي

۱ - یوسف، آیه ۱۰۱.

بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ: «خداوندا! مرا به رحمتت در بندگان صالحت داخل کن». (۱)
 «شعیب»، آن پیامبر بزرگ هنگامی که قراردادش با «موسی» تمام می شود می گوید: سَتَجِدُنِي
 إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ: «به خواست خدا مرا از صالحان خواهی یافت». (۲)
 «ابراهیم» نیز، هم برای خودش تقاضا می کند که در زمره صالحان باشد: «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ
 الْجَنَّةَ بِالصَّالِحِينَ». (۳)

و هم تقاضا می کند: فرزندان صالحی داشته باشد: «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ». (۴)
 در آیات بسیاری نیز، هنگامی که خداوند می خواهد پیامبران بزرگی را مدح کند آنها را به قرار
 گرفتن در زمره صالحان توصیف می نماید.

از مجموع این آیات، به خوبی استفاده می شود که: صالح بودن، عالی ترین مرحله تکامل یک
 انسان است.

صالح بودن یعنی چه؟ یعنی: شایستگی از نظر اعتقاد و ایمان، شایستگی از نظر عمل، و
 شایستگی از نظر گفتار و اخلاق.

نقطه مقابل صالح، فاسد است، و می دانیم «فساد در ارض» تعبیری است که شامل تمام ظلم ها
 و ستم ها و زشتکاری ها می شود.

در قرآن مجید گاهی، «صلاح» در برابر «فساد» به کار رفته، و گاه در مقابل «سینه» که به معنی
 گناه و بدی است.

۱ - نمل، آیه ۱۹.

۲ - قصص، آیه ۲۷.

۳ - شعراء، آیه ۸۳.

۴ - صافات، آیه ۱۰۰.

۲ - مواهب عظیم ابراهیم (علیه السلام)

بعضی از مفسران، گفته اند: در آیه فوق، نکته لطیفی وجود دارد و آن این که: خداوند تمام احوال ناراحت کننده ابراهیم (علیه السلام) را به ضد آن تبدیل کرد: بت پرستان «بابل» می خواستند ابراهیم را با آتش بسوزانند آتش گلستان شد. آنها می خواستند او همیشه تنها بماند، خداوند آن چنان جمعیت و کثرتی برای او قرار داد که دنیا از دودمان ابراهیم (علیه السلام) پر شد.

بعضی از نزدیکترین افراد به او گمراه و بت پرست بودند - از جمله آزر - خداوند در عوض به او فرزندی داد که هم خود هدایت یافته بودند و هم هدایتگر دیگران شدند. ابراهیم (علیه السلام) در آغاز مال و جاهی نداشت، اما خداوند در پایان، مال و جاه عظیمی به او عطا کرد.

ابراهیم (علیه السلام) در ابتداء به قدری گمنام بود که حتی بت پرستان «بابل» هنگامی که می خواستند از او یاد کنند می گفتند: سَمِعْنَا فَتًی يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمُ: «شنیدیم جوانکی گفتگوی بتها را می کرد، که به او ابراهیم می گفتند!» اما خدا آن چنان اسم و آوازه ای به او داد که به عنوان «شیخ الانبیاء» یا «شیخ المرسلین» معروف شد. (۱)

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۵، صفحه ۵۶، با کمی اصلاح و تغییر.

۲۸ وَ لَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ
مِنَ الْعَالَمِينَ

۲۹ أ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ
الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ
الصَّادِقِينَ

۳۰ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ

ترجمه:

۲۸ - و لوط را فرستادیم هنگامی که به قوم خود گفت: «شما عمل بسیار زشتی انجام می دهید
که هیچ یک از مردم جهان پیش از شما آن را انجام نداده است!

۲۹ - آیا شما به سراغ مردان می روید و راه (تداوم نسل انسان) را قطع می کنید و در مجلس‌ها
اعمال ناپسند انجام می دهید؟!، اما پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: «اگر راست می گوئی
عذاب الهی را برای ما بیاور!»

۳۰ - (لوط) عرض کرد: «پروردگارا! مرا در برابر این قوم تبه‌کار یاری فرما!»

تفسیر:

آلوده دامنان خیره سرا!

بعد از بیان گوشه ای از ماجرای ابراهیم(علیه السلام) به سراغ ذکر بخشی از سرگذشت پیامبر
هم عصرش لوط(علیه السلام) می رود، می فرماید: «ما لوط را فرستادیم، (تا قومش را انذار
کند) به خاطر بیاور هنگامی را که به قومش گفت: شما کار بسیار زشتی را

انجام می دهید که احدی از جهانیان تاکنون مرتکب آن نشده است!» (وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ). (۱)

«فاحشه» - چنان که قبلاً هم گفته ایم - از ماده «فحش» در اصل به معنی هر فعل یا سخن بسیار زشت و زننده است، و در اینجا کنایه از «همجنس گرایی» است. از جمله «ما سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ» به خوبی استفاده می شود: این عمل زشت و ننگین - لااقل به صورت همگانی و عمومی و در آن شکل زننده - در میان هیچ قوم و ملتی سابقه نداشته است.

در حالات قوم لوط نوشته اند، یکی از عوامل اصلی آلودگی آنها به این گناه بخل بود، آنها مردمی بخیل بودند، و چون شهرهای آنها بر سر راه کاروان های شام قرار داشت، با انجام این عمل نسبت به بعضی از عابریین و میهمانان، آنها را از خود متنفر کردند، ولی کم کم تمایلات همجنس گرایی، در میان خود آنها قوت گرفت و در لجن زار «لواط» فرو رفتند. به هر حال، آنها، هم بار گناه خویش را بر دوش می کشند و هم بار گناه کسانی را که در آینده از عمل آنها پیروی می کنند، (بی آن که از گناه آنان چیزی کاسته شود)؛ چرا که بنیانگذار این سنت شوم و پلید بودند، و می دانیم هر کس سنتی بگذارد، در اعمال کسانی که به آن عمل کنند، سهیم است.

«لوط» (علیه السلام) این پیامبر بزرگ، پس از آن مقصد خود را فاش تر بیان ساخت و گفت: «آیا شما به سراغ مردان می روید؟! (أِِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ).

۱ - «لوطاً» ممکن است عطف بر «نوحاً» بوده باشد و بنابراین، به منزله مفعول «ارسلنا» است، بعضی نیز آن را مفعول فعل مقدری مانند «اذکر» گرفته اند.

«و آیا راه تکثیر نسل انسان را قطع می کنید؟! (وَ تَقَطُّعُونَ السَّبِيلَ). (۱)»
 «و آیا شما در مجالسی که مرکز اجتماعتان است، آشکارا اعمال منکر انجام می دهید؟ (وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ).»

«نادی» از ماده «نداء» به معنی مجلس عمومی، و گاه، به معنی مرکز تفریح است، چون افراد در آنجا یکدیگر را صدا می زنند و ندا می کنند.

قرآن در اینجا شرح نداده است که آنها چه منکراتی در مجالس خود انجام می دادند، اما ناگفته پیدا است، اعمالی بوده است که متناسب با همان عمل زشتشان بوده، و به طوری که در بعضی از تواریخ آمده: آنها فحش های رکیک و کلمات زشت و زننده رد و بدل می کردند، با کف دست بر پشت یکدیگر می زدند قمار می کردند، بازی های بچه گانه داشتند، مخصوصاً سنگهای کوچک به یکدیگر یا به عابران پرتاب می کردند، انواع آلات موسیقی را به کار می بردند، و حتی در حضور جمع، بدن خود را برهنه و گاه کشف عورت می کردند! (۲)

در حدیثی از «ام هانی» از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین آمده: که حضرت در پاسخ سؤال از جمله «وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ» فرمود: كَانُوا يَخْذِفُونَ مَنْ يَمُرُّ بِهِمْ وَيَسْخَرُونَ مِنْهُ: «آنها به سوی هر کسی که از کنارشان رد می شد، سنگریزه پرتاب می کردند و به باد مسخره اش می گرفتند». (۳)

۱ - جمعی از مفسران در تفسیر جمله «وَ تَقَطُّعُونَ السَّبِيلَ» احتمالات دیگری نیز ذکر کرده اند، از جمله: با توجه به تاریخچه ای که در فوق برای آنها ذکر شد، آن را به معنی قطع کردن راه مردم، در سفرهایشان به آن منطقه تفسیر کرده اند، چرا که کاروانیان برای این که: از شر این قوم در امان بمانند، چاره ای نداشتند جز این که از بیراهه بروند تا به دست این بی راهان گرفتار نشوند. بعضی دیگر آن را به معنی «سرقه اموال» مردم تفسیر کرده اند، ولی تفسیر اول، که در بالا ذکر شد، مناسب تر به نظر می رسد، چرا که یکی از فلسفه های تحریم «لواط» طبق صریح روایات، خطر قطع نسل آدمی است.

۲ - «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۵۱۷.

۳ - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث.

اکنون ببینیم، پاسخ این قوم گمراه و ننگین، در برابر سخنان منطقی حضرت لوط (علیه السلام) چه بود.

قرآن می گوید: «آنها جوابی جز این نداشتند که گفتند: اگر راست می گوئی، عذاب خدا را برای ما بیاور» (فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ). آری، آن هوسبازان که فاقد عقل و درایت کافی بودند، این سخن را از روی سخریه و استهزاء، در برابر دعوت معقول و منطقی لوط، گفتند.

و از این پاسخ، به خوبی استفاده می شود که: «لوط» علاوه بر آن سخنان مستدل، آنها را به عذاب دردناک الهی نیز، در صورت ادامه راه خود، تهدید کرده بود، اما آنها همه را رها کردند و این یکی را چسبیدند، آن هم از روی مسخره و استهزاء، در سوره «قمر» آیه ۳۶ نیز شبیه این مطلب آمده است: وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنَّذْرِ: «لوط قومش را از عذاب ما ترسانید، اما آنها با بیم دهندگان به ستیز برخاستند».

ضمناً این تعبیر قوم گمراه، نشان می دهد: آنها می خواستند از عدم نزول عذاب، نتیجه گیری کنند که او کاذب و دروغگو است، در حالی که این رحمت خدا است که حتی به آلوده ترین اقوام، فرصت و مهلت برای مطالعه، تجدید نظر و بازگشت می دهد.

در اینجا بود که لوط (علیه السلام) دستش از همه جا کوتاه شد، رو به درگاه خدا آورده با قلبی آکنده از غم و اندوه «گفت: پروردگارا! مرا بر این قوم مفسد، پیروز گردان» (قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ).

قومی که روی زمین را به فساد و تباهی کشیده اند، اخلاق و تقوی را بر باد

داده اند، عفت و پاکدامنی را پشت سر انداخته اند، عدالت اجتماعی را زیر پا نهاده اند، و شرک و بت پرستی را با فساد اخلاق و ظلم و ستم آمیخته اند، و نسل انسان را به فنا و نیستی تهدید کرده اند، پروردگارا! مرا بر این فاسدان مفسد پیروز فرما!

نکته:

بلای همجنس گرایی!

«همجنس گرایی» چه در میان مردان باشد (لواط) و چه در میان زنان (مساحقه) از بدترین انحرافات اخلاقی است، که سرچشمه مفسد زیادی در جامعه خواهد بود. اصولاً طبیعت زن و مرد، آن چنان آفریده شده است که آرامش و اشباع سالم خود را در علاقه به جنس مخالف (از طریق ازدواج سالم) می بینند، و هرگونه تمایلات جنسی در غیر این صورت، انحراف از طبع سالم انسانی و یک نوع بیماری روانی است، که اگر به آن ادامه داده شود، روز به روز تشدید می گردد و نتیجه اش بی میلی به «جنس مخالف» و اشباع ناسالم از طریق «جنس موافق» است.

این گونه روابط نامشروع، در «ارگانیسم بدن انسان» و حتی در سلسله اعصاب و روح، اثرات ویرانگری دارد: مرد را از یک مرد کامل بودن، و زن را از یک زن کامل بودن، ساقط می کند، به طوری که چنین زنان و مردان همجنس باز، گرفتار ضعف جنسی شدید می شوند، و قادر نیستند پدر و مادر خوبی برای فرزندان آینده خود باشند، و گاه قدرت بر تولید فرزند را به کلی، از دست می دهند.

افراد «همجنس گرا» تدریجاً به انزوا و بیگانگی از اجتماع، و سپس بیگانگی از خویشان، رو می آورند، و گرفتار تضاد پیچیده روانی می شوند، و اگر به اصلاح خویش نپردازند، ممکن است به بیماریهای جسمی و روانی مختلفی گرفتار شوند.

به همین دلیل، و به دلایل اخلاقی و اجتماعی دیگر، اسلام شدیداً «همجنس گرائی» را در هر شکل و صورت، تحریم کرده، و برای آن مجازاتی شدید که گاه به سرحد اعدام می رسد، قرار داده است.

موضوع مهم این است که: بی بند و باری و تنوع طلبی بیمارگونه دنیای متمدن مادی، بسیاری از پسران و دختران را به سوی این انحراف بزرگ می کشاند، نخست پسران را تشویق به لباس های جلف و زنانه و خودآرائی مخصوص، و دختران را به لباس های پسرانه دعوت می کند، و از اینجا انحراف و همجنس گرائی شروع می شود تا جائی که به وقیح ترین اعمال در این زمینه، شکل قانونی می دهند و از هرگونه پیگرد و مجازات برکنار می دانند که قلم از شرح و وصف آن شرم دارد. (۱)

* * *

۱ - در زمینه تحریم و فلسفه تحریم «همجنس گرائی در اسلام» بحث مشروحی در جلد نهم، صفحه ۱۹۲ به بعد (ذیل آیه ۸۱ سوره «هود») داشته ایم.

- ۳۱ وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ
- ۳۲ قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ
- ۳۳ وَ لَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَ قَالُوا لَا تَحْفَظْ وَ لَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجِيُوكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ
- ۳۴ إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ
- ۳۵ وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

ترجمه:

- ۳۱ - و هنگامی که فرستادگان ما بشارت (تولد فرزند) برای ابراهیم آوردند، گفتند: «ما اهل این شهر و آبادی را [به شهرهای قوم لوط اشاره کردند] هلاک خواهیم کرد؛ چرا که اهل آن ستمگرند!»
- ۳۲ - (ابراهیم) گفت: «در این آبادی لوط است!» گفتند: «ما به کسانی که در آن هستند آگاه تریم! او و خانواده اش را نجات می دهیم؛ جز همسرش که در میان قوم (گنهکار) باقی خواهد ماند.»
- ۳۳ - هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند از دیدن آنها بد حال و دل‌تنگ شد، گفتند: «نترس و غمگین مباش، ما تو و خانواده ات را نجات خواهیم داد، جز همسرت که در

میان قوم باقی می ماند.

۳۴ - ما بر اهل این شهر و آبادی به خاطر گناهانشان عذابی از آسمان فرو خواهیم ریخت!
 ۳۵ - و از این آبادی نشانه روشنی (و درس عبرتی) برای کسانی که می اندیشند باقی گذاریم!

تفسیر:

و این هم سرنوشت آلودگان!

سرانجام دعای لوط مستجاب شد، و فرمان مجازات سخت و سنگین این قوم تبهکار، از سوی پروردگار صادر گردید، فرشتگانی که مأمور عذاب بودند، قبل از آن که به سرزمین لوط (علیه السلام) برای انجام مأموریت خود بیایند، به سرزمینی که ابراهیم (علیه السلام) در آن بود، برای ادای رسالتی دیگر، یعنی بشارت ابراهیم (علیه السلام) به تولد فرزندان رفتند.

آیات فوق، نخست داستان برخورد آنها با ابراهیم (علیه السلام) را بیان کرده می گوید: «هنگامی که فرستادگان ما به سراغ ابراهیم با بشارت، آمدند (و او را به تولد «اسحاق» و «یعقوب» نوید دادند) افزودند، ما اهل این شهر و آبادی را (اشاره به شهرهای قوم لوط) هلاک خواهیم کرد؛ چرا که اهل آن ظالم و ستمگرند» (وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ).

تعبیر به «هَذِهِ الْقَرْيَةُ» (این آبادی) دلیل بر این است که شهرهای قوم لوط در مجاورت سرزمین ابراهیم (علیه السلام) بود.

و تعبیر به «ظالم» به خاطر آن است که: آنها، هم بر خویشان ظلم می کردند

که راه شرک و فساد اخلاق و بی عفتی را پیش گرفته بودند، و هم بر دیگران، که ظلم و ستم آنها حتی شامل عابرین و کاروان هائی که از آن سرزمین عبور می کردند، می شد.

هنگامی که ابراهیم این سخن را شنید، نگران لوط پیامبر بزرگ خدا شد «گفت: در این آبادی لوط است!» (قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا).

سرنوشت او چه خواهد شد؟!

اما فوراً در پاسخ او «گفتند: (نگران مباش) ما به کسانی که در این سرزمین هستند آگاه تریم» (قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا).

ما هرگز تر و خشک را با هم نمی سوزانیم، برنامه ما کاملاً دقیق و حساب شده است.

و افزودند: «ما قطعاً لوط و خانواده اش را نجات خواهیم داد، جز همسرش که در میان قوم باقی خواهد ماند!» (لَنُنَجِّيَنَّهٗ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ).

از این آیه، به خوبی استفاده می شود: در تمام آن شهرها و آبادی ها، تنها یک خانواده مؤمن و پاک بود، و خداوند هم به موقع آنها را رهائی بخشید، چنان که در آیه ۳۶ سوره «ذاریات» می خوانیم: فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ: «ما در آنجا جز یک خانواده مسلمان نیافتیم» و تازه همسر لوط نیز از صف مؤمنان خارج بود، و لذا محکوم به عذاب شد.

تعبیر به «غابرین» جمع «غابر» به معنی کسی است که همراهانش بروند و او بماند، زنی که در خانواده نبوت بوده، نمی بایست از «مسلمین و مؤمنین» جدا شود، اما کفر، شرک و بت پرستی او سبب جدائیش گردید.

و از اینجا روشن می شود: انحراف او تنها از نظر عقیده بود، بعید نیست این

انحراف را از محیط خود گرفته باشد، ولی در آغاز مؤمن و موحد بوده است. و به این ترتیب: ایرادی متوجه «لوط» (علیه السلام) نخواهد شد که چرا با چنین زنی ازدواج کرده است؟! ضمناً اگر مؤمنان دیگری به «لوط» گرویده بودند، حتماً قبل از این ماجرا از آن سرزمین آلوده هجرت کرده بودند، تنها لوط بود و خانواده اش که می بایست تا آخرین ساعتی که احتمال تأثیر تبلیغ و انذار می داد، در آنجا بماند.

در اینجا سؤالی پیش می آید و آن این است که: مگر ابراهیم احتمال می داد که عذاب الهی دامن لوط را هم بگیرد که در برابر فرشتگان از وضع لوط اظهار نگرانی کرد، و آنها به او اطمینان دادند: لوط نجات می یابد؟

پاسخ روشن این سؤال این است که: ابراهیم (علیه السلام) مطلب را می دانست ولی برای اطمینان قلبش، سؤال می کند، چنان که نظیر آن را همین پیامبر بزرگ در مورد معاد دارد، که: خداوند به وسیله زنده کردن مرغان، منظره معاد را پیش روی او مجسم می سازد. ولی، مفسر بزرگ، «علامه طباطبائی» معتقد است: منظور ابراهیم (علیه السلام) این بود که وجود لوط (علیه السلام) را در میان این قوم دلیلی برای رفع عذاب از آنها بگیرد، و از آیه ۷۴ - ۷۶ سوره «هود» نیز برای این مقصد کمک می گیرد، زیرا این آیات می گوید: «ابراهیم می خواست مجازات این قوم به تأخیر افتد، شاید نور هدایت در قلبشان پرتوافکن شود، ولی با این جواب روبرو شد که: اصرار در این موضوع نکن! که وضع آنها از این حرفها گذشته، و مجازاتشان قطعی و لا یتغیر است. (۱)

اما به اعتقاد ما، پاسخی که فرشتگان در اینجا در مورد آزادی لوط و

خانواده اش دادند، به خوبی نشان می دهد: در این آیات تنها سخن از «لوط» در میان بوده است، اما آیات سوره «هود» مطلب جداگانه ای را تعقیب می کند، و همان گونه که گفتیم، ابراهیم این سؤال را تنها برای کسب اطمینان بیشتر مطرح کرد. (دقت کنید).

گفتگوی فرشتگان با ابراهیم در اینجا پایان گرفت و آنها روانه دیار لوط (علیه السلام) شدند. قرآن می گوید: «هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند، از دیدن آنها اندوهگین و بی طاقت شد» (وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئِءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا).

تمام ناراحتی او از این بود که آنها را نمی شناخت، آنها به صورت جوانانی خوش قیافه بودند، و آمدن چنین میهمانانی در چنان محیط آلوده ای، ممکن بود برای «لوط» موجب دردسر و احتمالاً آبروریزی نزد میهمانان شود، لذا سخت در فکر فرو رفت که عکس العمل قوم گمراه و ننگین و بی شرم در برابر این میهمانان چه خواهد بود؟!

«سِئِءَ» از ماده «ساء» به معنی «بد حال شدن» است، و «ذَرْعٌ» به معنی «قلب» یا خلق است، بنابراین «ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا» یعنی دلتنگ و ناراحت شد.

بعضی از مفسران گفته اند: این کلمه (ذرع) در اصل به معنی «فاصله میان دست های شتر هنگام راه رفتن» است، و از آنجا که هرگاه بار سنگینی بر پشت او بگذارند، فاصله گام های خود را کمتر و تنگ تر می کند، این جمله (ضاق ذرعاً) به عنوان کنایه از حادثه سنگین و طاقت فرسا ذکر می شود.

ولی، میهمانان که ناراحتی او را درک کردند به زودی خود را معرفی نموده و

او را از نگرانی بیرون آوردند: «گفتند: نترس، و غمگین مباش (کاری از این بیشرمان ساخته نیست، و به زودی همگی نابود خواهند شد) ما تو و خانواده ات را نجات خواهیم داد، جز همسرت که در میان آنها می ماند» (و هلاک می شود) (وَ قَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَأَنَّ مِنَ الْغَابِرِينَ).

البته، از آیات سوره «هود» به خوبی استفاده می شود، هنگامی که آن قوم بی آزر از وجود میهمان های لوط (علیه السلام) با خبر شدند، به سرعت به سراغ او آمدند و در نظر داشتند مزاحم آنان شوند، لوط که هنوز فرشتگان را نشناخته بود، سخت ناراحت شد، گاه، با توسل به نصیحت، و گاه به تهدید، و گاه، از طریق تحریک وجدان آنها، که آیا یک مرد رشید در میان شما وجود ندارد؟! و گاه، از طریق پیشنهاد ازدواج دخترانش با آنها، خواست آنان را از این کار بازدارد، اما این بی شرمان به هیچ چیز قانع نبودند، و تنها به هدف ننگین خود می اندیشیدند! ولی، رسولان پروردگار خود را به لوط (علیه السلام) معرفی کرده و از طریق اعجاز الهی، چشمان آن قوم مهاجم را نابینا ساختند و آب سردی بر قلب سوخته این پیامبر بزرگ ریختند. (۱)

قابل توجه این که: رسولان پروردگار به لوط گفتند: «نترس» و «غمگین مباش»! در این که میان این دو کلمه (خوف و حزن) چه تفاوتی وجود دارد، در تفسیر «المیزان» چنین آمده: «خوف» در مورد حوادث ناگوار احتمالی است و «حزن» در موارد قطعی. بعضی، «خوف» را مربوط به حوادث آینده، می دانند، و «غم» را متعلق به حوادث گذشته. این احتمال نیز، وجود دارد که «خوف» در مورد مسائل «خطرناک» است

۱ - شرح این ماجرا را در جلد ۹، صفحه ۱۷۸ به بعد ذیل آیات ۷۷ تا ۸۱ سوره «هود» بیان کردیم.

اما غم، مربوط به حوادث «دردناک»، هر چند خطری در آن وجود نداشته باشد. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که: بر طبق آیات سوره «هود»، ترس و اندوه لوط مربوط به خودش نبوده، بلکه از این بیم داشت که مزاحم میهمان هایش شوند، اما جوابی که فرشتگان دادند، مربوط به نجات لوط و خانواده اش بود و این دو با هم سازگار نیست. پاسخ این سؤال را از آیه ۸۱ سوره «هود» اجمالاً می‌توان استفاده کرد؛ زیرا هنگامی که قوم بی‌شرم، برای دست دراز کردن، به سوی میهمان‌ها آمدند، فرشتگان به «لوط» گفتند: «این قوم به تو دسترسی پیدا نخواهند کرد» یعنی ما که سهل است، آزاری به تو نیز نمی‌توانند برسانند، بنابراین فرشتگان، نجات خود را مسلم گرفتند - و راستی هم مسلم بود - تنها بشارت را روی نجات لوط و خانواده اش، متمرکز کردند.

بعد، برای این که: سرنوشت این گروه آلوده به ننگ را در برنامه مأموریت خود، روشن تر سازند، افزودند: «ما بر اهل این شهر و آبادی عذابی از آسمان به خاطر فسق و گناهشان فرو خواهیم ریخت!» (إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ). منظور از «قَرْيَةٌ» همان شهر «سدوم» و شهرها و آبادیهای اطراف آنها است، که قوم لوط در آن می‌زیستند و بعضی، تعداد جمعیت آنها را هفتصد هزار نفر شمرده‌اند. (۱) و منظور از «رِجْز» در اینجا «عذاب» است (معنی اصلی «رِجْز» اضطراب است، سپس به هر چیزی که موجب اضطراب می‌گردد، «رِجْز» می‌گویند و لذا

عرب آن را در معانی زیادی مانند: بلاهای سخت، طاعون، برف و تگرگ شدید، بت، وسوسه شیطان و عذاب الهی، به کار می برد).

جمله «بما کَانُوا یَفْسُقُونَ» علت مجازات دردناک آنها را، که فسق و نافرمانی خدا بود، بیان می کند، و تعبیر به فعل مضارع «یَفْسُقُونَ» دلیل بر استمرار و ادامه کارهای زشتشان است. این تعبیر، بیانگر این واقعیت است که اگر از ادامه گناه، خودداری می کردند و به راه حق و تقوا و پاکی، باز می گشتند، گرفتار چنین عذابی نمی شدند و گذشته آنان بخشوده می شد.

در اینجا چگونگی عذاب دردناک آنها، توضیح داده نشده، همین اندازه می فرماید: «ما از آن آبادی ها (از ویرانه های درهم ریخته و شهرهای بلا دیده و نابود شده آنها) درس عبرت و نشانه روشنی برای کسانی که اندیشه می کنند باقی گذاریم» (وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

ولی، در همان سوره «هود» آیه ۸۲ و همچنین سوره «اعراف» آیه ۸۴، شرح عذاب آنها داده شده است، که نخست، زلزله شدیدی شهرهای آنها را به کلی زیر و رو کرد، و سپس بارانی از سنگ های آسمانی بر آنها فرو ریخت، به گونه ای که بدن ها و ویرانه های خانه ها و قصرهاشان زیر آن مدفون گشت.

تعبیر به «آيَةً بَيِّنَةً» (نشانه روشنی) اشاره به آثار باقی مانده شهر «سدوم» است که طبق آیات قرآن در مسیر راه کاروان های مردم «حجاز» قرار داشت، و تا زمان ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز باقی بود، چنان که در آیه ۷۶ سوره «حجر» می خوانیم: «وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ: «آثار آن بر سر راه کاروانیان برقرار است» و در آیه ۱۳۷ و ۱۳۸ «صافات» چنین آمده: «وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ * وَ

بِاللَّيْلِ أَمْ فَلَاتَعْقِلُونَ: «شما صبح و شام از کنار آنها می گذرید * آیا اندیشه نمی کنید»!

* * *

- ۳۶ وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ
الْآخِرَ وَلا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ
- ۳۷ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ
- ۳۸ وَ عَادًا وَ ثَمُودًا وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ
أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ
- ۳۹ وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ
فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ
- ۴۰ فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ
الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَ مَا
كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

ترجمه:

- ۳۶ - و ما به سوی «مدین» برادرشان «شعیب» را فرستادیم؛ گفت: «ای قوم من! خدا را پرستید و به روز بازپسین امیدوار باشید، و در زمین فساد نکنید!»
- ۳۷ - (ولی) آنها او را تکذیب کردند، و به این سبب زلزله آنان را فرا گرفت و بامدادان در خانه های خود به رو در افتاده و مرده بودند.
- ۳۸ - ما طایفه «عاد» و «ثمود» را نیز (هلاک کردیم)، و مساکن (ویران شده) آنان برای شما آشکار است؛ شیطان اعمالشان را برای آنان آراسته بود، از این رو آنان را از راه (خدا) بازداشت در حالی که بینا بودند!

۳۹ - و «قارون» و «فرعون» و «هامان» را نیز (هلاک کردیم)؛ موسی با دلایل روشن به سراغشان آمد اما آنان در زمین برتری جوئی کردند، ولی نتوانستند (بر خدا) پیشی گیرند!

۴۰ - ما هر یک از آنان را به گناهشان گرفتیم، بر بعضی از آنها طوفانی از سنگریزه فرستادیم، و بعضی از آنان را صیحه آسمانی فرو گرفت، و بعضی دیگر را در زمین فرو بردیم، و بعضی را غرق کردیم؛ خداوند هرگز به آنها ستم نکرد، ولی آنها خودشان بر خود ستم می کردند!

تفسیر:

هر گروه ستمگر، به نوعی مجازات شدند

بعد از داستان «لوط» و قومش، نوبت به اقوام دیگری همچون «قوم شعیب» و «عاد» و «ثمود» و «قارون» و «فرعون» می رسد، که در آیات مورد بحث به هر کدام اشاره فشرده و کوتاهی برای یک نتیجه گیری کلی شده است.

نخست می گوید: «ما به سوی «مدین» برادرشان شعیب را فرستادیم» (وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا). (۱)

تعبیر به «برادر»، چنان که بارها گفته ایم، اشاره به نهایت محبت این پیامبران نسبت به امتهایشان و عدم سلطه جوئی است، البته این پیامبران غالباً پیوند خویشاوندی با اقوامشان نیز داشتند.

«مدین» شهری است در جنوب غربی «اردن» که امروز به نام «معان» خوانده می شود، در شرق «خلیج عقبه» قرار گرفته، و حضرت شعیب (علیه السلام) و

۱ - این جمله عطف بر جمله «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا» و ما بعد آن.

قومش در آنجا می زیستند. (۱)

«شعیب» (علیه السلام) مانند سایر پیامبران بزرگ خدا، دعوت خود را از اعتقاد به مبدأ و معاد، که پایه و اساس هر دین و آئین است، آغاز کرد «گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید و به روز قیامت امیدوار باشید» (فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ).

ایمان به مبدأ، سبب می شود که انسان احساس مراقبت دقیقی به طور دائم از ناحیه پروردگار بر اعمال خود داشته باشد، و ایمان به معاد، انسان را به یاد دادگاه عظیمی می اندازد که همه چیز بی کم و کاست در آن مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

اعتقاد به این دو اصل، مسلماً در تربیت و اصلاح انسان، تأثیر فوق العاده ای خواهد داشت.

دستور سوم «شعیب» یک دستور جامع عملی بود که، تمام برنامه های اجتماعی را در برمی گیرد گفت: «سعی در فساد در زمین مکنید» (وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ).

«فساد» مفهوم وسیعی دارد که هرگونه نابسامانی و ویرانگری و انحراف و ظلم را در بر می گیرد، و نقطه مقابل آن صلاح و اصلاح است که تمام برنامه های سازنده در مفهوم آن جمع است.

«تَعْتُوا» از ماده «عتی» به معنی تولید فساد کردن است، منتها این تعبیر بیشتر در مورد مفاصد اخلاقی گفته می شود، بنابراین ذکر کلمه «مُفْسِدِينَ» بعد از آن جنبه تأکید دارد.

۱ - درباره «مدین» شرح مبسوطی ذیل آیه ۲۳ سوره «قصص» در همین جلد از تفسیر «نمونه» داشتیم.

اما آن گروه به جای این که اندرزهای این مصلح بزرگ را به گوش جان بشنوند، در مقام مخالفت برآمده، «او را تکذیب کردند» (فَكَذَّبُوهُ).

«این عمل، سبب شد که زلزله شدیدی آنها را فرو گرفت»! (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ).
«و آنها بر اثر این حادثه، در خانه های خود به رو افتادند و مردند»! (فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ).

«جائِم» از ماده «جثم» (بر وزن چشم) به معنی نشستن روی زانو، و توقف در یک مکان است، بعید نیست این تعبیر اشاره به آن باشد که آنها در موقع وقوع این زلزله شدید در خواب بودند، ناگهان به پا خاستند، همین که بر سر زانو نشستند، حادثه به آنها مهلت نداد و با فرو ریختن دیوارها و صاعقه ای که با آن زلزله مرگبار همراه بود، جان خود را از دست دادند. (۱)

آیه بعد، سخن از قوم «عاد» و «ثمود» می گوید، بی آن که از پیامبر آنها (هود و صالح)، و گفتگوهایشان با این دو قوم سرکش، سخنی به میان آورد، چرا که اقوامی بودند شناخته شده و داستان پیامبرشان در آیات دیگر قرآن کراراً آمده است، می فرماید: «ما طایفه عاد و ثمود را هلاک کردیم» (وَ عَاداً وَ ثَمُوداً). (۲)

آن گاه می افزاید: «مساکن و جایگاه های آنها برای شما آشکار است» (و ویرانه های شهرهایشان در سرزمین «حجر و یمن» بر سر راهتان) (وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ).

۱ - شرح ماجرای دردناک قوم «شعیب» در ذیل آیات ۸۴ تا ۹۵ سوره «هود» (جلد نهم، صفحه ۱۹۹ تا ۲۲۱) آمده است.

۲ - «عاداً وَ ثَمُوداً» مفعول فعل «أَهْلَكْنَا» است که در تقدیر است و از آیه قبل استفاده می شود، و بعضی آن را مفعول «اذکر» دانسته اند.

شما همه سال در مسافرت‌هایتان برای تجارت، به سوی «یمن» و «شام»، از سرزمین «حجر» که در شمال «جزیره عرب»، و «احقاف» که در جنوب و نزدیکی «یمن» قرار دارد می‌گذرید، و ویرانه‌های شهرهای عاد و ثمود را با چشم خود تماشا می‌کنید، چرا عبرت نمی‌گیرید؟! سپس، به علت اصلی بدبختی آنها اشاره کرده، می‌گوید: «شیطان اعمالشان را برای آنها زینت کرده بود، و در نتیجه آنها را از راه حق بازداشته بود» (وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ).

«در حالی که چشم بینا و عقل و خرد داشتند»، فطرت آنها بر توحید و تقوی بود، و پیامبران الهی نیز بقدر کافی راه را به آنها نشان داده بودند (وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ). بعضی از مفسران، این جمله را به معنی داشتن چشم بینا و عقل و درک کافی، و بعضی به معنی دارا بودن فطرت سالم، و بعضی به معنی استفاده از راهنمایی پیامبران دانسته‌اند. و هیچ مانعی ندارد که همه اینها در معنی آیه جمع باشد، اشاره به این‌که: آنها جاهل قاصر نبودند، بلکه قبلاً به خوبی حق را می‌شناختند، وجدان بیدار داشتند، عقل و خرد کافی، و پیامبران به آنها اتمام حجت کردند، ولی با این همه ندای عقل و وجدان، دعوت انبیاء را رها کرده، به دنبال وسوسه‌های شیطانی افتادند و روز به روز اعمال زشت و شومشان در نظرشان زیباتر جلوه کرد، و به جایی رسیدند که راهی برای بازگشت نبود، قانون آفرینش، این چوبهای خشک و بی بار و بر را به آتش کشید، که: «سزا خود همین است مریی بری را!»

آیه بعد از سه نفر از گردنکشان که هر کدام نمونه بارزی از یک قدرت

شیطانی بودند، نام می برد می گوید: «و قارون و فرعون و هامان را نیز هلاک کردیم» (و قارونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ). (۱)

«قارون»، مظهر ثروت توأم با غرور و خودخواهی و غفلت، «فرعون» مظهر قدرت استکباری توأم با شیطنت، و «هامان» الگوئی برای معاونت از ظالمان مستکبر بود. و می افزاید: «موسی با دلایل روشن، به سراغ این سه آمد و حجت را بر آنها تمام کرد» (وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ).

«اما آنها راه استکبار و غرور و سرکشی را در زمین پیش گرفتند» (فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ). قارون تکیه بر ثروت و زینت و گنج ها و علم و دانشش کرد، و فرعون و هامان تکیه بر لشکر و قدرت نظامی و نیروی تبلیغاتی عظیم در میان توده های ناآگاه. ولی «آنها با این همه نتوانستند بر خدا پیشی گیرند، و از چنگال قدرت او فرار کنند» (وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ).

خداوند، فرمان نابودی «قارون» را به زمینی داد که مهد آسایش او بود، و فرمان نابودی «فرعون و هامان» را به آبی که مایه حیات است، خدا برای نابودی آنها لشکرهای آسمان و زمین را بسیج نکرد، بلکه، آنچه مایه حیات آنها بود فرمان مرگ آنها را اجرا کرد! (۲) «سابقین» جمع «سابق» به معنی کسی است که پیشی می گیرد و جلو می افتد،

۱ - این سه کلمه نیز مفعول فعل مقدری است (أَهْلَكُنَا) که از آیات گذشته استفاده می شود و بعضی آنها را مفعول «اذکر» می دانند.

۲ - شرح ماجرای زندگی «قارون» در هفت آیه سوره «قصص» از ۷۶ - ۸۱ آمده، و هلاکت «فرعون و فرعونیان» در تفسیر سوره «قصص» در همین جلد از تفسیر «نمونه»، و در جلد ششم در تفسیر سوره «اعراف» ذکر شده است.

و اگر می فرماید: آنها پیشی نگرفتند، مفهومی این است آنها نتوانستند از قلمرو قدرت خدا، با امکاناتی که در اختیار داشتند بگریزند، و از عذاب الهی رهایی یابند، بلکه در همان لحظه ای که خداوند اراده کرد، آنها را به دیار عدم با ذلت و زبونی فرستاد.

چنان که در آیه بعد می فرماید: «ما هر یک از آنها را به گناهش گرفتیم» (فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ). و از آنجا که در حقیقت، چهار گروه در دو آیه قبل ذکر شده بود که مجازاتشان بیان نگردیده («قوم عاد و قوم ثمود» «قارون» و «فرعون و هامان») در دنباله آیه، مجازات های آنها را به ترتیب بیان کرده و می گوید:

«بر بعضی از آنها طوفانی شدید و کوبنده توأم با سنگریزه فرستادیم» (فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا).

«حاصِب» به معنی طوفانی است که در آن سنگریزه ها به حرکت در آیند («حصباء» به معنی سنگریزه است).

منظور از این گروه، «قوم عاد» است که بر طبق سوره «ذاریات» و «حاقه» و «قمر»، طوفان شدید و بسیار کوبنده ای در مدت هفت شب و هشت روز بر آنها مسلط گردید، خانه هاشان را درهم کوبید، و جسدهاشان را همچون برگهای پائیزی به اطراف پراکنده ساخت. (۱)

«بعضی دیگر را، صیحه آسمانی فرو گرفت» (وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ).

گفته ایم: «صیحه آسمانی» نتیجه صاعقه ها است که با زمین لرزه در مرکز وقوعش همراه است، و این عذابی بود که برای قوم ثمود، و بعضی اقوام دیگر

نازل گردید، چنان که در سوره «هود» آیه ۶۷ درباره قوم «ثمود» می گوید: **وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِمِينَ.**

«و بعضی دیگر از آنها را در زمین فرو بردیم» (وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ).

این مجازاتی بود که در مورد «قارون»، ثروتمند، مغرور و مستکبر بنی اسرائیل تحقق یافت که در آیه ۸۱ سوره «قصص» به آن اشاره شده است.

«و بالاخره بعضی دیگر را غرق کردیم» (وَ مِنْهُمْ مَنْ أُغْرِقْنَا).

می دانیم این اشاره به «فرعون و هامان» و اتباع آنها است، که در سوره های مختلف قرآن از آن بحث شده است.

به هر حال، با توجه به این بیان، مجازاتهای چهارگانه فوق به ترتیب برای گروه های چهارگانه ای است، که در دو آیه قبل، اشاره به انحراف و گمراهی و گناه آنها شده، بی آن که مجازات آنها ذکر شود.

اما این که: بعضی از مفسران، احتمال داده اند: این مجازات ها شامل اقوام دیگری نیز بشود (از جمله غرق برای قوم نوح، و باران سنگ برای قوم لوط)، بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا مجازات آنها در همانجا که قرآن شرح حالشان را داده بیان گردید، و نیازی به تکرار نبود، آنچه در این سلسله آیات بیان نشده بود، مجازات گروه های چهارگانه ای بود که در دو آیه اخیر آمده است.

در پایان آیه، برای تأکید این واقعیت که اینها همه گرفتار عکس العمل کارهای خویش شدند، و محصولی را درو می کردند که بذر آن را خودشان پاشیده بودند، می فرماید: «خداوند هرگز، به آنها ظلم و ستم نکرد، آنها بودند که بر خویشتن ستم کردند» (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ).

آری، مجازات های این جهان و جهان دیگر، بازتاب و تجسمی است از

اعمال انسان ها، در آنجا که تمام راههای اصلاح و بازگشت را به روی خود ببندند. خدا عادل تر از آنست که کوچکترین ظلم و ستمی درباره انسانی روا دارد. این آیه، مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، به روشنی اصل آزادی اراده و اختیار انسان را، تثبیت می کند، و این حقیقت را روشن می سازد که تصمیم گیریها همه جا از خود انسان است، خدا او را آزاد آفریده و آزاد خواسته است، بنابراین، اعتقاد پیروان مکتب جبر، که متأسفانه در میان مسلمان ها نیز وجود دارند، با این منطق نیرومند قرآن ابطال می شود.

- ۴۱ - مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بِئْتًا
وَإِنْ أُوْهِنَ الْبُيُوتُ لَبِيتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
- ۴۲ - إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
- ۴۳ - وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ
- ۴۴ - خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ

ترجمه:

- ۴۱ - مثل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدند، مثل عنکبوت است که خانه ای برای خود انتخاب کرده؛ در حالی که سست ترین خانه ها خانه عنکبوت است اگر می دانستند!
- ۴۲ - خداوند آنچه را غیر از او می خوانند می داند، و او شکست ناپذیر و حکیم است.
- ۴۳ - اینها مثال هائی است که ما برای مردم می زنیم، و جز دانایان آن را درک نمی کنند.
- ۴۴ - خداوند، آسمانها و زمین را به حق آفرید؛ در این آیتی است برای مؤمنان.

تفسیر:

تکیه گاه های سست، همچون لانه عنکبوت!

در آیات گذشته سرنوشت دردناک و غم انگیز مشرکان مفسد، و مستکبران لجوج، و ظالمان بیدادگر و خودخواه، بیان شد، به همین تناسب، در آیات مورد بحث مثال جالب و گویائی برای کسانی که غیر خدا را معبود و ولی خود قرار

می دهند بیان می کند، که هر چه درباره این مثال بیندیشیم، نکات بیشتری از آن، عاندمان می شود.

می فرماید: «کسانی که غیر از خدا را ولی و معبود خود برگزیدند، همچون عنکبوتند که خانه ای برای خود برگزیده، و سست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است، اگر می دانستند!»
(مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

چه مثال رسا و جالبی! و چه تشبیه گویا و دقیقی!؟

درست دقت کنید: هر حیوان و حشره ای برای خود خانه و لانه ای دارد، اما هیچ یک از این خانه ها، به سستی خانه «عنکبوت» نیست.

اصولاً، خانه باید دیوار و سقف و دری داشته باشد، و صاحب آن را از حوادث حفظ کند، طعمه و غذا و نیازهای او را در خود نگاه دارد.

بعضی از خانه ها سقف ندارند اما لااقل دیواری دارند یا اگر دیوار ندارند، سقفی دارند.

اما لانه «عنکبوت» که از تعدادی تارهای بسیار نازک، ساخته شده، نه دیواری دارد، نه سقفی، نه حیاطی و نه دری، اینها همه از یک سو.

از سوی دیگر، مصالح آن به قدری سست و بی دوام است که در برابر هیچ حادثه ای مقاومت نمی کند.

اگر نسیم ملایمی بوزد، تار و پودش را درهم می ریزد!

اگر چند قطره باران بر آن بیارد، آن را متلاشی می کند!

کمترین شعله آتشی به آن برسد، نابودش می سازد.

حتی اگر گرد و غبار بر آن بنشیند پاره پاره می شود، و از سقف خانه آویزان می گردد.

معبودهای دروغین این گروه نیز، نه سودی دارند و نه زبانی، نه مشکلی را حل می کنند، و نه در روز بیچارگی پناهگاه کسی هستند.

درست است که این خانه برای «عنکبوت» با آن پاهای بلند و طولانی هم مرکز استراحت است و هم در و دکان و دامی برای صید حشرات و تحصیل غذا.

ولی، در مقایسه با خانه های حیوانات و حشرات دیگر، بی نهایت سست و بی دوام است.

کسانی که، غیر خدا را تکیه گاه خود قرار دهند، تکیه آنها بر تار «عنکبوت» است.

آنها که غیر از خدا را معبود خویش برگزینند، تکیه آنها بر تار «عنکبوت» است، تخت و تاج فرعون ها، اموال بی حساب قارون ها، قصرها و گنج های شاهان، همه، مانند تارهای «عنکبوت» است.

بی دوام، سست، غیر قابل اعتماد و ناپایدار در برابر طوفان حوادث.

تاریخ نیز نشان می دهد که، به راستی هیچ یک از این امور نمی تواند تکیه گاه انسان گردد.

ولی، آنها که بر ایمان و توکل بر خدا، تکیه می کنند، تکیه بر سدّ پولادین دارند.

ذکر این نکته نیز در اینجا ضروری است: خانه «عنکبوت» و تارهای او، با این که ضرب المثل در سستی می باشد، خود از عجائب آفرینش است که دقت در آن انسان را به عظمت آفریدگار آشناتر می کند.

تارهای «عنکبوت» از مایع لزجی ساخته می شود که در حفره های بسیار کوچکی همچون سر سوزن، در زیر شکم او قرار دارد، این مایع دارای ترکیب

خاصی است، که هر گاه در مجاورت هوا قرار گیرد سخت و محکم می شود. «عنکبوت» آن را به وسیله چنگال مخصوصش از این حفره ها بیرون کشیده، و تارهای خود را از آن می سازد.

می گویند: هر عنکبوت قادر است با همین مایع بسیار مختصر، که در اختیار دارد، در حدود پانصد متر از این تارها بتند!

بعضی نوشته اند: سستی این تارها بر اثر نازکی فوق العاده است، و گرنه از تار فولادینی که به ضخامت آن باشد محکم تر است!

عجیب این که، این تارها گاهی هر کدام از چهار رشته تشکیل شده و هر رشته ای نیز خود از هزار رشته! تشکیل یافته، که هر کدام از سوراخ بسیار کوچکی که در بدن او است بیرون می آید، اکنون فکر کنید: هر یک از این تارهای فرعی چه اندازه ظریف و دقیق و باریک تهیه می شود.

علاوه بر عجائبی که در مصالح ساختمانی «خانه عنکبوت» به کار رفته، شکل ساختمانی و مهندسی آن نیز، جالب است، اگر به خانه های سالم «عنکبوت» دقت کنیم، منظره جالبی همچون یک خورشید، با شعاع هایش، بر روی پایه های مخصوصی از همین تارها، مشاهده می کنیم، البته این خانه، برای «عنکبوت» خانه مناسب و ایده آلی است، ولی، در مجموع سست تر از آن تصور نمی شود، و این چنین است معبودهائی را که غیر از خدا می پرستند.

با توجه به این که: «عنکبوت» تنها یک نوع نیست، بلکه بعضی از دانشمندان مدعی هستند: تاکنون بیست هزار نوع «عنکبوت» شناخته شده است! و هر کدام ویژگی هائی دارند، عظمت قدرت خدا در آفرینش این موجود کوچک، آشکارتر می شود.

ضمناً تعبیر به «اولیاء» (جمع ولی) به جای «اصنام» و بتها، شاید برای اشاره

به این نکته است که: نه فقط معبودهای ساختگی، که پیشوایان و رهبران غیر الهی، نیز در همین حکمند.

جمله «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (اگر می دانستند) که در آخر آیه آمده است، مربوط به بتها و معبودهای دروغین است، نه مربوط به سستی خانه عنکبوت، چرا که سستی آن را همه می دانند، بنابراین، مفهوم جمله چنین است: اگر آنها از سستی معبودان و پایگاه هائی که غیر از خدا برگزیده اند، با خبر بودند به خوبی می دانستند: اینها در سستی همانند تار عنکبوتند.

در آیه بعد، هشدار تهدیدآمیزی به این مشرکان غافل و بی خبر می دهد، می گوید: «خداوند آنچه را که آنها غیر از او می خوانند، می داند» (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ). شرک آشکار آنها، و شرک مخفی و پنهانشان، هیچ یک بر خدا پوشیده نیست. «و او است قادر شکست ناپذیر و حکیم علی الاطلاق» (وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ). اگر مهلت به آنها می دهد، نه به خاطر آنست که نمی داند، یا قدرتش محدود است، بلکه، حکمت او ایجاب می کند: فرصت کافی دهد تا بر همه اتمام حجت شود، و آنها که شایسته هدایتند، هدایت گردند.

بعضی از مفسران، این جمله را اشاره به بهانه هائی دانسته اند که مشرکان برای خود درست می کردند، و آن این که: اگر ما این بتها را می پرستیم، نه به خاطر خودشان است، اینها در حقیقت، مظهر و سمبل ستارگان آسمان، و پیامبران و فرشتگان هستند، ما در حقیقت برای آنها سجده می کنیم، و از آنها احترام به عمل

می آوریم، و خیر و شر ما و سود و زیان ما در دست آنها است. قرآن می گوید: خدا می داند شما چه چیزهایی را می خوانید، هر که باشند و هر چه باشند، در برابر قدرت فرمان او چون تار عنکبوتند، و از خود چیزی ندارند که به شما بدهند.

سومین آیه مورد بحث، گویا اشاره به ایرادی است که دشمنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برابر این مثال ها به او می کردند، می گفتند: چگونه ممکن است خدائی که آفریننده زمین و آسمان است، به «عنکبوت» و مگس و حشرات و مانند اینها مثال بزند؟.

قرآن در پاسخ آنها می گوید: «اینها مثال هائی است که ما برای مردم می زنیم، و جز عالمان آن را درک نمی کنند» (وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ).

اهمیت و ظرافت مثال، در بزرگی و کوچکی آن نیست، بلکه در انطباق آن بر مقصود است، گاه کوچک بودن آن بزرگترین نقطه قوت آن است.

فی المثل، هنگامی که سخن از تکیه گاه های سست و بی اساس است، باید مثال را از تار عنکبوت انتخاب کرد، که بهتر از هر چیز می تواند این سستی و ناپایداری و عدم ثبات را منعکس کند، این عین فصاحت و بلاغت است.

اینجا است که می گوید: تنها عالمان هستند که ریزه کاری های مثال های قرآن را درک می کنند.

در آخرین آیه مورد بحث، اضافه می کند: «خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده، و در این نشانه عظیمی است برای افراد با ایمان» (خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ

الأَرْضِ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ).

باطل و بیهوده در کار او راه ندارد، اگر مثال به عنکبوت و خانه سست و بی بنیادش می زند، روی حساب است، و اگر موجود کوچکی را برای تمثیل برگزیده برای بیان حق است، و گرنه او آفریننده بزرگترین کهکشان ها و منظومه های آسمانی است.

جالب این که: در پایان این چند آیه، تکیه روی «علم» و «ایمان» است، در یک جا می فرماید: «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (اگر می دانستند) جای دیگری می فرماید: «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ» (جز عالمان آگاه این مثل ها را درک نمی کنند).

و در اینجا می فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ» (در این، نشانه بزرگی است برای افراد با ایمان).

اشاره به این که: چهره حق روشن و آفتابی است، اما در زمینه های مستعد شکوفا می شود، قلبی آگاه، و جستجوگر، روحی بیدار و تسلیم در مقابل حق، لازم است و اگر این کوردلان، جمال حق را نمی بینند، نه به خاطر خفای آن است که به خاطر نابینائی آنها است.

٤٥ اَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ
الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ

ترجمه:

٤٥ - آنچه را از کتاب (آسمانی) به تو وحی شده تلاوت کن، و نماز را بر پا دار، که نماز (انسان را) از زشتی‌ها و گناه باز می‌دارد و یاد خدا بزرگ‌تر است؛ و خداوند می‌داند شما چه کارهائی انجام می‌دهید!

تفسیر:

نماز، باز دارنده از زشتی‌ها و بدی‌ها

بعد از پایان بخشهای مختلفی از سرگذشت اقوام پیشین و پیامبران بزرگ، و برخورد نامطلوب آنها با این رهبران الهی، و پایان غم‌انگیز زندگی آنها، روی سخن را - برای دلداری و تسلی خاطر و تقویت روحیه و ارائه خط مشی کلی و جامع - به پیامبر کرده، دو دستور به او می‌دهد:

نخست می‌گوید: «آنچه را از کتاب آسمانی (قرآن) به تو وحی شده، تلاوت کن» (اَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ).

این آیات را بخوان، که هر چه می‌خواهی در آن است: علم و حکمت، نصیحت و اندرز، معیار شناخت حق و باطل، وسیله نورانیت قلب و جان، و مسیر حرکت هر گروه و هر جمعیت. بخوان، و در زندگی به کار بند، بخوان و از آن الهام بگیر، بخوان و قلبت را به نور تلاوتش روشن کن.

بعد از بیان این دستور، که در حقیقت جنبه آموزش دارد، به دستور دوم می پردازد که شاخه اصلی پرورش است، می گوید: «و نماز را بر پا دار» (وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ). سپس، به فلسفه مهم نماز پرداخته، می گوید: «زیرا نماز انسان را از زشتی ها و منکرات باز می دارد» (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ). (۱)

از آنجا که طبیعت نماز، انسان را به یاد نیرومندترین عامل بازدارنده، یعنی اعتقاد به مبدأ و معاد می اندازد، دارای اثر بازدارندگی از فحشاء و منکر است.

انسانی که به نماز می ایستد، تکبیر، می گوید، خدا را از همه چیز برتر و بالاتر می شمرد، به یاد نعمت های او می افتد، حمد و سپاس او می گوید، او را به رحمانیت و رحیمیت می ستاید، به یاد روز جزای او می افتد، اعتراف به بندگی او می کند، از او یاری می جوید، صراط مستقیم از او می طلبد، راه کسانی که به آنها نعمت داده شده، غضب بر آنها نشده و گمراه نگشته اند (مضمون سوره حمد).

بدون شک در قلب و روح چنین انسانی، جنبشی به سوی حق، و حرکتی به سوی پاکی، و جهشی به سوی تقوا پیدا می شود.

برای خدا «رکوع» می کند، و در پیشگاه او پیشانی بر خاک می نهد، غرق در عظمت او می شود، و خودخواهی ها و خود برتر بینی ها را فراموش می کند.

شهادت به یگانگی او و گواهی به رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دهد.

بر پیامبرش درود می فرستد، و دست به درگاه خدای بر می دارد که در زمره بندگان صالح او قرار گیرد (تشهد و سلام).

۱ - فرق میان «فحشاء» و «منکر» در جلد ۱۱ صفحه ۳۷۰، ذیل آیه ۹۰ سوره «نحل» آمده است که در یک عبارت کوتاه می توان گفت: «فحشاء» اشاره به گناهان بزرگ پنهانی، و «منکر» گناهان بزرگ آشکار است، و یا «فحشاء» گناهانی است که بر اثر غلبه قوای شهویه، و «منکر» بر اثر غلبه قوه غضبیه صورت می گیرد.

همه این امور، موجی از معنویت در وجود او ایجاد می کند، موجی که سد نیرومندی در برابر گناه، محسوب می شود.

این عمل، چند بار در شبانه روز، تکرار می گردد، هنگامی که صبح از خواب برمی خیزد، در یاد او غرق می شود.

در وسط روز، هنگامی که غرق زندگی مادی شده، ناگهان صدای تکبیر مؤذن را می شنود، برنامه خود را قطع کرده، به درگاه او می شتابد، و حتی در پایان روز و آغاز شب، پیش از آن که به بستر استراحت رود، با او راز و نیاز می کند و دل را مرکز انوار او می سازد.

از این گذشته، به هنگامی که آماده مقدمات نماز می شود، خود را شستشو می دهد، پاک می کند، حرام و غضب را از خود دور می سازد، و به بارگاه دوست می رود، همه این امور، تأثیر بازدارنده در برابر خط فحشاء و منکرات دارد.

منتها هر نمازی، به همان اندازه که از شرایط کمال و روح عبادت برخوردار است، نهی از فحشاء و منکر می کند، گاه، نهی کلی و جامع و گاه، نهی جزئی و محدود.

ممکن نیست، کسی نماز بخواند و هیچ گونه اثری در او نبخشد، هر چند نمازش صوری باشد، هر چند آلوده گناه باشد، البته این گونه نماز، تأثیرش کم است، این گونه افراد اگر همان نماز را نمی خواندند، از این هم آلوده تر بودند.

روشن تر بگوئیم: نهی از فحشاء و منکر، سلسله مراتب و درجات زیادی دارد و هر نمازی، به نسبت رعایت شرایط، دارای بعضی از این درجات است.

از آنچه در بالا گفتیم، روشن می شود، سرگردانی جمعی از مفسران، در تفسیر این آیه، و انتخاب تفسیرهای نامناسب، بی جهت است، شاید آنها به همین دلیل که دیده اند بعضی، نماز می خوانند و مرتکب گناه می شوند، و آیه را

در معنی مطلقش بدون سلسله مراتب دیده اند، گرفتار شک و تردید شده اند، و راه های دیگری را در تفسیر آیه برگزیده اند.

از جمله، بعضی گفته اند: نماز انسان را از فحشاء و منکر باز می دارد، مادام که مشغول نماز است!!

چه حرف عجیبی؟ این مزیتی برای نماز نیست، بسیاری از اعمال چنین است. بعضی دیگر گفته اند: اعمال و اذکار نماز، به منزله جمله هائی است که هر یک انسان را از فحشاء و منکر نهی می کند، مثلاً تکبیر، تسبیح و تهلیل هر کدام به انسان می گوید: گناه مکن، حال انسان گوش به این نهی می دهد، یا نه؟ مطلب دیگری است.

آنها که آیه فوق را چنین تفسیر کرده اند، از این حقیقت غافل شده اند که نهی در اینجا فقط «نهی تشریحی» نیست، بلکه «نهی تکوینی» است، ظاهر آیه این است که، نماز اثر بازدارنده دارد، و تفسیر اصلی همان است که در بالا گفتیم، البته مانعی ندارد که بگوئیم نماز هم نهی تکوینی از فحشاء و منکر می کند و هم نهی تشریحی.

به چند حدیث توجه کنید:

۱ - در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین می خوانیم: مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا: «کسی که نمازش او را از فحشاء و منکر باز ندارد، هیچ بهره ای از نماز، جز دوری از خدا نبرده است»! (۱)

۲ - در حدیث دیگری از همان حضرت چنین آمده: لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يُطِيعْ

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۲۸۵، ذیل آیه مورد بحث (حدیث اخیر اشعار به نهی تشریحی دارد).

الصَّلَاةُ، وَ طَاعَةُ الصَّلَاةِ أَنْ يَنْتَهِيَ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ: «کسی که اطاعت فرمان نماز نکند، نمازش نماز نیست، و اطاعت نماز آن است که نهی آن از فحشاء و منکر به کار بندد».(۱)

۳ - و در حدیث سومی از همان بزرگوار، چنین می خوانیم: جوانی از «انصار» نماز را با پیامبر(صلی الله علیه و آله) ادا می کرد، اما با این حال آلوده گناهان زشتی بود، این ماجرا را به پیامبر(صلی الله علیه و آله) عرضه داشتند، فرمود: إِنَّ صَلَاتَهُ تَنْهَاهُ يَوْمًا مَا: «سرانجام روزی نمازش او را از این اعمال پاک می کند».(۲)

۴- این اثر نماز به قدری اهمیت دارد، که در بعضی از روایات اسلامی به عنوان معیار سنجش نماز مقبول و غیر مقبول از آن یاد شده، چنان که امام صادق(علیه السلام) می فرماید: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ أَقْبَلَتْ صَلَاتُهُ أَمْ لَمْ تُقْبَلْ؟ فَلْيَنْظُرْ: هَلْ مَنَعَتْهُ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ؟ فَبَقَدَرِ مَا مَنَعَتْهُ قُبِلَتْ مِنْهُ! «کسی که دوست دارد ببیند آیا نمازش مقبول درگاه الهی شده، یا نه؟ باید ببیند آیا این نماز او را از زشتی ها و منکرات باز داشته یا نه؟ به همان مقدار که بازداشته نمازش قبول است».(۳)

در دنباله آیه اضافه می فرماید: «ذکر خدا از آن هم برتر و بالاتر است» (وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ). ظاهر جمله فوق این است که: بیان فلسفه مهمتری برای نماز می باشد، یعنی یکی دیگر از آثار و برکات مهم نماز، که حتی از نهی از فحشاء و منکر مهمتر است، آنست که انسان را به یاد خدا می اندازد، که ریشه و مایه اصلی هر خیر و

۱ و ۲ و ۳ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۲۸۵، ذیل آیه مورد بحث (حدیث اخیر اشعار به نهی تشریحی دارد).

سعادت است، و حتی عامل اصلی نهی از فحشاء و منکر نیز، همین «ذکر الله» می باشد، در واقع برتری آن، به خاطر آنست که علت و ریشه محسوب می شود.

اصولاً، یاد خدا، مایه حیات قلوب و آرامش دل ها است، و هیچ چیز، به پایه آن نمی رسد: أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ: «آگاه باشید یاد خدا مایه اطمینان دلها است». (۱)

اصولاً، روح همه عبادات - چه نماز و چه غیر آن - ذکر خدا است، اقوال نماز، افعال نماز، مقدمات نماز، تعقیبات نماز، همه و همه، در واقع، یاد خدا را در دل انسان زنده می کند.

قابل توجه این که: در آیه ۱۴ سوره «طه» اشاره به این فلسفه اساسی نماز شده و خطاب به موسی می گوید: أِقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي: «نماز را بر پا دار، تا به یاد من باشی».

ولی مفسران بزرگ، برای جمله بالا تفسیرهای دیگری ذکر کرده اند، که در بعضی از روایات اسلامی نیز اشاراتی به آن تفسیرها شده، از جمله این که: منظور از جمله فوق، این است که: «یاد خدا از شما به وسیله رحمت» برتر از «یاد شما از او به وسیله طاعت» است. (۲)

دیگر این که: ذکر خدا از نماز برتر و بالاتر است؛ چرا که روح هر عبادتی ذکر خدا است.

این تفسیرها که بعضاً در روایات اسلامی نیز آمده، ممکن است اشاره به بطون آیه، بوده باشد، و گرنه، ظاهر آن با معنی اول، هماهنگ تر است، زیرا در اکثر مواردی که «ذکر الله» به کار رفته، منظور یاد کردن مردم از خدا است، و آیه

۱ - رعد، آیه ۲۸.

۲ - طبق این تفسیر «الله» در اینجا «فاعل» می باشد، اما طبق تفسیر گذشته «مفعول» برای مصدر مذکور در آیه است.

فوق، نیز همین معنی را تداعی می کند، البته یاد کردن خدا از بندگان می تواند، به عنوان یک نتیجه مستقیم برای یاد بندگان از خدا بوده باشد، و به این ترتیب تضاد میان دو معنی بر طرف می شود.

در حدیثی از «معاذ بن جبل» چنین آمده: هیچ یک از اعمال آدمی برای نجات او از عذاب الهی، برتر از «ذکر الله» نیست، از او پرسیدند: حتی جهاد در راه خدا؟ گفت: آری، زیرا خداوند می فرماید: «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ».

ظاهر این است که، «معاذ بن جبل» این سخن را از کلام پیامبر (صلی الله علیه وآله) استفاده کرده، زیرا خود او نقل می کند: از پیامبر خدا پرسیدم: کدام عمل از همه اعمال برتر است، فرمود: أَنْ تَمُوتَ وَ لِسَانُكَ رَطْبٌ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «این که به هنگام مردن، زبانت، به ذکر خداوند بزرگ مشغول باشد».

و از آنجا که نیت انسان ها و میزان حضور قلب آنها در نماز، و سائر عبادات، بسیار متفاوت است، در پایان آیه، می فرماید: «و خدا می داند چه کارهایی را انجام می دهید» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ).

چه، اعمالی را که در پنهان انجام می دهید، یا آشکار، چه، نیاتی را که در دل دارید، و چه سخنانی که بر زبان جاری می کنید.

نکته:

تأثیر نماز در تربیت فرد و جامعه

گر چه نماز چیزی نیست که فلسفه اش بر کسی مخفی باشد، ولی دقت در متون آیات و روایات اسلامی، ما را به ریزه کاری های بیشتری در این زمینه رهنمون می گردد:

۱ - روح و اساس و هدف و پایه و مقدمه و نتیجه و بالاخره، فلسفه نماز

همان یاد خدا است، همان «ذکر الله» است که در آیه فوق به عنوان برترین نتیجه بیان شده است.

البته، ذکر که مقدمه فکر، و فکری که انگیزه عمل بوده باشد، چنان که در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) آمده که در تفسیر جمله «وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» فرمود: ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ وَ حَرَّمَ: «یاد خدا کردن به هنگام انجام حلال و حرام» (یعنی به یاد خدا بیفتد به سراغ حلال برود و از حرام چشم پپوشد). (۱)

۲ - نماز وسیله شستشوی از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است؛ چرا که خواه ناخواه، نماز انسان را دعوت به توبه و اصلاح گذشته می کند، لذا در حدیثی می خوانیم: پیامبر(صلی الله علیه وآله) از یاران خود سؤال کرد: لَوْ كَانَ عَلَى بَابِ دَارِ أَحَدِكُمْ نَهْرٌ فَأَغْتَسَلَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْهُ خَمْسَ مَرَّاتٍ أَمْ كَانَ يَبْقَى فِي جَسَدِهِ مِنَ الدَّرَنِ شَيْءٌ؟ قُلْنَا: لَا، قَالَ: فَإِنَّ مَثَلَ الصَّلَاةِ كَمَثَلِ النَّهْرِ الْجَارِي كَلَّمَا صَلَّى صَلَاةً كَفَّرَتْ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الذُّنُوبِ: «اگر بر در خانه یکی از شما نهری از آب صاف و پاکیزه باشد، و در هر روز، پنج بار خود را در آن شستشو دهد، آیا چیزی از آلودگی و کثافت در بدن او می ماند؟».

در پاسخ عرض کردند: نه، فرمود: «نماز درست همانند این آب جاری است، هر زمان که انسان نمازی می خواند، گناهی که در میان دو نماز انجام شده است از میان می رود». (۲)

و به این ترتیب، جراحاتی که بر روح و جان انسان از گناه، می نشیند، با مرهم نماز، التیام می یابد، و زنگارهایی که بر قلب می نشیند، زدوده می شود.

۳ - نماز سدّی در برابر گناهان آینده است، چرا که روح ایمان را در انسان

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۸۲، صفحه ۲۰۰.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۳، صفحه ۷، باب ۲ از ابواب اعداد الفرائض، حدیث ۳.

تقویت می کند، و نهال تقوی را در دل پرورش می دهد، و می دانیم «ایمان» و «تقوا» نیرومندترین سدّ در برابر گناه است، و این، همان چیزی است که در آیه فوق به عنوان نهی از فحشاء و منکر، بیان شده است، و همان است که در احادیث متعددی، می خوانیم: افراد گناهکاری بودند که شرح حال آنها را برای پیشوایان اسلام بیان کردند، فرمودند: غم مخورید، نماز آنها را اصلاح می کند، و کرد.

۴ - نماز، غفلت زدا است، بزرگترین مصیبت برای رهروان راه حق آن است که هدف آفرینش خود را فراموش کنند، و غرق در زندگی مادی و لذائذ زود گذر گردند، اما نماز، به حکم این که: در فواصل مختلف، و در هر شبانه روز پنج بار انجام می شود، مرتباً به انسان اخطار می کند، هشدار می دهد، هدف آفرینش او را خاطر نشان می سازد، موقعیت او را در جهان به او گوشزد می کند، و این نعمت بزرگی است که انسان، وسیله ای در اختیار داشته باشد، که در هر شبانه روز چند مرتبه قویاً به او بیدار باش گوید.

۵ - نماز خود بینی و کبر را در هم می شکند، چرا که انسان در هر شبانه روز، هفده رکعت، و در هر رکعت، دو بار پیشانی بر خاک در برابر خدا می گذارد، خود را ذره کوچکی، در برابر عظمت او می بیند، بلکه صفری در برابر بی نهایت.

پرده های غرور و خود خواهی را کنار می زند، تکبر و برتری جوئی را در هم می کوبد. به همین دلیل «علی» (علیه السلام) در آن حدیث معروفی که فلسفه های عبادات اسلامی در آن منعکس شده است، بعد از ایمان، نخستین عبادت را که نماز است با همین هدف، تبیین می کند می فرماید: *فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ...: «خداوند ایمان را برای پاکسازی انسانها از شرک*

واجب کرده است، و نماز را برای پاکسازی از کبر» (۱).

۶ - نماز وسیله پرورش، فضائل اخلاق و تکامل معنوی انسان است، چرا که انسان را از جهان محدود ماده، و چهار دیوار عالم طبیعت بیرون می برد، به ملکوت آسمان ها دعوت می کند، و با فرشتگان هم صدا و هم راز می سازد، خود را بدون نیاز به هیچ واسطه در برابر خدا می بیند و با او به گفتگو برمی خیزد.

تکرار این عمل، در شبانه روز، آن هم با تکیه روی صفات خدا، رحمانیت و رحیمیت و عظمت او، مخصوصاً با کمک گرفتن از سوره های مختلف قرآن بعد از «حمد»، که بهترین دعوت کننده به سوی نیکی ها و پاکی ها است، اثر قابل ملاحظه ای در پرورش فضائل اخلاقی در وجود انسان دارد.

لذا در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم، که در فلسفه نماز فرمود: الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقَى: «نماز وسیله تقرب هر پرهیزکاری، به خدا است» (۲).

۷ - نماز به سائر اعمال انسان ارزش و روح می دهد - چرا که نماز روح اخلاص را زنده می کند، زیرا نماز مجموعه ای است از نیت خالص و گفتار پاک و اعمال خالصانه، تکرار این مجموع، در شبانه روز، بذر سایر اعمال نیک را در جان انسان می پاشد، و روح اخلاص را تقویت می کند.

لذا در حدیث معروفی می خوانیم، که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در وصایای خود بعد از آن که فرق مبارکش با شمشیر «ابن ملجم» جنایتکار شکافته شد، فرمود: وَاللَّهِ اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ: «خدا را خدا را درباره نماز، چرا که ستون دین شما است» (۳).
می دانیم، هنگامی که عمود خیمه، در هم بشکنند، یا سقوط کند، هر قدر

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۲۵۲.

۲ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۱۳۶.

۳ - «نهج البلاغه»، نامه ها (وصیت) ۴۷.

طناب‌ها و میخ‌های اطراف محکم باشد، اثری ندارد، همچنین هنگامی که ارتباط بندگان با خدا، از طریق نماز، از میان برود اعمال دیگر اثر خود را از دست خواهد داد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةَ فَإِنْ قُبِلَتْ قَبْلَ سَائِرِ عَمَلِهِ، وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّ عَلَيْهِ سَائِرُ عَمَلِهِ: «نخستین چیزی که در قیامت از بندگان حساب می‌شود نماز است، اگر مقبول افتاد سائر اعمالشان قبول می‌شود، و اگر مردود شد سائر اعمال نیز، مردود می‌شود!» (۱)

شاید دلیل این سخن، آن باشد که، نماز رمز ارتباط خلق و خالق است، اگر به طور صحیح انجام گردد، قصد قربت و اخلاص که وسیله قبولی سائر اعمال است در او زنده می‌شود، و گرنه، بقیه اعمال او مشوب و آلوده می‌گردد، و از درجه اعتبار ساقط می‌شود.

۸ - نماز قطع نظر از محتوای خودش، با توجه به شرایط صحت، دعوت به پاکسازی زندگی می‌کند؛ چرا که می‌دانیم مکان نمازگزار، لباس نمازگزار، فرشی که بر آن نماز می‌خواند، آبی که با آن وضو می‌گیرد و غسل می‌کند، محلی که در آن غسل و وضو انجام می‌شود، باید از هر گونه غصب و تجاوز به حقوق دیگران پاک باشد، کسی که آلوده به تجاوز و ظلم، ربا، غصب، کم‌فروشی، رشوه‌خواری و کسب اموال حرام باشد، چگونه می‌تواند مقدمات نماز را فراهم سازد؟ بنابراین تکرار نماز، در پنج نوبت در شبانه روز خود دعوتی است به رعایت حقوق دیگران.

۹ - نماز علاوه بر شرایط صحت، شرایط قبول، یا به تعبیر دیگر شرایط کمال دارد، که رعایت آنها نیز یک عامل مؤثر دیگر، برای ترک بسیاری از گناهان

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۴، صفحه ۳۴ (چاپ آل‌البیت).

است.

در کتب فقهی و منابع حدیث، امور زیادی به عنوان موانع قبول نماز، ذکر شده است، از جمله مسأله شرب خمر است که در روایات آمده: لَا تُقْبَلُ صَلَوةُ شَارِبِ الْمُسْکِرِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا إِلَّا أَنْ يَتُوبَ: «نماز شرابخوار تا چهل روز مقبول نخواهد شد، مگر این که توبه کند». (۱) و در روایات متعددی می‌خوانیم: «از جمله کسانی که نماز آنها قبول نخواهد شد، پیشوای ستمگر است». (۲)

و در بعضی از روایات دیگر، تصریح شده است: نماز کسی که زکات نمی‌پردازد قبول نخواهد شد، و همچنین روایات دیگری که می‌گوید: خوردن غذای حرام یا عجب و خود بینی از موانع قبول نماز است، پیدا است فراهم کردن این شرایط قبولی، تا چه حد سازنده است؟
۱۰ - نماز روح انضباط را در انسان تقویت می‌کند، چرا که دقیقاً باید در اوقات معینی انجام گیرد، که تأخیر و تقدیم آن هر دو، موجب بطلان نماز است، همچنین آداب و احکام دیگر در مورد نیت، قیام، قعود، رکوع، سجود و مانند آن که رعایت آنها، پذیرش انضباط را در برنامه‌های زندگی کاملاً آسان می‌سازد.

همه اینها، فوایدی است که در نماز، قطع نظر از مسأله جماعت وجود دارد، و اگر ویژگی جماعت را بر آن بیفزائیم - که روح نماز همان جماعت است - برکات بی‌شمار دیگری دارد که اینجا جای شرح آن نیست، به علاوه کم و بیش همه از آن آگاهیم.
گفتار خود را در زمینه فلسفه و اسرار نماز، با حدیث جامعی که از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده پایان می‌دهیم:

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۸۴، صفحه ۳۱۷ و ۳۲۰.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۸۴، صفحه ۳۱۷.

امام (علیه السلام)، در پاسخ نامه ای که از فلسفه نماز در آن سؤال شده بود، چنین فرمود: «علت تشریح نماز این است که، توجه و اقرار به ربوبیت پروردگار است، مبارزه با شرک و بت پرستی، و قیام در پیشگاه پروردگار در نهایت خضوع و نهایت تواضع، اعتراف به گناهان و تقاضای بخشش از معاصی گذشته، و نهادن پیشانی بر زمین، همه روز، برای تعظیم پروردگار! و نیز هدف این است که: انسان همواره هشیار و متذکر باشد، گرد و غبار فراموشکاری بر دل او ننشیند، مست و مغرور نشود، خاشع و خاضع باشد، طالب و علاقمند افزونی در مواهب دین و دنیا گردد.

علاوه بر این که، مداومت ذکر خداوند در شب و روز، که در پرتو نماز حاصل می گردد، سبب می شود: انسان مولا و مدبر و خالق خود را فراموش نکند، روح سرکشی و طغیانگری بر او غلبه ننماید.

و همین توجه به خداوند، و قیام در برابر او، انسان را از معاصی باز می دارد و از انواع فساد جلوگیری می کند» (۱).

آغاز جزء ۲۱ قرآن مجید

آیه ۴۶ سوره «عنکبوت»

۴۶ وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلَهُنَا وَ إِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

۴۷ وَ كَذَلِكَ أُنزِلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ

۴۸ وَ مَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَ لَا تَخْطُطُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ

۴۹ بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ

ترجمه:

۴۶ - با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند، و (به آنها) بگوئید: «ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده ایم، و معبود ما و شما یکی است، و ما در برابر او تسلیم هستیم!»

۴۷ - و این گونه، کتاب [= قرآن] را بر تو نازل کردیم، کسانی که کتاب (آسمانی) به آنها داده ایم به این کتاب ایمان می آورند؛ و بعضی از این گروه [= مشرکان] نیز به آن مؤمن می شوند؛ و آیات ما را جز کافران انکار نمی کنند.

۴۸ - تو هرگز پیش از این کتابی نمی خواندی، و با دست خود چیزی نمی نوشتی، مبدا کسانی که در صدد (تکذیب و) ابطال سخنان تو هستند، شک و تردید می کنند.

۴۹ - ولی این آیات روشنی است که در سینه دانشوران جای دارد؛ و آیات ما را جز ستمگران انکار نمی کنند.

تفسیر:

برای بحث بهترین روش را برگزینید

در آیات گذشته، بیشتر سخن از نحوه برخورد با «بت پرستان» لجوج و جاهل بود، که به مقتضای حال با منطقی تند، با آنها سخن می گفت، و معبودانشان را سست تر از تارهای «عنکبوت» معرفی می کرد، و در آیات مورد بحث، سخن از مجادله با «اهل کتاب» است که باید به صورت ملایم تر باشد، چه این که آنها حداقل بخشی از دستوره‌های انبیاء و کتب آسمانی را شنیده، و آمادگی بیشتری برای برخورد منطقی داشتند، که با هر کس باید به میزان عقل و دانش و اخلاقش سخن گفت.

نخست می فرماید: «با اهل کتاب، جز به روشی که از همه بهتر است مجادله نکنید» (وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ). (۱)

«لَا تُجَادِلُوا» از ماده «جدال» در اصل، به معنی «تابیدن طناب و محکم کردن» آن است، این واژه در مورد ساختمان محکم و مانند آن نیز به کار می رود، و هنگامی که دو نفر به بحث می پردازند، و در حقیقت هر کدام می خواهد دیگری را از عقیده اش بپیچاند، به این کار، «مجادله» گفته می شود، به کشتی گرفتن نیز «جدال» می گویند، و به هر حال منظور در اینجا بحث و گفتگوهای منطقی است.

تعبیر به «الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روش های صحیح و مناسبِ مباحثه را شامل می شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن،

۱ - «التي» صفت است برای موصوف مقدری مانند «الطريقة».

چه در آهنگ گفتار، و چه در حرکات دیگر همراه آن.

بنابراین، مفهوم این جمله آن است که: الفاظ شما مؤدبانه، لحن سخن دوستانه، محتوای آن مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هر گونه خشونت و هتک احترام، همچنین حرکات دست و چشم و ابرو، که معمولاً مکمل بیان انسان هستند همه باید در همین شیوه و روش، انجام گیرد.

و چه زیبا است تعبیرات قرآن، که در یک جمله کوتاه، یک دنیا معنی نهفته است! اینها همه، به خاطر آن است که هدف از بحث و مجادله، برتری جوئی و تفوق طلبی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست، بلکه، هدف تأثیر کلام و نفوذ سخن در اعماق روح طرف است، و بهترین راه برای رسیدن به این هدف همین شیوه قرآنی است.

حتی بسیار می شود اگر انسان سخن حق را به صورتی منعکس کند که طرف مقابل، آن را فکر خود بداند، نه فکر گوینده، زودتر انعطاف نشان می دهد؛ چرا که انسان به افکار خود همچون فرزندان خود علاقمند است.

درست به همین دلیل است که قرآن مجید بسیاری از مسائل را به صورت «سؤال و استفهام» طرح می کند، تا جوابش از درون فکر مخاطب بجوشد، و آن را از خود بداند.

البته هر قانونی استثنائی نیز دارد، از جمله، همین اصل کلی در بحث و مجادله اسلامی، در مواردی ممکن است حمل بر ضعف و زبونی شود، و یا طرف مقابل آن چنان مست و مغرور باشد که، این طرز برخورد انسانی، بر جرأت و جسارتش بیفزاید، لذا در دنبال آیه، به صورت یک استثناء می فرماید: «مگر کسانی از آنها که مرتکب ظلم و ستم شدند» (إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ).

همانها که بر خود و دیگران ظلم کردند، و بسیاری از آیات الهی را کتمان نمودند، تا مردم به اوصاف پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آشنا نشوند.

آنها که ظلم کردند، و فرمانهای الهی را در آنجا که بر خلاف منافعشان بود زیر پا گذاردند. آنها که ظلم کردند، و خرافاتی همچون مشرکان به میان آوردند، «مسیح» یا «عزیز» را فرزند خدا خواندند.

و بالاخره، آنها که ظلم کردند و به جای بحث منطقی دست به شمشیر برده و متوسل به زور شدند و به شیطنت و توطئه چینی پرداختند.

و در آخر آیه، یکی از مصداق های روشن «مجادله به احسن» را که می تواند الگوی زنده ای برای این بحث باشد، به میان آورده می فرماید:

«بگوئید: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده است ایمان داریم، معبود ما و شما یکی است، و در برابر او تسلیم هستیم» (وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ).

چه تعبیر زیبا، و چه آهنگ جالبی! آهنگ وحدت و ایمان به همه آنچه از سوی خدای واحد نازل شده، و حذف همه تعصب ها، و ما و شماها، و بالاخره، توحید معبود و تسلیم بی قید و شرط در برابر «الله».

این یک نمونه، از «مجادله به احسن» است، که هر کس بشنود، مجذوب آن می شود، و نشان می دهد اسلام گروه گرا، و تفرقه طلب نیست، آوای اسلام، آوای وحدت است، و تسلیم بودن در برابر هر سخن حق.

نمونه های این بحث، در قرآن فراوان است، از جمله، نمونه ای است که امام صادق (علیه السلام) در حدیثی به آن اشاره کرده، می فرماید: «مجادله به احسن»، مانند مطلبی است که در آخر سوره «یس» در مورد منکران معاد آمده است، هنگامی که

استخوان پوسیده را در مقابل پیامبر (صلی الله علیه وآله) آورده و گفتند: چه کسی قدرت دارد آن را احیا کند؟ فرمود: يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ...: «همان خدائی که روز نخست آن را آفرید، زنده می کند، همان خدائی که از درخت سبز، برای شما آتش بیرون می فرستد» (۱).

آیه بعد، به عنوان تأکید بر اصول چهارگانه ای که در آیه قبل آمد، می فرماید: «این گونه ما کتاب آسمانی (قرآن) را بر تو نازل کردیم» (وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ). آری، این قرآن بر اساس وحدت معبود، وحدت دعوت همه پیامبران راستین، تسلیم بی قید و شرط در برابر فرمان حق، و مجادله با بهترین شیوه ها نازل شده. بعضی از مفسران گفته اند: منظور از جمله فوق، تشبیه نزول قرآن بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) به نزول کتب پیشین بر سایر انبیاء است، یعنی همان گونه که بر پیامبران گذشته، کتاب آسمانی نازل کردیم، بر تو نیز قرآن را نازل نمودیم.

ولی تفسیر اول، دقیق تر به نظر می رسد، هر چند جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است. سپس، می افزاید: «کسانی که پیش از این کتاب آسمانی به آنها داده ایم (و به راستی به آن پایبند و معتقدند) به این کتاب ایمان می آورند» (فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ). چرا که هم نشانه های آن را در کتب خود یافته اند، و هم محتوایش را از نظر اصول کلی، هماهنگ با محتوای کتب خود می بینند.

البته، می دانیم همه اهل کتاب (یهود و نصاری) به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ایمان نیاوردند، بنابراین، جمله فوق، اشاره به آن گروه مؤمنان واقعی و حق جویان خالی از تعصب است که نام «اهل کتاب» تنها شایسته آنها است.

بعد می افزاید: «گروهی از اینها (از اهل مکّه و مشرکان عرب) نیز به آن ایمان می آورند» (وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ). (۱)

و در پایان، در مورد کافران هر دو گروه، می گوید: «آیات ما را جز کافران انکار نمی کنند» (وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ).

با توجه به این که: مفهوم «جحد» آنست که، انسان به چیزی معتقد باشد و آن را انکار کند، (۲) مفهوم جمله فوق، این می شود که حتی کفار، در دل به عظمت این آیات معترفند، و نشانه های صدق و راستی را در جبین آن می نگرند، و راه و رسم پیامبر (صلی الله علیه وآله) و زندگی پاکیزه و پیروان پاکبخته او را دلیلی بر اصالت آن می شمرند، اما به خاطر لجاجت، تعصب و تقلید کورکورانه از نیاکان، و یا برای حفظ منافع نامشروع زودگذر، به انکار برمی خیزند.

به این ترتیب، قرآن موضع گیری های اقوام مختلف را در برابر این کتاب آسمانی مشخص می کند: در یک صف اهل ایمانند، اعم از علمای اهل کتاب و مؤمنان راستین، و مشرکانی که تشنه حق بودند و حق را یافتند و دل به آن بستند، و در صف دیگر، منکران لجوجی که حق را دیدند اما همچون خفاشان خود را از آن پنهان داشتند، چرا که ظلمت کفر، جزء بافت وجودشان شده، و از نور ایمان وحشت دارند!

۱ - بعضی از مفسران، جمله «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ» را اشاره به مسلمانان دانسته اند، و جمله «مِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ» را اشاره به اهل کتاب، ولی این تفسیر، بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا تعبیر «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ» و مانند آن، در هیچ موردی از قرآن، ظاهراً به غیر یهود و نصاری اطلاق نشده است.

۲ - «راغب» در «مفردات» می گوید: «الْجُحُودُ نَفْيٌ مَا فِي الْقَلْبِ اثْبَاتُهُ وَ اثْبَاتٌ مَا فِي الْقَلْبِ نَفْيُهُ».

قابل توجه این که: این گروه قبلاً نیز کافر بوده اند، ولی تأکید مجدد بر کفرشان، ممکن است به این جهت باشد که قبلاً اتمام حجت بر آنها نشده بود، کفر حقیقی الآن است که بر آنها اتمام حجت شده، و با علم و آگاهی، صراط مستقیم را رها کرده، در بیراهه گام می زنند.

سپس، به یکی دیگر از نشانه های روشن حقانیت دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، که تأکیدی است بر محتوای آیه گذشته - اشاره کرده می گوید: «تو قبل از نزول قرآن، هرگز کتابی را نمی خواندی، و هرگز با دست خود چیزی نمی نوشتی مبادا دشمنانی که در صدد ابطال دعوت تو هستند گرفتار شک و تردید شوند» (و بگویند آنچه را او آورده، نتیجه مطالعه کتب پیشین و نسخه برداری از آنها است) (وَ مَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ الْمُبْطِلُونَ). (۱)

تو هرگز به مکتب نرفتی و خط نوشتی، اما با اشاره وحی الهی، مسأله آموز صد مدرس شدی!

چگونه می توان باور کرد، شخصی درس نخوانده، و استاد و مکتب ندیده، با نیروی خودش، کتابی بیاورد، و از همه جهان بشریت دعوت به مقابله کند، و همگان از آوردن مثل آن عاجز شوند؟!

آیا این دلیل بر آن نیست، که نیروی تو از قدرت بی پایان پروردگار مدد می گیری؟ و کتاب تو وحی آسمانی است که از ناحیه او بر تو القاء شده است؟

توجه به این نکته لازم است که: اگر کسی بگوید: ما از کجا بدانیم پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) هرگز به مکتب نرفت و خط نوشت؟! در پاسخ می گوئیم: او در

۱ - ضمیر در «مِنْ قَبْلِهِ» به «قرآن» باز می گردد، و تعبیر به «بیمین» (دست راست) به خاطر آن است که غالباً انسان ها با دست راست می نویسند، «مُبْطِلُونَ» جمع «مبطل» به معنی کسی است که در صدد «ابطال» چیزی است.

محیطی زندگی کرد، که با سواد در آنجا بسیار محدود و معدود بود، به طوری که می گویند: در تمام شهر «مکه» بیش از ۱۷ نفر، قدرت بر خواندن و نوشتن نداشتند، در چنین محیطی اگر کسی درس بخواند، مکتبی ببیند، محال است بتواند کتمان کند، در همه جا مشهور و معروف می شود، و استاد و درسش شناخته خواهد شد. چنین شخصی چگونه می تواند ادعا کند پیامبر راستین است؟، اما دروغی به این آشکاری بگوید؟ به خصوص این که این آیات در «مکه» در مهد نشو و نمای پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل گردیده آن هم در برابر دشمنان لجوجی که کوچکترین نقطه ضعف ها از نظرشان مخفی نمی ماند.

* * *

در آیه بعد، نشانه های دیگری برای حقانیت قرآن، بیان می کند، می گوید: «این کتاب آسمانی مجموعه ای است از آیات بینات، که در سینه های صاحبان علم قرار می گیرد» (بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ).

تعبیر به «آیات بینات» بیانگر این واقعیت است که، نشانه های حقانیت قرآن در خود آن به چشم می خورد و در پیشانی آیات می درخشد، و دلیل آن با خود آن است.

در حقیقت، همچون آیات تکوینی است که، انسان از مطالعه آن بدون نیاز به چیز دیگر، به حقیقت پی می برد؟ این آیات تشریحی نیز، از نظر ظاهر و محتوا چنان است که خود دلیل صدق خویش است.

از این گذشته، طرفداران این آیات و طالبان و دلدادگان آن، کسانی هستند که بهره ای از علم و آگاهی دارند، هر چند دستشان تهی و پایشان برهنه است.

به تعبیر روشن تر، یکی از طرق شناخت اصالت یک مکتب، بررسی حال مؤمنان به آن مکتب است، اگر گروهی نادان یا شیاد، دور کسی را گرفتند، به نظر

می‌رسد: او نیز از همین قماش باشد، اما اگر کسانی که اسرار علوم در سینه‌های آنها نهفته است، اعلام وفاداری به مکتبی کردند، دلیل بر حقانیت آن است، و ما می‌بینیم: گروهی از علمای اهل کتاب، و شخصیت‌های با تقوای ممتازی، همچون «ابوذر»ها و «سلمان»ها، «مقداد»ها و «عمار یاسر»ها و شخصیت والائی همچون علی (علیه السلام)، حامیان و عاشقان این مکتب بودند.

در روایات زیادی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده، این آیه، به ائمه اهل بیت (علیهم السلام) تفسیر شده است، این نه به معنی انحصار است، بلکه بیان مصداق روشنی است برای «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (۱).

و اگر می‌بینیم، در بعضی از روایات، تصریح شده به این که: منظور خصوص امامان است، در حقیقت، اشاره به مرحله کامل علم قرآن می‌باشد که در اختیار آنها است، و هیچ مانعی ندارد که علما و دانشمندان بلکه توده‌های فهمیده مردم بهره‌ای از این علوم قرآن، داشته باشند. ضمناً، این آیه نشان می‌دهد که، علم و دانش منحصر به آنچه در کتاب و از محضر استاد، می‌خوانند و می‌آموزند نیست، چرا که پیامبر (صلی الله علیه وآله) طبق صریح آیات گذشته، به مکتب نرفت، و خط نوشت، ولی برترین مصداق «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» بود، پس در ماورای علم رسمی، علمی است برتر و والاتر، که از سوی پروردگار به صورت نوری در قلب آدمی، القاء می‌شود که: «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ» و این جوهره علم است، و علوم دیگر پوسته علم.

در پایان آیه اضافه می‌کند: «آیات ما را جز ستمگران از روی عناد انکار نمی‌کنند» (وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ).

چرا که نشانه‌های آن روشن است: پیامبر امّی و درس نخوانده، آورنده آن

۱ - این روایات به طور مشروح در تفسیر «برهان»، جلد ۳، صفحه ۲۵۴ به بعد آمده است.

است. و آگاهان اندیشمند، مؤمنان به آن هستند. از این گذشته، خود آن نیز مجموعه آیات بینات (سخنانی با محتوای روشن و آشکار) می باشد. و در کتب پیشین نیز نشانه های آن آمده است. با این همه، آیا کسی جز آنها که بر خویشتن و بر جامعه ستم می کنند آن را انکار می نماید؟ (تکرار می کنیم: تعبیر به «جحد» در موردی است که انسان چیزی را می داند و بر خلاف علمش انکار می کند).

نکته ها:

۱ - نگار من که به مکتب نرفت!...

درست است که خواندن و نوشتن برای هر انسانی کمال محسوب می شود، ولی گاه، شرائطی پیش می آید که، نخواندن و ننوشتن کمال است. و این در مورد پیامبران مخصوصاً خاتم انبیاء (صلی الله علیه و آله) کاملاً صدق می کند، چه این که: اگر دانشمندی درس خوانده، و فیلسوفی آگاه و پر مطالعه، ادعای نبوت کند، و کتابی ارائه دهد به عنوان یک کتاب آسمانی، در چنین شرائطی ممکن است وسوسه و تردیدهایی پیش بیاید که: آیا این کتاب و مکتب، مولود اندیشه های خود او نیست؟

اما اگر ببینیم، از میان یک قوم عقب افتاده، انسانی که هرگز محضر استادی را درک نکرده، کتابی نخوانده، و صفحه ای ننوشته، برخاست، کتابی به عظمت عالم هستی، با محتوایی بسیار بلند و عالی، ارائه داد، در اینجا به خوبی می توان درک کرد که این تراوش مغز او نیست، بلکه وحی آسمانی و تعلیم الهی است.

در آیات دیگر قرآن، نیز روی «امی» بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله) تکیه شده، و چنان که در ذیل آیه ۱۵۷ سوره «اعراف» گفتیم، سه تفسیر برای کلمه «امی» ذکر کرده اند که از همه روشن تر «درس نخوانده» است.

اصولاً، در محیط «حجاز» درسی نبود که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بخواند، و معلمی نبود که از محضرش استفاده کند، و گفتیم: تعداد کسانی که فقط سواد خواندن و نوشتن داشتند در تمام «مکه» در مردان از ۱۷ نفر تجاوز نمی کرد، می گویند از زنان، نیز تنها یک نفر بود که خواندن و نوشتن می دانست. (۱)

طبیعی است، در چنین محیطی که ابتدائی ترین مرحله علم (خواندن و نوشتن)، این قدر کمیاب و محدود است، ممکن نیست کسی درس خوانده باشد، و مردم از آن آگاه نشوند، و اگر کسی با قاطعیت ادعا کرد: من هیچ درسی نخوانده ام و کسی آن را انکار نکرد، دلیل روشنی بر صدق گفته او است، و به هر حال، این وضع خاص پیامبر (صلی الله علیه وآله) که در آیات فوق آمده، برای تکمیل اعجاز قرآن و قطع بهانه های بهانه جویان، بسیار مؤثر و مفید بود، آری، او عالم بزرگ و بی نظیری بود که: فقط در مکتب وحی درس خوانده بود.

تنها بهانه ای که برای بعضی مانده، این است که: پیامبر قبل از دوران نبوتش یکی دو سفر به شام کرد (برای مدتی کوتاه که مشغول انجام برنامه تجارت بود) می گویند: شاید در این یکی دو سفر، با علمای اهل کتاب، تماس گرفته و مسائل را از آنها دریافت داشته است!

دلیل سستی این ادعا، در خودش نهفته است، این همه تاریخ پیامبران و احکام و قوانین و مقررات و معارف عالی را چگونه ممکن است، انسان درس نخوانده و مکتب نرفته، به این زودی از افرادی بشنود، و به خاطر بسپارد، و در مدت ۲۳ سال پیاده کند؟ و در برخورد با حوادث بی سابقه و غیر منتظره، عکس العمل لازم نشان دهد، و این درست به آن می ماند که بگوئیم: فلان طبیب بزرگ، تمام علوم و فنون طب را در آن چند روزی آموخت که در فلان بیمارستان ناظر

۱ - «فتوح البلدان»، بلاذری، طبع مصر، صفحه ۴۵۷.

حال مداوای بیماران به وسیله پزشکان بود، این سخن به شوخی شبیه تر است! توجه به این نکته نیز لازم است که، پیامبر(صلی الله علیه وآله) بعد از رسیدن به مرحله نبوت، احتمالاً توانائی بر نوشتن و خواندن از طریق تعلیمات الهی داشت، هر چند در هیچ تاریخی دیده نشده است که او از این علم و دانشش استفاده کرده باشد، چیزی را از رو بخواند و یا با دست خود نامه ای بنویسد، و شاید پرهیز پیامبر(صلی الله علیه وآله) در تمام عمرش از این کار، باز برای این بود که دستاویزی به دست بهانه جویان ندهد.

تنها موردی که در بعضی کتب تاریخ و حدیث آمده، که پیامبر(صلی الله علیه وآله) خودش مطلبی را نوشت، در ماجرای صلح حدیبیه است که در «مسند احمد» آمده است: «پیامبر شخصاً قلم به دست گرفت و صلحنامه را نوشت».(۱)

ولی جمعی، از علمای اسلام، این حدیث را انکار کرده اند و آن را مخالف صریح آیات فوق می دانند، هر چند به عقیده بعضی، صراحتی هم ندارد، زیرا این آیات، ناظر به وضع پیامبر(صلی الله علیه وآله) قبل از نبوت است، چه مانعی دارد که بعد از نیل به مقام نبوت، استثنائاً در یک مورد خطی بنویسد که آن خود معجزه ای محسوب می شود؟!

ولی به هر حال، در چنین مسأله ای تکیه کردن بر خبر واحد دور از حزم و احتیاط، و مخالف چیزی است که در «علم اصول» اثبات شده، هر چند این خبر چنان که گفتیم مشکلی ایجاد نکند.(۲)

۱ - «مسند احمد»، جلد ۴، صفحه ۲۹۸.

۲ - در جلد ۶ تفسیر «نمونه»، صفحه ۴۰۰ به بعد شرح دیگری در زمینه پیامبر اتمی (ذیل آیه ۱۵۷ سوره اعراف) آمده است.

۲- راه نفوذ در دیگران

برای تسخیر دل‌ها و نفوذ سخن حق در افکار دیگران، تنها توسل به استدلال‌ات قوی و نیرومند کافی نیست، نحوه برخورد با طرف، و شیوه بحث عمیق‌ترین اثر را در این مرحله می‌گذارد، چه بسیارند کسانی که در بحثها دقیق و موشکاف، و بر مسائل علمی مسلط و آگاهند، اما چون از شیوه «جدال احسن» و بحث‌های سازنده آگاه نیستند، کمتر در گفتگو با دیگران، موفق به نفوذ در قلب آنها می‌شوند.

حقیقت این است که، اقتناع «عقل و فکر» به تنهایی کافی نیست، باید «عواطف» نیز اقتناع گردد که نیمی از وجود انسان را تشکیل می‌دهند.

به تعبیر دیگر، نفوذ در مرحله «خود آگاه» روح انسان، به تنهایی کفایت نمی‌کند، باید در مرحله «ناآگاه» که بخش مهم روح را تشکیل می‌دهد نیز نفوذ کرد.

از بررسی حال پیامبران، مخصوصاً حال پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و ائمه هدی (علیهم السلام) به خوبی استفاده می‌شود، این بزرگواران برای تحقق بخشیدن به اهداف تبلیغی و تربیتی خود، از اخلاق اجتماعی و اصول روانشناسی و انسانی‌ترین شیوه‌های نفوذ در قلب‌ها، استفاده می‌کردند.

طرز برخورد آنها با مردم چنان بود که، به سرعت آنها را به سوی اهداف خود جلب و جذب می‌کردند، گرچه بعضی میل دارند، به این امور همیشه جنبه اعجاز دهند، اما چنین نیست، اگر ما هم سنت و روش و شیوه آنها را در برخورد با دیگران، به کار بندیم به سرعت می‌توانیم در آنها اثر بگذاریم، و در اعماق جانشان نفوذ کنیم.

قرآن، با صراحت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می‌گوید: فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ

وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ: «به خاطر رحمت الهی است که نسبت به آنها نرمخو شده ای که اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند» (۱).

بسیار دیده شده است: بعضی، بعد از ساعت ها بحث و گفتگو نه تنها پیشرفتی در مذاکرات خود حاصل نمی کنند، بلکه طرف را در عقیده باطل خویش راست تر و متعصب تر می بینند، دلیل آن این است که از روش جدال به احسن استفاده نشده است.

خشونت در بحث، برتری جوئی، تحقیر طرف مقابل، اظهار کبر و غرور، عدم احترام به افکار دیگران، و عدم صمیمیت در بحث ها همه، از اموری است که باعث شکست انسان در بحث می شود، لذا، در مباحث اخلاق اسلامی، بحثی تحت عنوان تحریم «جدال» و «مراء» می بینیم، که منظور از آن، بحث هائی است که: در آن روح حق جوئی و حق طلبی نباشد، بلکه هدف از آن پرخاشگری و برتری طلبی و به کرسی نشاندن سخن خویش است!

تحریم «جدال» و «مراء»، گذشته از جنبه های معنوی و اخلاقی، برای همین است که در این گونه بحث ها هرگز پیشرفت فکری حاصل نمی شود.

مفهوم «جدال» و «مراء» به هم نزدیک است ولی دانشمندان اسلامی میان آنها فرق هائی گذارده اند: «مراء» به معنی اظهار فضل و کمال است، و «جدال» به منظور تحقیر طرف مقابل.

«جدال» به حملات ابتدائی در بحث گفته می شود، ولی «مراء» به حملات دفاعی.

«جدال» در مسائل علمی است و «مراء» اعم است (البته تضادی در میان این

تفسیرها وجود ندارد).

به هر حال، مجادله و بحث با دیگران گاهی «جدال به احسن» است، و آن بحثی است که: شرایطی که در بالا گفتیم، دقیقاً در آن رعایت شود، و گاهی به «غیر احسن» است، و آن در صورتی است که امور بالا، به دست فراموشی سپرده شود.

این گفتار را با ذکر چند روایت گویا و آموزنده پایان می دهیم.

۱ - در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كَانَ مُحَقَّقًا: «هیچ کس حقیقت ایمان را به طور کامل درک نمی کند، مگر این که «مراء» را ترک گوید، هر چند حق با او باشد». (۱)

۲ - در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر خدا «سلیمان» به فرزندش گفت: يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَالْمِرَاءَ، فَإِنَّهُ لَيْسَتْ فِيهِ مَنَفَعَةٌ، وَ هُوَ يُهَيِّجُ بَيْنَ الْإِخْوَانِ الْعَدَاوَةَ: «پسر من! از «جدال» بپرهیز، زیرا نه تنها سودی در آن نیست، بلکه آتش دشمنی را میان برادران شعله‌ور می سازد». (۲)

۳ - و نیز از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود: مَا ضَلَّ قَوْمٌ بَعْدَ أَنْ هَدَاهُمْ إِلَّا أَوْتُوا الْجِدَالَ: «هیچ گروهی پس از هدایت گمراه نشدند، مگر این که از راه جدال و بحث های پرخاشگرانه و برتری جویانه، که حقیقت در آن دنبال نمی شود، وارد شدند». (۳)

۳ - «کافران» و «ظالمان»

در آیات فوق، یک بار با این جمله برخورد می کنیم که: «آیات ما را جز

۱ - «سفینه البحار»، ماده «مراء».

۲ و ۳ - «احیاء العلوم».

کافران از روی عناد انکار نمی کنند» و بار دیگر با همین جمله، با این تفاوت که، عنوان «ظالمان» به جای «کافران» نشسته و می گوید: «آیات ما را جز ظالمان انکار نمی کنند».

مقایسه این دو با هم، نشان می دهد که مسأله از قبیل تکرار نیست، بلکه، بیان دو مطلب مختلف است، یکی به جنبه های عقیدتی اشاره می کند، و دیگری به جنبه های عملی.

نخست می گوید: آنها که با پیشداوری های نادرست خود و یا تقلیدهای کورکورانه از نیاکان، کفر و شرک را برگزیده اند، هر آیت و نشانه ای را از خدا ببینند نفی می کنند، هر چند عقلشان آن را به درستی پذیرفته باشد.

در تعبیر دوم می گوید: آنها که با ظلم و ستم بر خویشان و جامعه، راهی را انتخاب کرده اند، و منافع نامشروعشان را در آن می بینند، و مصمم به ادامه این ستمگری هستند، طبیعی است که زیر بار آیات ما نمی روند، چرا که آیات ما همان گونه که با خط فکری آنها سازگار نیست با خط عملی آنها نیز، سازگار نمی باشد.

* * *

- ۵۰ وَ قَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ
- ۵۱ أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَ ذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
- ۵۲ قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيِّنَاتٍ وَ بَيِّنَاتُكُمْ شَهِيداً يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَ كَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
- ۵۳ وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ لَوْ لَا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَ لِيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ
- ۵۴ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ إِنَّا جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ
- ۵۵ يَوْمَ يَعْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ يَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

ترجمه:

- ۵۰ - گفتند: «چرا معجزاتی از سوی پروردگارش بر او نازل نشده؟! بگو: «معجزات همه نزد خداست (و به فرمان او نازل می شود)؛ من تنها بیم دهنده ای آشکارم!»
- ۵۱ - آیا برای آنان کافی نیست که این کتاب را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آنها تلاوت می شود؟! در این، رحمت و تذکری است برای کسانی که ایمان می آورند (و این معجزه بسیار واضحی است).

۵۲ - بگو: «همین بس که خدا میان من و شما گواه است؛ آنچه را در آسمانها و زمین است می داند؛ و کسانی که به باطل ایمان آوردند و به خدا کافر شدند زینکاران واقعی هستند!»
 ۵۳ - آنان با شتاب از تو عذاب را می طلبند؛ و اگر موعد مقرر تعیین نشده بود، عذاب (الهی) به سراغ آنان می آمد، و سرانجام این عذاب به طور ناگهانی بر آنها نازل می شود در حالی که نمی دانند (و غافلند).

۵۴ - آنان با عجله از تو عذاب می طلبند، در حالی که جهنم به کافران احاطه دارد.

۵۵ - آن روز که عذاب (الهی) آنها را از بالای سر و پائین پایشان فرا می گیرد و به آنها می گوید: «بپشید آنچه را عمل می کردید» (روز سخت و دردناکی برای آنهاست)!

تفسیر:

آیا معجزه قرآن کافی نیست؟!

کسانی که بر اثر لجاجت، و اصرار در باطل، حاضر نبودند به هیچ قیمتی در برابر بیان مستدل و منطقی قرآن، تسلیم شوند، و آوردن کتابی همچون قرآن به وسیله فرد درس نخوانده ای، همچون پیامبر (صلی الله علیه و آله)، - که دلیل روشنی بر حقانیت وی بود - پذیرند، دست به بهانه جوئی تازه ای زدند، چنان که قرآن در نخستین آیات مورد بحث می گوید: آنها از روی سخریه و استهزاء «گفتند: چرا معجزاتی (همچون معجزات موسی و عیسی (علیهما السلام)) از سوی پروردگارش بر او نازل نشده است؟» (وَ قَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ).

چرا او عصای موسی، و ید بیضاء، و دم مسیحا، ندارد؟

چرا او هم دشمنان خود را با معجزات بزرگ، نابود نمی کند؟ آن گونه که موسی و شعیب و هود و نوح و صالح (علیهم السلام) کردند؟

و یا همان گونه که در سوره «اسراء» از زبان این گروه آمده است: «چرا پیامبر اسلام، نهرها و چشمه های آب جاری از بیابان خشک «مکه» ظاهر نمی کند؟» «چرا قصری از طلا ندارد؟» «چرا به آسمان صعود نمی کند؟» و «چرا نامه ای از سوی خدا از آسمان برای آنها نمی آورد!!» (۱)

بدون شک، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) معجزات دیگری غیر از قرآن مجید داشته، و تواریخ نیز با صراحت از آن سخن می گوید، ولی، آنها با این سخنانشان، دنبال تحصیل معجزه نبودند، بلکه، از یکسو، می خواستند اعجاز قرآن را نادیده بگیرند، و از سوی دیگر، تقاضای معجزات اقتراحی داشتند (منظور از معجزات اقتراحی، این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) طبق تمایلات این و آن، هر امر خارق العاده ای را که پیشنهاد کنند، انجام دهد، مثلاً این یکی پیشنهاد خارج ساختن چشمه های آب کند، دیگری بگوید: من قبول ندارم، باید کوه های «مکه» را طلا کنی، سومی هم بهانه بگیرد، که این کافی نیست باید به آسمان صعود کنی، و به این ترتیب معجزه را به صورت بازیچه بی ارزشی در آورند، و تازه آخر کار بعد از دیدن همه اینها ساحرش بخوانند).

لذا قرآن در آیه ۱۱۱ سوره «انعام» می گوید وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا: «اگر ما فرشتگان را بر آنها نازل کنیم، و مردگان زنده شوند و با آنها سخن بگویند و همه چیز را در برابر آنها محشور نمائیم، باز هم ایمان نمی آورند!»

به هر حال، قرآن برای پاسخگویی به این بهانه جویان لجوج، از دو راه وارد می شود:

نخست می گوید: به آنها «بگو معجزه، کار من نیست که با تمایلات شما

انجام گیرد، معجزات همه نزد خدا است» (قُلْ إِنَّمَا آيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ). او می داند چه معجزه ای، با چه زمانی و برای چه اقوامی متناسب است، او می داند: چه افرادی در صدد تحقیق و پی جوئی حقتند، و باید خارق عادات به آنها نشان دهد، و چه افرادی بهانه گیرند و دنبال هوای نفس؟

و بگو: «من فقط انذار کننده و بیم دهنده آشکارم» (وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ). تنها وظیفه من انذار و تبلیغ است، و بیان کلام خدا، اما ارائه معجزات و خارق عادات، تنها به اختیار ذات پاک او است، این یک پاسخ.

پاسخ دیگر این که: «آیا همین اندازه برای آنها کافی نیست که ما این کتاب آسمانی را بر تو نازل کردیم، که پیوسته بر آنها تلاوت می شود» (أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ).

آنها تقاضای معجزات جسمانی می کنند، در حالی که قرآن برترین معجزه معنوی است. آنها تقاضای معجزه زود گذری دارند، در حالی که قرآن معجزه ای است جاویدان، و شب و روز، آیاتش بر آنها خوانده می شود.

آیا امکان دارد، انسانی درس نخوانده - و حتی اگر فرضاً درس خوانده بود - کتابی با این محتوا و این جاذبه عجیب، که فوق توانائی انسانها است بیاورد؟ و عموم جهانیان را دعوت به مقابله کند، و همه در برابر آن عاجز و ناتوان بمانند؟!

اگر راستی منظور آنها، معجزه است، ما به وسیله نزول قرآن، بیش از آنچه آنها تقاضا دارند در اختیارشان گذارده ایم، ولی نه، آنها حق طلب نیستند، بهانه جو هستند. باید توجه داشت: جمله «أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ» (آیا برای آنها کافی نیست؟)

معمولاً در مواردی گفته می شود، که انسان کاری ما فوق انتظار طرف، انجام داده، و او از آن غافل است، یا خود را به غفلت می زند. مثلاً می گوید: چرا فلان خدمت را به من نکردی، و ما انگشت روی خدمت بزرگتری می گذاریم، که او آن را نادیده گرفته، و می گوئیم آیا کافی نیست که ما چنین خدمت بزرگی به تو کردیم؟!

از همه اینها گذشته، معجزه باید هماهنگ با شرائط زمان، مکان و چگونگی دعوت پیامبر باشد، پیامبری که آئینش جاودانی است باید معجزه جاودانی داشته باشد.

پیامبری که دعوتش جهان گیر است، و باید قرون و اعصار آینده را نیز در بر گیرد، باید معجزه روحانی و عقلانی روشنی داشته باشد، که فکر همه اندیشمندان و صاحب خردان را به سوی خود جذب کند. مسلماً برای چنین هدفی، قرآن مناسب است، نه عصای موسی (علیه السلام) و ید بیضا.

و در پایان آیه، برای تأکید و توضیح بیشتر، می گوید: «در این کتاب آسمانی هم رحمت بزرگی نهفته است و هم تذکر گویائی، برای کسانی که ایمان می آورند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَ ذِكْرًا لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

آری، قرآن هم «رحمت» است و هم «وسیله یادآوری»، اما برای گروه با ایمان، برای آنها که درهای قلب خود را به روی حقیقت گشوده اند، برای آنها که طالب نورند و خواهان پیدا کردن راه، آنها این رحمت الهی را با تمام وجود خود احساس می کنند، و در پرتو آن آرامش می یابند، آنها هر بار که آیات قرآن را می خوانند تذکر تازه ای می یابند.

ممکن است، فرق میان «رحمت» و «ذکر» این باشد که، قرآن تنها یک معجزه و مایه تذکر نیست، بلکه، علاوه بر آن، مملو است از برنامه ها و قوانین رحمت آفرین و دستورهای تربیتی و انسان ساز، فی المثل عصای موسی (علیه السلام) تنها

معجزه بود، ولی در زندگی روزمره مردم اثری نداشت، اما قرآن هم معجزه است و هم برنامه کامل زندگی و مایه رحمت.

و از آنجا که هر مدعی نیاز به شاهد و گواه دارد، در آیه بعد می فرماید: «بگو همین بس که خدا میان من و شما گواه است» (قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيِّنًا وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا). بدیهی است، هر قدر آگاهی شاهد و گواه بیشتر باشد، ارزش شهادت او بیشتر است، لذا در جمله بعد اضافه می کند: «خدائی گواه من است که تمام آنچه را در آسمانها و زمین است می داند» (يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

حال ببینیم، خداوند چگونه بر حقانیت پیامبرش گواهی داده؟

ممکن است این گواهی، گواهی عملی باشد؛ زیرا وقتی خداوند معجزه بزرگی همچون قرآن را در اختیار پیامبرش قرار می دهد، سند حقانیت او را امضاء کرده است، مگر ممکن است، خداوند حکیم عادل، معجزه را در اختیار فرد دروغگوئی (العیاذ باللّٰه) بگذارد؟ بنابراین اعطای معجزه به شخص پیامبر، خود بهترین طرز گواهی دادن خدا به نبوت او است.

علاوه، بر گواهی عملی فوق، در آیات متعددی از قرآن مجید گواهی قولی نیز داده شده، چنان که در آیه ۴۰ سوره «احزاب» می خوانیم: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ».

و در آیه ۲۹ سوره «فتح» نیز آمده است: مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ: «محمد رسول خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار خشن، و در میان خودشان رحیم و مهربانند».

بعضی از مفسران گفته اند: این آیه در پاسخ بعضی سران یهود در «مدینه»

مانند «کعب بن اشرف» و اتباع او نازل شده است، که گفتند: ای محمد چه کسی گواهی می دهد که تو فرستاده خدائی؟ آیه نازل شد و گفت: خداوند چنین گواهی می دهد. از اینجا تفسیر و بیان دیگری برای آیه فوق نیز می توان به دست آورد، و آن این که: منظور، گواهی و شهادت خداوند است در کتب آسمانی پیشین، که علمای اهل کتاب به خوبی از آن آگاهی داشتند.

در عین حال، منافاتی بین این تفسیرهای سه گانه نیست، و ممکن است همه در معنی آیه جمع باشد.

در پایان آیه، به عنوان یک هشدار و تهدید می فرماید: «کسانی که ایمان به باطل آوردند و به «اللّه» کافر شدند، زیانکاران واقعی هستند» (وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَ كَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

چه خسروانی از این بالاتر، که انسان تمام سرمایه های وجود خود را در برابر هیچ از دست دهد؟ آنگونه که مشرکان دادند، قلب و جان خود را در اختیار بت ها نهادند و تمام نیروهای جسمانی، و امکانات اجتماعی و فردی خود را در اختیار تبلیغ و ترویج آئین بت پرستی، و محو نام «اللّه» گذاردند، و جز خسران و زیان، نتیجه ای عائد آنها نشد.

غالباً قرآن در آیات خود، به این خسران بزرگ اشاره می کند، و گاهی با ذکر کلمه «أخسر» (زیانکارتر) این حقیقت را نشان داده که زیانی از این برتر و بالاتر نیست. (۱)

مهمتر این که: گاه انسان در معامله ای زیان می کند، تنها سرمایه خود را از دست می دهد و ورشکست می شود، اما گاهی، از این فراتر می رود، بدهکاری

۱ - هود، آیه ۲۲ - نمل، آیه ۵ - کهف، آیه ۱۰۳.

زیادی نیز بر دوش او می ماند، و این بدترین نوع ورشکستگی است، و مشرکان درست همین حال را دارند، بلکه، گاهی مایه ورشکستگی و گمراهی دیگران نیز می شوند، و به اصطلاح ورشکستگی زنجیره ای را تشکیل می دهند. (۱)

در آیات گذشته، دو قسمت از بهانه جوئی های کفار در برابر دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پاسخ آن مطرح شد، نخست: این که می گفتند: چرا او معجزه ای نمی آورد؟ که قرآن پاسخ داد: این کتاب آسمانی خود برترین معجزه است. دیگر این که، چه کسی گواهی بر حقانیت او می دهد؟ که قرآن پاسخ داد خدائی که از همه چیز آگاه است.

در آیه مورد بحث، به سومین بهانه جوئی های آنها اشاره می کند. می گوید: «آنها در مورد عذاب عجله می کنند و با سرعت آن را از تو می طلبند» (وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ). آنها می گویند: اگر عذاب الهی حق است و دامن کفار را می گیرد، پس چرا به سراغ ما نمی آید؟!

قرآن در پاسخ این سخن، سه جواب می دهد:

نخست می گوید: «اگر موعد مقرر تعیین نشده بود، عذاب الهی فوراً به سراغشان می آمد» (وَ لَوْ لَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ).

این زمان معین، برای آن است که هدف اصلی، یعنی بیداری یا اتمام حجت بر آنها حاصل گردد، خدا هرگز بر خلاف حکمت، در کارهایش شتاب و عجله نمی کند. دیگر این که، آنها که این سخن را می گویند، چه اطمینانی دارند که هر لحظه

۱ - در این زمینه بحث مشروحو در جلد ۱۲، صفحه ۵۶۳ (ذیل آیه ۱۰۳ سوره کهف) بیان کرده ایم.

عذاب الهی دامنشان را بگیرد؟ «چرا که این عذاب ناگهانی و بدون مقدمه، در حالی که آنها نمی دانند و توجه ندارند، به سراغشان می آید» (وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ). (۱)

گرچه موعد عذاب در واقع معین و مقرر است، ولی مصلحت این است که آنها از آن آگاه نباشند، و بدون مقدمه فرا رسد، چرا که اگر وقت آن اعلام می شد، باعث تجری و جسارت کفار و گنهکاران می گردید، آنها تا آخرین لحظه به گناه و کفر ادامه می دادند، و در لحظات آخر که موعد مقرر عذاب نزدیک می شد همگی توبه می کردند، و به سوی حق باز می گشتند!

فلسفه تربیتی این مجازات ها ایجاب می کند که، موعدش مکتوم باشد تا هر لحظه اثر خود را ببخشد، و ترس و وحشت آن، عاملی بازدارنده گردد، ضمناً، از آنچه گفتیم روشن شد که: منظور از جمله «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» این نیست که آنها اصل وجود عذاب را درک نمی کنند، و گر نه فلسفه عذاب از بین می رفت، بلکه منظور این است که: آنها لحظه وقوع آن و مقدماتش را تشخیص نمی دهند، و به تعبیر دیگر به طور غافلگیرانه مثل صاعقه بر آنها فرود می آید. از آیات مختلف قرآن بر می آید که، این بهانه جوئی منحصر به کفار «مکه» نبود، بلکه، بسیاری از امم دیگر نیز روی مسأله تعجیل عذاب اصرار می ورزیدند.

بالاخره، سومین پاسخ را قرآن در آیه بعد بیان کرده، می گوید: «آنها در برابر تو در مورد عذاب عجله می کنند، در حالی که جهنم کافران را احاطه کرده است!» (يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ).

۱ - «بَغْتَةً» از ماده «بغت» (بر وزن وقت) به معنی بر خورد ناگهانی و غیر منتظره چیزی است.

اگر عذاب دنیا تأخیر بیفتد، عذاب آخرت صددرصد قطعی است، آن چنان مسلم است که قرآن به صورت یک امر فعلی از آن یاد می کند و می گوید: «جهنم گوئی هم اکنون آنها را احاطه کرده است!»

در اینجا تفسیر دقیق تری نیز برای این آیه وجود دارد، و آن این که: جهنم از دو نظر هم اکنون «به معنی واقعی کلمه» این گروه را احاطه کرده.

نخست: جهنم دنیا است، آنها بر اثر شرک و آلودگی به گناه در جهنمی که خود فراهم کرده اند می سوزند، جهنم جنگ و خون ریزی، جهنم نزاع و اختلاف، جهنم ناامنی و ناآرامی، جهنم ظلم و بیدادگری، و جهنم هوی و هوسهای سرکش!

دیگر این که، طبق ظاهر آیات قرآن، جهنم هم اکنون موجود است و طبق تحلیلی که قبلاً داشته ایم، در باطن و درون این دنیا است و به این ترتیب حقیقتاً کافران را احاطه کرده است، در آیات ۵ و ۶ و ۷ سوره «تکواثر» نیز به آن اشاره شده: كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ: «این چنین نیست، اگر علم یقین می داشتید * دوزخ را مشاهده می کردید * سپس آن را به عین یقین می دیدید.» (۱)

سپس، می افزاید: «آن روز که عذاب الهی از بالای سر و از پائین پا آنها را فرا می گیرد، و به آنها می گوید: بچشید آنچه را که عمل می کردید روز سخت و دردناکی است» (يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ). (۲)

۱ - برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد سوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۹۲ به بعد (ذیل آیه ۱۳۳ سوره آل عمران) مراجعه فرمائید.

۲ - بعضی از مفسران «یوم» را ظرف برای فعل مقدری دانسته اند و بعضی دیگر آن را متعلق به ۲ «محیطه» می دانند.

این آیه، ممکن است توضیحی برای احاطه عذاب جهنم در قیامت نسبت به کفار باشد، و ممکن است بیانی مستقل برای عذاب دردناک آنان محسوب گردد، که امروز بر اثر اعمالشان آنها را احاطه کرده، و فردا ظاهر و آشکار می شود.

به هر حال، این که: می فرماید: «این عذاب از بالای سر و پائین پاها است» و بقیه جهات و جوانب را ذکر نمی کند، در حقیقت به خاطر وضوح مطلب و روشنی بحث است، به علاوه هنگامی که شعله های آتش از پائین پا زبانه کشد و از بالا بر سر آنها فرو ریخته شود، تمام بدن آنها را احاطه خواهد کرد، و تمام جوانب و اطراف را نیز می پوشاند.

اصولاً، این تعبیر هم در زبان فارسی و هم در زبان عربی معمول است که، می گویند: فلان کس از فرق تا قدم - مثلاً - در لجنزار بی عفتی فرو رفت، یعنی تمام وجود او غرق در این گناه شد، و به این ترتیب، مشکلی که برای بعضی از مفسران به وجود آمده که، چگونه سوی بالا و پائین ذکر شده و چهار طرف مسکوت مانده است؟ حل می شود.

جمله «ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» که ظاهراً گوینده اش خداوند است، علاوه بر این که، یک نوع مجازات روانی برای این گونه اشخاص است، بیانگر این واقعیت می باشد که، عذاب الهی چیزی جز بازتاب و انعکاس اعمال خود انسان در نشأه آخرت نیست.

نکته ها:

۱ - دلایل اعجاز قرآن

بدون شک «قرآن» بزرگترین معجزه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است، معجزه ای است

گویا، جاودانی و پویا، و متناسب با هر عصر و زمان، و برای تمام قشرها، ما بحثهای مربوط به اعجاز قرآن را مشروحاً در جلد اول ذیل آیه ۲۳ سوره «بقره» آورده ایم و نیازی به تکرار نمی بینیم.

۲ - دستاویزی برای انکار معجزات

بعضی از دانشمندان غرب زده اسلامی، که مایلند خارق عادات پیامبران را نادیده بگیرند، اصرار دارند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) معجزه ای غیر از قرآن نداشته است، ممکن است حتی قرآن را نیز معجزه ندانند، در حالی که این سخن، هم بر خلاف آیات قرآن، هم روایات متواتر، و هم تاریخ مسلم اسلامی است.

ما شرح این سخن را در جلد ۱۲ صفحه ۳۸۶ (ذیل آیات ۹۰ تا ۹۳ سوره اسراء) بیان کردیم.

۳ - معجزات اقتراحی

همیشه یکی از روش های لجوجانه مخالفان پیامبران طرح معجزات اقتراحی بوده، و با این کار، می خواستند از یکسو، ابهت معجزات را بشکنند و آنها را به ابتدال بکشانند، و از سوی دیگر، بهانه ای برای عدم پذیرش دعوت پیامبران در دست داشته باشند، ولی، هیچ گاه پیامبران الهی تسلیم این توطئه ها نمی شدند و چنان که در آیات بالا دیدیم در پاسخ می گفتند: «معجزات در اختیار ما نیست که مطابق میل و هوس شما هر روز و هر ساعت معجزه ای انجام گیرد، بلکه، معجزات فقط به فرمان خدا صورت می گیرد و از اختیار ما بیرون است.»

درباره معجزات اقتراحی، شرحی در جلد هشتم صفحه ۲۵۳ به بعد (ذیل آیه ۲۰ سوره یونس) آمده است.

- ۵۶ یا عِبَادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِیَ وَاسِعَةٌ فَإِیَّیَ فَاعْبُدُونِ
 ۵۷ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَینَا تُرْجَعُونَ
 ۵۸ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي
 مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیْهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِینَ
 ۵۹ الَّذِینَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ یَتَوَكَّلُونَ
 ۶۰ وَ كَآئِنٌ مِنْ دَابَّهٍ لَاتَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ یَرْزُقُهَا وَإِیَّاكُمْ وَ هُوَ السَّمِیعُ
 الْعَلِیمُ

ترجمه:

- ۵۶ - ای بندگان من که ایمان آورده اید! زمین من وسیع است، پس تنها مرا بپرستید (و در برابر فشارهای دشمنان تسلیم نشوید)!
- ۵۷ - هر انسانی مرگ را می چشد؛ سپس شما را به سوی ما باز می گرداند.
- ۵۸ - و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند، آنان را در غرفه هائی از بهشت جای می دهیم که نهرها در زیر آن جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند، چه خوبست پاداش عمل کنندگان!
- ۵۹ - همانها که (در برابر مشکلات) صبر کردند و تنها بر پروردگارشان توکل می کنند.
- ۶۰ - چه بسا جنبنده ای که قدرت حمل روزی خود را ندارد، خداوند او و شما را روزی می دهد؛ و او شنوا و داناست.

شأن نزول:

بسیاری از مفسران معتقدند: آیه اول درباره مؤمنانی نازل شده که، در «مکه» تحت فشار شدید کفار بودند، به طوری که توانایی بر ادای وظائف اسلامی خود نداشتند. به آنها دستور داده شد، از آن سرزمین هجرت کنند.

و نیز بعضی از مفسران معتقدند: آیه «وَ كَأَيُّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَاتَحْمِلُ رِزْقَهَا» (آخرین آیه مورد بحث) در مورد گروهی از مؤمنان نازل شده که در «مکه» گرفتار آزار دشمنان بودند، و می گفتند: اگر ما به «مدینه» هجرت کنیم در آنجا نه خانه ای داریم، نه زمینی، و چه کسی به ما آب و غذا می دهد؟! (آیه نازل شد و گفت تمام جنبندگان روی زمین، از خوان نعمت خداوند بزرگ، روزی می برند، غصه روزی را نخورید).

تفسیر:

هجرتی باید کرد!

از آنجا که در آیات گذشته سخن از موضعگیری های مختلف مشرکان در برابر اسلام و مسلمانان بود، در آیات مورد بحث، به وضع خود مسلمانان پرداخته و مسئولیت و وظیفه آنها را در برابر یکی از مشکلاتی که در ارتباط با کفار دارند، یعنی مشکل «اذیت و آزار و محدودیت و فشار» آنها بیان می کند.

می فرماید: «ای بندگان من که ایمان آورده اید! و هم اکنون برای انجام وظائف دینی خود، تحت فشار دشمن هستید، سر زمین من وسیع است، به جای دیگر هجرت کنید و مرا بپرستید» (یا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ).

بدیهی است، این یک قانون اختصاصی مربوط به مؤمنان «مکه» نیست، و

شأن نزول، هرگز مفهوم وسیع و گسترده آیه را که هماهنگ با دیگر آیات قرآن است محدود نمی‌کند، به این ترتیب، در هر عصر و زمان، و در هر محیط و مکان، که آزادی به طور کامل از مسلمانان سلب شود، و ماندن در آنجا نتیجه‌ای جز ذلت و زبونی و دور ماندن از برنامه‌های الهی نداشته باشد، وظیفه مسلمانان مهاجرت به مناطقی است که بتوانند آزادی مطلق، یا آزادی نسبی، را به دست آورند.

به تعبیر دیگر: هدف آفرینش انسان بندگی خدا است، همان بندگی که رمز آزادی و سرفرازی و پیروزی انسان در همه جبهه‌ها است، و در جمله «فَإِيَّائِيَ فَاعْبُدُونِ» به آن اشاره شده، و در آیه ۵۶ سوره «ذاریات»: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» نیز آمده است.

هر گاه، این هدف اساسی و نهائی زیر پا بماند، راهی جز هجرت نیست، زمین خدا وسیع است، و باید به نقطه دیگری، قدم نهاد، و هرگز در چنین مواردی، اسیر مفاهیمی همچون قبیله، قوم، وطن، و خانه و کاشانه نشد، و تن به ذلت و اسارت در نداد، که احترام این امور، تا زمانی است که هدف اصلی به مخاطره نیفتد.

در این گونه موارد است که: امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: لَيْسَ بَلَدٌ بِأَحَقَّ بِكَ مِنْ بَلَدٍ خَيْرُ الْبِلَادِ مَا حَمَلَكَ: «هیچ شهری برای تو شایسته‌تر از شهر دیگری نیست، بهترین شهرها، شهری است که تو را پذیرا گردد و وسائل پیشرفت تو را فراهم سازد». (۱)
درست است که حب وطن و علاقه به زادگاه، جزء سرشت هر انسانی است، ولی گاه، مسائل مهمتری در زندگی مطرح می‌شود، که این موضوع را تحت

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۴۴۲.

الشعاع خود قرار می دهد.

در زمینه دیدگاه اسلام، در مسأله مهاجرت، و روایاتی که در این زمینه رسیده، شرح مبسوطی در جلد چهارم داشتیم. (۱)

تعبیر به جمله «یا عِبَادِی!» محبت آمیزترین تعبیری است که از ناحیه خداوند، به بندگان می شود، تاج افتخاری است حتی برتر از مقام رسالت و خلافت، همان گونه که همواره در تشهد نماز، آن را مقدم بر رسالت می شمیریم و می گوئیم: «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ». جالب این که: هنگامی که خداوند آدم را آفرید، او را به لقب «خليفة اللّٰهی» مفتخر فرمود، اما شیطان باز از وسوسه او مأیوس نشد، و به سراغ «آدم» آمد، و شد آنچه شد، ولی هنگامی که او را به مقام عبودیت ستود، شیطان در برابر او زانو زد گفت: فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ: «به عزت سوگند که همه فرزندان آدم را اغوا می کنم * مگر بندگان مخلص تو». (۲)

حتی خداوند نیز، این موضوع را تضمین فرموده: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ: «تو هرگز بر بندگان من سلطه نخواهی یافت». (۳)

بنابراین، مقام عبودیت خالص، حتی از مقام خلافت الهی در زمین برتر و بالاتر است. از آنچه گفتیم: به خوبی روشن شد که، منظور از «عباد» در آیه مورد بحث، همه انسانها نیستند، بلکه انسانهای مؤمن است و جمله «الَّذِينَ آمَنُوا» به عنوان تأکید و توضیح ذکر شده است. (۴)

۱ - جلد ۴، صفحه ۱۹۰ به بعد، ذیل آیه ۱۰۰ سوره نساء.

۲ - ص، آیات ۸۲ و ۸۳.

۳ - حجر، آیه ۴۲.

۴ - جمله «فَايَايَ فَاَعْبُدُون»، در حقیقت عطف بر جزای جمله شرطیه ای است که محذوف می باشد، و در تقدیر چنین است: «إِنَّ ضَاقَتَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَاهْجُرُوا مِنْهَا إِلَى الْأُخْرَى وَ إِيَايَ اعْبُدُون».

از آنجا که یکی از عذرهای کسانی که در بلاد شرک می ماندند و حاضر به هجرت نبودند، این بود: ما می ترسیم اگر از دیار خود بیرون برویم، خطر مرگ به وسیله دشمنان، یا گرسنگی، یا عوامل دیگر ما را تهدید کند، به علاوه به فراق بستگان، خویشاوندان، فرزندان و شهر و دیار خود مبتلا شویم، قرآن در آیه بعد به عنوان یک پاسخ جامع، به آنها می گوید: «سرانجام همه انسانها می میرند، و هر کسی مرگ را می چشد، سپس به سوی ما باز می گردید» (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ).

این جهان دار بقاء برای هیچ کس نیست، بعضی زودتر، و بعضی دیرتر باید بروند، فراق دوستان، فرزندان و خویشاوندان، به هر حال تحقق می یابد، چرا انسان به خاطر این مسائل زودگذر، در دیار شرک و کفر بماند؟ و بار ذلت و اسارت را بر دوش کشد، برای این که چهار روز بیشتر زندگی کند؟

از همه اینها گذشته، از این بترسید که: مرگتان فرا رسد و در همین دیار شرک و کفر، پیش از آن که به دیار ایمان و اسلام بروید، بمیرید، چه دردناک است چنین مرگ و مردنی؟! وانگهی، گمان نکنید، مرگ، پایان همه چیز است، مرگ آغاز زندگی اصلی انسانها است، چرا که «همه شما به سوی ما باز می گردید»، به سوی پروردگار بزرگ، و به سوی نعمت های بی پایانش.

* * *

آیه بعد، گوشه ای از این نعمتها را چنین شرح می دهد: «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، آنها را در غرفه هائی از بهشت جای می دهیم، که نهرها از زیر آن جاری است» (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ

الْجَنَّةِ عُرْفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (۱).

آنها در قصرهایی که درختان بهشتی از هر سو احاطه اش کرده، و نه‌های گوناگون - که طبق آیات دیگر قرآن، هر کدام طعم و منظره ای مخصوص به خود دارند - از لابلاي آن درختان، و زیر این قصرها در جریان است، منزل می کنند. (توجه داشته باشید «عُرْف» جمع «غرفه»، به معنی ساختمان بلند است که بر اطراف خود مشرف باشد).

امتیاز دیگر غرفه های بهشتی این است که: همچون منازل و قصرهای این جهان نیست، که هنوز انسان دمی در آن نیاسوده است بانگ «الرحیل» زده می شود بلکه، «آنها جاودانه در آن خواهند ماند» (خَالِدِينَ فِيهَا).

و در پایان آیه اضافه می کند: «چه خوب است پاداش آنها که برای خدا عمل می کنند» (نِعْمَ أُجْرُ الْعَامِلِينَ).

یک مقایسه ساده، میان آنچه درباره کفار و گنهکاران در آیات گذشته، گفته شد، با آنچه در این آیه آمده است، عظمت پاداش مؤمنان را روشن می کند.

کفار، در لابلاي آتش و عذابی بودند که، از فرق، تا قدم، آنها را فرا گرفته بود، و به عنوان سرزنش، به آنها گفته می شد: «بپشید آنچه را عمل می کردید»!

اما مؤمنان در میان نعمتهای بهشتی غوطه‌ورند، و رحمت پروردگار از هر سو، آنها را احاطه کرده، و به جای جمله های ملامت بار، سخنانی می شنوند که، همه نشانه محبت و لطف خداوند کریم است، آری به آنها گفته می شود: «چه خوب و زیبا است اجر و پاداش عمل کنندگان».

بدیهی است منظور از «عامِلین» به قرینه جمله های قبل، کسانی است که عمل صالح و توأم با ایمان دارند، هر چند کلمه «عامِلین» مطلق است.

۱ - «لَتُبَوَّئَهُمْ» از ماده «تبوئه» (بر وزن تذکره) به معنی سکنی دادن به قصد بقاء و دوام است.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین می خوانیم: **إِنَّ فِي الْجَنَّةِ عُرْفًا يُرَى ظُهُورُهَا مِنْ بُطُونِهَا وَ بُطُونُهَا مِنْ ظُهُورِهَا!** «در بهشت غرفه هائی است آن قدر شفاف، که بیرونش از درون، و درونش از بیرون، دیده می شود!» کسی برخاسته عرض کرد: این غرفه ها از آن کیست ای رسول خدا! فرمود: **هِيَ لِمَنْ أَطَابَ الْكَلَامَ وَ أَطْعَمَ الطَّعَامَ وَ أَدَامَ الصِّيَامَ وَ صَلَّى لِلَّهِ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ.** «اینها برای کسی است که سخن خود را پاکیزه کند، گرسنگان را سیر نماید، و روزه بسیار بگیرد و در دل شب، هنگامی که مردم در خوابند، برای خدا نماز بخواند.» (۱)

آیه بعد، مهمترین اوصاف مؤمنان عامل، را به این صورت بیان می کند: «**أَنَّهُا كَسَانِي هَسْتَنَد كِه دَر بَرَابَر مَشْكَلَات، صَبِر وَ اسْتَقَامَت بَه خَرَج مِي دَهَنَد، وَ بَر پَروردگارشان توکل مِي كَنَد.**» (الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ).

از زن و فرزند و دوستان و بستگان و خانه و کاشانه خود، جدا می شوند و صبر می کنند.

مراوت های غربت و سختی های آوارگی از وطن را می چشند و شکیا هستند.

برای حفظ ایمان خود، آزار دشمنان را به جان می خرنند، و در راه جهاد با نفس که «جهاد اکبر» است، و مبارزه با دشمنان سر سخت که «جهاد اصغر» است، از انواع مشکلات استقبال، و صبر می کنند.

آری، این صبر و استقامت، رمز پیروزی آنها و عامل بزرگ افتخار آنان است، که بدون آن هیچ عمل مثبتی در زندگی، امکان پذیر نیست.

از این گذشته، آنها نه بر اموالشان و نه بر دوستان و بستگان تکیه دارند، تکیه گاهشان تنها خدا، و توکلشان بر ذات پاک او است، اگر هزار دشمن قصد هلاک آنها کنند می گویند: گرم تو دوستی، از دشمنان ندارم باک!

و اگر درست بیندیشیم، ریشه همه فضائل انسانی همین «صبر» و «توکل» است: «صبر» عامل استقامت در برابر موانع و مشکلات است، و «توکل» انگیزه حرکت در این راه پر نشیب و فراز. در حقیقت، برای انجام عمل صالح، باید از این دو فضیلت اخلاقی مدد گرفت «صبر» و «توکل» که بدون این دو، انجام اعمال صالح در مقیاس وسیع هرگز امکان پذیر نیست. (۱)

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، در پاسخ کسانی که به زبان حال، یا زبان قال می گفتند: اگر ما از شهر و دیار خود هجرت کنیم، چه کسی به ما روزی می دهد؟ قرآن می گوید: غم روزی را نخورید و ننگ ذلت و اسارت را نپذیرید، روزی رسان خدا است، نه تنها شما که: «بسیارند جنبندگانی که حتی نمی توانند روزی خود را حمل کنند، و هرگز ذخیره غذایی در لانه خود ندارند، و هر روز نو، روزی نو می خواهند، اما خدا آنها را گرسنه نمی گذارد، و روزی می دهد، و همو شما را نیز روزی می بخشد» (وَ كَأَيُّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَاتَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ).

در میان جنبندگان، حیوانات و حشرات، گذشته از انسان، انواع کمی هستند که همچون مورچگان و زنبوران عسل، مواد غذایی خود را از صحرا و بیابان به

۱ - درباره حقیقت «توکل» و فلسفه آن بحث مشروحی در جلد ۱۰، صفحه ۲۹۵ به بعد (ذیل آیه ۱۲ سوره ابراهیم) داشته ایم، و در مورد «صبر» در جلد ۱۰، صفحه ۱۹۳ و در جلد ۶، صفحه ۳۰۵ بحث بیشتری شده است.

سوی لانه حمل و ذخیره می کنند، و غالباً «گنجشک روزی» هستند، یعنی هر روز جدید، باید به دنبال روزی تازه ای بروند، و ملیونها، میلیون از آنها، در اطراف ما در نقاط دور و نزدیک، در بیابانها و اعماق دره ها، و بر فراز کوه ها، و درون دریاها وجود دارند که همه، از خوان نعمت بی دریغش روزی می خورند.

و تو ای انسان، که از آنها برای به دست آوردن روزی و ذخیره کردن، با هوش و تواناتری، چرا این چنین از ترس قطع روزی، به زندگی آلوده و ننگین چسبیده ای؟ و زیر بار هر ظلم و ستم و خواری و مذلت می روی؟ تو نیز از درون این محدوده زندگی تنگ و تاریک خود، بیرون آی، و بر سر سفره گسترده پروردگارت، بنشین و غم روزی مخور!

در آن روز، که به صورت جنین ضعیف و ناتوانی در شکم مادر محبوس بودی، و هیچ کس حتی پدر و مادر مهربانت، به تو دسترسی نداشتند، پروردگارت تو را فراموش نکرد، و آنچه را نیاز داشتی دقیقاً در اختیار تو گذاشت، امروز که موجودی توانا و نیرومندتری.

و از آنجا که رسانیدن روزی به نیازمندان فرع آگاهی از وجود و نیازشان است در پایان آیه تأکید می کند: «او است شنوا و دانا» (وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

سخن همه شما را می شنود، و حتی زبان حال شما و همه جنبندگان را می داند، از نیازهای همه به خوبی با خبر است و چیزی از دایره علم بی پایان او، پنهان نیست.

- ۶۱ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ فَاَنى يُؤْفَكُونَ
- ۶۲ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
- ۶۳ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنَ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ
- ۶۴ وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
- ۶۵ فَإِذَا رَكَّبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَاؤُا اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ
- ۶۶ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَ لِيَتَمَنَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

ترجمه:

۶۱ - و هر گاه از آنان بپرسی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده، و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟» می گویند: «الله!» پس با این حال چگونه آنان را (از عبادت خدا) منحرف می سازند؟!

۶۲ - خداوند روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد گسترده می کند، و برای هر کس بخواهد محدود می سازد؛ خداوند به همه چیز داناست!

۶۳ - و اگر از آنان بپرسی: «چه کسی از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن زمین را

پس از مردنش زنده کرد؟ می گویند: «الله!» بگو: «حمد و ستایش مخصوص خداست!» اما بیشتر آنها نمی دانند.

۶۴ - این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست؛ و زندگی واقعی سرای آخرت است، اگر می دانستند!

۶۵ - هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می خوانند (و غیر او را فراموش می کنند)؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می شوند!

۶۶ - (بگذار) تا آنچه را به آنها داده ایم انکار کنند و از لذات زودگذر زندگی بهره گیرند؛ اما به زودی خواهند فهمید!

تفسیر:

در دل، خدا می گویند و با زبان، بت!

در آیات گذشته روی سخن با مشرکانی بود که حقانیت اسلام را درک کرده بودند، اما به خاطر ترس از قطع روزی خود، حاضر به قبول ایمان و هجرت نبودند، در آیات مورد بحث، روی سخن را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) - و در واقع به همه مؤمنان کرده - دلایل توحید را از طریق «خلقت» و «ربوبیت» و «فطرت»

- یعنی از سه طریق متفاوت - بیان می کند، و به آنها خاطر نشان می سازد که سرنوشت آنها به دست خدائی است که در «آفاق» و «انفس» آثار او را می یابند، نه به دست بتها که بتها هیچ نقشی در این میان ندارند.

نخست، به مسأله «خلقت آسمان و زمین» اشاره کرده، و از اعتقادات باطنی آنها کمک گرفته، می گوید: «اگر از آنها سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؟ و چه کسی خورشید و ماه را مسخر فرمان خویش در طریق منافع

بندگان کرده؟ همه یک زبان، پاسخ می گویند: الله» (وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ).

زیرا مسلم است، نه بت پرستان و نه غیر آنها، هیچ کس نمی گوید: خالق زمین و آسمان و تسخیر کننده خورشید و ماه، یک مشت سنگ و چوبی است که به دست انسان ساخته و پرداخته شده است.

به تعبیر دیگر، حتی بت پرستان در «توحید خالق» شک نداشتند، آنها در عبادت مشرک بودند، می گفتند: ما بت ها را برای این می پرستیم که واسطه میان ما و خدا شوند، چنان که در آیه ۱۸ سوره «یونس» می خوانیم: «وَ يَقُولُونَ هُوَ لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُشْفَعُونَ عِنْدَ اللَّهِ».

ما لایق این نیستیم که، مستقیماً با خدا ارتباط گیریم، باید از طریق بتها رابطه خود را برقرار کنیم! ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى: «ما آنها را پرستش نمی کنیم، مگر به این جهت که مقام ما را به خدا نزدیک کند»! (۱)

غافل از این که، هیچ فاصله ای میان خالق و خلق وجود ندارد، و او به ما از رگ گردن ما نزدیک تر است، به علاوه، اگر انسان که گل سرسبد موجودات است، نتواند با خدا رابطه برقرار سازد، چه چیزی می تواند واسطه او شود؟

به هر حال، در پایان آیه، بعد از ذکر این دلیل روشن، می گوید: «با این حال، چگونه آنها از عبادت خداوند خالق متعال به عبادت یک مشت بتهای سنگی و چوبی بازگردانده می شوند»؟ (فَأَنى يُؤْفَكُونَ).

«يُؤْفَكُونَ» از ماده «إفك» (بر وزن فکر) به معنی بازگرداندن چیزی از صورت واقعی و حقیقی آن است، و به همین تناسب، بر دروغ و نیز بادهای مخالف اطلاق می شود.

تعبیر «يُؤَفِّكُونَ» به صیغه مجهول، اشاره به این است که: آنها قدرت بر تصمیم گیری ندارند، گوئی بی اراده به سوی بت پرستی کشیده می شوند! ضمناً، منظور از تسخیر خورشید و ماه، نظاماتی است که خداوند برای آنها قرار داده و آنها را با این نظامات، در طریق منافع انسانها، به راه انداخته است.

آن گاه برای تأکید همین معنی، که هم خالق او است، و هم رازق او، اضافه می کند: «خداوند روزی برای هر کس از بندگانش بخواهد گسترده می کند، و برای هر کس بخواهد، محدود و تنگ می سازد» (اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ).

کلید روزی به دست او است، نه به دست انسانها، و نه بتها.

و این که: در آیات قبل گفته شد، مؤمنان راستین تنها بر او توکل می کنند، به خاطر همین است که اختیار همه چیز، به دست او است، پس چرا از اظهار ایمان بترسند و زندگی خویش را از ناحیه دشمنان در خطر ببینند؟!

و اگر چنین تصور کنند که، خدا قدرت دارد، ولی از حال آنها آگاه نیست، این اشتباه بزرگی است، چرا که: «خداوند به همه چیز عالم است» (إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ). مگر ممکن است، کسی خالق و مدبر باشد، و لحظه به لحظه، فیض او به موجودات برسد، و در عین حال از وضع آنها آگاه نباشد؟ این قابل تصور نیست.

در مرحله دوم، سخن از «توحید ربوبی» و نزول سرچشمه اصلی ارزاق از ناحیه خدا، می فرماید: «اگر از آنها سؤال کنی، چه کسی از آسمان آبی نازل و زمین را بعد از مردن به وسیله آن زنده کرد، همه یک زبان می گویند: اللَّهُ!» (وَلَكِنَّ

سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لِيَقُولُنَّ لِلَّهِ).

این اعتقاد باطنی بت پرستان است، که حتی از اظهار آن با زبان، ابا نداشتند، زیرا آنها هم «خالق» را خدا می دانستند، و هم «ربّ و مدبر جهان» را خدا معرفی می کردند.

بعد می افزاید: «بگو حمد و ستایش مخصوص خدا است» (قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ).

حمد و سپاس برای کسی است که همه نعمتها از ناحیه او است، زیرا هنگامی که آب، که سرچشمه اصلی حیات و مایه زندگی همه جانداران است از ناحیه او باشد، پیدا است سایر ارزاق نیز از ناحیه او است.

بنابراین، حمد و ستایش، نیز باید مخصوص به او باشد که معبودهای دیگر سهمی در این میان ندارند.

بگو: شکر، خدا را که، آنها خود نیز به این حقایق معترفند.

و بگو: شکر خدا را که، منطقی ما آن قدر زنده و کوبنده است، که هیچ کس قدرت ابطال آن را ندارد.

و از آنجا که گفتگوهای مشرکان از یکسو، و گفتارها و اعمالشان از سوی دیگر، با هم تناقض داشت، در پایان آیه می افزاید: «بلکه اکثر آنها درک نمی کنند» (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ).

و گرنه، انسان عاقل و فهمیده، چگونه ممکن است این قدر پراکنده گوئی کند؟ از یک طرف، خالق و رازق و مدبر جهان را، خدا بداند، و از سوی دیگر، در برابر بتها که هیچ تأثیری در سرنوشت آنان ندارند، سجده کند.

از یک سو، معتقد به توحید «خالق» و «ربّ» باشند، و از سوی دیگر، دم از شرک در عبادت بزنند.

جالب این که، نمی گوید: آنها عقل ندارند، می گوید: «تعقل» نمی کنند، یعنی

دارند و به کار نمی گیرند!

و برای این که: اندیشه آنها را از افق این زندگی محدود فراتر برد، و جهان های وسیع تری در برابر دید عقل آنها بگشاید، در آیه بعد، چگونگی زندگی دنیا را در مقایسه با زندگی جاویدان سرای دیگر، در یک عبارت کوتاه و بسیار پر معنی، چنین بیان می کند: «این زندگی دنیا، جز لهو و لعب چیزی نیست جز سرگرمی و بازی مطلبی در آن یافت نمی شود» (وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ).

«و سرای آخرت، زندگی واقعی است اگر آنها می دانستند» (وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

چه تعبیر جالب و رسائی! چرا که، «لهو» به معنی سرگرمی است، و هر کاری که انسان را به خود مشغول می دارد، و از مسائل اصولی زندگی منحرف می کند، و «لعب» به کارهائی می گویند که: دارای یک نوع نظم خیالی برای یک هدف خیالی است (بازی).

در لعب و بازی، یکی شاه می شود، و دیگری وزیر، دیگری فرمانده لشکر و دیگری قافله، یا دزد، و بعد از درگیری ها وقتی بازی به پایان می رسد، می بینیم همه نقش ها خواب و خیال بوده است.

قرآن می گوید: زندگی دنیا یک نوع سرگرمی و بازی است، مردمی جمع می شوند و به پندارهائی دل می بندند، بعد از چند روزی پراکنده می شوند، و در زیر خاک پنهان می گردند، سپس، همه چیز به دست فراموشی سپرده می شود.

اما حیات حقیقی که فنائی در آن نیست، نه درد و رنج و ناراحتی در آن وجود دارد، نه ترس و دلهره، و نه تضاد و تزاحم، تنها حیات آخرت است، ولی

اگر انسان بداند و اهل دقت و تحقیق باشد.
و آنها که دل به این زندگی می بندند و به زرق و برق آن مفتون و دلخوش می شوند، کودکانی
بیش نیستند، هر چند سالیان دراز از عمر آنها می گذرد.
ضمناً، باید توجه داشت: «حیوان» (بر وزن ضربان) به اعتقاد جمعی از مفسران و ارباب لغت،
به معنی حیات است (معنی مصدری دارد). (۱)
اشاره به این که: «سرای آخرت» عین زندگی و حیات است، گوئی حیات از همه ابعاد آن
می جوشد، و چیزی جز «زندگی» در آن نیست!
بدیهی است، قرآن هرگز نمی خواهد با این تعبیر، ارزش مواهب الهی را در این جهان نفی
کند، بلکه می خواهد با یک مقایسه صریح و روشن، ارزش این زندگی را در برابر آن زندگی،
مجسم سازد، علاوه بر این، به انسان هشدار دهد که «اسیر» این مواهب نباشد، بلکه «امیر» بر
آنها گردد، و هرگز ارزشهای اصیل وجود خود را با آنها معاوضه نکند.

* * *

در مرحله سوم، به سراغ «فطرت» و سرشت انسانی و تجلی نور توحید در بحرانی ترین
حالات، در درون جان انسانها می رود، و ضمن مثال بسیار گویائی می فرماید: «هنگامی که بر
کشتی سوار می شوند خدا را با اخلاص کامل می خوانند، و غیر او از نظرشان محو می شود،
اما هنگامی که آنها را از طوفان و گرداب، رهایی می بخشد و به خشکی می رساند، باز مشرک
می شوند!» (فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ
يُشْرِكُونَ).

۱ - این کلمه در اصل از «حی» گرفته شده و «حییان» بوده که یاء دوم تبدیل به «واو» گشته و
«حیوان» شده است.

آری، شدائد و طوفان‌ها، زمینه ساز شکوفائی فطرت آدمی است، چرا که نور توحید، در درون جان همه انسانها، نهفته است، آداب و رسوم خرافی، تربیتهای غلط، تلقین‌های سوء، پرده‌هائی بر آن می‌افکند، ولی هنگامی که طوفانها از هر سو می‌وزد و گردابه‌های مشکلات در برابر انسان، نمایان می‌گردد، و دست خود را از همه اسباب ظاهری کوتاه می‌بیند، بی اختیار، به سراغ عالم ماوراء طبیعت می‌رود و هرگونه فکر شرک آلود را، از دل زدوده، و در کوره این حوادث - به مصداق «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» - از هر ناخالصی، خالص می‌گردد.

کوتاه سخن این که: همیشه یک نقطه نورانی در درون قلب انسان وجود دارد، که خط ارتباطی او با جهان ماوراء طبیعت، و نزدیکترین راه به سوی خدا است.

تعلیمات غلط و غفلت و غرور، مخصوصاً به هنگام سلامت و وفور نعمت، پرده‌هائی بر آن می‌افکند، اما طوفان‌های حوادث این پرده‌ها را می‌برد و خاکسترها را کنار می‌زند، و آن نقطه نورانی آشکار می‌شود.

به همین دلیل، پیشوایان بزرگ اسلام، کسانی را که در مسأله خداشناسی سخت در تردید فرو می‌رفتند، از همین طریق ارشاد می‌نمودند.

داستان مرد سرگردانی را که در امر خداشناسی گرفتار شک و تردید شده بود، و امام صادق(علیه السلام) از همین راه فطری و درونی او را ارشاد فرمود، همه شنیده ایم.

عرض کرد: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ ذُلِّي عَلَى اللَّهِ مَا هُوَ؟ فَقَدْ أَكْثَرَ عَلَى الْمُجَادِلُونَ وَ حَيَّرُونِي!
فَقَالَ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! هَلْ رَكِبْتَ سَفِينَةً قَطُّ؟ قَالَ نَعَمْ، قَالَ فَهَلْ كَسَرَ بِكَ حَيْثُ لَا سَفِينَةَ تُنَجِّيكَ وَ لَا سَبَاحَةَ تُغْنِيكَ؟ قَالَ نَعَمْ.

قَالَ فَهَلْ تَعْلَقُ قَلْبَكَ هُنَالِكَ أَنْ شَيْئاً مِنَ الْأَشْيَاءِ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُخَلِّصَكَ مِنْ وَرَطِيتِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ.
 قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): فَذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنجَاءِ حَيْثُ لَا مُنْجِي، وَ عَلَى
 الْإِغَاثَةِ حَيْثُ لَا مُغِيثَ:

«ای فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مرا به خدا راهنمایی کن، او کیست؟ زیرا
 وسوسه گران مرا حیران ساخته اند، امام(علیه السلام) فرمود: ای بنده خدا! آیا هرگز سوار بر
 کشتی شده ای؟»

عرض کرد: آری.

فرمود: هرگز کشتی تو شکسته است، در آنجا که هیچ کشتی دیگری برای نجات تو نبوده، و
 قدرت بر شناگری نداشته ای؟

عرض کرد: آری.

فرمود: در آن حالت آیا قلب تو به این امر تعلق گرفت که، وجودی هست که می تواند تو را
 از آن مهلکه نجات دهد؟

عرض کرد: آری.

امام صادق(علیه السلام) فرمود: او خداوندی است که قادر بر نجات است، در آنجا که هیچ
 نجات دهنده و فریادری نیست». (۱)

در آخرین آیه مورد بحث، بعد از ذکر این همه استدلالات بر توحید و خداپرستی، مخالفان را
 با تهدیدی شدید و کوبنده مواجه ساخته، می گوید: «تا آنچه را به آنها داده ایم انکار کنند، (و
 نعمت های ما را نادیده بگیرند)، و چند روزی از لذات زودگذر بهره ببرند، اما به زودی
 خواهند فهمید» که عاقبت کفر و

شرک آنها به کجا خواهد رسید؟ و آنها را به چه سرنوشت شومی گرفتار خواهد ساخت؟
(لَيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلَيَتَمَنَّوْا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ).

گرچه ظاهر آیه در اینجا امر به کفر و انکار آیات الهی است، اما بدیهی است منظور از آن تهدید است، درست مثل این که به یک شخص جنایتکار ستمگر می گوئیم: هر جنایتی از دستت می آید بکن، اما به زودی نتیجه تلخ اعمالت را یکجا خواهی چشید!

در این گونه عبارات، گرچه صیغه امر به کار می رود اما هدف از آن تهدید است، نه طلب. جالب این که، جمله «فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»، به صورت مطلق آمده، نمی گوید، چه چیز را خواهند دانست، بلکه می گوید: «به زودی خواهند دانست» این اطلاق کلام برای آن است که مفهومی هر چه وسیع تر باشد، و ذهن شنونده در هیچ حدی محدود نگردد، نتیجه اعمال: عذاب الهی، رسوائی در دو جهان، و هرگونه بدبختی دیگر.

نکته:

شدائد زمینه ساز شکوفائی فطرت است

به خواست خداوند، در ذیل آیه ۳۰ سوره «روم» پیرامون فطری بودن اصل توحید و خداشناسی، مشروحاً سخن خواهیم گفت، آنچه در اینجا ذکر آن لازم است این است که، قرآن مجید در آیات فراوانی از مشکلات و سختی ها به عنوان یک وسیله ظهور و بروز این فطرت انسانی، سخن می گوید:

در یک جا می گوید: وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ * ثُمَّ إِذَا كَسَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ: «آنچه از

نعمت‌ها دارید از خدا است، و چون بلائی به شما رسد به درگاه او فریاد می‌کشید * اما هنگامی که بلا را از شما بر طرف می‌کند باز گروهی از شما مشرک می‌شوند!». (۱)

در سوره «یونس» همین معنی به صورت دیگری مطرح شده: وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ: «هنگامی که رنج و بلائی به انسان رسد در همان لحظه ما را می‌خواند، خفته، یا نشسته، یا ایستاده، اما هنگامی که رنج او را بر طرف ساختیم آن چنان در غفلت فرو می‌رود، که گوئی هرگز ما را برای حل مشکلش نخوانده است!». (۲)

در سوره «روم» آیه ۳۳، و سوره «زمر» آیه ۴۹، و در سوره «اسراء» آیات ۶۷ - ۶۹ نیز همین مطلب با عبارات دیگر و اشارات پر معنی آمده است.

در آیات مورد بحث نیز خواندیم، که، این گروه مشرکان در حال آلودگی خاطر، به سراغ بتها می‌روند، ولی هنگامی که به سفر دریا می‌شتابند و طوفان‌ها و گرداب‌ها و بادهای مخالف آنها را احاطه می‌کنند، و کشتیشان همچون یک پر کاه روی امواج، به هر سو پرتاب می‌شود، و دست آنان از همه چیز، بریده و کوتاه می‌گردد، نور توحید در قلبشان درخشیدن می‌گیرد، تمام معبودهای ساختگی به کنار می‌روند، و خلوص کامل - اما خلوص اجباری و بی ارزش! - فراهم می‌شود، ولی به مجرد این که: طوفان‌ها فرو نشست، و حالت عادی بازگشت، پرده‌ها فرو می‌افتد و خارهای جانگداز شرک و بت پرستی، در اطراف این گل، ظاهر می‌شوند.

ممکن است گفته شود: این حال توجه بر اثر تلقین و رسوبات فکری

۱ - نحل، آیات ۵۳ و ۵۴.

۲ - یونس، آیه ۱۲.

حاصل از فرهنگ اجتماعی و افکار محیط، است. این سخن در صورتی قابل قبول است که، این مسأله تنها برای افراد مذهبی و در محیط های مذهبی آزموده شود، اما با توجه به این که: این حالت حتی برای سرسخت ترین منکران خدا، و در جوامع غیر مذهبی، نیز پدید می آید، روشن می شود که ریشه اش در جای دیگر نهفته است، در ضمیر ناآگاه انسان و در درون فطرت و سرشت او.

۶۷ أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَ يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ
 أَوْ قِبَالِبَاطِلٍ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ
 ۶۸ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ
 أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ
 ۶۹ وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

ترجمه:

۶۷ - آیا ندیدند که ما حرم امنی (برای آنها) قرار دادیم در حالی که مردم را در اطراف آنان می ربایند؟! آیا به باطل ایمان می آورند و نعمت خدا را کفران می کنند؟!
 ۶۸ - چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بسته، یا حق را پس از آن که به سراغش آمده تکذیب نماید؟ آیا جایگاه کفران در دوزخ نیست؟!
 ۶۹ - و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه های خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران است.

شأن نزول:

در تفسیر «در المثنور» ذیل آیه مورد بحث از «ابن عباس» چنین نقل شده: «گروهی از مشرکان گفتند: ای محمد! اگر ما داخل در دین تو نمی شویم تنها به خاطر این است که می ترسیم، مردم ما را برابند (و به سرعت نابود کنند) چون جمعیت ما کم است و جمعیت مشرکان عرب بسیارند، به محض این که: به آنها خبر رسد که ما وارد دین تو شده ایم، به سرعت ما را می ربایند، و خوراک یک نفر

از آنها هستیم!

در اینجا آیه «أَوْ لَمْ يَرَوْا...» نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

حرم امن!

در آیات گذشته نیز، به این بهانه مشرکان به صورت دیگری اشاره شده بود، که ما می ترسیم اگر اظهار ایمان کنیم و به دنبال آن هجرت نمائیم، زندگی ما مختل گردد، که قرآن از طرق مختلف به آنها پاسخ گفت.

در آیات مورد بحث، قرآن از طریق دیگری به آنها پاسخ می گوید، می فرماید: «آیا آنها ندیدند که ما برای آنها حرم امنی قرار دادیم» (سرزمین پاک و مقدس مکه) (أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا).

در حالی که عرب در ناامنی به سر می برد، «و در بیرون این سرزمین انسانها را می ربایند»، همه جا غارت است و کشتار، اما این سرزمین همچنان امن و امان باقی مانده است (وَيَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ).

خدائی که قادر است در این دریای متلاطم و طوفانی سرزمین حجاز، حرم «مکه» را همچون جزیره ای آرام و امن و امان قرار دهد، چگونه قدرت ندارد آنها را در برابر دشمنان حفظ کند؟ و چگونه آنها از این مردم ضعیف و ناتوان در برابر خداوند بزرگ و قادر متعال وحشت دارند؟!

«آیا با این حال، آنها به باطل ایمان می آورند، و نعمت خدا را کفران می کنند؟! (أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ).

کوتاه سخن این که: خداوندی که می تواند در میان یک سرزمین گسترده بحرانی، که جمعی از مردم نیمه وحشی در آن سکونت دارند، یک منطقه کوچک

را در امنیت فرو برد، چگونه نمی تواند انسان های مؤمن را در میان انبوهی کافر و بی ایمان حفظ کند؟

پس از ذکر این دلیل روشن، در آیه بعد، چنین نتیجه گیری و جمع بندی می کند: «آیا کسی ظالم تر از آنها که بر خدا دروغ می بندند، یا حق را پس از آن که به سراغشان آمد، انکار می کنند، پیدا می شود؟! (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ). ما دلایل آشکاری برای شما اقامه کردیم که، جز «اللَّهِ» شایسته پرستش نیست، اما شما بر خدا دروغ می بندید، و شریکانی برای او می تراشید، و حتی مدعی هستید، این: یک برنامه الهی است!

از سوی دیگر، قرآنی بر شما نازل کردیم که نشانه های حق در آن لائح است، اما شما همه اینها را نادیده گرفته و پشت سر افکندید، آیا ظلم و ستمی از این بالاتر تصور می شود؟ ظلم بر خویشان، و ظلم بر همه انسانها، چرا که شرک و کفر، ظلم عظیم است.

به تعبیر دیگر، آیا ظلم، به معنی وسیع کلمه، جز انحراف و خارج ساختن چیزی از محل شایسته اش، می باشد؟ آیا بدتر از این پیدا می شود که انسان، یک مشت سنگ و چوب بی ارزش را، هم ردیف خالق آسمانها و زمین قرار دهد؟

به علاوه، شرک، خمیر مایه همه مفاسد اجتماعی است، و ستم های دیگر در واقع از آن سرچشمه می گیرد: هواپرستی، مقام پرستی، و دنیاپرستی، هر کدام نوعی از شرک است.

ولی بدانید عاقبت شومی در انتظار مشرکان است «آیا محل و جایگاه کافران دوزخ نیست؟» (أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ).

قابل توجه این که در ۱۵ مورد از قرآن مجید افرادی به عنوان «ظالم ترین مردم» معرفی شده اند، که همه آنها با جمله استفهامیه «مَنْ أَظْلَمُ» (استفهام انکاری) شروع شده است. دقت در این آیات، نشان می دهد که، آیات مزبور گرچه مسائل متنوعی ظاهراً در آنها مطرح است، اما همه آنها به ریشه شرک بازمی گردد، بنابراین هیچ تضادی در میان آنها نیست. (۱)

آخرین آیه مورد بحث که در عین حال آخرین آیه سوره «عنکبوت» است واقعیت مهمی را بیان می کند، که عصاره ای از تمام این سوره و هماهنگ با آغاز آن است. می فرماید: راه خدا گرچه مشکلات فراوان دارد، مشکل از نظر شناخت حق، مشکل از نظر وسوسه های شیاطین جن و انس، مشکل از نظر مخالفت دشمنان سرسخت و بی رحم، و مشکل از نظر لغزش های احتمالی، اما یک حقیقت به شما در برابر این مشکلات، نیرو و اطمینان می دهد و حمایت می کند و آن این که: «کسانی که در راه ما جهاد کنند ما آنها را به طرق خویش هدایت می کنیم، و خداوند با نیکوکاران است» (وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ).

در این که منظور از: «جهاد» در اینجا چیست؟ و آیا جهاد با دشمن است، یا جهاد با نفس، یا جهاد در راه شناخت خدا از طرق علمی و استدلالی؟ مفسران احتمالات متعددی داده اند. و همچنین در مورد تعبیر «فینا» که آیا منظور: در راه رضای خدا است، یا در

۱ - برای توضیح بیشتر به جلد پنجم، صفحه ۱۸۳، ذیل آیه ۲۱ سوره «انعام» مراجعه فرمائید.

راه جهاد با نفس، یا در طریق عبادت، یا در طریق مبارزه با دشمن؟ ولی پیدا است که هم تعبیر به «جهاد» تعبیر وسیع و مطلق است و هم تعبیر «فینا»، بنابراین، هرگونه جهاد و تلاشی را که در راه خدا و برای او و به منظور وصول به اهداف الهی صورت گیرد، شامل می شود، خواه در طریق کسب معرفت باشد، یا جهاد با نفس، یا مبارزه با دشمن، یا صبر بر طاعت، یا شکیبائی در برابر وسوسه معصیت، یا در مسیر کمک به افراد مستضعف، و یا انجام هر کار نیک دیگر.

کسانی که در این راه ها به هر شکل و هر صورت برای خدا مجاهده کنند، مشمول حمایت و هدایت الهی هستند.

ضمناً، از آنچه گفتیم، روشن شد، منظور از «سبل» در اینجا راه های مختلفی است که به سوی خدا منتهی می شود: راه جهاد با نفس، راه مبارزه با دشمنان، راه علم و دانش و فرهنگ، خلاصه جهاد، در هر یک از این راه ها سبب هدایت به مسیری است که به خدا منتهی می شود.

این وعده ای است که خداوند، مؤکداً به همه مجاهدان راهش داده، و با انواع تأکیدات (لام تأکید و نون تأکید ثقیله) آن را مؤکد ساخته، و پیروزی و ترقی و موفقیت را در گرو دو چیز شمرده، «جهاد» و «خلوص نیت».

جمعی از فلاسفه معتقدند: اندیشه، مطالعه و تفکر، ایجاد علم و دانش نمی کند، بلکه روح انسانی را برای پذیرش صور معقولات، آماده می سازد و هنگامی که روح انسانی آماده پذیرش شد، فیض علم از خالق متعال و واهب الصور بر روح انسان پاشیده می شود.

بنابراین، انسان باید در این راه جهاد کند، ولی هدایت به دست خدا است.

و این که، در حدیث وارد شده است: علم به کثرت تعلیم و تعلم نیست، بلکه

نوری است که خداوند به قلب هر کس بخواهد، و شایسته بداند، می افکند نیز، ممکن است اشاره به همین معنی باشد.

نکته ها:

۱ - «جهاد» و «اخلاص»

از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که، هرگونه شکست و ناکامی نصیب ما شود معلول یکی از دو چیز است: یا در جهاد کوتاهی کرده ایم، و یا اخلاص در کار ما نبوده است، و اگر این دو با هم جمع شود، بنا به وعده مؤکد الهی، پیروزی و هدایت حتمی است.

و اگر درست بیندیشیم، می توانیم سرچشمه مشکلات و مصائب جوامع اسلامی را در همین امر پیدا کنیم.

چرا مسلمانان پیشرو دیروز، امروز عقب مانده اند؟

چرا دست نیاز در همه چیز، حتی در فرهنگ و قوانین خویش به سوی بیگانگان دراز می کنند؟

چرا برای حفظ خود در برابر طوفانهای سیاسی و هجوم های نظامی، باید به دیگران تکیه کنند؟

چرا یک روز دیگران ریزه خوار خوان نعمت علم و فرهنگ آنها بودند، اما امروز، باید بر سر سفره دیگران بنشینند؟

و بالاخره، چرا در چنگال دیگران اسیرند و سرزمین های آنها در اشغال متجاوزان؟!

تمام این «چراها» یک پاسخ دارد و آن این که: یا جهاد را فراموش کرده اند و یا نیت ها آلوده شده است.

آری، جهاد در صحنه های علمی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و نظامی به دست فراموشی سپرده شده، حب نفس و عشق به دنیا و راحت طلبی و کوتاه نگری و اغراض شخصی بر آنها چیره شده، تا آنجا که کشتگانشان به دست خودشان بیش از قربانیانی است که دشمن از آنها می گیرد!

خودباختگی گروهی غرب زده و شرق زده، خودفروختگی جمعی از زمامداران و سران، و یأس و انزوای دانشمندان و متفکران، هم جهاد را از آنها گرفته، و هم اخلاص را. هر گاه، مختصر اخلاصی در صفوف ما پیدا می شود، و مجاهدان ما تکانی به خود می دهند، پیروزی ها پشت سر یکدیگر فرا می رسد.

زنجیرهای اسارت گسسته می شود.

یأس ها تبدیل به امید و ناکامی ها مبدل به کامیابی، ذلت به عزت، و سربلندی، پراکندگی و نفاق، به وحدت و انسجام تبدیل می گردد، و چه عظیم و الهام بخش است، قرآن، که در یک جمله کوتاه، هم درد و هم درمان را بیان کرده!

آری، آنها که در راه خدا جهاد می کنند، مشمول هدایت الهی هستند، و بدیهی است که با هدایت او، گمراهی و شکست مفهومی ندارد.

اگر می بینیم، در بعضی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) این آیه تفسیر به «آل محمد» (صلی الله علیه وآله) و پیروان آنها شده است، بیان مصداق کاملی از آن است، چرا که آنها در طریق جهاد و اخلاص پیشگام و پیشقدم بودند، و هرگز دلیل بر محدودیت مفهوم آیه نخواهد بود.

به هر حال، هر کس این حقیقت قرآنی را به روشنی در تلاش ها و کوشش هایش لمس می کند که، وقتی برای خدا و در راه او به تلاش و پیکار

برمی خیزد سرانجام درها به روی او گشوده می شود، و مشکلات آسان، و سختی ها قابل تحمل می گردد.

۲ - مردم سه گروهند:

گروهی منکران لوجودند که، هیچ هدایتی برای آنها سودی نمی دهد، و گروهی پیکارگر مخلص، که به حق می رسند.

اما گروه سومی، از اینها هم برترند، آنها دور نیستند تا نزدیک شوند، از او جدا نیستند که به او بپیوندند، چرا که همیشه با اویند!

آیه گذشته (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى) اشاره به گروه اول بود.

جمله (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا) اشاره به گروه دوم.

و جمله (إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) اشاره به گروه سوم است!

ضمناً، از این تعبیر روشن می شود: مقام «محسنین» از مجاهدین فراتر است، چرا که آنها علاوه بر جهاد و تلاش در راه نجات خود، دارای مقام ایثار و احسانند، و برای دیگران نیز تلاش می کند.

پروردگارا! آن چنان توفیقی به ما مرحمت کن، که در تمام عمر دست از تلاش و کوشش در راه تو باز نداریم!
 خداوندا! آن چنان اخلاصی مرحمت فرما، که به غیر از تو نیندیشیم، و برای غیر تو گام برنداریم!
 بارالها! ما را از مقام مجاهدان فراتر بر، و به مقام احسان و ایثار محسنین نائل گردان، و در همه عمر، زیر پوشش هدایتت قرار ده!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره عنکبوت

۲۱ / سؤال المعظم / ۱۴۰۳

۱۰ / ۵ / ۱۳۶۲

سوره روم

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۶۰ آیه است

تاریخ شروع

۲۲ / شوال المعظم / ۱۴۰۳

۱۱ / ۵ / ۱۳۶۲

محتوای سوره روم

از آنجا که این سوره، مطابق مشهور، تماماً در «مکه» نازل شده است، محتوا و روح سوره های مکی در آن منعکس می باشد، یعنی بیش از همه چیز، بحث از مسأله «مبدأ» و «معاد» می کند، چرا که دوران «مکه» دوران آموزشی اعتقادات اصیل اسلامی، توحید و مبارزه با شرک، و توجه به معاد و دادگاه رستاخیز بود، و در لابلای این مباحث مطالب دیگری در ارتباط با آنها نیز مطرح شده است.

در حقیقت مطالب این سوره را، در هفت بخش می توان خلاصه کرد.

۱ - پیشگوئی از پیروزی «رومیان» بر «ایرانیان» در جنگی که در آینده، درگیر می شد، به مناسبت گفتگوئی که میان مسلمانان و مشرکان در این زمینه روی داده بود، که مشروح آن به خواست خدا خواهد آمد.

۲ - گوشه ای از طرز فکر و چگونگی حالات افراد بی ایمان، و سپس تهدیدهایی نسبت به آنها در مورد عذاب و کیفر الهی در رستاخیز.

۳ - بخش مهمی از آیات عظمت خداوند در آسمان و زمین، و در وجود انسانها از قبیل خروج حیات از مرگ، و مرگ از حیات، خلقت انسان از خاک، نظام زوجیت و آفرینش همسران برای انسانها، و رابطه مودت در میان آنها، آفرینش آسمان و زمین، اختلاف زبانها، نعمت خواب در شب و جنبش در روز، ظهور رعد و برق و باران، حیات زمین بعد از مرگ، و تدبیر امر آسمان و زمین به امر خدا.

۴ - سخن از توحید فطری، بعد از بیان دلایل آفاقی و انفسی، برای شناخت

خدا.

۵ - بازگشت به شرح و تبیین حالات افراد بی ایمان و گنهکار، و ظهور فساد در زمین بر اثر گناهان آنها.

۶ - اشاره ای به مسأله مالکیت و حق ذی القربی و نکوهش از رباخواری.

۷ - بازگشت مجددی به دلایل توحید و نشانه های حق و مسائل مربوط به معاد.

روی هم رفته، در این سوره، همچون سوره های دیگر قرآن، مسائل استدلالی و عاطفی و خطابی چنان بهم آمیخته شده است که، معجون کاملی برای هدایت و تربیت نفوس فراهم ساخته است.

* * *

فضیلت تلاوت سوره روم

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) - که قبلاً نیز به آن اشاره کردیم - چنین آمده است: «هر کس سوره «عنکبوت» و «روم» را در ماه رمضان در شب بیست و سوم، بخواند، به خدا سوگند، اهل بهشت است و هیچ در این سخن استثنا نمی‌کنم... و این دو سوره، موقعیت مهمی نزد پروردگار دارند.» (۱)

و در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین آمده: «وَمَنْ قَرَأَهَا كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ عَشْرُ حَسَنَاتٍ بَعْدَ كُلِّ مَلَكٍ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَأُذْرِكَ مَا ضَمَّعَ فِي يَوْمِهِ وَلَيْلَتِهِ: «هر کس سوره «روم» را بخواند، پاداشی معادل ده حسنه به تعداد هر فرشته ای که در میان آسمان و زمین تسبیح خدا می‌گوید، خواهد داشت، و آنچه را در روز و شب از دست داده، جبران خواهد کرد.» (۲)

بدیهی است، کسی که محتوای این سوره را که سراسر درس توحید خدا، و دادگاه بزرگ قیامت است، در روح و جان خود جای دهد، و مراقبت پروردگار را در هر لحظه، در خود ببیند، و روز جزا و محکمه عدل الهی را مسلم بداند، تقوای الهی، چنان قلبش را پر می‌کند که شایسته چنین پاداش بزرگی است.

۱ - «ثواب الاعمال» صدوق، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۶۹.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۲۹۴، آغاز سوره «روم».

- ۱ الم
- ۲ غُلِبَتِ الرُّومُ
- ۳ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ
- ۴ فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدِهِ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ
الْمُؤْمِنُونَ
- ۵ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ
- ۶ وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
- ۷ يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایسگر

۱ - الم

۲ - رومیان مغلوب شدند!

۳ - (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد؛ اما آنان پس از (این) مغلوبیت به زودی غلبه خواهند کرد...

۴ - در چند سال! همه کارها از آن خداست؛ چه قبل و چه بعد (از این شکست و پیروزی)؛ و در آن روز مؤمنان (به خاطر پیروزی دیگری) خوشحال خواهند شد...

- ۵ - به سبب یاری خداوند؛ و او هر کس را بخواهد یاری می دهد؛ و او صاحب قدرت و رحیم است!
- ۶ - این وعده ای است که خدا کرده؛ و خداوند هرگز از وعده اش تخلف نمی کند؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند.
- ۷ - آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند، و از آخرت (و پایان کار) غافلند.

شأن نزول:

مفسران بزرگ، همگی اتفاق دارند که، آیات نخستین این سوره، بدین سبب نازل شد، در آن هنگام که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در «مکه» بود، و مؤمنان در اقلیت قرار داشتند، جنگی میان «ایرانیان» و «رومیان» در گرفت، و در این نبرد ایرانیان پیروز شدند.

«مشرکان مکه» این را به فال نیک گرفتند، و دلیل بر حقانیت شرک خود دانستند! و گفتند: ایرانیان، مجوسی هستند و مشرک (دوگانه پرست) اما رومیان مسیحی اند و اهل کتاب، همان گونه که «ایرانیان» بر «رومیان» غلبه کردند، پیروزی نهائی از آن شرک است و طومار اسلام به زودی پیچیده خواهد شد، و ما پیروز می شویم.

گرچه این گونه، نتیجه گیری ها پایه و مایه ای نداشت اما، در آن جو و محیط برای تبلیغ در میان مردم جاهل، خالی از تأثیر نبود، لذا این امر، بر مسلمانان گران آمد.

آیات فوق نازل شد و قاطعانه گفت: گرچه «ایرانیان» در این نبرد پیروز شدند، اما چیزی نمی گذرد که از «رومیان» شکست خواهند خورد، و حتی حدود زمان این پیشگوئی را نیز بیان داشته گفت: این امر فقط در طول چند سال

به وقوع می پیوندد!

این پیشگوئی قاطع قرآن، که از یکسو، نشانه اعجاز این کتاب آسمانی و اتکاء آورنده آن، به علم بی پایان پروردگار به عالم غیب است، و از سوی دیگر، نقطه مقابل تفأل مشرکان بود، مسلمانان را طوری دلگرم ساخت که می گویند حتی بعضی با مشرکان روی این مسأله، شرط بندی مهمی کردند! (آن روز هنوز حکم تحریم این گونه شرط بندی ها نازل نشده بود). (۱)

تفسیر:

یک پیشگوئی عجیب!

این سوره جزء بیست و نه سوره ای است که با «حروف مقطعه» آغاز می شود (الم).
 کراراً در تفسیر این حروف مقطعه (مخصوصاً در آغاز سوره بقره، آل عمران و اعراف) بحث کرده ایم.

تنها چیزی که در اینجا جلب توجه می کند این است که، بر خلاف بسیاری از سوره هائی که با حروف مقطعه آغاز می شود و پشت سر آن، سخن از عظمت قرآن است، در اینجا بحثی از عظمت قرآن نمی یابیم، بلکه سخن از شکست «رومیان» و پیروزی آنها در آینده است، ولی با دقت روشن می شود که، این بحث نیز بیان عظمت قرآن است، چرا که این خبر غیبی مربوط به آینده، از نشانه های اعجاز و عظمت این کتاب آسمانی، محسوب می شود.

۱ - این شأن نزول با تعبیرات مختلف در «مجمع البیان»، «المیزان»، «نور الثقلین»، «ابوالفتح رازی»، تفسیر «فخر رازی»، تفسیر «آلوسی» و تفسیر «فی ظلال» و تفاسیر دیگر آمده است.

بعد از ذکر «حروف مقطعه» می فرماید: «رومیان مغلوب شدند» (عُلبِتِ الرُّومُ).

«و این شکست در سرزمین نزدیکی واقع شد» (فِي أَدْنَى الْأَرْضِ).

نزدیک به شما مردم «مکه»، در شمال «جزیره عرب»، در اراضی «شام»، در منطقه ای میان «بُصری» و «اذرعات».

و از اینجا معلوم می شود: منظور از «روم»، روم شرقی است نه روم غربی.

بعضی از مفسران، مانند مرحوم «شیخ طوسی» در «تبیان» احتمال داده اند: منظور، نقطه نزدیکی به سرزمین «ایرانیان» بوده است، یعنی در محلی واقع شد، که نزدیکترین نقطه، میان «ایران و روم» بود. (۱)

درست است که تفسیر اول با الف و لام عهد، در کلمه «الارض» مناسب تر است ولی به طوری که خواهیم گفت، از جهاتی تفسیر دوم صحیح تر به نظر می رسد.

در اینجا تفسیر سوم نیز وجود دارد که: شاید تفاوت زیادی از نظر نتیجه با تفسیر دوم نداشته باشد، و آن این که، منظور از این زمین، زمین «روم» است، یعنی آنها در نزدیکترین سرحداتشان با «ایران» گرفتار شکست شدند. و این اشاره به اهمیت و عمق این شکست است؛ چرا که شکست در نقطه های دور دست و مرزهای بعید، چندان مهم نیست، مهم آن است: کشوری در نزدیکترین مرزهایش به دشمن، که از همه جا قوی تر و نیرومندتر است گرفتار شکست شود.

بنابراین، ذکر جمله «فِي أَدْنَى الْأَرْضِ» اشاره ای خواهد بود به اهمیت این

شکست، و طبعاً پیشگوئی از پیروزی طرف مغلوب ظرف چند سال آینده واجد اهمیت بیشتری خواهد بود، که جز از طریق اعجاز قابل پیش بینی نیست!

آن گاه اضافه می کند: «أَنهَا (رومیان) بعد از مغلوبیت، به زودی غلبه خواهند کرد» (وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ).

با این که، جمله «سَيَغْلِبُونَ» (به زودی غالب می شوند) برای بیان مقصود کافی بود، ولی مخصوصاً تعبیر «مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ» (بعد از مغلوبیتشان) بر آن افزوده شده است، تا اهمیت این پیروزی آشکارتر گردد، چرا که غالب شدن یک جمعیت مغلوب، آن هم در نزدیکترین و نیرومندترین مرزهایش، در یک مدت کوتاه، غیر منتظره است و قرآن صریحاً از این حادثه غیر منتظره خبر می دهد.

آن گاه حدود سال های آن را با این عبارت بیان می کند: «در چند سال!» (فِي بَضْعِ سِنِينَ). و می دانیم، مفهوم تعبیر «بَضْع» حداقل «سه»، و حداکثر آن «نه» می باشد. (۱)

و اگر می بینید خداوند از آینده خبر می دهد، به خاطر آن است که «همه چیز و همه کار به دست او است، چه قبل از پیروزی و چه بعد از پیروزی این قوم شکست خورده» (لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ).

بدیهی است، بودن همه چیز به دست خدا، و به فرمان و اراده او، مانع از اختیار و آزادی اراده ما، و تلاش و کوشش و جهاد در مسیر اهداف مورد نظر، نیست، به تعبیر دیگر، این عبارت نمی خواهد اختیار را از دیگران سلب کند، بلکه می خواهد این نکته را روشن سازد که، قادر بالذات و مالک علی الاطلاق

۱ - در مورد معنی «بَضْع» احتمالات دیگری نیز ذکر شده است، از جمله این که: حداقل آن سه و حداکثر آن ده، یا حداقل آن، یک و حداکثر نه، یا حداقل، شش و حداکثر نه، ولی آنچه گفتیم، مشهورتر است.

او است، و هر کس هر چیزی دارد، از او دارد. و بعد می افزاید: اگر امروز که رومیان شکست خوردند، مشرکان خوشحال شدند «در آن روز که رومیان غالب شدند، مؤمنان خوشحال خواهند شد!» (وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ).

آری «خوشحال می شوند به نصرت الهی» (بِنَصْرِ اللَّهِ). «خداوند، هر که را بخواهد یاری می کند، و او شکست ناپذیر و مهربان است» (يُنصِرُ مَنْ يُشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).

در این که: منظور از خوشحالی مسلمانان در آن روز، چیست؟ جمعی گفته اند: منظور خوشحالی از پیروزی «رومیان» است هر چند آنها نیز در صف کفار بودند، اما چون دارای کتاب آسمانی بودند، پیروزی آنها بر مجوسیان مشرک، یک مرحله از پیروزی «توحید» بر «شُرک» بود.

و بعضی افزوده اند: مؤمنان از این خوشحال شدند که این حادثه را به فال نیک گرفتند، و دلیلی بر پیروزی آنها بر مشرکان.

یا این که: شادی آنان از این بود که، عظمت قرآن و صدق پیشگوئی قاطع آن، که خود یک پیروزی مهم معنوی برای مسلمین محسوب می شد در آن روز ظاهر گشت.

این احتمال نیز، بعید به نظر نمی رسد که، پیروزی «رومیان» مقارن بود با یکی از پیروزی های مسلمین بر مشرکان، به خصوص این که: در بعضی از کلمات مفسران بزرگ آمده که: این پیروزی مقارن پیروزی «بدر»، و یا مقارن «صلح حدیبیه» بود، که آن نیز در نوع خود یک پیروزی بزرگ محسوب می شد. مخصوصاً تعبیر «بِنَصْرِ اللَّهِ»، نیز تناسب با این معنی دارد.

خلاصه، مسلمانان در آن روز، از جهات مختلفی خوشحال شدند:
 از پیروزی اهل کتاب بر مجوسیان، که صحنه ای از غلبه خداپرستی بر شرک بود.
 از پیروزی معنوی به خاطر ظهور اعجاز قرآن.
 و از پیروزی مقارن آن، که احتمالاً «صلح حدیبیه» یا یکی دیگر از فتوحات مسلمین بود.

باز هم برای تأکید بیشتر، می فرماید: «این وعده ای است که خدا داده است» (وَعَدَ اللَّهُ). (۱)
 «و خداوند هرگز از وعده اش تخلف نخواهد کرد، هر چند اکثر مردم نمی دانند» (لَا يُخْلِفُ اللَّهُ
 وَعْدَهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

و علت عدم آگاهی مردم، عدم معرفتشان نسبت به خدا و علم و قدرت او است، آنها خدا را
 به درستی نشناختند، و لذا از این حقیقت که او محال است از وعده اش تخلف کند، درست
 آگاه نیستند، چرا که تخلف از وعده، یا به خاطر جهل است که مطلبی مکتوم بوده، سپس
 آشکار گردیده، و مایه تغییر عقیده شده است، و یا به خاطر ضعف و ناتوانی است که وعده
 دهنده، از عقیده خود باز نگشته، ولی توانایی بر انجام وعده خود ندارد.

اما خدائی که هم از عواقب امور آگاه است، و هم قدرتش مافوق همه قدرت ها است، هرگز
 از وعده اش تخلف نخواهد کرد.

۱ - «وَعَدَ اللَّهُ» منصوب است به عنوان «مفعول مطلق» و عامل آن محذوف است و از جمله
 قبل یعنی «سَيَعْلَبُونَ» که مصداق وعده الهی است معلوم می شود، و در تقدیر چنین است: وَعَدَ
 اللَّهُ ذَلِكَ وَعَدًّا.

سپس می افزاید: «این مردم کوتاه بین، تنها ظاهری از زندگی دنیا را می بینند، و از آخرت و پایان کارها بی خبرند!» (يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ). آنها تنها از زندگی دنیا آگاهند، و تازه از این زندگی نیز به ظاهری قناعت کرده اند، مجموعه ای از سرگرمیها و لذات زودگذر و خوابها و خیالها، برداشت آنها را از زندگی دنیا تشکیل می دهد، غرور و غفلتی که در این برداشت نهفته است بر کسی پوشیده نیست. اگر آنها باطن و درون این زندگی دنیا را نیز می دانستند، برای شناخت آخرت کافی بود، چرا که دقت کافی در این زندگی زودگذر، نشان می دهد که حلقه ای است از یک سلسله طولانی، و مرحله ای است از یک مسیر بزرگ، همان گونه که دقت در زندگی دوران جنینی، نشان می دهد که هدف نهائی خود این زندگی نیست، بلکه این یک مرحله مقدماتی برای زندگی گسترده ای است.

آری، آنها تنها ظاهری از این زندگی را می بینند، و از محتوا و مفاهیم و مکنون آن غافلند. جالب این که، با تکرار ضمیر «هَمْ» به این حقیقت اشاره می کند، که علت این غفلت و بی خبری، خود آنها هستند، درست مثل این که کسی به ما بگوید: مرا از این امر، تو غافل کردی، و در جواب بگوئیم: تو خودت غافل شدی، یعنی سبب غفلت خودت بودی.

نکته ها:

۱ - اعجاز قرآن از دریچه علم غیب

۱ - یکی از طرق اثبات اعجاز قرآن، خبرهای غیبی قرآن است که یک نمونه

روشن آن در همین آیات مورد بحث، آمده، در طی چند آیه با انواع تأکیدات از پیروزی بزرگ یک ارتش شکست خورده، در چند سال بعد خبر می دهد، و آن را به عنوان یک وعده تخلف ناپذیر الهی، معرفی می کند.

از یک سو، خبر از اصل پیروزی می دهد (وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ). از سوی دیگر، خبر از پیروزی دیگری برای مسلمانان بر کفار مقارن همان زمان (وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ).

و از سوی سوم، تصریح می کند که این امر، در چند سال آینده به وقوع خواهد پیوست (فِي بَضْعِ سِنِينَ).

و از سوی چهارم، با دو بار تأکید، قطعی بودن این وعده الهی را مسجل می کند (وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ).

تاریخ به ما می گوید: هنوز نه سال نگذشته بود که این دو حادثه انجام یافت. و «رومیان» در نبرد جدیدی بر «ایرانیان» پیروز شدند، و مقارن همان زمان مسلمانان با «صلح حدیبیه» (و طبق روایتی در جنگ «بدر») پیروزی چشمگیری بر دشمنان پیدا کردند.

اکنون، این سؤال مطرح است: آیا یک انسان با علم عادی می تواند این چنین قاطعانه از حادثه ای به این مهمی، خبر دهد؟ حتی فرضاً اگر قابل پیش بینی سیاسی هم باشد - که نبود - باید با قید احتیاط و ذکر احتمال بگوید، نه این چنین با صراحت و قاطعیت، که اگر تخلف آن ظاهر گردد، بهترین سند برای ابطال دعوی نبوت به دست دشمنان می افتاد.

حقیقت این است: مسائلی از قبیل پیش بینی پیروزی یک کشور بزرگ، همچون کشور روم، یا مسأله «مباهله» به خوبی نشان می دهد: پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به جای دیگری دل بسته بود، و پشت گرمی از جای دیگر داشت، و گرنه هیچ کس

در شرائط عادی، توانائی و جرأت بر چنین اموری را ندارد. به خصوص این که، مطالعه در حالات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نشان می دهد: او از کسانی نبود که بی گدار به آب بزند، بلکه کارهایش حساب شده بود، چنین ادعائی از چنین کسی نشان می دهد: او تکیه بر جهان ماورای طبیعت، بر وحی الهی و علم بی پایان خداوند، داشته است.

درباره تطبیق تاریخی این پیشگوئی قرآن، به زودی بحث خواهیم کرد.

۲ - ظاهر بیان!

اصولاً، بینش یک انسان مؤمن و الهی، با یک فرد مادی یا مشرک، تفاوت بسیار دارد. اولی، طبق عقیده توحیدی، جهان را مخلوق خداوند حکیم و آگاهی، می داند که تمام افعالش روی حساب و برنامه است، و به همین دلیل، معتقد است: جهان مجموعه ای است از اسرار و رموز دقیق، هیچ چیز در این عالم ساده نیست، همه کلمات این کتاب، پر محتوا و پر معنی است.

این بینش توحیدی به او می گوید: از کنار هیچ حادثه و هیچ موضوعی ساده نگذر؛ زیرا ممکن است ساده ترین مسائل، پیچیده ترین آنها باشد.

او همیشه، به عمق این جهان می نگرد و به ظواهر آن قانع نیست، او این درس را در مکتب توحید خوانده است، او برای عالم هدف بزرگی قائل است و همه چیز را در دایره آن هدف می بیند.

در حالی که یک فرد مادی و بی ایمان، دنیا را مجموعه ای از حوادث کور و کر و بی هدف می شمرد، و جز به ظاهر آن نمی اندیشد. اصلاً برای آن باطن و عمقی قائل نیست، مگر می توان برای کتابی که مجموعه خطوط آن همان

چیزی است که کودکی با حرکات بی هدف دست خود به روی کاغذ به وجود آورده است، اهمیت و عمقی قائل شد؟!

حتی به گفته بعضی از دانشمندان بزرگ علوم طبیعی، تمام اندیشمندان بشر از هر قشر و گروه، که درباره نظام جهان به اندیشه برخاسته اند، از نوعی تفکر مذهبی برخوردار بوده اند (دقت کنید).

«آیشتاین» دانشمند معروف معاصر می گوید: «به سختی می توان در میان مغزهای متفکر جهان، کسی را یافت که دارای یک نوع احساس مذهبی مخصوص به خود نباشد، این مذهب، با مذهب یک شخص عامی فرق دارد... مذهب این دانشمند، تحیری شعف آور از نظام عجیب و دقیق کائنات است، که گهگاه پرده از روی اسراری برمی دارد، که در مقایسه با آن، تمام تلاش ها و تفکرات منظم بشری انعکاسی ناقابل بیش نیست»! (۱)

در جای دیگر، می گوید: «اصلاً چیزی که سبب شد، دانشمندان و متفکران و مکتشفان، در تمام طول قرون و اعصار، در گوشه تنهائی به مطالعه اسرار دقیق جهان هستی بپردازند، همین اعتقاد مذهبی آنان بود» (۲)

از سوی دیگر، چگونه ممکن است، کسی که این دنیا را مرحله نهائی و هدف اصلی می شمرد، با کسی که آن را یک «مزرعه» و «میدان آزمودگی» برای زندگی جاویدانی که دنبال آن است، می داند، یکسان ببیند؟ او از آن ظاهری بیش نمی بیند و این به اعماق ژرفش می اندیشد.

و این اختلاف دیدها، در تمام زندگی آنها اثر می گذارد:

آن «ظاهربین» انفاق را سبب خسران و زیان می شمرد، در حالی که این «موحد» تجارتی پر سود می داند.

آن یکی، رباخواری را مایه افزایش درآمد، و این یکی مایه وبال و بدبختی و زیان. آن یکی جهاد را مایه دردسر، و شهادت را به معنی نابودی، و این یکی جهاد را رمز سربلندی، و شهادت را حیات جاویدان می‌شمرد.

آری، افراد بی‌ایمان تنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌بینند و از آخرت غافلند (يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ).

* * *

۳ - تطبیق تاریخی

برای این که بدانیم شکست «رومیان» از «ایرانیان»، و سپس پیروزی آنها در چه مقطع تاریخی واقع شده است، کافی است بدانیم: در تواریخ امروز، در دوران «خسروپرویز»، به یک دوران جنگ طولانی میان ایرانیان و رومیان برخورد می‌کنیم، که بیست و چهار سال دوام یافت، از ۶۰۴ میلادی تا ۶۲۸ به طول انجامید.

در حدود سنه ۶۱۶ میلادی دو سردار معروف ایرانی به نام «شهربراز» و «شاهین» به قلمرو روم شرقی حمله کردند، آنها را شکست سختی دادند، و منطقه شامات و مصر و آسیای صغیر را مورد تاخت و تاز قرار دادند، دولت روم شرقی که گرفتار شکست سختی شده بود تا آستانه انقراض پیش رفت، و دولت ایران تمام متصرفات آسیائی او را با مصر تسخیر کرد.

و این در حدود سال هفتم بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود.

ولی پادشاه روم «هرقل» از سال ۶۲۲ میلادی، تهاجم خود را به ایران شروع کرد و شکست های پی در پی به سپاه «خسروپرویز» وارد ساخت، و تا سال ۶۲۸ میلادی جنگ هائی که به نفع رومیان بود ادامه یافت، «خسروپرویز» شکست

سختی خورد، و مردم ایران او را از سلطنت خلع کرده، و پسرش «شیرویه» را به جای او نشانند.

با توجه به این که، میلاد پیامبر(صلی الله علیه وآله) در سال ۵۷۱ و بعثت پیامبر(صلی الله علیه وآله) در سال ۶۱۰ میلادی واقع شد، شکست رومیان منطبق بر سال هفتم بعثت، و پایان پیروزی رومیان و شکست خسرو پرویز بر سال پنجم تا ششم هجرت منطبق می شود، و می دانیم در سال پنجم، فتح خندق اتفاق افتاد، و در سال ششم صلح حدیبیه و فتح مکه سال هشتم، البته انتقال اخبار جنگ ایران و روم به منطقه «حجاز» و «مکه» نیز معمولاً مقداری از زمان را اشغال می کرده است، و به این ترتیب، تطبیق تاریخی این خبر قرآنی روشن می شود (دقت کنید).

۸ أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ

۹ أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

۱۰ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ

ترجمه:

۸ - آیا آنان با خود نیندیشیدند که خداوند، آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز به حق و برای زمان معینی نیافریده است؟! ولی بسیاری از مردم (رستاخیز و) لقای پروردگارشان را منکرند!

۹ - آیا در زمین گردش نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند چگونه بود؟! آنها نیرومندتر از اینان بودند، و زمین را (برای زراعت و آبادی) بیش از اینان دگرگون ساختند و آباد کردند، و پیامبرانشان با دلایل روشن به سراغشان آمدند (اما آنها انکار کردند و کیفر خود را دیدند)؛ خداوند هرگز به آنان ستم نکرد، آنها به خودشان ستم می کردند!

۱۰ - سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند!

تفسیر:

عاقبت بدکاران

در آخرین آیه بحث گذشته، سخن از ظاهر بینانی بود که تنها افق فکرشان به محدوده دنیا و جهان ماده تعلق دارد، و از قیامت و عالم ماوراء طبیعت، بی خبرند.

در آیات مورد بحث و آیات آینده، به ذکر مطالب متنوعی پیرامون مبدأ و معاد می پردازد، نخست به صورت یک استفهام اعتراض آمیز، می گوید: «آیا آنها با خود نیندیشیدند که خداوند آسمان ها و زمین و آنچه را در میان این دو است را جز به حق و برای اجل و زمان معینی نیافریده است؟» (أَمْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى).

یعنی اگر آنها درست بیندیشند، و به وجدان خود و داوری عقلشان مراجعه کنند، به خوبی از این دو امر آگاه می شوند که:

اولاً - جهان بر اساس حق آفریده شده، و نظاماتی بر آن حاکم است که دلیل بر وجود عقل و قدرت کامل در خالق این جهان است.

و ثانیاً - این جهان رو به زوال و فنا می رود، و از آنجا که خالق حکیم، ممکن نیست بیهوده آن را آفریده باشد، دلیل بر این است که جهان دیگری که سرای بقا است بعد از این جهان می باشد، و گرنه آفرینش این جهان مفهوم نداشت، و این خلقت طویل و عریض، تنها برای این چهار روز زندگی دنیا، بی معنی بود، و از اینجا به وجود آخرت پی می بردند.

بنابراین، دقت در نظم و حقانیت این جهان، دلیل بر وجود «مبدأ» است و دقت در داشتن «اجل مسمی» دلیل بر «معاد» است (دقت کنید).

لذا، در پایان آیه اضافه می‌کند: بسیاری از مردم به لقای پروردگارشان کافرند» (وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ).

یا اصلاً منکر معادند، همان گونه که مکرر در آیات قرآنی از قول مشرکان نقل شده که می‌گفتند: آیا هنگامی که ما خاک شدیم مجدداً به زندگی باز می‌گردیم؟ این حرف عجیبی است؟ این غیر ممکن است! این دلیل جنون گوینده آن است! (۱)

و یا این که: با زبان، منکر نیستند، اما عملشان آن چنان آلوده و ننگین است که نشان می‌دهد آنها اعتقادی به معاد ندارند، چرا که اگر معتقد بودند نباید این چنین فاسد و مفسد، باشند.

ضمناً تعبیر «فِي أَنْفُسِهِمْ» به این معنی نیست که آنها درباره اسرار وجود خویش مطالعه کنند، آن چنان که «فخر رازی» در تفسیر خود گفته، بلکه منظور این است که آنها در درون جان، از طریق عقل و وجدان به آفرینش آسمان‌ها و زمین بیندیشند.

تعبیر «بِالْحَقِّ» ممکن است دو معنی داشته باشد: یکی توأم بودن آفرینش با حق و قانون و نظم، و دیگر این که: هدف آفرینش هدف حقی بوده است و البته این دو تفسیر با هم منافات ندارند. (۲)

تعبیر به «لِقَاءِ رَبِّهِمْ»، همان گونه که بارها گفته ایم، اشاره به قیامت و رستاخیز است، که در آنجا حجاب‌ها کنار می‌رود و انسان با شهود باطنی خدا را

۱ - رعد، آیه ۵ - مؤمنون، آیه ۳۵ - نمل، آیه ۶۷ - و ق، آیه ۳.

۲ - در صورت اول «باء» در «بِالْحَقِّ» برای مصاحبت است، و در صورت دوم به معنی «لام».

به عظمت می شناسد.

و از آنجا که تعبیر به «اجل مسمی» بیانگر این حقیقت است که، به هر حال زندگی این جهان دوام و بقائی ندارد، و این هشدار است به همه دنیاپرستان، در آیه بعد، چنین اضافه می کند: «آیا آنها سیر در زمین نکردند تا بنگرند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند، به کجا کشیده شد؟ (أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ).

«همانها که نیروئی بیشتر از اینان داشتند، و زمین را دگرگون ساختند و بیش از آنچه اینها آباد کردند، آنها عمران نمودند» (كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا).

«و پیامبران آنها با دلائل آشکار به سوی آنها آمدند» (وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ).

اما آنها خیره سری کردند، و در برابر حق تسلیم نشدند و به مجازات دردناک الهی مبتلا گشتند.

«خداوند به آنها هرگز ستم نکرد، ولی آنها به خویشتن ظلم و ستم می کردند» (فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ).

در واقع، قرآن اشاره به اقوامی می کند که نسبت به مشرکان معاصر پیامبر برتری چشمگیری از نظر قدرت و نیروی جسمی و مالی داشتند، و سرنوشت دردناک آنها را درس عبرتی برای اینها قرار می دهد.

جمله «أَثَارُوا الْأَرْضَ» (زمین را زیر و رو کردند)، ممکن است اشاره، به شخم کردن زمین برای زراعت و درختکاری، یا کندن نهرها و قناتها، و یا بیرون آوردن شالوده عمارت های بزرگ، و یا همه اینها باشد، چرا که جمله «أَثَارُوا

الأرض» مفهوم وسیعی دارد که تمام این امور را که مقدمه عمران و آبادی است، شامل می شود. (۱)

و از آنجا که در دنیای آن روز، بیشترین قدرت در دست کسانی بود که از نظر کشاورزی پیشرفته تر بودند، و از نظر ساختن عمارت ها، ترقی چشمگیری داشتند، برتری این اقوام را نسبت به مشرکان مکه، که قدرشان از این نظر بسیار محدود بود، روشن می سازد. اما آنها با این همه توانائی هنگامی که آیات الهی را انکار، و پیامبران را تکذیب کردند، قدرت فرار از چنگال مجازات نداشتند، شما چگونه می توانید فرار کنید؟! و این مجازات های دردناک، محصول اعمال و فرآورده دست خود آنها بود، آنها بودند که بر خویشتن ظلم کردند، و خداوند هرگز ظلم و ستمی بر کسی روا نمی دارد.

آخرین آیه مورد بحث، آخرین مرحله کفر آنها را بیان می کند، و می گوید: «سپس سرانجام کسانی که اعمال بد انجام دادند، به جائی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند، و از آن بدتر، به استهزاء و مسخره کردن آن برخاستند» (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ).

آری گناه و آلودگی، همچون «بیماری خوره» به جان انسان می افتد، و روح ایمان را می خورد، و از بین می برد، و کار به جائی می رسد که سر از تکذیب آیات الهی، در می آورد، و از آن هم فراتر می رود، و او را به استهزاء و سخریه پیامبران و

۱ - «اثار» از ماده «ثور» (بر وزن غور) به معنی پراکنده ساختن است و این که، عرب به گاو نر «ثور» می گوید، به خاطر آن است که زمین را با آن شخم می کند.

آیات الهی وامی دارد، و به مرحله ای می رسد که دیگر، هیچ وعظ و اندرز و اندازی مؤثر نیست، و جز تازیانه عذاب دردناک الهی، راهی باقی نمی ماند!

یک نگاه به صفحات تاریخ زندگی بسیاری از یاغیان و جانیان، نشان می دهد که، آنها در آغاز کار چنین نبودند، حداقل نور ضعیفی از ایمان در قلب آنها می تابید، ولی ارتکاب گناهان پی در پی، سبب شد که روز به روز، از ایمان و تقوا فاصله بگیرند، و سرانجام به آخرین مرحله کفر، برسند.

در خطبه معروف حضرت «زینب» شیر زن کربلا (علیها السلام) که در «شام» در مقابل «یزید» ایراد فرمود نیز این آیه با همان برداشتی که در بالا گفتیم آمده است.

زیرا آن حضرت، هنگامی که دید «یزید» با گفتن کلمات کفرآمیز، و اشعار معروف «لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ...» - که بیانگر عدم ایمان او به اساس اسلام بود - همه چیز را به سخریه گرفته، بعد از حمد الهی و درود بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین فرمود:

«صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ...»

یعنی، اگر تو امروز با این اشعار کفرآمیز، اسلام و ایمان را انکار می کنی، و به نیاکان مشرکت، که در جنگ «بدر» به دست مسلمانان کشته شدند، می گوئی: ای کاش! بودید و انتقام گیری مرا از خاندان «بنی هاشم» می دیدید، جای تعجب نیست، این همان چیزی است که خدا فرموده که: مجرمان سرانجام آیات ما را تکذیب می کنند... و در این زمینه مطالب فراوانی فرمود. (۱)-(۲)

۱ - مطابق آنچه در تفسیر آیه گفتیم: «السُّوَى» مفعول «أَسَاءُوا» است و جمله «أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» به جای اسم «کان» می باشد و خبر آن «عاقبه» است. مرحوم «علامه طباطبائی» در «المیزان» این را به عنوان یک احتمال ذکر کرده، هر چند خودش انتخاب ننموده، و «ابو البقاء» در کتاب «املاء ما من به الرحمن» (صفحه ۱۸۵، جلد ۲) به عنوان یکی از دو احتمال قابل قبول آورده است، ولی غالب مفسران (مانند طبرسی، المیزان، فخر رازی، آلوسی، ابوالفتوح رازی، قرطبی، فی ظلال و تبیان) احتمال دیگری را در تفسیر آیه تقویت کرده اند و آن این که: «سوئ» اسم کان بوده باشد و «ان کذبوا» در مقام تعلیل است، و مطابق ۲

این تفسیر معنی آیه چنین می شود: سرانجام، عاقبت کار کسانی که اعمال بد انجام دادند، بدی شد، چرا که آیات ما را تکذیب کردند، شبیه (لَلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى).

ولی انصاف این است که، این تفسیر خلاف چیزی است که از ظاهر آیه به دست می آید و انتخاب آن از ناحیه این گروه از مفسدان، نمی تواند ما را از آنچه با ظاهر آیه هماهنگ است منصرف کند، به خصوص این که آنها ناچارند کلمه «لام» را در جمله «أَنْ كَذَّبُوا» در تقدیر بگیرند، و تقدیر خلاف ظاهر است (دقت کنید).

۲ - برای توضیح بیشتر به جلد ۴۵، بحار الانوار، صفحات ۱۳۳ و ۱۵۷ مراجعه فرمائید.

- ۱۱ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
 ۱۲ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ
 ۱۳ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَ كَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ
 ۱۴ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنْفِرُونَ
 ۱۵ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ
 ۱۶ وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ
 مُحْضَرُونَ

ترجمه:

- ۱۱ - خداوند آفرینش را آغاز می کند، سپس آن را باز می گرداند، سپس شما را به سوی او باز می گرداند!
- ۱۲ - آن روز که قیامت بر پا می شود، مجرمان در نومیدی و غم و اندوه فرو می روند!
- ۱۳ - و برای آنان شفیعانی از معبودانشان نخواهد بود، و نسبت به معبودهایی که آنها را همتای خدا قرار داده بودند کافر می شوند!

- ۱۴ - آن روز که قیامت بر پا می گردد، (مردم) از هم جدا می شوند؛
 ۱۵ - اما آنان که ایمان آورده و اعمال صالح انجام دادند، در باغی از بهشت شاد و مسرور خواهند بود.
 ۱۶ - و اما آنان که به آیات ما و لقای آخرت کافر شدند، در عذاب الهی احضار می شوند.

تفسیر:

سرنوشت مجرمان در قیامت

در آیات گذشته، سخن از تکذیب کنندگانی به میان آمد که آیات خدا را به باد مسخره می گرفتند، و در آیات مورد بحث با بیان گوشه ای از مباحث معاد و سرنوشت مجرمان در قیامت، بحث هائی را که قبل از این درباره معاد در آیات قبل گفته شد، تکمیل می کند. نخست، می فرماید: «خداوند آفرینش را آغاز نموده، سپس اعاده می کند، و بعد به سوی او باز می گردید» (اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

در آیه، یک استدلال کوتاه و پر معنی برای مسأله معاد بیان شده، که در آیات دیگر قرآن نیز، به عبارات دیگری تکرار گردیده است، و آن این که: «همان کسی که قدرت بر آفرینش نخستین داشت، قدرت بر معاد هم دارد، و قانون عدالت و همچنین حکمت خداوند، ایجاب می کند که این آفرینش مجدد، تحقق یابد».

جمله «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» اشاره به این است که، بعد از زندگی قیامت، همگی به سوی دادگاه پروردگار و پاداش و ثواب او باز می گردید، و از این فراتر، مؤمنانی که در خط تکامل الهی قرار گرفته اند، همچنان در تکامل خویش به سوی بی نهایت و به سوی ذات پاک پروردگار، پیش می روند.

* * *

آیه بعد، وضع مجرمان را چنین مجسم می کند: «آن روز که قیامت بر پا می شود مجرمان در نومیدی و غم و اندوه فرو می روند» (وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ). «یُبْلِسُ» از ماده «ابلاس»، در اصل به معنی غم و اندوهی است که از شدت یأس و نومیدی دست می دهد.

بدیهی است، اگر چیزی که انسان از آن ناامید می شود، امری ضروری نباشد نومیدیش مهم نیست، اما غم و اندوه نشان می دهد که در این موارد از یک امر ضروری نومید شده است، لذا بعضی از مفسران ضروری بودن را جزء ماده «ابلاس» می دانند.

«ابلیس» را نیز به همین مناسبت «ابلیس» گفته اند که، از رحمت خدا مأیوس و غمناک شد. به هر حال، مجرمان حق دارند که در آن روز مأیوس و غمناک شوند، چرا که نه ایمان و عمل صالحی با خود به عرصه محشر آورده اند، نه یار و یاور دارند، و نه امکان بازگشت به دنیا و جبران گذشته وجود دارد.

* * *

لذا در آیه بعد می افزاید: «آنها شفیعیانی از معبودانشان ندارند» (وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءٌ).

همان بت ها و معبودهای ساختگی، که هر وقت از آنها سؤال می شد: چرا اینها را می پرستید؟ می گفتند: هؤلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ: «اینها شفیعیان ما در پیشگاه خدایند». (۱)

در آنجا می فهمند که هیچ خاصیتی بر وجود این معبودهای تو خالی و بی ارزش مترتب نیست.

به همین جهت، «نسبت به معبودهایی که آنها را شریک خدا قرار داده بودند، کافر می شوند و از آنها تنفر و بیزاری می جویند» (وَ كَانُوا بِشُرْكَائِهِمْ كَافِرِينَ).

چرا کافر نشوند؟ با این که می بینند، این معبودها نه تنها گرهی از کارشان نمی گشایند، بلکه به گفته قرآن به تکذیب آنها برمی خیزند و می گویند: پروردگارا! ما کَانُوا إِتَانًا يَعْبُدُونَ: «اینها ما را پرستش نمی کردند» (بلکه هوای نفس خویش را می پرستیدند). (۱)

و از این بالاتر این که: معبودان کمر دشمنی آنها را می بندند، چنان که در آیه ۶ سوره «احقاف» می خوانیم: وَ إِذَا حَضَرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ: «هنگامی که مردم (مشرك) محشور می شوند، معبودان دروغین دشمن آنان می شوند، و عبادت آنها را انکار می کنند».

سپس به گروه های مختلف مردم در آن روز اشاره کرده، می گوید: «روزی که قیامت بر پا می شود، مردم از هم جدا می گردند» (وَ يَوْمَ نَقُومُ السَّاعَةَ يُؤْمِنُ يَتَفَرَّقُونَ).

«گروهی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، آنها در باغی از بهشت متنعم و شاد و مسرور خواهند بود، آن چنان که آثار شادی در چهره هایشان هویدا می گردد» (فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ).

«يُحْبَرُونَ» از ماده «حبر» (بر وزن قشر) به معنی اثر جالب و خوب است، و

به حالت شادی و سروری که آثار آن در چهره ظاهر گردد، نیز گفته می‌شود، و از آنجا که قلب بهشتیان چنان مالا مال از شادی و سرور است که آثار آن در تمام وجودشان ظاهر می‌گردد، این تعبیر در مورد آنها به کار رفته است.

«رَوْضَةٌ» به معنی محلی است که آب و درخت فراوان دارد، لذا به باغ‌های خرم و سرسبز «روضه» اطلاق می‌شود، و اگر می‌بینیم در اینجا این کلمه به صورت نکره آمده است، برای تعظیم و بزرگداشت آن است، یعنی در بهترین و برترین باغ‌های زیبا و سرور انگیز بهشت غرق نعمت، خواهند بود.

«و اما آنها که کافر شدند و آیات ما و لقای آخرت را تکذیب کردند، آنها برای عذاب الهی احضار می‌شوند» (وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ).

جالب این که، در مورد بهشتیان، تعبیر «يُخَبَّرُونَ» آمده، که نشان رضایت همه جانبه آنها است، ولی درباره دوزخیان به «مُخَضَّرُونَ» تعبیر می‌کند، که دلیل بر نهایت کراهت و ناخوشایندی آنها است، زیرا احضار کردن در مواردی اطلاق می‌شود که بر خلاف میل باطنی انسان، صورت می‌گیرد.

نکته دیگر این که: در مورد بهشتیان «ایمان» و «عمل صالح» را هر دو قید می‌کند، در حالی که در مورد دوزخیان، تنها به عدم ایمان (انکار مبدأ و معاد) قناعت نموده است، اشاره به این که: برای ورود در بهشت، تنها ایمان کافی نیست، عمل صالح نیز لازم است، اما برای دخول در دوزخ، عدم ایمان کافی است، هر چند گناهی از او سر نزده باشد، چرا که کفر، خود، بزرگترین گناه است!

نکته:

چرا یکی از نام های قیامت «ساعه» است توجه به این نکته نیز لازم است که، در بسیاری از آیات قرآن و از جمله در دو آیه از آیات مورد بحث، از قیام قیامت تعبیر به «قیام ساعه» شده است، این به خاطر آن است که، «ساعه» در اصل به معنی جزئی از زمان یا لحظاتی زودگذر است، و از آنجا که از یکسو، وقوع رستاخیز به صورت ناگهانی و برق آسا است، و از سوی دیگر، به مقتضای «سریع الحساب» بودن خداوند، حساب بندگان را در آن روز به سرعت می رسد، این تعبیر در مورد قیامت به کار رفته، تا مردم موقعیت رستاخیز را همواره در نظر داشته باشند.

«ابن منظور» در «لسان العرب» نقل می کند: «ساعه» اسم برای زمانی است که صیحه پایان جهان زده می شود، و همگی ناگهان می میرند، و نیز نام برای وقتی است که مردم در قیامت برانگیخته می شوند، این نام از آن جهت برای پایان جهان و وقوع رستاخیز انتخاب شده، که در صیحه نخستین - که خداوند در آیه: «إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ» (۱) اشاره کرده، به طور ناگهانی همگی می میرند - (و در نفخه دوم ناگهان همه به پا می خیزند و قیامت بر پا می شود).

«زبیدی» در «تاج العروس» از بعضی نقل می کند: «ساعه» سه گونه است:

«ساعت کبری» روز رستاخیز و زنده شدن مردم برای حساب.

و «ساعت وسطی» روز مرگ ناگهانی اهل یک زمان (به مجازات های الهی و عذاب های استیصال).

و «ساعت صغری» روز مرگ هر انسان.

- ۱۷ فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ
 ۱۸ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ
 ۱۹ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ
 مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ

ترجمه:

- ۱۷ - منزه است خداوند به هنگامی که شام می کنید و صبح می کنید.
 ۱۸ - و حمد و ستایش مخصوص اوست در آسمان ها و زمین، و به هنگام عصر و هنگامی که
 ظهر می کنید.
 ۱۹ - او زنده را از مرده بیرون می آورد، و مرده را از زنده؛ و زمین را پس از مردنش حیات
 می بخشد؛ و به همین گونه روز قیامت (از گورها) بیرون آورده می شوید!

تفسیر:

تسبیح و حمد در همه حال برای خدا است
 بعد از بحث های فراوانی که در آیات گذشته در مورد «مبدأ» و «معاد» و بخشی از پاداش
 مؤمنان و کیفر مشرکان آمد، در آیات مورد بحث به تسبیح و حمد پروردگار، و تنزیه و تقدیس
 او از هرگونه شرک و نقص و عیب پرداخته، می فرماید: «تسبیح و تنزیه از آن خدا است، به
 هنگامی که شام می کنید و هنگامی که صبح می کنید» (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ
 تُصْبِحُونَ).

«و حمد و ستایش مخصوص ذات پاک او است، در آسمان ها و زمین، و منزّه است به هنگام عصر، و هنگامی که وارد ظهر می شوید» (وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ).

به این ترتیب، در این دو آیه، چهار وقت برای «تسبیح» پروردگار بیان شده: آغاز شب (حِينَ تُمْسُونَ).

طلوع صبح (وَحِينَ تُصْبِحُونَ).

عصرگاهان (وَعَشِيًّا).

و به هنگام زوال ظهر (وَحِينَ تُظْهِرُونَ). (۱)

اما «حمد» از نظر مکان تعمیم یافته، و پهنه آسمان و زمین را شامل شده است. ذکر این چهار وقت، در آیات فوق ممکن است کنایه از دوام و همیشگی تسبیح باشد، چنان که در فارسی می گوئیم: هر صبح و شام از فلان کس مراقبت کن (یعنی همیشه و در هر زمان). این احتمال نیز از ناحیه بعضی از مفسران اظهار شده است که: اوقات چهارگانه فوق، اشاره به وقت های نماز است، ولی این سؤال را پاسخ نگفته اند که: چرا به جای پنج وقت، تنها از چهار وقت سخن گفته است (و از وقت عشا سخنی به میان نیامده). اما ممکن است پاسخ داده شود: چون وقت نماز مغرب و عشاء نسبتاً به هم نزدیک است، و فاصله میان آن دو، در حدود یک الی یک ساعت و نیم می باشد هر دو یک جا آمده است، در حالی که فاصله وقت فضیلت ظهر و عصر نسبتاً

۱ - توجه داشته باشید: «عَشِيًّا» و «حِينَ تُظْهِرُونَ» عطف بر «حِينَ تُمْسُونَ» است و به موضوع تسبیح باز می گردد.

زیاد و چند ساعت است.

اما اگر تسبیح و حمد را به معنی وسیع کلمه در آیات فوق بگیریم، محدود به نمازهای پنجگانه نخواهد شد، هر چند این نمازها از مصداقهای روشن آن است.

ذکر این نکته نیز لازم است که، جمله های «سبحان الله» و «له الحمد» می تواند انشاء تسبیح و حمدی از ناحیه خداوند باشد، همان گونه که در آیه ۱۴ سوره «مؤمنون» می فرماید: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ: «جاوید و پر برکت است خداوندی که بهترین خالق ها است».

و ممکن است این حمد و تسبیح، به معنی امر باشد، یعنی او را تسبیح و حمد گوئید (سَبَّحُوهُ وَ اِحْمَدُوْا لَهُ) و این تفسیر نزدیک تر به نظر می رسد که، آیات فوق دستوری باشد به همه بندگان، که برای زدودن آثار شرک و گناه از دل و جان، هر صبح و شام، و هر ظهر و عصر، به وسیله نماز و غیر نماز حمد و تسبیح خدا گویند.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین آمده است: «هر کس دو آیه فوق و آیه ما بعد از آن را صبحگاهان بخواند، آنچه را در روز از او فوت می گردد جبران خواهد کرد، و هر کس آن را در آغاز شب بخواند آنچه را در شب از او فوت شود، جبران خواهد کرد».(۱)

در آیه بعد، باز به مسأله معاد بازمی گردد، و از طریق دیگری، به استبعاد منکران چنین پاسخ می گوید: «خداوند همواره زنده را از مرده، و مرده را از زنده خارج می کند، و زمین را بعد از مرگ، حیات می بخشند، و همین گونه روز قیامت

مبعوث و خارج می شوید» (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُخِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ).

یعنی «صحنه معاد» و «صحنه پایان دنیا»، که یکی خروج «حی از میت» است و دیگری «میت از حی»، مرتباً در برابر چشم شما تکرار می شود، بنابراین، چه جای تعجب، که در پایان جهان همه موجودات زنده بمیرند، و در رستاخیز همه انسان ها به زندگی جدیدی بازگردند؟! اما «خروج حی از میت» در مورد زمین های مرده که بارها در قرآن برای مسأله معاد روی آن تکیه شده، برای همه روشن است که در فصل زمستان، زمین به صورت مرده درمی آید، نه گیاهی از آن می روید، نه گلی می خندد، و نه شکوفه ای می شکفتد، اما در فصل بهار، با تعادل هوا و فرو ریختن قطرات حیات بخش باران، جنبشی در زمین پیدا می شود، همه جا گیاهان می رویند، گلها می خندند و شکوفه ها بر شاخه ها آشکار می شوند، و این صحنه معاد است که در این جهان می بینیم.

و اما در مورد خارج ساختن مرده از زنده، آن هم چیز پوشیده و پنهانی نیست، دائماً در سطح کره زمین درختانی می میرند، و به چوب خشکیده ای تبدیل می شوند، انسان ها و حیوانات حیات خود را از دست داده و به جسد بی جانی مبدل می گردند.

و اما در مورد «بیرون آمدن موجود زنده از مرده»، بعضی از مفسران آن را به خروج انسان و حیوان از نطفه، تفسیر کرده اند، و بعضی، به تولد مؤمن از کافر و بعضی به بیدار شدن خفتگان.

ولی ظاهر این است که: معنی اصلی آیه هیچ کدام از این معانی نیست، چرا که نطفه خود موجود زنده ای است، و مسأله ایمان و کفر نیز جزء بطون آیه است

نه ظاهر آیه، و موضوع خواب و بیداری جنبه مجازی دارد؛ زیرا حیات و مرگ حقیقی نیست. ظاهر آیه این است که، خداوند همواره موجودات زنده را از موجودات مرده خارج می سازد، و موجودات بی جان را مبدل به جاندار می کند.

گرچه طبق مسلمات علم امروز، در حال حاضر، حداقل در آزمایش های بشری و مشاهدات روزمره، موردی دیده نشده است که موجودات زنده از موجودات بی جان تولد یابند، بلکه همواره موجودات زنده از تخم، یا بذر، یا نطفه موجودات زنده دیگری متولد می شوند، ولی مسلماً در آغاز که این کره خاکی یک پارچه آتش بود، موجود زنده ای وجود نداشت، بعداً در شرایط خاصی که علم، هنوز آن را به درستی کشف نکرده است، موجودات زنده از مواد بی جان با یک جهش بزرگ متولد شدند، اما این موضوع در شرایط فعلی کره زمین، در آنجا که در دسترس علم و دانش بشر است، دیده نمی شود (البته شاید در اعماق اقیانوس ها در پاره ای از شرایط هم اکنون نیز این جهش بزرگ، صورت پذیرد).

اما آنچه برای ما محسوس و کاملاً قابل لمس و درک است این است که: موجودات مرده، دائماً جزء اندام موجودات زنده می شوند، و لباس حیات در تن می پوشانند، آب و غذایی که ما می خوریم موجود زنده ای نیست، اما جزء بدن ما که شد تبدیل به یک موجود زنده می شود، و سلول های تازه ای بر سلول های بدن ما افزوده می گردد، چنان که طفل شیرخوار از همین راه به جوان نیرومند قوی پیکری، تبدیل می گردد.

آیا این خارج کردن زندگی از دل مرگ، و «حی» از «میت» نیست؟!

بنابراین، می توان گفت: دائماً در نظام عالم طبیعت، زندگی از دل مرگ و

مرگ از دل زندگی بیرون می آید، به همین دلیل خدائی که آفریننده طبیعت است، قادر به احیای مردگان در جهان دیگر می باشد.

البته - همان گونه که گفتیم - آیه فوق از نظر بعد معنوی نیز، تفسیرهای دیگری دارد، از جمله: تولد مؤمن از کافر، و کافر از مؤمن، عالم از جاهل، و جاهل از عالم، صالح از مفسد، و مفسد از صالح است، همان گونه که در بعضی از روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است. این معانی ممکن است از بطون آیه باشد، چرا که می دانیم آیات قرآن ظاهر و باطنی دارد، و نیز ممکن است مرگ و حیات معنی جامع و وسیعی داشته باشد، که هم جنبه مادی و هم جنبه معنوی را شامل شود.

در روایتی از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در تفسیر آیه «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» چنین آمده است: لَيْسَ يُحْيِيهَا بِالْقَطْرِ وَ لَكِنْ يَبْعَثُ اللَّهُ رَجَالًا فَيُحْيُونَ الْعَدَلَ فَتُحْيَا الْأَرْضُ لِإِحْيَاءِ الْعَدْلِ وَ لِإِقَامَةِ الْعَدْلِ فِيهِ أَنْفَعُ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْقَطْرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا: «منظور این نیست که خداوند زمین را به وسیله باران زنده می کند، بلکه مردانی را برمی انگیزد که اصول عدالت را احیا کنند، و زمین با احیای عدالت زنده می شود، (بدانید) اقامه عدل در زمین از چهل روز باران نافع تر است» (۱).

روشن است، این که: امام (علیه السلام) می فرماید: منظور نزول باران نیست، نفی انحصار است، یعنی آیه را منحصرأ نباید به باران تفسیر کرد؛ چرا که احیای معنوی زمین به عدالت از نزول باران نیز پراهمیت تر است.

۱ - نقل از کتاب «کافی»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۷۳.

۲۰ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ
 ۲۱ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ
 بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
 ۲۲ وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ اللَّسَانِ وَ اللَّوَانِ
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ

ترجمه:

۲۰ - از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس به ناگاه انسان هائی شدید و در روی زمین گسترش یافتید!

۲۱ - و از نشانه های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید، تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد، در این نشانه هائی است برای گروهی که تفکر می کنند!

۲۲ - و از آیات او آفرینش آسمان ها و زمین، و تفاوت زبان ها و رنگ های شماسست،؛ در این نشانه هائی است برای عالمان!

تفسیر:

آیات خدا در آفاق و انفس!

این آیات و قسمتی از آیات بعد، نکات جالبی از دلایل توحید و نشانه های پروردگار را در نظام عالم هستی بازگو کرده، و بحث های گذشته را تکمیل می نماید و می توان گفت، روی هم رفته بخش مهمی از آیات توحیدی قرآن را

همین آیات، تشکیل می دهد.

این آیات، که همه با تعبیر «مِنْ آیَاتِهِ» (یکی از نشانه های خدا...) آغاز می شود، و آهنگ مخصوص و لحن گیرا و جذاب و تعبیرات مؤثر و عمیقی دارد، مجموعاً از هفت آیه، تشکیل شده که شش آیه آن پشت سر هم، و یک آیه جداگانه است (آیه ۴۶ همین سوره).

این هفت آیه، تقسیم بندی جالبی از نظر آیات «آفاقی» و «انفسی» دارد، به طوری که سه آیه درباره «آیات انفسی» (نشانه های خدا در وجود خود انسان) و سه آیه درباره «آیات آفاقی» (نشانه های عظمت پروردگار در بیرون وجود انسان) و یک آیه از «آیات انفسی» و هم از «آیات آفاقی» سخن می گوید.

قابل توجه این که، آیاتی که با این جمله شروع می شود، در قرآن یازده آیه بیش نیست، که هفت آیه آن در همین سوره «روم» است، و دو آیه در سوره «فصلت» (آیه ۳۷ و ۳۹) و دو آیه در سوره «شوری» است (آیه ۲۹ و ۳۲) و مجموع این یازده آیه حَقّاً یک دوره کامل توحید است.

ذکر این نکته را قبل از ورود در تفسیر آیات نیز لازم می دانیم که، آنچه را قرآن در این آیات به آن اشاره می کند، گرچه مسائلی است که در بدو نظر برای عموم مردم قابل درک و تشخیص است، ولی با پیشرفت علم و دانش بشری همواره نکته های تازه ای در زمینه آن برای دانشمندان آشکار می شود، که به قسمتی از آن در لابلای تفسیر این آیات، اشاره خواهیم کرد.

قرآن در اینجا نخست، به سراغ آفرینش انسان، که اولین و مهمترین موهبت الهی بر او است، می رود و می گوید: «یکی از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس ناگهان شما انسان هائی شدید که در روی زمین منتشر گشتید» (وَمِنْ آیَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ).

در این آیه به دو نشانه عظمت الهی اشاره شده: یکی، آفرینش انسان از خاک، که ممکن است اشاره به آفرینش نخستین انسان، یعنی «آدم» بوده باشد، یا آفرینش همه انسان ها از خاک؛ چرا که مواد غذایی تشکیل دهنده وجود انسان، همه مستقیماً یا به طور غیر مستقیم از خاک گرفته می شود.

دیگر تکثیر نسل انسان و انتشار فرزندان «آدم» در سراسر روی زمین است، که اگر ویژگی گسترش در «آدم» آفریده نشده بود، به زودی از میان می رفت و نسل او برچیده می شد. راستی خاک کجا؟ و انسانی با این ظرافت کجا؟

اگر پرده های ظریف چشم، که از برگ گل هم لطیف تر و حساس تر و ظریف تر است، همچنین سلول های فوق العاده حساس و ظریف مغز را در کنار خاک بگذاریم، و با هم مقایسه کنیم، آن گاه می فهمیم که آفریدگار جهان چه قدرت عجیبی به کار گرفته، که از آن ماده تیره کم ارزش، چنین دستگاه های ظریف و دقیق و پر ارزشی را به وجود آورده است؟ خاک در ظاهر نه نور دارد، نه حرارت، نه زیبایی و نه طراوت، و نه حس و نه حرکت، ولی در عین حال خمیر مایه انسانی شده است، دارای همه این صفات، آن کس که از چنین موجود مرده ای، که کم ارزش ترین موجودات محسوب می شود، چنان موجود زنده شگرفی بیافریند، شایسته هرگونه ستایش بر این قدرت و علم و دانش بی حساب است: «تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».

این تعبیر، ضمناً بیانگر این واقعیت است که در میان انسان ها تفاوتی نیست، و ریشه همه به یک جا بازمی گردد، همگی پیوند ناگسستنی با خاک دارند، و طبعاً سرانجام نیز همه به همان خاک بازمی گردند.

قابل توجه این که: کلمه «اذا» در لغت عرب، معمولاً در مورد امور ناگهانی به کار می رود، ذکر این تعبیر در اینجا ممکن است اشاره به آن باشد که: خداوند

آن چنان قدرت تکثیر مثل به «آدم» داد که در مدتی کوتاه، ناگهان نسل او در سراسر زمین منتشر شد، و جامعه متشکل انسانی را به وجود آورد.

دومین آیه مورد بحث نیز، بخش دیگری از «آیات انفسی» را که در مرحله بعد از آفرینش انسان قرار دارد مطرح کرده، می‌فرماید: «دیگر از نشانه‌های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید، تا در کنار آنها آرامش بیابید» (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا).

و از آنجا که ادامه این پیوند، در میان همسران خصوصاً، و در میان همه انسان‌ها عموماً، نیاز به یک جاذبه و کشش قلبی و روحانی دارد، به دنبال آن اضافه می‌کند: «و در میان شما مودت و رحمت آفرید» (وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً).

و در پایان آیه، برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «در این امور، نشانه‌هایی است برای افرادی که تفکر می‌کنند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ).

جالب این که، قرآن در این آیه، هدف ازدواج را سکون و آرامش، قرار داده است، و با تعبیر پر معنی «لِتَسْكُنُوا» مسائل بسیاری را بیان کرده، و نظیر این تعبیر در آیه ۱۸۹ سوره «اعراف» نیز آمده است.

به راستی، وجود همسران با این ویژگی‌ها، برای انسان‌ها که مایه آرامش زندگی آنها است، یکی از مواهب بزرگ الهی محسوب می‌شود.

این آرامش، از اینجا ناشی می‌شود که، این دو جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفائی و نشاط و پرورش یکدیگر می‌باشند، به طوری که هر یک بدون دیگری ناقص است، و طبیعی است که میان یک موجود و مکمل وجود او، چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد.

و از اینجا می توان نتیجه گرفت: آنها که پشت پا به این سنت الهی می زنند وجود ناقصی دارند، چرا که یک مرحله تکاملی آنها متوقف شده (مگر آن که به راستی شرایط خاص و ضرورتی ایجاب تجرد کند).

به هر حال، این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی است، و هم از نظر روحی، هم از جنبه فردی و هم اجتماعی.

بیماری هائی که به خاطر ترک ازدواج برای جسم انسان پیش می آید، قابل انکار نیست. همچنین، عدم تعادل روحی و ناآرامی های روانی، که افراد مجرد با آن دست به گریبانند کم و بیش بر همه روشن است.

از نظر اجتماعی، افراد مجرد کمتر احساس مسئولیت می کنند و به همین جهت انتحار و خودکشی در میان مجردان بیشتر دیده می شود، و جنایات هولناک نیز از آنها بیشتر سر می زند. هنگامی که انسان، از مرحله تجرد، گام به مرحله زندگی خانوادگی می گذارد، شخصیت تازه ای در خود می یابد، و احساس مسئولیت بیشتری می کند، و این است معنی احساس آرامش در سایه ازدواج.

و اما مسأله «مودت» و «رحمت» در حقیقت «ملاط» و «چسب» مصالح ساختمانی جامعه انسانی است، چرا که جامعه، از فرد، فرد انسان ها تشکیل شده، همچون ساختمان عظیم و پرشکوهی که از آجرها و قطعات سنگ ها تشکیل می گردد. اگر این افراد پراکنده، و آن اجزاء مختلف، با هم ارتباط و پیوند پیدا نکنند «جامعه» یا «ساختمانی» به وجود نخواهد آمد.

آن کس که انسان را برای زندگی اجتماعی آفریده، این پیوند و ربط ضروری را نیز در جان او ایجاد کرده است.

فرق میان «مودت» و «رحمت» ممکن است از جهات مختلفی باشد:

- ۱ - «مودت» انگیزه ارتباط در آغاز کار است، اما در پایان که یکی از دو همسر، ممکن است ضعیف و ناتوان گردد، و قادر بر خدمتی نباشد، «رحمت» جای آن را می‌گیرد.
 - ۲ - «مودت» در مورد بزرگترها است که می‌توانند نسبت به هم خدمت کنند اما کودکان و فرزندان کوچک در سایه «رحمت» پرورش می‌یابند.
 - ۳ - «مودت» غالباً جنبه متقابل دارد، اما «رحمت» یک جانبه و ایثارگرانه است، زیرا برای بقاء یک جامعه، گاه، خدمات متقابل لازم دارد که سرچشمه آن «مودت» است و گاه، خدمات بلاعوض، که نیاز به ایثار و «رحمت» دارد.
- البته، آیه مودت و رحمت را میان دو همسر بیان می‌کند، ولی این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر «بینکم» اشاره به همه انسان‌ها باشد، که دو همسر یکی از مصادیق بارز آن محسوب می‌شوند، زیرا نه تنها زندگی خانوادگی که زندگی در کل جامعه انسانی، بدون این دو اصل یعنی «مودت» و «رحمت»، امکان پذیر نیست، و از میان رفتن این دو پیوند، و حتی ضعف و کمبود آن، مایه هزاران بدبختی و ناراحتی و اضطراب اجتماعی است.

آخرین آیه مورد بحث، معجونی از «آیات آفاقی و انفسی» است: نخست به مسأله خلقت آسمان‌ها و زمین اشاره کرده، می‌گوید: «از نشانه‌های بزرگ خدا آفرینش آسمان‌ها و زمین است» (وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

آسمان‌ها با آن همه کرات، با آن همه منظومه‌ها و کهکشان‌ها، آسمان‌هائی که اندیشه بلندپرواز انسان از درک عظمت آن عاجز، و فکر از مطالعه آن خسته می‌شود، و هر قدر علم و دانش انسان پیش می‌رود، نکته‌های تازه‌ای از عظمتش

آشکار می گردد.

یک روز بود که، انسان کواکب آسمان را همین تعدادی می دانست که با چشم دیده می شود (دانشمندان آنچه را با چشم غیر مسلح دیده می شود، حدود پنج الی شش هزار احصاء کرده اند).

اما هر قدر تلسکوپ های قوی تر و عظیمتری ساخته شد، عظمت و کثرت ستارگان آسمان فزون تر گردید، تا آنجا که امروز معتقدند تنها کهکشان ما که یکی از انبوه کهکشان های آسمان است، بیش از یک صد میلیون ستاره دارد که خورشید ما با عظمت خیره کننده اش، یکی از ستارگان متوسط آن محسوب می شود! و تنها خدا می داند که در همه کهکشان ها که تعداد آنها بر هیچ کس روشن نیست چقدر ستاره وجود دارد.

همچنین هر قدر علوم طبیعی، زمین شناسی، گیاه شناسی، حیوان شناسی، علم تشریح و فیزیولوژی، روان شناسی و روانکاوی پیشرفت می کند، عجائب تازه ای درباره آفرینش زمین، کشف می شود که هر یک آیتی از آیات عظمت خدا است.

سپس، به یکی از آیات بزرگ انفسی، سخن را منتقل ساخته، می گوید: «اختلاف زبان ها و رنگ های شما نیز از آیات عظمت او است!» (وَ اِخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَ اَلْوَانِكُمْ).

بی شک، زندگی اجتماعی بشر، بدون «شناخت افراد و اشخاص» ممکن نیست، که اگر یک روز، همه انسان ها یک شکل و یک قیافه و دارای یک قد و قواره باشند، در همان یک روز، شیرازه زندگی آنها به هم می ریزد، نه پدر و فرزند و همسر از بیگانه شناخته می شوند، و نه مجرم از بی گناه، بدهکار از طلبکار، فرمانده از فرمانبر، رئیس از مرئوس، میزبان از مهمان و دوست از

دشمن شناخته نمی شود و چه جنجال عجیبی بر پا خواهد شد! اتفاقاً گاهی، این مسأله در مورد برادران دوقلو، که از هر نظر شباهت با هم دارند، پیش می آید، و چه مشکلاتی در برخورد مردم و مناسبات با آنها، روی می دهد، تا آنجا که شنیده ایم گاهی یکی از برادران دو قلوی هم رنگ و هم شکل، بیمار بوده، و مادر دارو را به دیگری داده است!

لذا برای سازمان یافتن اجتماع بشر، خداوند صداها و رنگ ها را مختلف قرار داده است. به گفته «فخر رازی» در ذیل آیه مورد بحث، شناسائی انسان نسبت به انسان، یا باید از طریق «چشم» حاصل شود یا به وسیله «گوش»، خداوند برای تشخیص چشم، رنگ ها و صورت ها و شکل ها را مختلف آفریده، و برای تشخیص گوش، اختلاف آوازه ها و آهنگ های صدا را ایجاد کرده است، به طوری که در تمام جهان نمی توان دو انسان را پیدا کرد که از نظر چهره و آهنگ صدا، از تمام جهات یکسان باشند، یعنی صورت انسان، که عضو کوچکی است و آهنگ صدای انسان که موضوع ساده ای است، به قدرت پروردگار به میلیاردها شکل مختلف در می آید و این از آیات عظمت او است.

البته، این احتمال نیز وجود دارد - و بعضی از مفسران بزرگ به آن اشاره کرده اند - که اختلاف السنه، به معنی اختلاف زبان ها از قبیل عربی و فارسی و مانند آن باشد، و اختلاف رنگ ها اشاره به اختلاف نژادها که هر نژادی رنگی دارد.

ولی، می توان معنی وسیعی از کلمه «اختلاف» استفاده کرد، که شامل این تفسیر و تفسیر ما قبل آن هر دو شود، و به هر معنی، این تنوع خلقت شاهد عظمت و قدرت او است.

«فرید وجدی» در «دائرة المعارف» خود از قول «نیوتن» دانشمند معروف غربی، چنین نقل می‌کند: «درباره آفریدگار جهان و خداوند، هرگز شک نکنید؛ زیرا معقول نیست، علت و معلول فاقد شعور، به تنهایی رهبر وجود باشد، چون ضرورت کور و یکسان در هر مکان و هر زمان متصور نیست، که این همه کائنات متنوع و موجودات رنگارنگ از او صادر گردد، و ممکن نیست وجود با نظام و ترتیب اجزایش و تناسب های لازم و هماهنگی، با تغییرات زمان و مکان ظاهر گردد، بلکه، همه این امور، حتماً باید از مبدای سرچشمه گرفته باشد، که دارای علم و حکمت و اراده است.» (۱)

قرآن، در پایان آیه فوق می‌گوید: «در این امور نشانه هائی است برای عالمان و اندیشمندان» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ).

چرا که آنها بیش از هر کس، از این اسرار آگاه می‌شوند.

۲۳ وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ اِتِّعَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

۲۴ وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

۲۵ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنْ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ

ترجمه:

۲۳ - و از نشانه های او خواب شما در شب و روز است و تلاش و کوششتان برای بهره گیری از فضل پروردگار (و تأمین معاش)؛ در این امور نشانه هائی است برای آنان که گوش شنوا دارند!

۲۴ - و از آیات او این است که برق (و رعد) را به شما نشان می دهد که هم مایه ترس و هم امید است (ترس از صاعقه، و امید به نزول باران)، و از آسمان آبی فرو می فرستد که زمین را بعد از مردنش به وسیله آن زنده می کند؛ در این نشانه هائی است برای جمعیتی که می اندیشند!

۲۵ - از آیات او این است که آسمان و زمین به فرمان او برپاست؛ سپس هنگامی که شما را (در قیامت) از زمین فرا خواند، ناگهان همه خارج می شوید (و در صحنه محشر حضور می یابید)!

تفسیر:

باز هم نشانه های عظمت او در برون و درون به دنبال بحث های گذشته پیرامون آیات پروردگار در آفاق و انفس، آیات مورد بحث، به گفتگو پیرامون بخش دیگری از این آیات بزرگ، می پردازد. نخست پدیده «خواب» را به عنوان یک پدیده مهم آفرینش، و نموداری از نظام حکیمانه آفریننده آن، مورد توجه قرار داده، می گوید:

«از آیات او خواب شما در شب و روز است، و نیز تلاش و کوشش شما برای بهره گیری از فضل پروردگار و تأمین نیازمندی های زندگی» (وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ اِتِّغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ).

و در پایان، می افزاید: «در این امور آیات و نشانه هائی است برای آنها که گوش شنوا دارند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ).

این حقیقت، بر هیچ کس پوشیده نیست که، همه «موجودات زنده» برای تجدید نیرو، و به دست آوردن آمادگی لازم برای ادامه کار و فعالیت، نیاز به استراحت دارند، استراحتی که به طور الزامی به سراغ آنها بیاید، و حتی افراد پر تلاش و یا حریص را ناگزیر به انجام آن سازد. چه عاملی برای وصول به این هدف، بهتر از خواب، تصور می شود؟ که، الزاماً به سراغ انسان می آید و او را وادار می کند: تمام فعالیت های جسمانی و بخش مهمی از فعالیت های فکری و مغزی خویش را تعطیل کند، تنها دستگاه هائی از جسم، همانند قلب و ریه و بخشی از فعالیت های مغزی که برای ادامه حیات لازم است به کار خود ادامه می دهند، آن هم بسیار آرام و آهسته.

این موهبت بزرگ الهی، سبب می شود که جسم و روح انسان، به اصطلاح سرویس شود، و با بروز حالت خواب که یک نوع وقفه و تعطیل کار بدن است،

آرامش و رفع خستگی حاصل گردد، و انسان، حیات و نشاط و نیروی تازه ای پیدا کند. مسلماً اگر خواب نبود، روح و جسم انسان، بسیار زود پژمرده و فرسوده می شد، و بسیار زود پیری و شکستگی به سراغ او می آمد، به همین دلیل خواب متناسب و آرام، راز سلامت، و طول عمر، و دوام نشاط جوانی است.

قابل توجه این که:

اولاً خواب را قبل از «ابتغاء فضل الله» که در آیات قرآن به معنی تلاش برای روزی است، قرار داده، اشاره به این که: پایه ای برای آن محسوب می شود، چرا که بدون خواب کافی «ابتغاء فضل الله» مشکل است.

ثانیاً درست است که خواب، معمولاً در شب است، و تلاش معاش در روز، اما چنان نیست که انسان نتواند این برنامه را به هنگام لزوم تغییر دهد، بلکه خداوند انسان را چنان آفریده که می تواند برنامه خواب خود را تغییر داده، و بر ضرورت ها و نیازها منطبق سازد، تعبیر به «مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» (خواب شما در شب و روز) گویا اشاره به همین نکته است.

بدون شک، برنامه اصلی خواب، مربوط به شب است، و شب به خاطر آرامشی که از تاریکی پدید می آید، اولویت خاصی در این مورد دارد، اما گاه شرائطی در زندگی انسان پیدا می شود - مثلاً - مجبور می شود شبانه سفر کند، و روز استراحت نماید، اگر برنامه تنظیم خواب در اختیار انسان نبود، چه مشکلاتی که پیش نمی آمد؟

اهمیت این مطلب - مخصوصاً در عصر ما - که بسیاری از مؤسسات صنعتی و پزشکی و درمانی مجبورند به طور مداوم، در تمام شبانه روز کار کنند، و تعطیل برنامه های آنها ممکن نیست، - و لذا کارگران در سه نوبت به کار می پردازند - از

هر زمان دیگری روشن تر است.

نیاز جسم و روح انسان، به خواب، به اندازه ای زیاد است که توانائی و تحمل انسان در برابر بی خوابی، بسیار کم است، و از چند شبانه روز تجاوز نمی کند، به همین جهت، جلوگیری از خواب، همیشه به عنوان یکی از دردناکترین شکنجه ها نزد جباران و طاغوتیان، شناخته شده است.

و نیز به همین دلیل، یکی از طرق درمان مؤثر بسیاری از بیماری ها این است که بیمار را در خواب عمیق فرو می برند، و از این راه توان و نیروی بیمار را افزایش می دهند.

البته هیچ کس، نمی تواند مقدار معینی را به عنوان «مقدار خواب لازم» برای عموم انسان ها تعیین کند، چه این که: این امر بستگی به سن و سال و وضع و موقعیت اشخاص و چگونگی ساختمان روحی و جسمی آنها دارد، آنچه مهم است این که، «خواب کافی» مقداری است که انسان بعد از آن احساس کند، از این نظر اشباع شده است، درست همان گونه که در مورد آب و مقدار غذا احساس سیری می کند.

این نیز، قابل توجه است که: علاوه بر «طول» زمان خواب، «عمق» آن نیز اهمیت ویژه ای دارد، ای بسا یک ساعت خواب عمیق کار چند ساعت خواب سطحی را در بازسازی روح و جسم انسان انجام می دهد.

البته در آنجا که خواب عمیق، ممکن نباشد «نعاس» (خواب خفیف) هم یکی از نعمت های الهی است، چنان که در آیه ۱۱ سوره «انفال» در مورد «مجاهدان بدر» از آن یاد شده، چرا که در میدان جنگ خواب عمیق، نه امکان پذیر است و نه مفید و سودمند.

به هر حال، نعمت خواب، و آرامش و آسایش ناشی از آن، و نیز قدرت و

نشاطی که بعد از خواب پیدا می شود از نعمت هائی است که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست.

آیه بعد، که پنجمین قسمت از آیات عظمت خدا را بیان می کند، باز به سراغ آیات آفاقی می رود، و مسأله باران و رعد و برق و حیات زمین را پس از مرگ، مورد توجه قرار داده، می گوید: «از نشانه های خدا این است که برق را که هم مایه ترس است، هم مایه امید، به شما نشان می دهد» (وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا).

«ترس» از خطرات ناشی از برق که گاه به صورت «صاعقه» در می آید، و هر چیز در حوزه آن قرار گیرد را آتش می زند و خاکستر می کند، و «امید» از نظر نزول باران، که غالباً بعد از رعد و برق به صورت رگبار فرو می ریزد.

بنابراین، برق آسمان پیشاهنگی است برای نزول باران (علاوه بر فوائد گوناگون مهمی که در آن نهفته شده، و دانش امروز از آن پرده برداشته و ما در آغاز سوره «رعد» به آن اشاره کردیم). (۱)

سپس می افزاید: «و از آسمان آبی نازل می کند، که زمین را بعد از مرگش حیات می بخشد» (وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا).

زمین خشک و سوزانی که بوی مرگ از تمام آن به مشام می رسد، بعد از نزول چند باران حیات بخش، آن چنان جان می گیرد، و زنده می شود و آثار حیات به صورت گل ها و گیاهان در آن نمایان می گردد، که گاه باورکردنی نیست که این همان زمین مرده سابق است.

در پایان آیه، به عنوان تأکید می افزاید: «در این امور آیات و نشانه هائی است،

۱ - به جلد ۱۰ تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۴۹ به بعد مراجعه فرمائید.

برای جمعیتی که تعقل و اندیشه می کنند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ). آنها هستند که می فهمند، در این برنامه حساب شده، دست قدرتی در کار است که آن را رهبری و هدایت می کند، و هرگز نمی تواند معلول تصادف ها و ضرورت های کور و کر باشد.

در آخرین آیه، بحث از آیات آفاقی را در زمینه تدبیر نظام آسمان و زمین و ثبات و بقای آنها ادامه داده، می فرماید: «یکی دیگر از آیات عظمت حق این است که آسمان و زمین به فرمان او برپا است» (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ).

یعنی، نه تنها آفرینش آسمان ها، که در آیات قبل به آن اشاره شد، آیتی است، که برپائی و ادامه نظام آنها نیز آیتی دیگر می باشد، چه این که: این اجرام عظیم در گردش منظم خود، احتیاج به امور زیادی دارند، که مهمترین آنها محاسبه پیچیده تعادل نیروی جاذبه و دافعه است. پروردگار بزرگ، آن چنان این تعادل را سامان بخشیده، که میلیون ها سال، بدون کمترین انحراف در مسیر خود گردش می کنند.

و به تعبیر دیگر، آیه گذشته اشاره به «توحید خلقت» بود، و این آیه، اشاره به «توحید ربوبیت و تدبیر» است.

تعبیر به «قیام» و برپائی آسمان و زمین، تعبیر لطیفی است که از حالات انسان گرفته شده، چرا که بهترین حالات انسان برای ادامه فعالیت ها حالت قیام است که قادر بر انجام همه حوائج خود می باشد، و تسلط کامل بر اطراف خویش دارد.

تعبیر به «امر» در اینجا اشاره به نهایت قدرت پروردگار است، که برای ادامه

حیات و نظم این جهان پهناور تنها یک فرمان او کافی است. و در پایان این آیه، با استفاده از زمینه بودن «توحید» برای «معاد» بحث را به این مسأله منتقل ساخته می‌فرماید: «سپس هنگامی که شما را از زمین فرا می‌خواند، ناگهان همه خارج می‌شوید» (ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ).
 کراراً در آیات قرآن دیده ایم که، خداوند مسأله «معاد» را با تکیه بر نشانه‌های قدرت او در آسمان و زمین اثبات می‌کند، و آیه مورد بحث نیز یکی از آنها است.
 تعبیر به «دَعَاكُمْ» (شما را فرا می‌خواند) اشاره به این است: همان طور که برای تدبیر و نظم جهان یک فرمان او کافی است، برای بعث و نشور و رستاخیز نیز یک دعوت او کفایت می‌کند، مخصوصاً با توجه به جمله «إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ» که «اذا» در آن به اصطلاح برای «مفاجاء» است، روشن می‌سازد که با یک دعوت او همه ناگهان بیرون می‌ریزند.
 ضمناً تعبیر «دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ» نشانه روشنی بر معاد جسمانی است، که انسان در رستاخیز از این زمین فرا خوانده می‌شود (دقت کنید).

نکته‌ها:

۱ - یک دوره کامل درس خداشناسی

در آیات ششگانه گذشته، بحث‌های گوناگونی پیرامون خداشناسی مطرح شده که مجموعاً یک دوره جالب را تشکیل می‌دهد، از آفرینش آسمان گرفته تا آفرینش بشر از خاک، و از پیوند محبت خانوادگی گرفته، تا خواب آرام بخش در شب و روز، از تدبیر نظام و جهان بالا گرفته تا برق آسمان و نزول باران و

اختلاف زبان ها و رنگ ها، یعنی مجموعه مناسبی از آیات آفاقی و انفسی. جالب این که، در هر یک از این شش آیه، دو بخش از دلایل توحید ذکر شده تا یکی زمینه سازی کند، و دیگری تحکیم و تأکید، درست همانند آوردن دو شاهد عادل برای اثبات یک مدعا، که مجموعاً دوازده شاهد صادق را برای قدرت بی پایان حق تشکیل می دهد!

۲ - چه کسانی از این آیات الهام می گیرند؟

در ذیل چهار آیه از این شش آیه، تأکید شده است که، در این امور نشانه های روشنی است برای «متفکران»، «عالمان»، «شنوایان» و «عاقلان» ولی در آیه اول و آخر، این موضوع دیده نمی شود.

«فخر رازی» در این زمینه، چنین توضیح می دهد: عدم ذکر آن در نخستین آیه، ممکن است به خاطر آن باشد که، آیه اول و دوم که پشت سر هم قرار گرفته، هر دو از آیات انفسی سخن می گوید و یکسان است.

و در آخرین آیه، مطلب به قدری وضوح پیدا کرده که دیگر نیاز به توضیح بیشتر و تأکید بر تعقل و تفکر نیست. (۱)

جالب این که، نخست سخن از «تفکر» به میان می آورد، سپس از «علم»؛ چرا که تفکر پایه و زمینه ساز علم است، بعد از آن سخن از «گوش شنوا» است؛ چرا که در پرتو علم و آگاهی، انسان آماده شنیدن و پذیرش حق می شود، همان طور که قرآن می گوید: **فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ**: «به بندگانم بشارت ده * آنانی که سخنان را می شنوند و از بهترین آنها پیروی

۱ - تفسر «کبیر فخر رازی»، جلد ۲۵، ذیل آیات مورد بحث.

می کنند» (۱).

و در آخرین مرحله، سخن از «عقل» است چون آنها که گوش شنوا دارند، سرانجام به مرحله عقل کامل، خواهند رسید.

این نکته نیز قابل توجه است که در ذیل نخستین آیه، سخن از آغاز آفرینش انسان و انتشار نسل او در زمین است (ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ).

و در آخرین آیه نیز، سخن از خروج و نشور انسان ها در قیامت است (إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ).

اولی آغاز است و آخری انجام.

۳- شگفتی های عالم خواب

با تمام بحث هائی که دانشمندان پیرامون «خواب» و ویژگی های آن کرده اند، باز هم به نظر می رسد: هنوز، همه زوایای این عالم اسرارآمیز روشن نشده و حقائق پیچیده آن فاش نگردیده است.

هنوز، در میان دانشمندان بحث است که، چه فعل و انفعالی در بدن انسان صورت می گیرد که در یک لحظه ناگهانی، بخشی از فعالیت های مغز و بدن او تعطیل می گردد، و تحولی در سرتاسر روح و جسمش، ظاهر می شود؟

بعضی عامل اصلی خواب را یک «عامل فیزیکی» می دانند، و معتقدند: انتقال خون از مغز، به قسمت های دیگر بدن، این پدیده را به وجود می آورد، و برای اثبات عقیده خود از تختخواب مخصوصی به نام «تختخواب ترازوئی» استفاده کرده اند، که انتقال خون را از مغز به سایر اعضا مشخص می کند.

جمعی دیگر، عامل خواب را «عامل شیمیائی» می دانند، و معتقدند به

هنگام تلاش و کوشش، سمومی در بدن پیدا می شود، که بخشی از مغز را از کار می اندازد، در نتیجه انسان به خواب می رود، هنگامی که این سموم جذب بدن و خنثی شد، انسان بیدار می شود.

جمع دیگری برای خواب، یک «عامل عصبی» قائلند و می گویند: سیستم فعال عصبی ویژه ای در مغز موجود است، که حکم گاز اتومبیل را دارد و بر اثر خستگی خاموش می شود، و موقتاً از کار می ایستد.

اما پیرامون تمام این نظریه ها سؤالات و نقاط مبهم و تاریکی وجود دارد، که هنوز پاسخ آن به روشنی داده نشده است، و خواب همچنان چهره اسرارآمیز خود را حفظ کرده است.

از شگفتی های عالم خواب، که دانشمندان اخیراً از روی آن پرده برداشته اند این است که: به هنگام خواب و از کار افتادن موقت بخش عظیمی از مغز، بعضی از سلول ها که آن را «سلول نگهبان» باید نامید، همچنان بیدار می مانند، و توصیه هائی را که انسان قبل از خواب در مورد لحظه بیداری به آنها می کند، هرگز فراموش نمی کنند، تا به هنگام لزوم تمام مغز را بیدار کرده به حرکت در آورند.

مثلاً مادر خسته و کوفته ای که شب می خوابد، و فرزند شیرخوارش در گاهواره نزدیک او است، ناخودآگاه به سلول نگهبان که رابط میان روح و جسم است این مطلب را توصیه می کند، که هر زمان کودک من کمترین صدائی کرد، مرا بیدار کن، اما سر و صداهای دیگر، مهم نیست! لذا ممکن است غرش رعد این مادر را از خواب بیدار نکند، اما کمترین صدای کودکش سبب بیداری او است، این وظیفه مهم را همان سلول نگهبان بر عهده گرفته!

خود ما نیز این مطلب را بسیار آزموده ایم که، هر وقت تصمیم داشته باشیم صبح زود، یا حتی وسط شب دنبال سفر یا برنامه مهمی برویم، و این را به

خودمان بسپاریم، غالباً به موقع بیدار می شویم، در حالی که در غیر این موقع ساعت ها ممکن است در خواب فرو رویم.

خلاصه، از آنجا که خواب از پدیده های روحی است، و روح جهانی است پر از اسرار، عجیب نیست که زوایای این مسأله هنوز روشن نشده باشد، ولی هر چه بیشتر در آن به غور و بررسی، می پردازیم، به عظمت آفریدگار این پدیده آشنا تر می شویم.

اینها همه، در مورد خواب بود، و اما درباره رؤیا و خواب دیدن، بحث های فراوانی است که در تفسیر سوره «یوسف» آورده ایم. (۱)

۴ - پیوند محبت دو همسر

با این که، ارتباط انسان با پدر و مادر و برادرش ارتباط «نسبی» است، و از ریشه های عمیق خویشاوندی مایه می گیرد، و پیوند دو همسر، یک پیوند «قراردادی و قانونی» است، اما بسیار می شود که محبت و علاقه ناشی از آن، حتی بر علاقه خویشاوندی پدر و مادر، پیشی می گیرد، و این در حقیقت همان چیزی است که در آیات فوق با جمله «وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» به آن اشاره شده است.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: بعد از جنگ احد: به «دختر جحش» فرمود: دای تو «حمزه» شهید شد، او گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» من اجر این مصیبت را از خدا می خواهم.

باز به او فرمود: برادرت نیز شهید شد، دیگر بار «إِنَّا لِلَّهِ» گفت و اجر و پاداش خود را از خدا خواست.

اما همین که خبر شهادت همسرش را به او داد: دست بر سرش گذاشت و فریاد کشید، پیامبر فرمود: (آری) مَا يَعْدِلُ الزَّوْجَ عِنْدَ الْمَرْأَةِ شَيْءٌ: «هیچ چیز برای زن همانند همسر نیست». (۱)

- ۲۶ وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ
- ۲۷ وَ هُوَ الَّذِي يُبْدِئُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
- ۲۸ ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
- ۲۹ بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ

ترجمه:

- ۲۶ - و از آن اوست تمام کسانی که در آسمان ها و زمین اند و همگی در برابر او خاضع و مطیع اند!
- ۲۷ - او کسی است که آفرینش را آغاز می کند، سپس آن را باز می گرداند، و این کار برای او آسان تر می باشد؛ و برای اوست توصیف برتر در آسمان ها و زمین؛ و اوست توانمند و حکیم!
- ۲۸ - خداوند مثالی از خودتان، برای شما زده است: آیا (اگر مملوک و برده ای داشته باشید)، این برده های شما هرگز در روزی هائی که به شما داده ایم شریک شما می باشند، آن چنان که هر دو مساوی بوده و از تصرف مستقل و بدون اجازه آنان بیم داشته باشید، آن گونه که در مورد (شرکای آزاد) خود بیم دارید؟! این چنین آیات خود را برای کسانی که تعقل می کنند شرح می دهیم.

۲۹ - ولی ظالمان بدون علم و آگاهی، از هوا و هوس های خود پیروی کردند پس چه کسی می تواند آنان را که خدا گمراه کرده است هدایت کند؟! و برای آنها هیچ یآوری نخواهد بود!

تفسیر:

توحید مالکیت خداوند

در آیات گذشته، بحث هائی پیرامون «توحید خالقیت» و «توحید ربوبیت» آمد، نخستین آیه مورد بحث، از یکی دیگر از شاخه های توحید که «توحید مالکیت» است سخن می گوید. می فرماید: «تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند از آن او می باشند» (وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

و چون همه از آن اویند، «در برابر او خاضع و مطیع اند» (كُلُّ لَهُ قَائِمُونَ). روشن است: منظور از مالکیت و همچنین مطیع بودن، مالکیت و مطیع بودن تکوینی است، یعنی از نظر قوانین آفرینش، زمام امر همه در دست او است، و همه خواه ناخواه، تسلیم قوانین او در جهان تکوینند.

حتی گردنکشان یاغی، و گنهکاران قانون شکن نیز، مجبورند سر بر فرمان قوانین تکوینی خدا بگذارند.

دلیل این «مالکیت» همان خالقیت و ربوبیت او است، کسی که در آغاز موجودات را آفریده و تدبیر آنها را بر عهده دارد، مسلماً مالک اصلی نیز باید او باشد، نه غیر او.

و از آنجا که همه موجودات جهان هستی، در این امر یکسانند، روشن می شود: هیچ شریکی برای او در مالکیت وجود ندارد، حتی معبودهای پنداری

مشرکان نیز، مملوک مالک الملوکند و سر بر فرمان او دارند.

ضمناً باید توجه داشت: «قانت» از ماده «قنوت»، در اصل به معنی ملازمت اطاعت، توأم با خضوع است (چنان که راغب در مفردات گفته است).

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: **كُلُّ قُنُوتٍ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ طَاعَةٌ**: «هر قنوتی در قرآن به معنی اطاعت است».

منتهی گاه، اطاعت تکوینی، و گاه، تشریعی است.

و این که: بعضی از مفسران «قانتون» را در اینجا به معنی «قَائِمُونَ بِالشَّهَادَةِ عَلَيَّ وَحَدَائِيتِهِ» گرفته اند، (۱) در حقیقت، بیان یکی از مصداق های اطاعت است، چرا که شهادت به وحدانیت خدا، نوعی اطاعت او است.

و از آنجا که در سلسله آیاتی که گذشت، و نیز بعداً خواهد آمد، مسائل مربوط به مبدأ و معاد، همچون تار و پود یک پارچه، درهم انسجام یافته، در آیه بعد، باز به مسأله معاد بر می گردد، و می گوید: «او کسی است که آفرینش را آغاز کرد، سپس آن را باز می گرداند، و این برای او آسان تر است!» (وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ). (۲)

قرآن، در این آیه با کوتاه ترین استدلال، مسأله «امکان معاد» را اثبات کرده است، می گوید: شما معتقدید آغاز آفرینش از او است، بازگشت مجدد که از آن

۱ - «ألوسی» در «روح المعانی» ذیل آیه مورد بحث، این سخن را از یکی از مفسران پیشین نقل کرده است.

۲ - «فخر رازی»، در جلد ۲۵، صفحه ۱۱۷ از صاحب تفسیر «کشاف» چنین نقل می کند: خداوند در مورد تولد حضرت مسیح (علیه السلام) بدون پدر فرموده: «هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» و چون «علی» مقدم شده است دلیل بر حصر است، یعنی این کار، تنها برای من آسان است نه بر غیر من، اما در آیه مورد بحث فرموده: «هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» و حصری از آن استفاده نمی شود، اشاره به این که، هر کسی بتواند کاری را در آغاز انجام دهد، قدرت بر اعاده آن نیز دارد (دقت کنید).

آسان تر است چرا از او نباشد؟

دلیل آسان تر بودن «اعاده» از «آغاز» این است که، در آغاز اصلاً چیزی نبود و خدا آن را ابداع کرد، ولی در اعاده، لااقل مواد اصلی موجود است، قسمتی در لابلائی خاک های زمین، و بخشی در فضا پراکنده می باشد، تنها مسأله همان نظام دادن و صورت بندی آن است.

ولی توجه به یک نکته، در اینجا ضروری است که، تعبیر به آسان بودن و سخت بودن، از دریچه فکر ما است، و الاً برای وجودی که بی نهایت است «سخت» و «آسان» هیچ تفاوتی ندارد، اصولاً سخت و آسان در جائی مفهوم دارد که سخن از قدرت محدودی در میان باشد که از عهده کاری به خوبی برآید، و از عهده کار دیگری به زحمت، اما هنگامی که سخن از قدرت نامحدود در میان است، سخت و آسان بی معنی می شود.

به تعبیر دیگر، برداشتن عظیم ترین کوه های روی زمین برای خداوند به همان اندازه آسان است که برداشتن یک پر کاه!

و شاید به همین دلیل، بلافاصله در ذیل آیه می فرماید: «و برای خدا است توصیف برتر در آسمان و زمین» (وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

چرا که هر وصف کمالی در آسمان و زمین، درباره هر موجودی تصور کنید از علم و قدرت و مالکیت و عظمت وجود و کرم، مصداق اتم و اکمل آن نزد خدا است، چرا که همه محدودش را دارند، و او نامحدودش را، اوصاف همه عارضی است، و اوصاف او ذاتی و او منبع اصلی همه کمالات است.

حتی الفاظ ما، که غالباً برای بیان مقاصد روزمره ما است بیانگر اوصاف او نمی تواند باشد، همان گونه که در تعبیر «أهون» (آسان تر) نمونه آن را دیدیم.

جمله فوق همانند چیزی است که در سوره «اعراف» آیه ۱۸۰ آمده: وَلِلَّهِ

الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا: «برای خدا بهترین نام‌ها است او را با آنها بخوانید» و در سوره «شوری»، آیه ۱۱ آمده است: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ. «هیچ چیز در عالم همانند خدا نیست». سرانجام، در پایان آیه، به عنوان تأکید یا به عنوان یک دلیل، می‌گوید: «و او است عزیز و حکیم» (وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ). عزیز است و شکست‌ناپذیر، اما در عین قدرت نامحدودش، کاری بی حساب انجام نمی‌دهد، و همه افعالش بر طبق حکمت است.

بعد از بیان قسمتی دیگر، از دلائل توحید و معاد، در آیات گذشته، به ذکر دلیلی بر نفی شرک به صورت بیان یک مثال، پرداخته، می‌گوید: «خداوند مثالی از خودتان برای شما زده است» (ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ).

و آن مثال این است: اگر بردگان و مملوک‌هایی در اختیار شما باشد «آیا این مملوک‌هایتان هرگز شریک شما در روزی‌هایی که به شما داده‌ایم، می‌باشند؟! (هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ).

«آن چنان که هر دو با هم کاملاً مساوی باشید؟! (فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ).

«آن چنان که بیم داشته باشید آنها مستقلاً و بدون اجازه شما در اموالتان تصرف کنند، همان گونه در مورد شرکای آزاد، در اموال یا میراث خود بیم دارید؟! (تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ).

یا آن چنان که شما حاضر نیستید، بدون اجازه آنها دخل و تصرفی در اموالتان کنید؟

وقتی در مورد بردگانتان، که «ملک مجازی» شما هستند، این چنین امری را نادرست و غلط می‌دانید، چگونه مخلوقات را که ملک حقیقی خدا هستند،

شریک او می پندارید؟ یا پیامبرانی همچون مسیح، یا فرشتگان خدا، یا مخلوقاتی همچون جن، و یا بتهای سنگی و چوبی را، شرکاء خدا می شمردید؟ این چه قضاوت زشت و دور از منطقی است؟! است!

«مملوک های مجازی» که به سرعت ممکن است آزاد شوند، و در ردیف شما قرار گیرند (همان گونه که در اسلام این طرح ریخته شده) هرگز در حال مملوک بودن، در ردیف مالک خود قرار نمی گیرند، و حق دخالت در قلمرو او را ندارند، چگونه «مملوک های حقیقی» که ذات و وجودشان متعلق به خدا است، و محال است این تعلق و وابستگی از آنها سلب شود، و هر چه دارند از او دارند، و بدون او هیچ و پوچند، چگونه، آنها را به عنوان شریک خدا انتخاب کرده اید؟

بعضی از مفسران گفته اند: که این آیه، ناظر به سخنی است که مشرکان قریش به هنگام مراسم حج و گفتن «لبیک» ذکر می کردند، چرا که آنها می گفتند:

«الْبَيْتَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ، تَمْلِكُهُ وَ مَا مَلِكُ!» که محتوای آن این بود: «خداوندا تو شریکی داری که مالک او و مالک املاک او هستی»! (۱)

بدیهی است، این شأن نزول، مانند سائر شأن نزول ها معنای آیه را محدود نمی کند. و در هر حال، آیه پاسخی است به همه مشرکان، و از زندگی خود آنها که بر مدار بردگی می چرخید، گرفته، و بر آنها احتجاج می کند.

تعبیر به «ما رَزَقْنَاكُمْ» اشاره به این نکته است که، شما نه مالک واقعی این بردگان هستید، و نه مالک واقعی اموالتان، چرا که همه، از آن خدا است، اما با این

۱ - تفسیر «المیزان»، جلد ۱۶، و تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۰۳، و تفسیر «نور الثقلین»،

جلد ۴، صفحه ۱۸۱، ذیل آیات مورد بحث.

حال حاضر نیستید، اموال مجازی خود را به مملوک های مجازی خود واگذار کنید، و آنها را شریک خود بشمارید، در حالی که از نظر تکوینی مشکل و محالی لازم نمی آید، زیرا سخن در محور اعتباریات دور می زند.

اما تفاوت خدا با مخلوقاتش، یک تفاوت تکوینی و غیر قابل تغییر است، و شریک قرار دادن آنها محال است، محال.

از سوی دیگر، پرستش یک موجود، یا به خاطر عظمت او است، یا به خاطر سود و زیانی است که از او به انسان می رسد، اما این معبودان ساختگی نه آن را دارند، نه این! (۱) و در دنباله آیه، برای تأکید بر دقت هر چه بیشتر، بر مضمون این سؤال، می فرماید: «این گونه آیات خود را برای افرادی که تعقل می کنند، تشریح می کنیم» (كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

آری، با ذکر مثال های روشن از متن زندگی خود شما، حقایق را بازگو می کنیم، تا اندیشه خود را به کار اندازید، و لااقل چیزی را که حتی برای خود نمی پسندید، برای پروردگار جهان قائل نشوید.

* * *

ولی این آیات بینات، و این گونه مثال های واضح و روشن، برای صاحبان اندیشه است، نه ظالمان هواپرست بی دانشی که پرده های جهل و نادانی بر قلب آنها فرو افتاده، و خرافات و تعصبات جاهلی، فضای فکر آنها را تیره و تار کرده.

لذا در آیه بعد می افزاید: «ظالمان از هوا و هوس های خویش بدون علم و

۱ - بعضی از مفسران برای جمله «تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ» به همین مناسبت تفسیر دیگری دارند که حاصلش این است: این معبودان قدرتی ندارند که از آنها بترسید، حتی به اندازه ترسی که از یکدیگر دارید، تا چه رسد به این که بیشتر ترس داشته باشید (ولی تفسیری که در آغاز آیه آوردیم نزدیک تر به نظر می رسد).

آگاهی پیروی می کنند و تابع هیچ منطقی نیستند» (بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ). اینها را خداوند به خاطر اعمالشان در وادی ضلالت افکنده است «و چه کسی می تواند آنها را که خدا گمراه کرده است، هدایت کند؟! (فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ).

تعبیر به «ظَلَمُوا» به جای «اشرکوا» اشاره به این است که: «شرک» خود بزرگترین «ظلم» محسوب می شود، ظلم بر خالق از این نظر که مخلوقش را هم ردیف او قرار داده اند (و می دانیم ظلم این است که چیزی را در غیر جای خود قرار دهند).

و ظلم بر خلق خدا، که آنها را از راه خیر و سعادت، که راه توحید است باز داشته اند. و ظلم بر خویشتن، که تمام سرمایه های وجود خود را بر باد داده و در بیراهه سرگردان شده اند.

ضمناً، این تعبیر، مقدمه ای است برای جمله بعد، که اگر خداوند آنها را از طریق حق گمراه ساخته، به خاطر ظلمشان است، همان گونه که در سوره «ابراهیم» آیه ۲۷ می خوانیم: وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ: «خداوند ظالمان را گمراه می سازد».

و مسلم است کسانی را که خدا رهایشان سازد، و به خویشتن واگذار کند، «برای آنها هیچ یار و یآوری نخواهد بود» (وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ).

و به این ترتیب، سرنوشت شوم این گروه را روشن می سازد، چرا چنین نباشد در حالی که آنها مرتکب بزرگترین ظلم ها شده اند، عقل و اندیشه خود را از کار انداخته، به آفتاب علم و دانش پشت کرده، و به تاریکی هوا و هوس روی

آورده اند، طبیعی است که خداوند توفیقش را از آنها سلب کند، در ظلمت ها رهایشان سازد و هیچ یار و یآوری برای آنها باقی نماند.

- ۳۰ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا
لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
- ۳۱ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ
- ۳۲ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ

ترجمه:

- ۳۰ - پس روی خود را متوجه آئین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آئین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند!
- ۳۱ - این باید در حالی باشد که شما به سوی او بازگشت می‌کنید و از (مخالفت فرمان) او بپرهیزید، نماز را بر پا دارید و از مشرکان نباشید.
- ۳۲ - از کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و به دسته‌ها و گروه‌ها تقسیم شدند؛ و (عجب این که) هر گروهی به آنچه نزد آنهاست (دل بسته و) خوشحالند!

تفسیر:

توحید فطری

تا اینجا بحث‌های فراوانی پیرامون توحید و خداشناسی، از طریق مشاهده نظام آفرینش و استفاده از آن برای اثبات یک مبدأ علم و قدرت در ماورای جهان طبیعت با استفاده از آیات توحیدی این سوره، داشته ایم.

و به دنبال آن در نخستین آیه، از آیات مورد بحث، سخن از توحید فطری

است، یعنی همان مسأله را از طریق درون و مشاهده باطنی و درک ضروری وجدانی تعقیب می کند.

می فرماید: «روی خود را متوجه آئین پاک و خالص پروردگار کن!» (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا).

چرا که «این فطرتی است که خداوند انسان ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش خدا نیست» (فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ).

«این است دین و آئین محکم و استوار» (ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ).

«ولی اکثر مردم نمی دانند» (وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

«وجه» به معنی «صورت» است، و در اینجا منظور صورت باطنی و روی دل می باشد، بنابراین، منظور تنها توجه با صورت نیست، بلکه توجه با تمام وجود است، زیرا وجه و صورت، مهمترین عضو بدن و سنبل آن است.

«أقم» از ماده «اقامه» به معنی صاف و مستقیم کردن و بر پا داشتن است.

و «حنیف» از ماده «حنف» (بر وزن کنف)، به معنی تمایل از باطل به سوی حق و از کجی به راستی است، به عکس «جنف» (بر همین وزن) به معنی تمایل از راستی به گمراهی است.

بنابراین، «دین حنیف» یعنی دینی که از تمام کجی ها و از انحرافات و خرافات و گمراهی ها، به سوی راستی و درستی متمایل شده است.

مجموع این جمله، چنین معنی می دهد: توجه خود را دائماً به سوی آئینی داشته باش که از هرگونه اعوجاج و کجی، خالی است، همان آئین اسلام و همان آئین پاک و خالص خدا. (۱)

۱ - «الف و لام» در «الدین» الف و لام «عهد» است، و اشاره به همان دین و آئینی است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) مأمور ابلاغ آن بوده.

آیه فوق تأکید می‌کند: دین حنیف و خالص خالی از هرگونه شرک، دینی است که خداوند در سرشت همه انسان‌ها آفریده است، سرشتی است جاودانی و تغییرناپذیر، هر چند بسیاری از مردم توجه به این واقعیت نداشته باشند.

آیه فوق بیانگر چند حقیقت است:

۱ - نه تنها خداشناسی، بلکه دین و آئین به طور کلی، و در تمام ابعاد، یک امر فطری است، و باید هم، چنین باشد، زیرا مطالعات توحیدی به ما می‌گوید: میان دستگاه «تکوین» و «تشریح» هماهنگی لازم است، آنچه در شرع وارد شده، حتماً ریشه‌ای در فطرت دارد، و آنچه در تکوین و نهاد آدمی است، مکملی برای قوانین شرع خواهد بود.

به تعبیر دیگر: «تکوین» و «تشریح» دو بازوی نیرومندند، که به صورت هماهنگ در تمام زمینه‌ها، عمل می‌کنند، ممکن نیست در شرع دعوتی باشد که ریشه آن در اعماق فطرت آدمی نباشد، و ممکن نیست چیزی در اعماق وجود انسان باشد، و شرع با آن مخالفت کند.

بدون شک، شرع برای رهبری فطرت، حدود و قیود و شرائطی تعیین می‌کند، تا در مسیرهای انحرافی نیفتد، ولی هرگز با اصل خواسته فطری، مبارزه نمی‌کند، بلکه از طریق مشروع آن را هدایت خواهد کرد، و گرنه در میان تشریح و تکوین تضادی پیدا خواهد شد، که با اساس توحید سازگار نیست.

به عبارت روشن‌تر، خدا هرگز کارهای ضد و نقیض نمی‌کند، که فرمان تکوینش بگوید: انجام ده، و فرمان تشریحش، بگوید: انجام نده!

۲ - دین به صورت خالص و پاک از هرگونه آلودگی، در درون جان آدمی وجود دارد، و انحرافات یک امر عارضی است، بنابراین وظیفه پیامبران این است که این امور عارضی را زایل کنند، و به فطرت اصلی انسان امکان شکوفائی دهند.

۳ - جمله «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» و بعد از آن جمله «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»، تأکیدهای دیگری بر مسأله «فطری بودن دین و مذهب» و عدم امکان تغییر این فطرت الهی است، هر چند بسیاری از مردم، بر اثر عدم رشد کافی، قادر به درک این واقعیت نباشند.

توجه به این نکته نیز لازم است که: «فطرت» در اصل از ماده «فطر» (بر وزن بذر) به معنی شکافتن چیزی از طول است، و در این گونه موارد، به معنی خلقت به کار می رود، گوئی به هنگام آفرینش موجودات، پرده عدم شکافته می شود و آنها آشکار می گردند. به هر حال، از نخستین روزی که انسان قدم به عالم هستی می گذارد، این نور الهی، در درون جان او شعلهور است.

روایات متعددی که در تفسیر این آیه آمده، آنچه را در بالا گفتیم تأیید می کند، که در بحث نکات از آن سخن خواهیم گفت، علاوه بر بحث های دیگری که در زمینه فطری بودن توحید، خواهیم داشت.

در آیه بعد، چنین می افزاید: این توجه شما، به دین حنیف خالص و فطری «در حالی است که شما بازگشت به سوی پروردگار می کنید» (مُنِيبِينَ إِلَيْهِ).

اصل و اساس وجود شما، بر توحید است، و سرانجام باید به سوی همین اصل بازگردید. «مُنِيبِينَ» از ماده «انابه»، در اصل به معنی بازگشت مکرر است، و در اینجا منظور، بازگشت به سوی خدا و بازگشت به سوی سرشت توحیدی می باشد به این معنی که هر زمان عاملی پیدا شود که انسان را از نظر عقیده و عمل از اصل توحید منحرف سازد، باید به سوی او بازگردد، و هر قدر این امر تکرار شود

مانعی ندارد، تا سرانجام پایه های فطرت آن چنان محکم و موانع و دوافع آن چنان سست و بی اثر گردد، که به طور مداوم در جبهه توحید بایستید، و مصداق تام «وَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» گردد.

قابل توجه این که: «أَقِمَّ وَجْهَكَ» به صورت مفرد آمده، و «مُتَّبِعِينَ» به صیغه جمع، این نشان می دهد که دستور اول، گرچه مفرد است و مخاطب آن پیامبر(صلی الله علیه وآله) می باشد، ولی در حقیقت همه مؤمنین و مسلمین مخاطبند.

و به دنبال دستور «انابه» و بازگشت، دستور به «تقوا» می دهد که جامع همه اوامر و نواهی الهی است، می فرماید: «از خداوند بپرهیزید» (وَأَتَّقُوا).

یعنی از مخالفت فرمان او.

سپس، از میان تمام اوامر، تکیه و تأکید بر موضوع «نماز» کرده، می گوید: «و نماز را بر پا دارید» (وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ).

چرا که نماز، در تمام ابعادش، مهمترین برنامه مبارزه با شرک، و مؤثرترین وسیله تقویت پایه های توحید و ایمان به خدا است.

لذا از میان تمام نواهی نیز، روی «شرک» تکیه می کند و می گوید: «و از مشرکان نباشید» (وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

چرا که شرک، بزرگترین گناه و اکبر کبائر است، که هر گناهی را ممکن است خداوند ببخشد، اما شرک را هرگز نخواهد بخشید، چنان که در آیه ۴۸ «نساء» می خوانیم: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ: «خداوند شرک را نمی بخشد ولی کمتر از آن را برای هر کس بخواد می بخشد».

پیدا است، دستورات چهارگانه ای که در این آیه آمده، همه تأکیدی است بر مسأله «توحید» و آثار عملی آن، اعم از: توبه و بازگشت به سوی خدا، تقوا، اقامه نماز، و پرهیز از شرک.

در آخرین آیه مورد بحث، یکی از نشانه‌ها و پی آمدهای شرک را در عبارتی کوتاه و پر معنی بیان کرده، می‌گوید: «از مشرکان نباشید، از آنها که دین خود را پراکنده ساختند، و به دسته‌ها و گروه‌های مختلفی تقسیم شدند» (مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا). و عجب این که، با تمام تضاد و اختلافی که داشتند «هر گروه از آئین و روش خود، شاد و خوشحالند!» (كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ).

آری، یکی از نشانه‌های شرک، پراکندگی و تفرقه است، چرا که معبودهای مختلف، منشأ روش‌های متفاوت، و سرچشمه جدائی‌ها و پراکندگی‌هایند، به خصوص این که، شرک همواره توأم با هوای نفس و تعصب و کبر و خودخواهی و خودپسندی و مولود آن است، لذا اتحاد و وحدت جز در سایه خداپرستی و عقل و تواضع و ایثار امکان پذیر نیست. بنابراین، هر جا اختلاف و پراکندگی دیدیم، باید بدانیم نوعی شرک حاکم است، این موضوع را به صورت نتیجه می‌توان بازگو کرد که: نتیجه شرک جدائی صفوف، تضاد، هدر رفتن نیروها، و سرانجام ضعف و زبونی و ناتوانی است.

و اما این که: هر گروهی از منحرفان و مشرکان از راهی که انتخاب کرده اند خوشحالند، و آن را حق می‌پندارند، دلیلش روشن است، چرا که هوا و هوس کارش زینت کردن خواسته‌های دل در نظر انسان است، و این تزیین، نتیجه اش دل‌بستگی هر چه بیشتر و خوشحالی به خاطر راهی است که برگزیده، هر چند بیراهه و گمراهی باشد.

هواپرستی، هرگز به انسان اجازه نمی‌دهد، چهره حقیقت را آن چنان که

هست ببیند، و قضاوت صحیح و خالی از حب و بغض ها پیدا کند.
 قرآن مجید در آیه ۸ سوره «فاطر» می گوید: أَمْ مَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا: «آیا کسی که اعمال زشتش در نظرش تزیین شده، و آن را زیبا می بیند» (همانند کسی است که در راه حق گام برمی دارد و حقایق را آن چنان که هست می بیند و می داند).

نکته ها:

۱ - توحید یک جاذبه نیرومند درونی

بدون شک، همان گونه که دلائل عقلی و منطقی به انسان جهت می دهد، در درون جان او نیز کشش ها و جاذبه هائی وجود دارد که گاهی آگاهانه و گاه ناخود آگاه، برای او تعیین جهت می کند.

فلسفه وجودی آنها همین است که، در مسائل حیاتی، انسان همیشه نمی تواند به انتظار عقل و منطق بنشیند، چرا که این کار، گاهی سبب تعطیل هدف های حیاتی می شود، مثلاً اگر انسان برای خوردن غذا، یا آمیزش جنسی، بخواهد از «منطق لزوم بدل ما یتحلل» و «لزوم تداوم نسل از طریق توالد و تناسل» الهام بگیرد، و طبق آن حرکت کند، باید مدت ها پیش از این، نوع او منقرض شده باشد، ولی غریزه و جاذبه جنسی از یکسو، و اشتها به تغذیه از سوی دیگر، خواه ناخواه او را به سوی این هدف می کشاند، و هر قدر هدف ها حیاتی تر و عمومی تر باشد، این جاذبه ها نیرومندتر است!

ولی باید توجه داشت این کشش ها و جاذبه ها بر دو گونه است: بعضی ناآگاه است، یعنی نیاز به وساطت عقل و شعور ندارد، همان گونه که حیوان بدون نیاز به تفکر، به سوی غذا و جنس مخالف جذب می شود.

اما گاهی تأثیر آن به صورت آگاهانه است، یعنی این جاذبه درونی در عقل و اندیشه اثر می‌گذارد و او را وادار به انتخاب طریق می‌کند.

معمولاً قسم اول را «غریزه»، و قسم دوم را «فطرت» می‌نامند (دقت کنید).

خداگرایی و خداپرستی به صورت یک فطرت در درون جان همه انسان‌ها قرار دارد.

ممکن است بعضی در اینجا این سخن را تنها یک ادعا بدانند، که از ناحیه خداپرستان جهان عنوان شده، ولی شواهد گوناگونی در دست داریم که فطری بودن «خداگرایی» بلکه مذهب را در تمام اصولش روشن می‌کند:

۱ - دوام اعتقاد مذهبی و ایمان به خدا، در طول تاریخ پرماجرای بشر، خود نشانه‌ای بر فطری بودن آن است، چرا که اگر عادت بود، نه جنبه عمومی و همگانی داشت، و نه دائمی و همیشگی بود، این عمومیت و جاودانگی آن، دلیلی است بر این که ریشه فطری دارد. مورخان بزرگ می‌گویند: تا آنجا که تاریخ بشر را بررسی کرده‌اند، و تا آنجا که دسترسی به دوران قبل از تاریخ دارند، هرگز «لا دینی» را جز به صورت یک استثناء در جوامع انسانی ندیده‌اند.

«ویل دورانت» مورخ معروف معاصر، می‌گوید:

«اگر دین را به معنی «پرستش نیروهای برتر از طبیعت» تعریف کنیم، از همان ابتدای بحث باید این نکته را در نظر بگیریم که، بعضی از اقوام ابتدائی ظاهراً هیچ گونه دینی نداشته‌اند... سپس بعد از ذکر نمونه‌هایی برای این موضوع، چنین ادامه می‌دهد: «با وجود اینها، نمونه‌هایی که ذکر شد جزء «حالات نادر» است، و این اعتقاد کهن که: «دین نمودی است که عموم افراد بشر را شامل می‌شود» با حقیقت وفق می‌دهد...».

سپس اضافه می کنند: «این قضیه در نظر فیلسوف، یکی از قضایای اساسی تاریخ و روانشناسی بشمار می رود، او به این نکته قانع نمی شود که، همه ادیان از مطالب لغو و باطل آکنده است، بلکه به این مسأله توجه دارد که دین از قدیم الایام با تاریخ بشر همراه بوده است...».

و در پایان سخنش با این استفهام پر معنی گفتار خویش را خاتمه می دهد: «آیا منبع این تقوائی که به هیچ وجه از دل انسان زدوده نمی شود، در کجا قرار دارد». (۱)

همان «مورخ» در تحقیقات دیگری که در زمینه وجود مذهب در دوران های قبل از تاریخ نموده، چنین می گوید:

«و اگر ما برای مذهب ریشه هائی در دوران پیش از تاریخ تصور نکنیم، هرگز نمی توانیم آنها را در دوران تاریخی چنان که هست بشناسیم». (۲)

کاوش هائی که پیرامون انسان های قبل از تاریخ از طریق حفاری ها، انجام شده نیز این مطالب را تأیید می کند، چنان که جامعه شناس معروف، «ساموئل کینگ» در کتاب خود به نام «جامعه شناسی» تصریح می کند: «اسلاف انسان های امروزی (انسان نئاندرتال) حتماً دارای مذهب بوده اند»، سپس برای اثبات این مطلب به آثاری که در حفاری ها به دست آمده که آنها مرده های خود را با وضع مخصوصی به خاک می سپردند، و اشیائی همراه آنها دفن می کردند که بیانگر اعتقاد آنها به رستاخیز بوده است، استدلال می نماید. (۳)

به هر حال، جدا کردن مذهب از تاریخ بشر، چیزی نیست که هیچ محققى بتواند بپذیرد.

۱ - «تاریخ تمدن»، جلد ۱، صفحه ۸۷ تا ۸۹.

۲ - «تاریخ تمدن»، جلد ۱، صفحه ۱۵۶.

۳ - «جامعه شناسی»، صفحه ۱۹۲.

۲ - مشاهدات عینی در دنیای امروز نشان می دهد، با تمام تلاش و کوششی که بعضی از رژیم های استبدادی جهان برای محو مذهب و آثار مذهبی از طرق مختلف به خرج داده اند، نتوانسته اند مذهب را از اعماق این جوامع ریشه کن سازند.

به خوبی می دانیم حزب حاکم «روسیه شوروی» بیش از ۶۰ سال است که با تبلیغات مستمر و بدون هیچ گونه وقفه، و با کمک گرفتن از تمام وسائل ارتباط جمعی، سعی کرده است: مغزها و دل ها را به کلی از اعتقادات مذهبی شستشو دهد، ولی اخباری که جسته گریخته از این محیط در بسته بنخارج درز کرده، و اخیراً در مطبوعات خواندیم، نشان می دهد که، نه تنها با آن همه تبلیغات و سخت گیری ها نتوانسته اند، به چنان هدفی برسند، بلکه در این اواخر جنب و جوش و کشش بیشتری نسبت به مسائل مذهبی در بعضی از جمهوری های شوروی به چشم می خورد، که سران نظام حاکم را متوحش ساخته، و این نشان می دهد که اگر یک روز فشار و اختناق برداشته شود، مذهب به سرعت جای خود را باز خواهد یافت، و این شاهد دیگری بر فطری بودن مذهب است. (۱)

۳ - کشفیات اخیر روانکاوان و روانشناسان در زمینه ابعاد روح انسانی، شاهد دیگری بر این مدعا است، آنها می گویند: بررسی درباره ابعاد روح انسان، نشان می دهد که یک بُعد اصیل آن «بُعد مذهبی»، یا به تعبیر آنها «قدسی» و «یزدانی» است، و گاه این بُعد مذهبی را سرچشمه ابعاد سه گانه دیگر یعنی بُعد «راستی» (علم) و «نیکوئی» و «زیبائی» دانسته اند. آنها می گویند: انگیزه های اصولی و اساسی روح آدمی، به شرح زیر است:

۱ - و اکنون که تصحیح این کتاب انجام می شود، سال ها از فروپاشی شوروی می گذرد و مردم جمهوری های آن به آئین اسلام یا مسیحیت پیوسته و تعداد کمی تفکر بی دینی دارند.

- ۱ - «حس راستی» که سرچشمه انواع علوم و دانش ها و انگیزه کنجکاوی مستمر و پی گیر در شناخت جهان هستی است.
- ۲ - «حس نیکی» که انسان را به سوی مفاهیم اخلاقی همچون عدالت و شهامت و فداکاری و مانند آن جذب می کند، حتی اگر انسان خود دارای این صفات نباشد، به قهرمانان این صفات عشق می ورزد، و این نشان می دهد که عشق به نیکی در ریشه های جان او نهفته است.
- ۳ - «حس زیبایی» که انسان را به سوی هنرهای اصیل، زیبایی ها، ادبیات، مسائل ذوقی جذب می کند، و گاه سرچشمه تحول هائی در زندگی فرد و جامعه می شود.
- ۴ - «حس مذهبی» یعنی ایمان به یک مبدء متعالی و پرستش و نیایش او.
- در مقاله ای که «کوونتایم» در این زمینه نگاشته، چنین می خوانیم:
- «روانشناسی به وسیله جستجو در روان ناآگاه بشر، که توسط «فروید» شروع و به کمک «آدلر» و «یونگ» ادامه یافت، در اعماق روح انسان به عالم تازه ای از قوای مستور، و انحاء درک و معرفت وراء عقل، رسیده است، که ممکن است یکی از کلیدهای حل معمای «حس دینی» شود.
- هر چند در این باره، هنوز از اتفاق نظر دوریم، اما با این حال، هم اکنون یک جریان فکری وجود دارد که روز به روز تعداد بیشتری از متفکران را از مکتبهای گوناگون به تعریفی همانند آنچه ذیلاً می آوریم معتقد می سازد:
- «حس دینی یکی از عناصر اولیه و ثابت و طبیعی روح انسانی است، اصلی ترین و ماهوی ترین قسمت آن، و به هیچ یک از رویدادهای دیگر قابل تطبیق نیست، بلکه... یکی از چشمه های آن از ژرفای روان ناخودآگاه فوران می کند، و نسبت به مفاهیم زیبایی، نیکی و راستی، «مفهوم دینی» یا به

طور صحیح تر «مفهوم مقدس» مقوله چهارمی است که دارای همان اصالت و استقلال سه مفهوم دیگر است» (۱).

و نیز در ترجمه و اقتباسی که از مقاله محققانه «تانه گی - دو - کتین» شده، چنین می خوانیم: «همان گونه که یکی از مزایای عصر حاضر است که در عالم طبیعت بُعد چهارمی به نام «زمان» یا جایگاه کشف کنند، که از سه بُعد فضائی مشخص و در عین حال جامع آن سه بعد است، همچنین در این عصر، به موازات سه مفهوم زیبایی، نیکوئی، و راستی، مقوله چهارم «قدسی» یا «یزدانی» که در حقیقت بُعد چهارم روح انسانی است دو باره کشف گردیده، در این مقام نیز این بُعد چهارم روحی از سه مفهوم دیگر مجزا است، و ممکن است منشأ تولید سه بعد دیگر بوده باشد!» (۲).

۴ - پناه بردن انسان در شدائد و سختی ها به یک نیروی مرموز ماورای طبیعی، و تقاضای حل مشکلات و فرونشستن طوفان های سخت زندگی از درگاه او، نیز گواه دیگری بر اصالت این جاذبه درونی و الهام فطری است، - که به انضمام سایر شواهدی که گفتیم - می تواند ما را به وجود چنین کشش نیرومندی در درون وجودمان، به سوی خدا واقف سازد.

البته ممکن است، بعضی این توجه را واکنش تلقینات و تبلیغات مذهبی محیط بدانند، که در تمام طول عمر تحت تأثیر آن بوده و هستیم.

ولی عمومیت این پدیده، در همه انسان ها و حتی در آنهایی که معمولاً با مسائل مذهبی سر و کار ندارند، نشان می دهد: ریشه ای عمیق تر از این فرضیه دارد، ریشه ای که در اعماق وجود انسان نهفته شده، و نه مولود تبلیغ و تلقین

۱ - به مقاله «کونتایم» ترجمه مهندس «بیانی» در کتاب «حس مذهبی یا بُعد چهارم روح انسانی» مراجعه شود.

۲ - همان مدرک، چاپ دوم، صفحه ۳۹.

است.

۵ - در زندگی انسان رویدادهائی دیده می شود که، جز از طریق اصالت حسن مذهب، قابل تفسیر نیست: انسان هائی را می بینیم که همه امکانات مادی خود را عاشقانه فدای عواطف مذهبی کرده و می کنند، و همه آنچه را که دارند، با گذشت بی نظیری در پای مذهب خود ریخته، و حتی جان خویش را بر سر این کار می نهند.

شهیدانی که در میدان های جنگ، برای پیشبرد اهداف الهی شربت شهادت را با شوق و عشق نوشیده اند که نمونه های آن نه تنها در تاریخ انقلاب اسلامی به وضوح و فراوان به چشم می خورد، بلکه در تاریخ اقوام و ملل دیگر نیز کم نیست روشنگر این حقیقت است که، حسن مذهب ریشه عمیقی در روح انسان دارد.

ممکن است ایراد شود: افرادی مانند کمونیست ها، که موضعگیری الحادی و ضد مذهب خود را هرگز مکتوم نکرده و نمی کنند، نیز کم و بیش دارای چنین فداکاری هائی در راه حفظ مکتب و اعتقادات خود هستند.

ولی با توجه به یک نکته، این ایراد کاملاً حل می شود و آن این که: حتی کمونیست ها که ظاهراً مذهب را به کلی نفی می کنند، و معتقدند: مذهب مربوط به تاریخ گذشته است، و در جامعه های کمونیستی هرگز نمی تواند جایی داشته باشد، - آری همان ها - به طور ناخودآگاه، شکل دیگری از مذهب را پذیرا گشته اند.

آنها به پیشوایانشان به همان دید نگاه می کنند که، بت پرستان مصری به بتهایشان، و صف های طولانی که بسیاری روزها در کنار قبر «لنین» برای زیارتش تشکیل می شود، دلیل دیگری بر این موضوع است.

آنها غالباً «اصول مارکسیسم» را همانند وحی آسمانی «خدشه ناپذیر» و «مقدس» می‌شمرند، و «مارکس» و «لنین» را همچون معصومانی خالی از خطا و اشتباه می‌پندارند، و حتی تجدید نظر در این اصول را، گناه نابخشودنی می‌پندارند، و مخالفان را با همان تعبیر مذهبی «مرتد» خطاب می‌کنند، و به این ترتیب بسیاری از مفاهیم و مراسم و اعتقادات مذهبی را، پذیرفته‌اند، منتها این یک نوع تفکر مذهبی در شکل انحرافی است!

۲ - فطرت خدانشناسی در احادیث اسلامی:

نه تنها در آیات قرآن، که در احادیث اسلامی نیز، درباره فطری بودن «معرفة الله و توحید» بحث‌های قابل ملاحظه‌ای وارد شده است، که در بعضی تأکید بر «فطرت توحیدی»، و در بعضی تحت عنوان «معرفت»، و در بعضی دیگر «فطرت اسلامی» و بالاخره در بعضی نیز به عنوان «ولایت» آمده است.

در حدیث معتبری که محدث بزرگوار «کلینی» در «اصول کافی» آورده از «هشام بن سالم» چنین نقل می‌کند: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: منظور از «فطرت الله الّتی فطر الناس علیها» چیست؟ فرمود: «منظور، توحید است». (۱)

و نیز در همان کتاب «کافی» از یکی دیگر از یاران امام صادق (علیه السلام) نقل شده که وقتی از امام، تفسیر آیه را مطالبه کرد، امام فرمود: «هی الاسلام». (۲)

در حدیث مشابهی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم که در پاسخ «زراره» یکی از یاران دانشمندش، که از تفسیر آیه سؤال کرده بود، فرمود: «فطرهم علی المعرفة به: خداوند سرشت آنها را بر معرفت و شناخت خود قرار داد». (۳)

۱ و ۲ و ۳ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۲، باب فطرة الخلق علی التوحید.

حدیث معروف «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلٰی الْفِطْرَةِ حَتَّىٰ لِيَكُونَ اَبَوَاهُ هُمَا اللَّذَانِ يَهُودَانِهٖ وَ يَنْصَرَانِهٖ» که از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده، نیز نشان می دهد: هر نوزادی بر فطرت اسلام و دین خالی از شرک متولد می شود، و معتقد است همچون، «یهودیت و نصرانیت» انحرافی، از طریق پدر و مادر به آنها القاء می شود». (۱)

و بالاخره، در حدیثی که آن نیز در «اصول کافی» از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است در تفسیر همین آیه، می خوانیم: قَالَ هِيَ الْوَلَايَةُ: «فرمود: منظور فطرت ولایت و پذیرش رهبری اولیای الهی است». (۲)

در خطبه اول «نهج البلاغه» نیز از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در عبارتی کوتاه و پر معنی چنین آمده است: فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاَتَرَ اِلَيْهِمْ اَنْبِيَاءَ لِيَسْتَاذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوْا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يَثْبِرُوْا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ: «خداوند رسولان خود را به سوی انسان ها فرستاد و انبیای خود را یکی پس از دیگری، مأموریت داد، تا وفای به پیمان فطرت را از آنها مطالبه کنند، و نعمت های فراموش شده الهی را به آنها یادآور شوند، از طریق تبلیغ بر آنان اتمام حجت نمایند، و گنجینه های اندیشه ها را برای آنها فاش سازند!»

طبق روایات فوق، نه تنها «معرفه الله»، که مجموع اسلام به صورت فشرده، در درون سرشت انسانی نهاده شده، از توحید گرفته تا رهبری پیشوایان الهی و جانشینان راستین پیامبر (صلی الله علیه وآله) و حتی فروع احکام.

بنابراین، طبق تعبیری که در «نهج البلاغه» آمده، کار پیامبران شکوفا ساختن فطرت ها، و به یاد آوردن نعمت های فراموش شده الهی، از جمله سرشت

۱ - تفسیر «جوامع الجامع»، مرحوم «طبرسی»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۸۲.

توحیدی، و استخراج گنج های معرفت است که در درون جان و اندیشه انسان ها نهفته و مستور می باشد.

جالب توجه این که، قرآن مجید در آیات متعددی از شدائد و مشکلات و حوادث دردناکی که در زندگی انسان روی می دهد، به عنوان «زمینه ساز شکوفائی حس مذهبی» یاد می کند، از جمله می گوید: *فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ*: «هنگامی که بر کشتی سوار می شوند (و در وسط دریا گرفتار مشکلات وحشتناک می گردند) خدا را با اخلاص می خوانند، اما هنگامی که آنها را به سلامت به خشکی می رساند باز مشرک می شوند»! (۱)

البته در این زمینه، ذیل آیات بعد در همین سوره که بی شباهت به آیه سوره «عنکبوت» نیست، باز هم به خواست خدا سخن خواهیم گفت.

- ۳۳ وَ إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ
- ۳۴ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
- ۳۵ أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ
- ۳۶ وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمْتُمْ يُنذِرُكُمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ

ترجمه:

- ۳۳ - هنگامی که رنج و زبانی به مردم برسد، پروردگار خود را می خوانند و توبه کنان به سوی او باز می گردند؛ اما همین که رحمتی از خودش به آنان بچشانند به ناگاه گروهی از آنان نسبت به پروردگارشان مشرک می شوند.
- ۳۴ - (بگذار) تا نعمت هائی را که ما به آنها داده ایم کفران کنند! و (بگو): بهره گیرید؛ اما به زودی خواهید دانست.
- ۳۵ - آیا ما دلیل محکمی بر آنان فرستادیم که از شرکشان سخن می گوید (و آن را موجه می شمارد؟!)
- ۳۶ - و هنگامی که رحمتی به مردم بچشانیم، از آن خوشحال می شوند؛ و هر گاه رنج و مصیبتی به خاطر اعمالی که انجام داده اند به آنان رسد، ناگهان مأیوس می شوند!

تفسیر:

فطرت توحیدی!

نخستین آیه مورد بحث، در حقیقت استدلال و تأکیدی است بر بحث گذشته، در زمینه فطری بودن توحید و شکوفا شدن این نور الهی در شدائد و سختی ها.

می فرماید: «هنگامی که مختصر ضرری به انسان ها برسد، پروردگارش را می خوانند، و به سوی او انابه می کنند» (وَ إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُبِیِّنَ إِلَیْهِ).

ولی آن چنان کم ظرفیت و کوتاه فکر، و اسیر تعصب و تقلید کورکورانه از نیاکان مشرک خود هستند، که: «به مجرد این که حوادث سخت بر طرف می شود و نسیم آرامش می وزد و خداوند رحمتی از سوی خودش به آنها می چشاند، گروهی از آنان نسبت به پروردگارش مشرک می شوند» (ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُونَ).

تعبیر به «مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ» اشاره به مختصر ناراحتی است.

همان گونه که تعبیر به «إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً» (رحمتی از سوی خود به آنها می چشاند) اشاره به رسیدن به مختصر نعمت است؛ زیرا تعبیر چشیدن در این گونه موارد در امور کم و جزئی اطلاق می شود، مخصوصاً با ذکر کلمه «ضُرٌّ» و «رَحْمَةٌ» به صورت نکره.

یعنی گروهی چنانند که با مختصر مشکلی به سراغ «اللَّهِ» می روند، و پرده ها از روی فطرت توحیدیشان به کنار می رود، اما با مختصر نعمتی به کلی تغییر مسیر داده و مست و غافل می شوند، و همه چیز را به دست فراموشی می سپارند.

البته، در مورد اول به صورت کلی می گوید: همه مردم چنین هستند که در

مشکلات به یاد خدا می افتند؛ زیرا وجود فطرت توحیدی، همگانی است. اما در مورد دوم، یعنی نعمت، تنها از گروهی یاد می کند که راه شرک را می پویند؛ چرا که گروهی از بندگان خدا هم در مشکلات به یاد او هستند و هم در نعمت ها، هرگز تغییرات زندگی آنها را از یاد حق غافل نمی کند.

تکیه روی «مُنْبِیِّنَ إِلَیْهِ» با توجه به مفهومی که برای «انابه» سابقاً ذکر کردیم، که «انابه» از ماده «نوب» به معنی بازگشت مکرر به چیزی است، اشاره لطیفی به این معنی می باشد که: پایه و اساس در فطرت انسان، توحید و خدا پرستی است، و شرک امر عارضی است که وقتی از آن قطع امید می کند خواه ناخواه به سوی ایمان و توحید بازمی گردد.

جالب این که، «رحمت» در آیه فوق از ناحیه خدا شمرده شده، اما «ضرراً» و ناراحتی، اسناد به او داده نشده است، زیرا بسیاری از گرفتاری ها و مشکلات ما نتیجه اعمال و گناهان خود ما است، اما رحمت ها، همه به خدا باز می گردد، خواه به طور مستقیم یا غیر مستقیم.

کلمه «رَبِّهِمْ» که دو بار در آیه ذکر شده، تأکیدی است بر این که، انسان ربوبیت و تدبیر الهی را بر وجود خویش احساس می کند، اگر تعلیمات غلط او را به سوی شرک، سوق ندهد.

ذکر این نکته نیز لازم است که، ضمیر در «مِنْهُ» به خدا بازمی گردد، و تأکیدی است بر این حقیقت، که تمام نعمت ها از ناحیه او است، بسیاری از مفسران مانند نویسندگان «المیزان»، «تبیان» و «ابوالفتوح رازی» همین معنی را اختیار کرده اند، هر چند بعضی دیگر، مانند «فخر رازی» این ضمیر را به «ضرراً» بازگردانده، و آیه را چنین معنی کرده: «هنگامی که خداوند رحمتی بعد از مضرت و ناراحتی به آنها می رساند گروهی مشرک می شوند» (بنابراین «مِنْ» در اینجا به

معنی بدلیت است).

ولی روشن است: تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر می باشد.

در آیه بعد، به عنوان تهدید به این افراد کم ظرفیت مشرک، که به هنگام نیل به نعمت ها، خدا را به دست فراموشی می سپارند، می گوید: «بگذار نعمت هائی را که ما به آنها داده ایم کفران کنند» و هر کار از دستشان ساخته است انجام دهند (لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ).

«و تا می توانید از این نعمت های زودگذر دنیا بهره گیرید» (فَتَمَتَّعُوا).

«اما به زودی نتیجه شوم اعمال خویش را خواهید دانست» (فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ). (۱)

گرچه مخاطب، مشرکانند، ولی بعید نیست آیه مفهوم وسیعی داشته باشد، که تمام کسانی را که به هنگام رو آوردن نعمت ها خدا را فراموش کرده، و تنها به تمتع و بهره گیری از این نعم پرداخته، و بخشنده نعمت ها را از یاد می برند، شامل گردد.

بدیهی است به کار بردن «صیغه امر» در اینجا به عنوان تهدید است.

در آیه بعد، برای محکوم ساختن این گروه مشرک، سخن را در قالب استفهام آمیخته با توبیخ در آورده، می گوید: «آیا ما دلیل محکمی بر آنها نازل کردیم، دلیلی که از شرک آنها سخن می گوید و خبر می دهد؟! (أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ

۱ - لام در جمله «لِيَكْفُرُوا» لام امر است و این امر به عنوان تهدید می باشد و جمله «تَمَتَّعُوا» نیز امر دیگری است که آن هم جنبه تهدید دارد، هر چند اولی به صورت امر غائب و دومی به صورت امر حاضر است گوئی در آغاز آنها را غائب فرض کرده و سپس برای شدت بخشیدن در تهدید، آنها را مواجه قرار می دهد و مخاطب می سازد ولی بعضی از مفسران لام را لام عاقبت دانسته اند یعنی سرانجام کار آنها کفران به نعمت های الهی شده، ولی معنی اول با ذیل آیه سازگارتر است.

سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ).

«أم» در اینجا برای استفهام است، و استفهام جنبه انکاری و توبیخ را دارد، یعنی پیروی از این راه و رسم، یا باید به خاطر ندای فطرت باشد، یا حکم عقل، یا فرمان خدا، اما وجدان و فطرت آنها که در شدائد و سختی‌ها آشکار می‌شود، فریاد توحید می‌کشد، عقل نیز می‌گوید: باید به سراغ کسی رفت که «واهب النعم» است.

باقی می‌ماند حکم خدا، که در این آیه مورد نفی قرار گرفته که ما هرگز چنین دستوری به آنها نداده ایم، بنابراین، آنها در این اعتقاد خود، به هیچ اصل قابل قبولی متکی نیستند. «سُلْطَان» به معنی چیزی است که مایه سلطه و پیروزی می‌گردد، و در اینجا به معنی دلیل محکم و قانع کننده است.

تعبیر به «يَتَكَلَّمُ» (سخن می‌گوید) یک نوع تعبیر مجازی است، که به هنگام روشن بودن یک دلیل، تعبیر می‌کنیم: «این دلیلی است گویا که با انسان حرف می‌زند». بعضی از مفسران، احتمال داده اند: «سلطان» در اینجا به معنی فرشته ای است صاحب قدرت، که در این صورت تکلم به معنی حقیقی خواهد بود، یعنی ما فرشته ای که پیام آور شرک باشد، برای آنها نفرستادیم، تا با آنها در این زمینه سخن گوید. ولی تفسیر اول روشن تر است.

بالاخره، آخرین آیه مورد بحث که ترسیم دیگری از طرز فکر و روحیه این جاهلان کم ظرفیت است، چنین می‌گوید: «هنگامی که رحمتی به مردم بچشانیم

خوشحال و مغرور می شوند، و هر گاه بلا و رنج و دردی به خاطر اعمالی که انجام داده اند، به آنها برسد ناگهان مایوس و نومید می گردند» (وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ).

در حالی که مؤمنان راستین، کسانی هستند که، نه به هنگام نعمت گرفتار غرور و غفلت می شوند، و نه به هنگام مصیبت، گرفتار یأس و نومیدی، نعمت را از خدا می دانند و شکر به درگاه او می برند، و مصیبت را آزمون و امتحان، و یا نتیجه اعمال خویش محسوب می دارند و صبر می کنند و رو به درگاه او می آورند.

افراد بی ایمان در میان «غرور» و «یأس» دست و پا می زنند، و افراد با ایمان در میان «شکر» و «صبر» قرار دارند.

ضمناً، از این آیه به خوبی استفاده می شود که لاقلاً، بخشی از مصائب و گرفتاری هائی که دامان انسان را می گیرد، نتیجه اعمال و گناهان او است، خدا می خواهد به این وسیله به آنها هشدار دهد و آنان را پاک کرده و به سوی خود آورد.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که جمله «فَرِحُوا بِهَا» در اینجا تنها به معنی خوشحال شدن به نعمت نیست، بلکه منظور شادی توأم با غرور و یک نوع مستی و بی خبری است، همان حالتی که به افراد کم مایه به هنگامی که به نوائی می رسند دست می دهد، و گرنه شادی توأم با شکر، و توجه به خدا نه تنها بد نیست بلکه به آن دستور داده شده است: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا» (۱).

تعبیر به «ما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» که معاصی را به دستها نسبت می دهد، به خاطر

این است که: بیشترین اعمال انسان، به کمک دست او انجام می شود، هر چند گناہانی با قلب یا با چشم و زبان نیز، صورت می گیرد، اما فزونی اعمال دست، موجب این تعبیر شده است. در اینجا سؤالی پیش می آید که، آیا این آیه با آیه سی و سوم همین سوره (دو آیه قبل) تضاد ندارد؟! چون در این آیه سخن از یأس آنها به هنگام مصائب است، در حالی که آیه گذشته از توجه آنها به خدا به هنگام بروز مشکلات و شدائد سخن می گوید، خلاصه، آن یکی سخن از امیدواری می گوید و این، سخن از یأس؟

اما با توجه به یک نکته، پاسخ این سؤال روشن می شود و آن این است که: در آیه گذشته، بحث از مسأله «ضرّ» یعنی حوادث زیانبار مانند طوفان ها و زلزله ها و شدائد دیگر در میان بود، که عموم مردم - اعم از موحد و مشرک - در این حال به یاد خدا می افتند، و این یکی از نشانه های فطرت توحیدی است.

اما در آیه مورد بحث، سخن از بازتاب های معاصی انسان است و یأس ناشی از آن، زیرا بعضی از افراد چنانند که اگر عمل نیکی انجام دهند مغرور می شوند، و خود را مصون از عذاب الهی می شمردند، و هنگامی که کار بدی انجام دهند و عکس العملش دامن آنها را بگیرد، یأس از رحمت خدا سراسر وجودشان را احاطه می کند، هم آن «عَجَب» و غرور مذموم است، و هم این «یأس و نومیدی» از رحمت خدا.

بنابراین هر یک از دو آیه، مطلبی را مطرح کرده که از دیگری جدا است.

- ۳۷ اَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
- ۳۸ فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
- ۳۹ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَا لِيُرِيوْا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يُرِيوْا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ
- ۴۰ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ

ترجمه:

- ۳۷ - آیا ندیدند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد؟! در این نشانه هائی است برای گروهی که ایمان می آورند.
- ۳۸ - پس حق نزدیکان و مسکینان و در راه ماندگان را ادا کن! این برای آنها که رضای خدا را می طلبند بهتر است، و چنین کسانی رستگارانند.
- ۳۹ - آنچه به عنوان ربا می پردازید تا در اموال مردم فزونی یابد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت و آنچه را به عنوان زکات می پردازید و تنها رضای خدا را می طلبید (مایه برکت است: و) کسانی که چنین می کنند دارای پاداش مضاعفند.
- ۴۰ - خداوند همان کسی است که شما را آفرید، سپس روزی داد، بعد می میراند، سپس زنده می کند؛ آیا هیچ یک از همتایانی که برای خدا قرار داده اید چیزی از این کارها را می توانند انجام دهند؟! او منزّه و برتر است از آنچه همتای او قرار می دهند.

تفسیر:

توحید ربوبیت!

نخستین آیه مورد بحث، همچنان از «توحید ربوبیت» سخن می گوید، و به تناسب بحثی که در آیات گذشته آمده بود، که بعضی از کم ظرفیتان با روی آوردن نعمت، مغرور، و با مواجه شدن بلا، مایوس می شوند، چنین می فرماید: «آیا آنها نمی دانند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده و برای هر کس بخواهد تنگ می سازد؟» (أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ).

نه ظهور نعمت ها باید مایه غرور و فراموشکاری و طغیان شود، و نه پشت کردن آن مایه یأس و نومیدی، که وسعت و ضیق روزی به دست خدا است، گاهی مصلحت را در اول می بیند و گاه در دوم.

درست است که عالم، عالم اسباب است و آنها که تلاشگرند و سختکوشند معمولاً بهره بیشتری از روزی ها دارند، و آنها که تنبلند و سست و کم تلاش، بهره کمتری، ولی، در عین حال این یک قاعده کلی و همیشگی نیست، چرا که گاه افراد بسیار جدی و لایقی را می بینیم که هر چه می دوند به جائی نمی رسند، و به عکس، گاه افراد کم دست و پا را مشاهده می کنیم که درهای روزی از هر سو به روی آنها گشوده است!

این استثناها گویا برای این است که، خداوند نشان دهد با تمام تأثیری که در عالم اسباب آفریده، نباید در عالم اسباب گم شوند، و نباید فراموش کنند که در پشت این دستگاه، دست نیرومند دیگری است که آن را می گرداند.

گاه، چنان سخت می گیرد که، هر چه انسان می کوشد و به هر دری می زند، همه درها را به روی خود بسته می بیند، و گاه، آن چنان آسان می گیرد که هنوز به سراغ دری نیامده در برابر او باز می شود!

این امر، که در زندگی خود کم و بیش با نمونه های آن روبرو بوده ایم، علاوه بر این که: با غرور نعمت و یأس ناشی از فقر، مبارزه می کند، دلیلی است بر این که: در ماورای اراده و خواست ما دست نیرومند دیگری در کار است.

لذا، در پایان آیه می گوید: «در این، نشانه هائی است از قدرت و عظمت خدا برای قومی که ایمان می آورند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

بعضی از مفسران، سخنی به این مضمون نقل کرده اند: از عالمی پرسیدند: مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ لِلْعَالَمِ صَانِعًا وَاحِدًا؟ «چه دلیلی داریم که عالم را خالق یکتا است؟» گفت: سه دلیل: ذُلُّ اللَّيِّبِ، وَ فَقْرُ الْأَدِيبِ، وَ سَقَمُ الطَّيِّبِ! «عقب ماندگی افراد هوشیار، تنگدستی افراد هنرمند و سخنور، و بیماری طیبان»! (۱)

آری، وجود این استثناها نشانه این است که، کار به دست دیگری است، چنان که در حدیث معروفی از علی (علیه السلام) می خوانیم: عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْأَهْمَمِ: «من خداوند سبحان را از آنجا شناختم که (گاه) تصمیمهای محکم، فسخ می شود، و گاه گره ها گشوده و اراده های قوی نقض می گردد و ناکام می ماند» (۲).

و از آنجا که هر نعمت و موهبتی، وظائف و مسئولیت هائی را همراه می آورد، در آیه بعد روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده، می گوید: «چون چنین است حق بستگان و نزدیکان را ادا کن، و همچنین مسکینان و درراه ماندگان را» (فَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ).

۱ - تفسیر «روح البیان»، جلد ۷، صفحه ۳۹، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۲۵۰.

به هنگام وسعت روزی فکر نکن آنچه داری از آن تو است، بلکه دیگران نیز در اموال تو حق دارند، از جمله خویشاوندان و افراد مستمندی که از شدت فقر زمین گیر شده اند، و همچنین افراد آبرومندی که دور از وطن، بر اثر حوادثی در راه مانده اند و محتاجند. تعبیر به «حَقُّهُ» بیانگر این واقعیت است که، آنها در اموال انسان شریکند و اگر چیزی انسان می پردازد، حق خود آنها را ادا می کند و متنی بر گردن آنان ندارد.

جمعی از مفسران، مخاطب را در این آیه منحصرأ پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) دانسته اند، و «ذی القربی» را خویشاوندان او، در روایت معروفی از «ابو سعید خدری» و غیر او، چنین نقل شده: «هنگامی که آیه فوق نازل شد پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) «فدک» را به «فاطمه» بخشید و تسلیم وی نمود» (لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أُعْطِيَ فَاطِمَةَ فَدَكًا وَ سَلَّمَ إِلَيْهَا). (۱)

عین این مضمون، از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده است. (۲) این معنی در روایت بسیار مشروحی ضمن بیان گفتگوی بانوی اسلام «فاطمه زهراء» (علیها السلام) با «ابوبکر» از امام صادق (علیه السلام) آمده است. (۳)

ولی جمعی دیگر از مفسران، خطاب را در این آیه عام گرفته اند، و شامل پیامبر (صلی الله علیه وآله) و غیر او می دانند، طبق این تفسیر، همه مردم موظفند که حق خویشاوندان و ذی القربی خود را فراموش نکنند.

البته این دو تفسیر، منافاتی با هم ندارد و قابل جمع است، به این ترتیب که: مفهوم آیه، مفهوم گسترده ای است و پیامبر (صلی الله علیه وآله) و خویشاوندان او مخصوصاً

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۰۶، ذیل آیات مورد بحث.

۳ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۸۶.

«فاطمه زهراء» (علیها السلام) مصداق اتم آن است.

و از اینجا روشن می شود که، هیچ یک از تفاسیر فوق، با «مکی» بودن این سوره منافات ندارد، چرا که مفهوم آیه، یک مفهوم جامعی است که هم در «مکه» می بایست به آن عمل شود، و هم در «مدینه» و حتی اعطای «فدک» به «فاطمه» (علیها السلام) بر اساس این آیه، کاملاً قابل قبول است.

تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند جمله «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ...» در روایت «ابو سعید خدری» است، که ظاهرش این است: اعطای «فدک» بعد از نزول آیه بوده است، ولی اگر «لَمَّا» را در اینجا به معنی علت بگیریم نه به معنی زمان خاص، این مشکل نیز حل می شود، و مفهوم روایت این خواهد بود که: پیامبر (صلی الله علیه وآله) به خاطر این دستور الهی «فدک» را به «فاطمه» (علیها السلام) عطا کرد، به علاوه گاه آیاتی از قرآن دو بار نازل شده است.

اما این که: چرا از میان همه افراد نیازمند، و صاحب حق، تنها این سه گروه ذکر شده اند؟ ممکن است به خاطر اهمیت آنها باشد، زیرا حق خویشاوندان از هر حقی بالاتر است، و در میان محرومان و نیازمندان، مساکین و واماندگان در راه، از همه نیازمندترند.

و یا به خاطر نکته ای است که، «فخر رازی» در اینجا آورده، او می گوید: «اصناف هشتگانه ای که می بایست زکات به آنها پرداخت، در صورت وجوب زکات است، ولی سه گروهی که در این آیه ذکر شده اند، حتی در صورت تعلق نگرفتن زکات نیز کمک به آنها لازم است؛ چرا که بعضی از خویشاوندان واجب النفقه انسانند و «مسکین» فقیر محرومی است که اگر به او کمک نشود، چه بسا جاننش به خطر بیفتد، همچنین «ابن السبیل» ممکن است در شرائطی باشد که با نرسیدن کمک تلف شود، ترتیبی که در ذکر این سه گروه، در آیه رعایت شده نیز،

متناسب با ترتیب اهمیت آنها است» (۱).

به هر حال، در پایان آیه، برای تشویق نیکوکاران، و ضمناً بیان شرط قبولی انفاق، می فرماید: «این کار برای کسانی که تنها رضای خدا را می طلبند بهتر است» (ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ).

«و کسانی که چنین کار نیکی را انجام می دهند رستگارانند» (وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ). آنها، هم در این جهان رستگار خواهند شد، چرا که انفاق برکات عجیبی در همین زندگی همراه خود می آورد، و هم در جهان دیگر، که انفاق، یکی از سنگین ترین اعمال در ترازوی سنجش الهی است.

با توجه به این که: «وجه الله» به معنی صورت جسمانی خداوند نیست، که او صورت جسمانی ندارد، بلکه به معنی ذات پاک پروردگار است، این آیه نشان می دهد که، تنها مسأله انفاق و پرداختن حق خویشاوندان، و دیگر صاحبان حقوق کافی نیست، مهم آن است که با اخلاص، و نیت پاک و خالی از هرگونه ریا و خودنمائی و منت و تحقیر، و انتظار پاداش، توأم باشد.

ذکر این نکته نیز لازم است که، بر خلاف گفته بعضی از مفسران که تصریح کرده اند: انفاق، به خاطر رسیدن به بهشت مصداق «وجه الله» نیست، تمام کارهایی که انسان انجام می دهد، و نوعی ارتباط با خدا دارد خواه برای رضای او، یا رسیدن به پاداش او، یا نجات از کیفر او باشد، همه مصداق «وجه الله» است، هر چند مرحله عالی و کامل آن است که: جز عبودیت و اطاعت او را در نظر نگیرد.

۱ - تفسیر «کبیر فخر رازی»، ذیل آیات مورد بحث.

در آیه بعد، به تناسب بحثی که از انفاق خالص در میان بود، به دو نمونه از انفاق ها که یکی برای خدا است، و دیگری به منظور رسیدن به مال دنیا است، اشاره کرده، می فرماید: «آنچه را به منظور جلب افزایش می پردازید تا در اموال مردم فزونی گیرد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت، و آنچه را به عنوان زکات می پردازید، و تنها رضای خدا را می طلبید چنین کسانی دارای پاداش مضاعفند» (وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيُرْبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ).

مفهوم جمله دوم، یعنی دادن زکات و انفاق کردن در راه خدا، که موجب اجر و پاداش فراوان می باشد روشن است، ولی در مورد جمله اول، با توجه به این که: «ربا» در اصل به معنی «افزایش» است، تفسیرهای گوناگونی گفته اند.

نخستین تفسیر که از همه روشن تر و با مفهوم آیه سازگارتر، و هماهنگ با روایاتی است که از اهل بیت (علیهم السلام) رسیده، این است که: منظور هدایایی است که بعضی از افراد برای دیگران - مخصوصاً صاحبان مال و ثروت - می برند، به این منظور که پاداشی بیشتر و بهتر از آنها دریافت دارند.

بدیهی است، در این گونه هدایا، نه استحقاق طرف در نظر گرفته می شود، و نه شایستگی ها و اولویت ها، بلکه تمام توجه به این است که این هدیه، به جایی داده شود که، بتواند مبلغ بیشتری را صید کند! و طبیعی است این چنین هدایا که جنبه اخلاص در آن نیست از نظر اخلاقی و معنوی، فاقد ارزش می باشد.

بنابراین، مراد از «ربا»، در این آیه همان «هدیه و عطیه» است و منظور از جمله «لِيُرْبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ» گرفتن پاداش بیشتر از مردم است.

بدون شک، گرفتن چنین پاداشی حرام نیست، چون شرط و قراردادی در کار نبوده، ولی فاقد ارزش معنوی و اخلاقی است، و لذا در روایات متعددی که

از امام صادق (علیه السلام) در منابع معروف حدیث آمده است، از آن به «ربای حلال» تعبیر شده است، در مقابل «ربای حرام» که در آن شرط و قراردادی گذارده می شود. در حدیثی که در کتاب «تهذیب الاحکام» از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه فوق نقل شده چنین می خوانیم: هُوَ هَدِيَّتِكَ اِلَى الرَّجُلِ تَطْلُبُ مِنْهُ التَّوَابُفُضْلُ مِنْهَا فَذَلِكَ رَبًّا يُؤْكَلُ: «منظور هدیه ای است که به دیگری می پردازد و هدف این است که بیشتر از آن پاداش دهد این ربای حلال است».

در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم: الرَّبُّا رِبَانَانِ أَحَدُهُمَا حَلَالٌ، وَ الْآخَرُ حَرَامٌ، فَأَمَّا الْحَلَالُ فَهُوَ أَنْ يُقْرِضَ الرَّجُلُ أَخَاهُ قَرْضًا يُرِيدُ أَنْ يَزِيدَهُ وَيَعْوِضَهُ بِأَكْثَرِ مِمَّا يَأْخُذُهُ بِلا شَرْطٍ بَيْنَهُمَا، فَإِنْ أَعْطَاهُ أَكْثَرَ مِمَّا أَخَذَهُ عَلَى غَيْرِ شَرْطٍ بَيْنَهُمَا فَهُوَ مُبَاحٌ لَهُ وَ لَيْسَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ تَوَابٌ فِيمَا أَقْرَضَهُ، وَ هُوَ قَوْلُهُ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ، وَ أَمَّا الْحَرَامُ فَالرَّجُلُ يُقْرِضُ قَرْضًا وَ يَشْتَرِطُ أَنْ يَرُدَّ أَكْثَرَ مِمَّا أَخَذَهُ فَهَذَا هُوَ الْحَرَامُ:

«ربا بر دو گونه است: یکی «حلال» و دیگری «حرام»، اما «ربای حلال» آن است که انسان به برادر مسلمانش قرضی دهد، به این امید که او به هنگام باز پس دادن، چیزی بر آن بیفزاید، بی آن که شرطی در میان این دو باشد، در این صورت اگر شخص وام گیرنده چیزی بیشتر به او بدهد - بی آن که شرط کرده باشد - این افزایش برای او حلال است، ولی ثوابی از قرض دادن خود نخواهد برد، و این همان است که قرآن در جمله «فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ» بیان کرده، اما «ربای حرام» آن است که انسان قرضی به دیگری بدهد و شرط کند که بیش از آنچه وام گرفته به او باز پس گرداند، این ربای حرام است».(۱)

تفسیر دیگری که برای آیه ذکر کرده اند، این است که: منظور ربای حرام است و در حقیقت طبق این تفسیر، قرآن می خواهد ربا را با انفاق های خالصانه مقایسه کند، و بگوید: «ربا» گرچه ظاهراً افزایش مال است، اما نزد پروردگار افزایش نیست، افزایش واقعی در انفاق فی سبیل الله است.

و بر این اساس، آیه را مقدمه ای می دانند بر مسأله تحریم ربا، که نخست قبل از هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به صورت یک اندرز اخلاقی بیان شد، و بعد از هجرت در سه سوره دیگر قرآن (سوره بقره، آل عمران و نساء) تحریم آن به صورت تدریجی پیاده گشت (و ما نیز بر همین اساس در جلد دوم تفسیر نمونه، صفحه ۲۷۰ اشاره ای داشتیم).

البته میان این دو معنی، تضادی نیست، و می توان آیه را به معنی وسیعی تفسیر کرد، که هم «ربای حلال» و هم «ربای حرام» در آن جمع باشد، و هر دو در برابر انفاق فی سبیل الله قرار گیرد، اما تعبیرات آیه با تفسیر اول سازگارتر است.

زیرا ظاهر آیه این است که، در اینجا عملی انجام شده که ثوابی ندارد و مباح است چون می گوید: این کار در نزد خدا افزایشی نمی آورد، و این تناسب با ربای حلال دارد که نه ثواب دارد و نه گناهی، ولی چیزی نیست که موجب خشم و غضب پروردگار گردد، و گفتیم روایات اسلامی نیز ناظر به آن است.

ذکر این نکته نیز لازم است که: «مُضْعِفُونَ» که صیغه اسم فاعل است در اینجا به معنی مضاعف کننده نیست، بلکه به معنی صاحب پاداش مضاعف است، زیرا اسم فاعل در لغت عرب گاه به معنی صاحب چیزی می آید مانند «موسر» یعنی «صاحب مال فراوان».

این موضوع را نیز نباید از نظر دور داشت که، «ضِعْفٌ» و «مضاعف» در

لغت عرب، به معنی دو چندان نیست، بلکه دو برابر و چندین برابر را شامل می شود و حداقل در مورد آیه، ده برابر است (چنان که قرآن می گوید: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا). (۱) و در مورد «قرض» به هیجده برابر می رسد، چنان که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوبٌ الْقَرْضُ بِثَمَانِي عَشْرٍ وَ الصَّدَقَةُ بِعَشْرَةٍ: «بر در بهشت نوشته شده است: پاداش «قرض» هیجده برابر و «صدقه» ده برابر است». (۲)

و در مورد «انفاق فی سبیل الله» گاه، به هفتصد برابر و بیشتر می رسد چنان که در آیه ۲۶۱ سوره «بقره» آمده است.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، بار دیگر به مسأله مبدأ و معاد، که موضوع اساسی در بسیاری از آیات این سوره بود، باز می گردد، و خدا را با چهار وصف، توصیف می کند، تا هم اشاره ای به توحید و مبارزه با شرک باشد، و هم دلیلی بر معاد، می فرماید: «خداوند همان کسی است که شما را آفرید، سپس روزی داد، بعد می میراند و بعد زنده می کند» (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ).

«آیا هیچ یک از شریکانی که شما برای خدا ساخته اید، توانائی بر چیزی از این کارها دارند؟ (هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَ مِنْ شَيْءٍ).

«منزه است خدا، و برتر است از آنچه آنها شریک برای او قرار می دهند» (سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ).

مسلم است هیچ یک از مشرکان، معتقد نبودند که آفرینش به وسیله بت ها

۱ - انعام، آیه ۱۶۰.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۹۰.

صورت گرفته، یا این که روزی آنها به دست بتها است، و یا پایان عمرشان؛ چرا که آنها این معبودان ساختگی را واسطه میان خود و خدا و شفیعانی می پنداشتند، نه خالق آسمان و زمین و روزی دهنده، بنابراین پاسخ این سؤالات منفی است و استفهام، استفهام انکاری می باشد. مطلب دیگری که در اینجا مورد سؤال قرار می گیرد این است: آنها معمولاً معتقد به حیات بعد از مرگ نبودند، چگونه قرآن در آخرین توصیف پروردگار روی آن تکیه می کند؟ این تعبیر، ممکن است به خاطر آن باشد که، مسأله معاد و حیات پس از مرگ - همان گونه که در بحث های معاد گفته ایم - جنبه فطری دارد، و قرآن در اینجا نه بر معتقدات آنها، که بر فطرت آنها تکیه می کند.

به علاوه، گاه می شود که: یک گوینده توانا هنگامی که با کسی روبرو می شود که مطلبی را منکر است، آن را همراه با حقایق دیگری که مورد قبول او است ذکر می کند، و قاطعانه روی آن تکیه می نماید، تا اثر خود را ببخشد، و او را از مرکب انکار پائین آورد. از همه اینها گذشته، میان قدرت خدا بر زندگی نخستین، و زندگی بعد از مرگ، رابطه ناگسستنی است، و با توجه به این رابطه منطقی هر دو در یک عبارت آمده است. به هر حال، قرآن می گوید: وقتی تمام این امور (خلقت و روزی و مرگ و حیات) به دست او است، عبادت و پرستش هم باید منحصر به او باشد، و با جمله «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» این حقیقت را بازگو می کند که، آنها مقام پروردگار را فوق العاده پائین آوردند، که در کنار بت ها و معبودان ساختگی قرار می دهند.

- ۴۱ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ
بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
- ۴۲ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ
أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ
- ۴۳ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلُ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ
يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ
- ۴۴ مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ
- ۴۵ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الْكَافِرِينَ

ترجمه:

- ۴۱ - فساد، در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است؛ خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشانند، شاید (به سوی حق) بازگردند!
- ۴۲ - بگو در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند چگونه بود! بیشتر آنها مشرک بودند!
- ۴۳ - روی خود را به سوی آئین مستقیم بدار، پیش از آن که روزی فرا رسد که هیچ کس نمی تواند آن را از خدا بازگرداند؛ در آن روز مردم به گروه هائی تقسیم می شوند.
- ۴۴ - هر کس کافر شود، کفرش بر زیان خود اوست؛ و آنها که کار شایسته انجام

دهند، به سود خودشان آماده می سازند.

۴۵ - این برای آنست که خداوند کسانی را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، از فضلش پاداش دهد؛ او کافران را دوست نمی دارد!

تفسیر:

سرچشمه فساد، اعمال خود مردم است!

در آیات گذشته، سخن از «شُرک» در میان بود، و می دانیم ریشه اصلی تمام مفساد، فراموش کردن اصل توحید و روی آوردن به شرک است، لذا در آیات مورد بحث، نخست سخن از «ظهور فساد در زمین» به خاطر اعمال مردم به میان آورده، می گوید: «فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده» (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ).

«خدا می خواهد عکس العمل کارهای مردم را به آنها نشان دهد، و نتیجه بعضی از اعمالی را که انجام داده اند، به آنها بچشانند، شاید بیدار شوند، و به سوی حق بازگردند!» (لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

آیه فوق معنی وسیع و گسترده ای را پیرامون ارتباط «فساد» و «گناه» با یکدیگر بیان می کند، که نه مخصوص سرزمین «مکه» و «حجاز» است، و نه عصر و زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله)، بلکه به اصطلاح از قبیل «قضیه حقیقیه» است که پیوند «محمول» و «موضوع» را بیان می کند، به عبارت دیگر، هر جا فساد ظاهر شود، بازتاب اعمال مردم است، و در ضمن، یک هدف تربیتی دارد، تا مردم طعم تلخ نتیجه اعمالشان را بچشند، شاید به خود آیند.

بعضی می گویند: این آیه ناظر به آن قحطی و خشکسالی می باشد، که به خاطر نفرین پیامبر (صلی الله علیه وآله) دامان مشرکان «مکه» را گرفت، باران قطع شد، بیابان ها

خشکید و خشکیده تر شد، و حتی استفاده از صید دریا (دریای احمر) برای آنها مشکل گشت. به فرض، که این سخن از نظر تاریخی صحیح باشد، تنها بیان یک مصداق است، و معنی آیه را در مسأله ارتباط فساد و گناه هرگز محدود نمی کند، نه محدود به آن زمان و مکان، و نه محدود به خشکسالی و کمی باران.

از آنچه در بالا گفتیم، به خوبی روشن می شود، بسیاری از تفسیرهای محدود و موضعی که از بعضی از مفسران، ذیل این آیه نقل شده، به هیچ وجه قابل قبول نیست، مثل این که: مراد از فساد در خشکی ها، قتل «هابیل» به دست «قابیل» است، و منظور از فساد در دریا، غصب کشتی ها در عصر «موسی» و «خضر» است.

یا این که: منظور از فساد دریا و صحرا، زمامداران فاسدی هستند که همه این مناطق را به فساد می کشند.

البته ممکن است یکی از مصداق های فساد این چنین افراد بوده باشند: که بر اثر دنیاپرستی و مجامله، و تن در دادن مردم، به ذلت، بر سر آنها مسلط می شوند اما مسلماً تمام مفهوم آیه این نیست.

جمعی از مفسران، نیز در معنی «فساد بحر» به گفتگو نشستند:

بعضی گفته اند: «بحر» به معنی شهرهائی است که در کنار دریا است، و بعضی گفته اند: «بحر» به معنی مناطق حاصل خیز و پر باغ و زراعت است.

ما دلیلی بر این گونه، تکلفات نمی بینیم، چرا که «بحر» معنی معروفی دارد، که همان «دریا» است و فساد در آن، ممکن است به صورت کمبود مواهب دریائی و یا ناامنی ها و جنگ هائی که در دریاها به وقوع می پیوست، باشد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: حَيَاتُ دَوَابِّ الْبَحْرِ بِالْمَطَرِ فَإِذَا

كَفَّ الْمَطْرُ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، وَ ذَلِكَ إِذَا كَثُرَتِ الذُّنُوبُ وَ الْمَعاصِي: «زندگی موجودات دریا به وسیله باران است، هنگامی که باران نبارد هم خشکی ها به فساد کشیده می شود، و هم دریا، و این هنگامی است که گناهان فزونی گیرد»! (۱)

البته آنچه در این روایت آمده، بیان یک مصداق روشن از فساد است، و نیز آنچه در رابطه با نزول باران و حیات حیوانات دریائی در این حدیث ذکر شده، مسأله ای است که دقیقاً به تجربه رسیده، که هر وقت باران کمتر ببارد ماهی در دریا کم خواهد شد، و حتی از بعضی از ساحل نشینان، شنیده ایم می گفتند: «فایده باران برای دریا بیش از فایده آن برای صحرا است!» در زمینه رابطه «فساد برّ و بحر» با «گناهان» مردم، تحلیل های دیگری داریم که به خواست خدا در بحث نکات خواهد آمد.

در آیه بعد، برای این که، مردم شواهد زنده ای را در مسأله ظهور فساد در زمین، به خاطر گناه انسان ها با چشم خود ببینند، دستور «سیر در ارض» را می دهد و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «بگو شما در روی زمین به گردش پردازید، حال امت های پیشین را جستجو کنید، و اعمال و سرنوشت آنها را مورد بررسی قرار دهید، ببینید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند، به کجا رسید»؟! (قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ).

قصرها و کاخ های ویران شده آنها را بنگرید، خزائن به تاراج رفته آنها را تماشا کنید، جمعیت نیرومند پراکنده آنها را مشاهده نمائید، و سرانجام قبرهای درهم شکسته و استخوان های پوسیده آنها را بنگرید.

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، طبق نقل تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۹۰.

ببینید سرانجام ظلم و ستم و گناه و شرک، آنها چه شد؟
 ببینید اگر آنها آشیانه مرغان را سوزاندند، چگونه خانه این صیادان نیز به ویرانی کشیده شد؟
 آری، «اکثر آنها مشرک بودند» (كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ).
 و شرک «ام الفساد» و مایه تباهی آنها شد.

جالب توجه این که، هنگامی که در آیات قبل، سخن از نعمت های خدا بود، نخست آفرینش و خلقت انسان را مطرح کرد، سپس روزی دادن به او را (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ) ولی در آیات مورد بحث، هنگامی که سخن از مجازات الهی می گوید: نخست اشاره به زوال نعمت ها بر اثر گناه می کند، سپس نابودی و هلاکت بر اثر شرک، چرا که به هنگام بخشش، اول موهبت خلقت است و بعد روزی، و به هنگام باز پس گرفتن، نخست زوال نعمت است و بعد هلاکت.

تعبیر به «أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ» با توجه به این که: این سوره «مکی» است و مسلمانان آن روز در اقلیت قرار داشتند، شاید اشاره به این است که از انبوه مشرکان نهراسید، که خداوند گروه های عظیمی از این قبیل افراد را در گذشته هلاک و نابود کرده است، و هم هشدار می دهد برای این طغیانگران که «سیر در ارض» کنند و پایان کار پیشینیان هم مسلک خود را با چشم ببینند.

و از آنجا که پند گرفتن و بیدار شدن، و سپس بازگشتن به سوی خدا، همیشه مفید و مؤثر نیست، در آیه بعد روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرده، چنین می گوید: «صورت خود را به سوی دین و آئین مستقیم و پا بر جا (آئین توحید خالص) قرار ده، پیش از آن که روزی فرا رسد که هیچ کس قدرت ندارد آن را از خدا

بازگرداند، و برنامه الهی را تعطیل کند، و در آن روز مردم گروه گروه می شوند و صفوف از هم جدا می گردد» گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ). (۱)

توصیف دین به «قیّم» با توجه به این که «قیّم» به معنی ثابت و برپا است، در حقیقت اشاره به دلیل این توجه مستمر به دین است، یعنی چون آئین اسلام آئینی است ثابت و مستقیم، و برپادارنده نظام زندگی مادی و معنوی مردم، هرگز از آن منحرف مشو! و این که، خطاب را متوجه پیامبر (صلی الله علیه وآله) می کند، برای این است که دیگران حساب کار خویش را برسند.

تعبیر به «يُصَدِّعُونَ» از ماده «صدع»، در اصل به معنی «شکستن» و «شکافتن ظرف» است، ولی تدریجاً به معنی هرگونه پراکندگی و تفرق به کار رفته است، و در اینجا، اشاره به جدائی صفوف بهشتیان و دوزخیان می باشد که هر یک از این دو صف، نیز به صفوفی تقسیم می شوند، به تناسب سلسله مراتب درجات بهشتی، و درکات دوزخی.

آیه بعد در حقیقت شرحی است برای این جدائی صفوف در قیامت، می فرماید: «هر کسی کافر شد، کفرش بر زیان خود او است» و وبالش دامنگیر او (مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ). «و اما آنها که عمل صالحی انجام دادند (پاداش الهی را) به سود خودشان

۱ - کلمه «مَرَدَّ» در جمله «لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ» مصدر میمی است، و در اینجا مصدر به معنی اسم فاعل به کار رفته، بنابراین، معنی چنین می شود: هیچ کس نمی تواند آن روز را از خداوند بازگرداند، یعنی جلو دادرسی و کیفر و پاداش خدا را با تعطیل کردن آن روز بگیرد، خلاصه این که، نه خداوند از وعده خود تخلف می کند تا آن روز را باز گرداند، و نه غیر او قدرت چنین کاری را دارد، پس وقوع آن روز حتمی است (دقت کنید).

آماده و مهیا می سازند» (وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ).
 «يَمْهَدُونَ» از ماده «مهد» (بر وزن عهد) - همان گونه که «راغب» در «مفردات» گفته - در اصل به معنی «گاهواره» یا محلی است که برای کودک آماده می کنند، سپس «مهد» و «مهاده» به معنی وسیعتری یعنی هر مکان مهیا و آماده ای (که نهایت آرامش و آسایش در آن است) گفته شده است، انتخاب این تعبیر برای بهشتیان و مؤمنان صالح، نیز از همین نظر است.
 خلاصه این که، گمان نکنید، ایمان و کفر و اعمال زشت و زیبای شما، برای خدا اثری دارد، این شما هستید که از آن شاد و خشنود، یا ناراحت و غمگین می شوید.

* * *

جالب این که: در مورد کفار با همان جمله «مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ» قناعت کرده ولی در مورد مؤمنان در آیه بعد، توضیح می دهد که، نه تنها اعمال خود را در آنجا می بیند، بلکه خدا مواهب بیشتری که شایسته فضل و کرم او است به آنها می بخشد می گوید: «هدف این است که خداوند کسانی را که ایمان آورده، و عمل صالح انجام داده اند از فضلش پاداش دهد» (لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ).
 مسلماً این فضل الهی، شامل حال کافران نمی شود، «چرا که خدا کافران را دوست ندارد» (إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ).

بدیهی است، با آنها نیز بر طبق عدالت رفتار می کند، و بیش از استحقاقشان مجازات نخواهد کرد، ولی فضل و موهبتی نیز نصیبشان نخواهد شد.

* * *

نکته ها:

۱ - رابطه «گناه» و «فساد»!

بدون شک، هر کار خلافی در وضع «جامعه»، و از طریق آن در وضع «افراد» اثر می گذارد، و موجب نوعی فساد در سازمان اجتماعی می شود، گناه و کار خلاف و قانون شکنی، همانند یک غذای ناسالم و مسموم است، که در سازمان بدن انسان، چه بخواهیم، و چه نخواهیم، تأثیر نامطلوب خواهد گذارد، و انسان گرفتار واکنش طبیعی آن می شود.

«دروغ» سلب اعتماد می کند.

«خیانت در امانت» روابط اجتماعی را بر هم می زند.

«ظلم» همیشه منشأ ظلم دیگری است.

«سوء استفاده از آزادی» به دیکتاتوری می انجامد، و دیکتاتوری به انفجار.

«ترک حقوق محرومان» کینه و عداوت می آفریند، و تراکم کینه ها و عداوتها اساس جامعه را متزلزل می سازد.

خلاصه این که: هر کار نادرست، چه در مقیاس محدود و چه گسترده، عکس العمل نامطلوبی دارد، و یکی از تفسیرهای آیه «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» همین است (این رابطه طبیعی «گناه» و «فساد» است).

ولی از روایات اسلامی استفاده می شود: بسیاری از گناهان علاوه بر اینها، یک سلسله آثار شوم با خود همراه می آورند، که ارتباط و پیوندشان با آن آثار، لااقل از نظر طبیعی ناشناخته است.

مثلاً در روایات آمده است «قطع رحم» عمر را کوتاه، و «خوردن مال حرام» قلب را تاریک، و «شیوع زنا» سبب فنای انسان ها می شود و روزی را کم

می کند و... (۱)

حتی در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ: «آنها که به وسیله گناه از دنیا می روند بیش از کسانی هستند که به مرگ طبیعی می میرند». (۲)

نظیر همین معنی به تعبیر دیگری در قرآن مجید آمده است، آنجا که می فرماید: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: «اگر آنها که در شهرها و آبادی ها زندگی می کنند، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، برکات آسمان ها و زمین را به روی آنها می گشائیم، ولی آیات ما را تکذیب کردند، ما نیز آنها را به مجازات اعمالشان گرفتیم!». (۳)

به این ترتیب، «فساد» در آیه مورد بحث، اعم از مفساد اجتماعی و بلاها و سلب برکات است. نکته قابل توجه دیگر این که: از آیه فوق استفاده می شود که یکی از فلسفه های آفات و بلاها، تأثیر تربیتی آنها روی انسان ها است، آنها باید واکنش اعمال خود را ببینند، تا از خواب غفلت بیدار شوند، و به سوی پاکی و تقوا باز گردند.

نمی گوئیم، همه شرور و آفات از این قبیل است، ولی می گوئیم حداقل، بخشی از آنها دارای چنین فلسفه ای است، و البته فلسفه های دیگری نیز دارد که در جای خود از آن بحث کرده ایم. (۴)

۱ - در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «زنا شش عقوبت دارد: سه عقوبت در دنیا، و سه عقوبت در آخرت، و اما در دنیا، نورانیت را از انسان سلب می کند، مرگ زودرس می آورد، و روزی را قطع می نماید، و اما در آخرت باعث سخت گیری در حساب و خشم پروردگار، و خلود در آتش است» (سفینه البحار، ماده زنی).

۲ - «سفینه البحار»، ماده ذنب.

۳ - اعراف، آیه ۹۶.

۴ - «آفریدگار جهان»، بحث آفات و بلاها.

* * *

۲ - فلسفه سیر در ارض

مسأله گردش در زمین (سیر در ارض) شش بار در قرآن مجید در سوره های «آل عمران»، «انعام»، «نحل»، «نمل»، «عنکبوت»، و «روم» آمده، که یک بار از آنها به منظور مطالعه اسرار آفرینش (عنکبوت - ۲۰) و پنج بار دیگر به منظور عبرت گرفتن از عواقب دردناک و شوم اقوام ظالم و جبار و ستمگر و آلوده، است.

قرآن برای مسائل عینی و حسی، که آثار آن کاملاً قابل لمس است، در امور تربیتی اهمیت خاصی قائل است، مخصوصاً به مسلمانان دستور می دهد: از محیط محدود زندگی خود در آیند، و به سیر و سیاحت این جهان پهناور بپردازند، در اعمال و رفتار اقوام دیگر و پایان کار آنها بیندیشند، و از این رهگذر اندوخته پر ارزشی از آگاهی و عبرت فراهم سازند.

قدرت های شیطانی در دنیای امروز برای گسترش دامنه استثمار خود، در سراسر جهان، تمام کشورها و سرزمین ها و اقوام مختلف را بررسی کرده و طرز فرهنگ و نقاط قوت و ضعف و صنایع مادی آنها را به خوبی برآورد کرده اند.

قرآن می گوید: به جای این جباران، شما سیر در ارض کنید، و به جای تصمیم های شیطانی آنها درس های رحمانی بیاموزید.

عبرت گرفتن از زندگی دیگران، از تجربه های شخصی مهم تر و پرارزش تر است، زیرا در این تجربه ها باید انسان زیان هائی متحمل شود تا مسائلی بیاموزد، ولی در عبرت گرفتن از زندگی و تجارب دیگران، انسان بی آن که متحمل سوخت و زیانی شود، توشه گران بهائی می اندوزد.

دستور قرآن در زمینه «سیر در ارض» منطبق بر کامل ترین شیوه هائی است

که امروز بشر برای مطالعات خود به دست آورده، و آن این که: پس از فرا گرفتن مسائل در کتاب‌ها دست شاگردان را می‌گیرند، و به سیر در ارض و مطالعه شواهد عینی آنچه خوانده‌اند، می‌برند.

البته امروز نوع دیگری از «سیر در ارض» تحت عنوان «جهانگردی» از طرف تمدن‌های شیطانی برای جلب مال و ثروت حرام رائج شده است، که غالباً هدف‌های انحرافی دارد، مانند انتقال فرهنگ‌های ناسالم، عیاشی، هوسرانی، بی‌بند و باری و سرگرمی‌های ناسالم دیگر، این همان جهانگردی ویرانگر است.

اسلام طرفدار آن نوع جهانگردی است که وسیله انتقال فرهنگ‌های سالم، تراکم تجربه‌ها، آگاهی از اسرار آفرینش در جهان انسانیت و جهان طبیعت، و گرفتن درس‌های عبرت از سرنوشت دردناک اقوام فاسد و ستمگر است.

ذکر این نکته نیز بی‌تناسب نیست که، در اسلام، نوع دیگری از جهانگردی تحت عنوان «سیاحت» مورد نهی واقع شده، چنان‌که در حدیثی می‌خوانیم: لا سیاحه فی الإسلام: «سیاحت در اسلام نیست»^(۱) و منظور از آن، زندگی کسانی است که برای تمام عمر، یا مدتی، از زندگی اجتماعی به کلی جدا می‌شدند، و بی‌آن‌که فعالیت‌هایی داشته باشند، در روی زمین به حرکت می‌پرداختند، و همچون رهبان‌ها زندگی می‌کردند و سربار اجتماع بودند. به تعبیر دیگر کار آنها «رهبانیت سیار» بود در مقابل «رهبان‌های ثابتی» که در دیرها منزوی بودند، و از جامعه برکنار، و از آنجا که اسلام با رهبانیت و انزوای اجتماعی مخالف است، این نوع «سیاحت» را نیز محکوم می‌کند.

۱ - «مجمع البحرین»، ماده «سیح» - در حدیث دیگری در همین کتاب از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده است که فرمود: سیاحه أمتی الغزوة و الجهاد: «اگر امت من می‌خواهند به زندگی مادی پشت کنند، چرا به جهاد نروند، چرا در بیابان‌ها بیهوده بمیرند».

* * *

۳- دین قیّم (آئین پا بر جا)

در آیات فوق، به پیامبر دستور داده شده که تمام توجه خویش را به آئینی معطوف دارد که مستقیم و ثابت و استوار است، هیچ گونه انحرافی به کجی ها ندارد و هیچ گونه تزلزلی در پایه های آن نیست.

قابل توجه این که، در آیات دیگر قرآن مجید تعبیرات دیگری درباره «دین» آمده است:

در آیه ۱۰۵ سوره «یونس» توصیف به «حنیف» (دینی که از هرگونه انحراف بر کنار است).

در آیه ۳ سوره «زمر» توصیف به «خالص» (أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ).

در آیه ۵۲ سوره «نحل» توصیف به «واصب» آئینی که غیر قابل تغییر و خالی از فنا و زوال است (وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا).

و در آیه ۷۸ سوره «حج» اسلام را به عنوان آئینی که خالی از هرگونه سختگیری است توصیف کرده (وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ).

و نظیر اینها.

هر یک از این امور، یکی از ابعاد آئین اسلام را تشکیل می دهد، که در عین حال، لازم و ملزوم یکدیگرند، آری، این چنین دینی را باید انتخاب کرد، و در راه شناختش کوشید، و در حفظش تا پای جان ایستاد.

* * *

۴- بازگشتی در قیامت نیست

در آیات فوق، درباره قیامت خواندیم: يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ: «روزی است که هیچ کس نمی تواند آن را از خدا بازدارد، و از وقوع آن جلوگیری کند» و یا

راهی برای بازگشت به سوی دنیا بگشاید.

شبهه این تعبیر، در آیات دیگر قرآن نیز به چشم می خورد، از جمله در آیه ۴۴ سوره «شوری» می خوانیم: وقتی ظالمان، عذاب دردناک الهی را می بینند می گویند: هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ: «آیا راهی به سوی بازگشت هست»؟

و در آیه ۴۷ سوره «شوری» نیز قیامت به عنوان «يَوْمٌ لَّامْرَدٍ لَهُ مِنَ اللَّهِ» توصیف شده است. حقیقت این است که، عالم هستی دارای مراحل است که هرگز بازگشت از مرحله بعد، به قبل در آن ممکن نیست، و این سنت تخلف ناپذیر پروردگار است. آیا هرگز طفل - خواه کامل متولد شده باشد یا ناقص - ممکن است به عالم جنین بازگردد؟ آیا میوه ای که از درخت جدا شده - خواه رسیده خواه نارس - امکان دارد بار دیگر به شاخه ها بپیوندد؟

انتقال انسان از این جهان به جهان دیگر نیز، همین گونه است، یعنی هیچ راهی به سوی بازگشت نیست، و این حقیقتی است که پشت انسان را می لرزاند، و به انسان بیدارباش می دهد.

- ۴۶ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ
وَ لِيَتَجَرَّيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
- ۴۷ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ
فَاتَّقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ
- ۴۸ اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ
يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ
بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ
- ۴۹ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ
- ۵۰ فَأَنْظِرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ
لَمُحْيِ الْمَوْتَى وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ترجمه:

۴۶ - و از آیات (عظمت) خدا این است که بادهای را به عنوان بشارتگرانی می فرستد تا شما را از رحمتش بچشانند (و سیراب کند) و کشتی ها به فرمانش حرکت کنند و از فضل او بهره گیرید؛ شاید شکرگزاری کنید.

۴۷ - و پیش از تو پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم؛ آنها با دلایل روشن به سراغ قوم خود رفتند، ولی (هنگامی که اندرزا سودی نداد) از مجرمان انتقام گرفتیم؛ و یاری مؤمنان همواره حقی است بر عهده ما!

۴۸ - خداوند همان کسی است که بادهای را می فرستد تا ابرهائی را به حرکت

درآورند، سپس آنها را در پهنه آسمان آن گونه که بخواهد می گستراند، و متراکم می سازد؛ در این هنگام دانه های باران را می بینی که از لابلاهای آن خارج می شود؛ هنگامی که این (باران حیات بخش) را به هر کس از بندگانش که بخواهد برساند، ناگهان خوشحال می شوند.

۴۹ - قطعاً پیش از آن که بر آنان نازل شود مأیوس بودند!

۵۰ - به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می کند؛ چنین کسی (که زمین مرده را زنده کرد) زنده کننده مردگان (در قیامت) است؛ و او بر همه چیز تواناست!

تفسیر:

به آثار رحمت الهی بنگر!

گفتیم در این سوره، بخش قابل ملاحظه ای از دلایل توحید و نشانه های پروردگار در هفت آیه بیان شده، که هر کدام با جمله «وَمِنْ آيَاتِهِ» آغاز می شود، شش قسمت آن را قبلاً به صورت پی در پی خواندیم، و نخستین آیه مورد بحث هفتمین و آخرین آنها می باشد. و از آنجا که در آیه قبل، سخن از ایمان و عمل صالح بود، بیان دلایل توحیدی در اینجا تأکیدی نیز بر آن می باشد.

می فرماید: «از آیات عظمت و قدرت خدا این است که، بادها را به عنوان بشارت گرانی می فرستد» (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ).

آنها پیشاپیش باران حرکت می کنند، قطعات پراکنده ابر را با خود برداشته، به هم می پیوندند، و به سوی سرزمین های خشک و تشنه می برند، صفحه آسمان را می پوشانند و با دگرگون ساختن درجه حرارت جو، ابرها را آماده ریزش باران

می کنند.

ممکن است اهمیت قدوم این بشارت گران برای شهرنشینان متنعم چندان روشن نباشد، اما بیابانگردان تشنه کامی که نیاز به قطراتی از باران دارند، همین که بادهای به حرکت در می آیند، و ابرها را همراه خود جابه جا می کنند، و از لابلای نسیم، عطر مخصوص بارانی که بر گیاهان در نقطه دیگری باریده، به مشامشان می رسد، برق امید در دلهایشان جستن می کند. گرچه در آیات قرآن، بیشتر روی بشارتگری «باد»، نسبت به نزول باران تکیه شده، اما کلمه «مُبَشِّرَات» را نمی توان در آن محدود ساخت، چرا که بادهای بشارتهای فراوان دیگری نیز با خود دارد.

بادهای، گرما و سرمای هوا را تعدیل می کنند.

بادهای، عفونت ها را در فضای بزرگ مستهلک کرده، و هوا را تصفیه می کنند.

بادهای، از فشار حرارت خورشید، روی برگها و گیاهان می کاهند و جلو آفتاب سوختگی را می گیرند.

بادهای، اکسیژن تولید شده به وسیله برگهای درختان را برای انسان ها به ارمغان می آورند، و گاز کربن تولید شده به وسیله بازدم انسان را، برای گیاهان هدیه می برند.

بادهای، بسیاری از گیاهان را تلقیح می کنند، و نطفه های نر و ماده را در جهان نباتات به هم پیوند می دهند.

بادهای، وسیله ای برای حرکت آسیاب ها، و عاملی برای تصفیه خرمن ها هستند.

بادهای، بذرها را از نقاطی که در آن بذر فراوان موجود است حرکت می دهند، و همچون باغبانی دلسوز در سرتاسر بیابان می گسترانند.

و بادهای، کشتی های بادبانی را با مسافران و بار زیاد به نقاط مختلف می برند، و حتی امروز که وسائل ماشینی جانشین نیروی باد شده، باز هم وزش بادهای مخالف یا موافق در پیشرفت یا کندی کار کشتی ها بسیار مؤثر است.

آری، آنها بشارت دهندگانی هستند در جهات مختلف.

لذا در دنباله آیه می خوانیم: «خدا می خواهد بدین سبب شما را از رحمت خود بچشانند، و کشتی ها به فرمانش حرکت کنند، و شما از فضل و رحمت او بهره گیرید، شاید شکرگزاری کنید» (وَ لِيُذِيْقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِيَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

آری بادهای، هم وسیله تولید نعمت های فراوان در زمینه کشاورزی و دامداری هستند، و هم وسیله حمل و نقل، و سرانجام سبب رونق امر تجارت که با جمله «لِيُذِيْقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ» به اولی اشاره شده، و با جمله «لِيَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ» به دوم، و با جمله «لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ» به سومی.

جالب این که، همه این «برکات» مولود «حرکت» است، حرکتی در ذرات هوا در محیط مجاور زمین!

اما هیچ نعمتی تا از انسان سلب نشود، قدر آن معلوم نخواهد شد، این بادهای و نسیم ها نیز تا متوقف نشوند، انسان نمی داند چه بلائی بر سر او می آید، توقف هوا، زندگی را در بهترین باغ ها همچون زندگی در سیاه چال های زندان می کند، و اگر نسیمی در سلول های زندان های انفرادی بوزد آن را همچون فضای باز می کند، و اصولاً یکی از عوامل شکنجه در زندان ها، همان توقف هوای آنها است.

حتی در سطح اقیانوس ها اگر بادهای متوقف شود، و امواج خاموش گردد، زندگی جانداران دریاها بر اثر کمبود اکسیژن هوا، به مخاطره خواهد افتاد، و دریا

تبدیل به مرداب و باتلاق متعفن وحشتناکی خواهد شد.

«فخر رازی» می گوید: جمله «وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ» (تا شما را از رحمت خود بچشاند) با توجه به این که: چشاندن در مورد «شیء قلیل» گفته می شود، اشاره به این است که تمام دنیا و نعمت دنیا رحمت اندکی بیش نیست، و رحمت واسعه الهی، مخصوص جهان دیگر است.

در آیه بعد، سخن از فرستادن پیامبران الهی است، در حالی که آیه بعد از آن، بار دیگر به نعمت وزش بادها برمی گردد، ممکن است قرار گرفتن این آیه، در میان دو آیه، که درباره نعمت وجود بادها، سخن می گوید جنبه معترضه داشته باشد، چنان که بعضی از مفسران گفته اند. و ممکن است، ذکر مسأله نبوت در کنار این بحث ها، برای تکمیل مسائل مربوط به مبدأ و معاد باشد، که مکرر در این سوره به آن اشاره شده است، چنان که بعضی دیگر گفته اند. و نیز ممکن است، هشدار باشد به همه کسانی که از این همه نعمت ها بهره می گیرند و کفران می کنند.

به هر حال، چنین می گوید: «ما قبل از تو پیامبرانی به سوی قومشان فرستادیم» (وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ).

«آنها دلائل روشن و آشکار از معجزات و منطق عقل برای این اقوام آوردند» (فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ).

گروهی ایمان آوردند، و گروهی به مخالفت برخاستند «اما هنگامی که اندرزها و هشدارها سودی نداد ما از مجرمان انتقام گرفتیم!» (فَأَنْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا).

و مؤمنان را یاری کردیم «همواره این حق بر ما بوده است که مؤمنان را یاری کنیم» (وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ).

تعبیر به «كَانَ» که نشانه ریشه دار بودن این سنت است، و تعبیر به «حَقًّا» و بعد از آن تعبیر به «عَلَيْنَا» که آن نیز بیانگر حق است، تأکیدهای پی در پی در این زمینه محسوب می شود، و مقدم داشتن «حَقًّا عَلَيْنَا» بر «نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» که دلیل بر حصر است تأکید دیگری می باشد، و مجموعاً چنین معنی می دهد که، به طور مسلم، ما یاری کردن مؤمنان را بر عهده گرفته ایم، و بدون نیاز به یاری دیگری، ما این وعده خود را عملی خواهیم ساخت.

این جمله، ضمناً، مایه تسلی و دلداری برای مسلمانانی است که در آن روز در «مکه» تحت فشار شدید دشمنانی قرار داشتند، که از نظر عدّه و غده افزون بودند.

اصولاً، همین که دشمنان خدا غرق آلودگی و گناه هستند، خود یکی از عوامل پیروزی و یاری مؤمنان است، چرا که همین گناه، سرانجام ریشه آنها را می زند، وسائل نابودیشان را با دست خودشان فراهم می سازد، و انتقام الهی را به سراغ آنها می فرستد.

آیه بعد، بار دیگر به توضیح «نعمت وزش بادها» پرداخته، چنین می گوید: «خداوند همان کسی است که بادها را می فرستد تا ابرهائی را به حرکت در آورند» (اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا).

«سپس ابرها را در پهنه آسمان آن گونه که بخواهد می گستراند» (فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ).

«و آنها را به صورت قطعاتی در آورده، متراکم و بر هم سوار می کند» (وَ

يَجْعَلُهُ كِسْفًا» (۱)

«اینجا است که دانه های باران را می بینی که از لابلای آنها خارج می شوند» (فَتَرَى الْوَدْقَ

يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ) (۲)

آری، یکی از نقش های مهم، هنگام نزول باران بر عهده بادهای گذاشته شده است، آنها هستند که قطعات ابر را از سوی دریاها به سوی زمین های خشک و تشنه حمل می کنند، و همانها هستند که مأموریت گسترده ابرها را بر صفحه آسمان، و سپس متراکم ساختن آنها، و بعد از آن خنک کردن محیط ابرها و آماده نمودن برای باران زائی، بر عهده دارند.

بادهای، همچون چوپان آگاه و پر تجربه ای هستند که، گله گوسفندان را به موقع از اطراف بیابان جمع می کند، و در مسیرهای معینی حرکت می دهد، سپس آنها را برای دوشیدن شیر آماده می سازد!

جمله «فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ» (دانه های باران و ذرات کوچک آن را می بینی که از لابلای ابرها خارج می شوند) ممکن است، اشاره به این باشد که، غلظت ابرها و شدت وزش بادهای در حدی نیست که مانع خروج قطره های کوچک باران از ابر، و نزول آن بر زمین شود، بلکه این ذرات کوچک علی رغم طوفان و ابری که صحنه آسمان را پوشانده، راه خود را از لابلای آنها به سوی زمین پیدا می کنند، و نرم، نرم بر زمین های تشنه پاشیده می شوند، تا به خوبی آنها را سیراب کنند، و در عین حال ویرانی به بار نیاورند.

باد و طوفانی که گاه درختان عظیم را از جا می کند، و صخره ها را به حرکت

۱ - «کسف» جمع «کِسْفَه» (بر وزن حجله) به معنی «قطعه» می باشد و در اینجا ظاهراً اشاره به قطعاتی است از ابر، که روی یکدیگر متراکم می شوند و آن را غلظت و شدت می بخشد، و این به هنگامی است که ابرها آماده برای نزول باران می شود.

۲ - «وَدْق» (بر وزن خلق) گاه، به ذرات کوچک آب غبارمانندی گفته می شود که به هنگام نزول باران در آسمان پخش می شود، و به قطره های پراکنده باران نیز اطلاق می گردد.

در می آورد، به قطره کوچک و لطیف باران اجازه می دهد که از لابلائی آن بگذرد و بر زمین قرار گیرد.

این نکته نیز قابل توجه است که، قطعه، قطعه، بودن ابرها هر چند در یک روز ابری، که ابر تمام صفحه آسمان را پوشانیده، برای ما چندان محسوس نیست، اما به هنگامی که با هواپیما از لابلائی ابرها عبور می کنیم، یا بر فراز آن قرار می گیریم کاملاً روشن و نمایان است. در پایان آیه می افزاید: «هنگامی که این باران حیات بخش را به هر کس از بندگانش بخواهد برساند، آنها خوشحال و مسرور می شوند» (فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ).

* * *

«هر چند پیش از آن که بر آنان نازل شود، نومید و مأیوس بودند» (وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ). (۱)

این یأس و آن بشارت را کسانی به خوبی درک می کنند، که همچون عرب های بیابانگرد حیات و زندگی شان پیوند بسیار نزدیکی با همین قطره های باران دارد.

آنها در حالی که گاه ناامیدی و یأس، سایه شوم و سنگینی بر جان و روحشان افکنده، و آثار تشنگی و عطش در وجود آنها و دام ها و زمین مزروعیشان آشکار گشته، ناگهان بادهائی که پیشقراولان نزول باران است به حرکت در می آیند، بادهائی که بوی باران از لابلایشان به مشام می رسد.

چند لحظه می گذرد، ابرها در آسمان گسترده می شوند، غلیظ تر و فشرده تر می گردند، و سپس باران شروع می شود، گودال ها از آب زلال پر می شود،

۱ - «مبلس» از ماده «ابلاس» به معنی یأس و نومیدی است.

جوی های کوچک و بزرگ از این مائده آسمانی لبریز می گردد، زندگی و حیات در زمین های خشک، و هم در اعماق دل این بیابانگردان، جوانه می زند، برق امید در دلهاشان می درخشد، و ابرهای تاریک یأس و نومیدی کنار می رود.

تکرار کلمه «قَبْل» در آیه، ظاهراً برای تأکید است، می گوید: چند لحظه قبل از باران - آری چند لحظه قبل از آن - چهره ها عبوس، و قیافه ها در هم بود، اما ناگهان باران می بارد و لبخند شادی بر لبها نقش می بندد، چه موجود ضعیفی است انسان و چه خدای مهربانی است او!!

در فارسی نیز، گاهی زمان را برای تأکید تکرار می کنیم، می گوئیم تا دیروز - بله تا همین دیروز - فلانی با من دوست بود، ولی الآن شدیداً دشمن شده، و هدف از این تکرار تأکید بر تغییر حالات انسان است.

در آخرین آیه مورد بحث، روی سخن را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) کرده، می گوید: «به آثار رحمت الهی بنگر، که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می کند» (فَأَنْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا).

تکیه روی جمله «فَأَنْظُرْ» (بنگر) اشاره به این است که، آن قدر آثار رحمت الهی در احیای زمین های مرده به وسیله نزول باران آشکار است که، با یک نگاه کردن بدون نیاز به جستجوگری بر هر انسان ظاهر می شود.

تعبیر به «رحمت الهی» در مورد باران، اشاره به آثار پر برکت آن از جهات مختلف است.

باران، زمین های خشک را آبیاری و بذر گیاهان را پرورش می دهد.

باران، به درختان، زندگی و حیات نوین می بخشد.

باران، گرد و غبار هوا را فرو می نشاند، و محیط زیست انسان را سالم و پاک

می کند.

باران، گیاهان را شستشو داده، به آنها طراوت می بخشد.

باران، هوا را مرطوب و ملایم، و برای انسان قابل استنشاق می کند.

باران، به زمین فرو می رود، و بعد از چندی به صورت قنات ها و چشمه ها ظاهر می شود.

باران، نهرها و سیلاب هائی به راه می اندازد که بعد از مهار شدن در پشت سدها تولید برق و

نور و روشنائی و حرکت می کنند.

و بالاخره باران، هوای گرم و سرد را هر دو تعدیل می کند، از گرمی می کاهد و سردی را

قابل تحمل می کند.

تعبیر به «رحمت» در مورد «باران»، در آیات دیگر قرآن نیز منعکس است: از جمله در آیه ۴۸

سوره «فرقان»، و ۶۳ سوره «نمل».

و نیز در آیه ۲۸ سوره «شوری» می خوانیم: وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَطَبُوا وَيَنْشُرُ

رَحْمَتَهُ: «او کسی است که باران را نازل می کند بعد از آن که مردم نومید شده اند، و دامنه

رحمت خود را می گستراند».

سپس، با توجه به پیوندی که «مبدأ» و «معاد» در مسائل مختلف دارند در پایان آیه می افزاید:

«آن کسی که زمین مرده را با نزول باران زنده کرد، هم او زنده کننده مردگان در رستاخیز

است، و او بر همه چیز توانا است» (إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

تعبیر به «محیی» به صورت اسم فاعل، به جای فعل مضارع، مخصوصاً با لام تأکید، دلیل بر

نهایت تأکید است.

بارها در آیات قرآن دیده ایم که، این کتاب آسمانی برای اثبات مسأله «معاد» زنده شدن زمین

مرده را بعد از نزول باران، به عنوان گواه انتخاب

می کند.

در سوره «ق» آیه ۱۱ نیز بعد از ذکر حیات زمین های مرده، می فرماید: وَ كَذٰلِكَ الْخُرُوجُ: «رستاخیز نیز چنین است».

شبیبه همین تعبیر در آیه ۹ سوره «فاطر» نیز آمده است که می فرماید: كَذٰلِكَ الْاُنشُورُ: «این گونه است نشور در قیامت».

در واقع قانون حیات و مرگ، همه جا شبیه یکدیگر است، کسی که با چند قطره باران زمین مرده را زنده می کند، و شور و جنبش و حرکت در آن می آفریند، و این کار همه سال و گاه همه روز تکرار می شود، این توانایی را دارد که انسان ها را نیز بعد از مرگ زنده کند، همه جا مرگ به دست او است و حیات نیز به فرمان او.

درست است که ظاهراً زمین مرده زنده نمی شود، بلکه بذرهای گیاهان که در دل زمین می باشد پرورش می یابد، ولی می دانیم این بذرهای کوچک، مقدار عظیمی از اجزاء زمین را در پیکر خود جذب کرده، و موجودات مرده ای را تبدیل به موجودات زنده می کند، و حتی ذرات متلاشی شده این گیاهان نیز مجدداً نیرو و قدرت برای حیات به زمین می بخشد.

در حقیقت منکران معاد، هیچ دلیلی بر مدعای خود جز استبعاد نداشتند، و قرآن مجید برای در هم شکستن استبعاد آنان، از این نمونه های زنده بهره می گیرد.

- ۵۱ وَ لَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ
- ۵۲ فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْوَتِيَّ وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءِ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ
- ۵۳ وَ مَا أَنْتَ بِهَادِ الْعَمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ
- ۵۴ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ

ترجمه:

- ۵۱ - و اگر ما بادی (سوزان) بفرستیم، و بر اثر آن زراعت خود را زرد و پژمرده ببینند، (مأیوس شده و) پس از آن راه کفران پیش می گیرند!
- ۵۲ - تو نمی توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی، و نه سخنت را به گوش کران هنگامی که روی برگردانند و دور شوند!
- ۵۳ - و (نیز) نمی توانی نابینایان را از گمراهیشان هدایت کنی؛ تو تنها سخنت را به گوش کسانی می رسانی که ایمان به آیات ما می آورند و در برابر حق تسلیمند!
- ۵۴ - خدا همان کسی است که شما را آفرید در حالی که ضعیف بودید؛ سپس بعد از ناتوانی، قوت بخشید و باز بعد از قوت، ضعف و پیری قرار داد؛ او هر چه بخواهد می آفریند، و دانا و تواناست.

تفسیر:

مردگان و کران سخن تو را نمی شنوند!

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از بادهای پر برکتی در میان بود، که پیشقراولان باران های رحمت زا هستند، در نخستین آیه مورد بحث، اشاره به «بادهای زیانبار»، کرده می گوید: «و اگر ما بادی بفرستیم (بادی داغ و سوزان یا سرد و خشک و یا توأم با سموم) و به دنبال آن، زراعت و باغ خود را زرد و پژمرده ببینند راه کفران را پیش می گیرند» و در این راه همچنان ادامه می دهند (وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ).

آنها افراد ضعیف و کم ظرفیتی هستند، و آن چنانند که قبل از آمدن باران مایوس و بعد از نزول آن، بسیار شادند، و اگر روزی باد سمومی بوزد و زندگی آنان موقتاً گرفتار مشکلاتی گردد، فریادشان بلند می شود و زبان به کفر می گشایند.

به عکس مؤمنان راستین، که از نعمت خدا شادند و شکرگزار، و در مصائب و مشکلات صبورند و شکیبیا، دگرگونی های زندگی مادی هرگز در ایمان آنها، کمترین خللی وارد نمی کند، و همچون کوردلان ضعیف الایمان، با وزش یک باد مؤمن، و با وزش باد دیگر، کافر نمی شوند.

کلمه «مُصْفَرًّا» از ماده «صفره» (بر وزن سفره) به معنی رنگ زرد است، و به اعتقاد اکثر مفسران، ضمیر «رأوه» به گیاهان و درختان بازمی گردد، که بر اثر وزش بادهای مضر، زرد و پژمرده می شوند.

بعضی نیز احتمال داده اند: «ضمیر» به «ابرها» برگردد، زیرا ابرهای زرد رنگ، طبعاً ابرهای نازکی هستند و معمولاً باران ندارند، به خلاف ابرهای سیاه و انبوه که مولد بارانند.

بعضی نیز مرجع «ضمیر» را «باد» می‌دانند، زیرا بادهای معمولی بی‌رنگند و بادهای سموم آتش‌زا که احیاناً گرد و غبار بیابان را با خود حمل می‌کنند، زرد و تیره‌اند. احتمال چهارمی، نیز وجود دارد که، «مصفر» به معنی خالی است، زیرا همان‌گونه که «راغب» در «مفردات» گفته است: ظرف خالی از محتوا و شکم خالی از غذا و یا رگهائی که از خون خالی شده است، «صفر» (بر وزن سفر) نامیده می‌شود، بنابراین، تعبیر فوق در اینجا اشاره به بادهائی است که، از باران خالی است.

(در این صورت ضمیر «رأوه» به ریح بازمی‌گردد) (دقت کنید).

ولی تفسیر اول، از همه مشهورتر می‌باشد.

این نکته نیز قابل توجه است که، در اینجا بادهای مفید و باران‌زا به صورت «صیغه جمع» آمده (ریاح) اما در مورد بادهای زیانبار «صیغه مفرد» (ریح)، اشاره به این که اغلب بادهای مفیدند و باد سموم، جنبه استثنائی دارد که گاه در یک ماه و یا یک سال، یک بار می‌وزد، اما وزش‌های مفید در تمام روزها و شب‌ها در جریانند.

یا اشاره به این است که: بادهای مفید در صورتی اثر خود را می‌بخشند که پی در پی در آیند، در حالی که وزش‌های زیانبار، گاهی در یک مرتبه نیز، اثر سوء خود را می‌گذارند.

آخرین نکته‌ای که ذکر آن را در ذیل این آیه ضروری می‌دانیم، تفاوت «یَسْتَبْشِرُونَ» (خوشحال می‌شوند) که در مورد وزش‌های مفید در آیات گذشته آمده با جمله «لَطَّلُوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ» (بعد از آن به کفر خود ادامه می‌دهند) که در این آیه آمده، می‌باشد.

این تفاوت نشان می دهد که، آنان آن همه نعمت های بزرگ و پی در پی خدا را می بینند و خوشحال می شوند، اما اگر برای یک بار و یک روز، مصیبتی فرا برسد، چنان داد و فریاد می کشند و به سوی کفر می روند، که گوئی از آن دست بردار نیستند. درست، همانند کسانی که یک عمر سالم هستند، و زبان به شکر باز نمی کنند، اما یک شب که در آتش تب می سوزند، آنچه کفر و ناسزا است می گویند. و چنین است حال افراد بی دانش و ضعیف الایمان. (۱)

در دو آیه بعد، به تناسب بحثی که در آیه فوق آمد، مردم را به چهار گروه تقسیم می کند: گروه «مردگان»، یعنی آنها که هیچ حقیقتی را درک نمی کنند، هر چند ظاهراً زنده اند. و گروه «ناشنوایان» که آمادگی برای شنیدن سخن حق، ندارند. و گروهی که از «دیدن چهره حق محرومند». و سرانجام گروه «مؤمنان راستین» که دل هائی دانا، و گوش هائی شنوا، و چشم هائی بینا دارند.

نخست می گوید: «تو نمی توانی سخنان حق خود را به گوش مردگان برسانی» و اندرزهای تو در دل آنان که دل مرده اند اثر ندارد (فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى). و نیز «تو نمی توانی سخنت را به گوش کران برسانی، مخصوصاً هنگامی که

۱ - در این زمینه در ذیل آیه ۳۵ همین سوره، و آیه ۹ و ۱۰ سوره «هود»، و آیه ۱۱ سوره «حج» بحث های دیگری داشته ایم.

روی می گردانند و پشت می کنند» (وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَكَلُوا مُدْبِرِينَ).

و همچنین «تو نمی توانی نابینایان را از گمراهیشان هدایت کنی» (وَمَا أَنْتَ بِهَادِ الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ).

«تنها سخنان حقت را می توانی به گوش کسانی برسانی، که به آیات ما ایمان می آورند، و در برابر حق تسلیم اند» (إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ).

همان گونه که قبلاً هم گفته ایم، قرآن غیر از «حیات» و «مرگ» مادی و جسمانی و همچنین «شنوائی» و «بینائی» ظاهری، نوع برتری از حیات و مرگ و دید و شنود، قائل است که، ریشه اصلی سعادت یا بدبختی انسان در آن است.

ارزیابی آن از این مسائل، ارزیابی مادی و فیزیکی نیست، بلکه ارزیابی معنوی و انسانی است. شرط اول، برای درک حقیقت، داشتن قلبی آماده و پذیرا، چشمی بینا و گوشی شنوا است، و گرنه هر گاه تمام انبیاء و اولیاء جمع شوند، و همه آیات الهی را به گوش کسی که حس تشخیص و درک حقیقت را - بر اثر کثرت گناه و لهججت و عناد از دست داده - بخوانند، در او اثر نخواهد کرد!

و اگر در قرآن تنها اشاره به دو قسمت از حواس ظاهر، به اضافه درک باطن شده است، به خاطر آنست که اکثریت قریب به اتفاق معلومات انسان، یا از طریق این دو حاسه (چشم و گوش) و یا وجدانیات و تحلیل عقل به دست می آید.

و جالب این که، سه مرحله ای که در آیات بالا آمده، سه مرحله مختلف از انحراف و عدم درک حقیقت می باشد، که از شدید شروع شده و به خفیف پایان می یابد.

مرحله اول، «دل مُردگی» است که از آن تعبیر به «موتی» (مردگان) کرده که هیچ راهی برای امکان نفوذ در آنها نیست.

مرحله دوم، مرحله «ناشنوایی» است، مخصوصاً ناشنوایانی که پشت کرده و در حال فرار کردن هستند، که حتی فریادهای شدیدی که به هنگام نزدیک بودن ممکن است در آنها اثر کند، در اینجا بی اثر می شود.

البته این گروه، مانند مردگان نیستند، گاهی ممکن است با علامت و اشاره مطلبی را به آنها حالی کرد، ولی می دانیم بسیاری از حقایق را با ایماء و اشاره نمی توان تفهیم نمود، مخصوصاً در آن هنگام که روی گردانند و دور شوند.

مرحله سوم، «نابینایی» است، البته زندگی کردن با نابینا به مراتب آسان تر از زندگی با کران و یا مردگان است، اینها لاقلاً گوش شنوا دارند و بسیاری از مفاهیم را می توان برای آنها بیان کرد، «ولی شنیدن کی بود مانند دیدن».

از این گذشته، تنها تبیین مسائل کافی نیست، به فرض که به نابینا گفته شود: از سمت راست یا از سمت چپ حرکت کن، عمل کردن به این دستور کار آسانی نیست، و گاه با مختصر اشتباه در اندازه گیری در پرتگاه، سقوط می کند!

در بحث مشروحاتی که ذیل آیات ۸۰ و ۸۱ سوره «نمل» داشتیم، ضمن تحلیلی درباره حقیقت «حیات و مرگ» در قرآن، ایراد سستی را از سوی جمعی از «وهابیین» مطرح کردیم که آنها برای نفی «توسل» به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امامان (علیهم السلام)، از آیات مورد بحث و مانند آن کمک می گیرند و می گویند: مردگان (حتی پیامبر!) مطلقاً چیزی نمی فهمند.

ولی در آنجا ثابت کردیم: انسان - مخصوصاً پیشوایان بزرگ و شهداء - بعد از مرگ یک نوع حیات برزخی دارند، و مدارک زیادی از قرآن و احادیث به آن گواهی می دهد، و در این حیات برزخی درک و دیدی وسیعتر از حیات دنیوی

دارند. (۱)

و در اینجا این جمله را باید بیفزائیم، که همه مسلمانان همواره در نمازهای خود، به هنگام تشهد پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) را مخاطب ساخته و با جمله «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» بر او سلام می فرستند، و می دانیم مخاطب حقیقی - نه مجازی - حتماً با کسی است که می شنود و درک می کند، بنابراین سلام بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به صورت خطاب از راه دور و نزدیک، دلیل بر آنست که روح مقدسش همه این سلام ها را می شنود، و دلیلی ندارد که ما این خطاب ها را حمل بر مجاز کنیم.

در آخرین آیه مورد بحث، به یکی دیگر از «دلایل توحید» که دلیل فقر و غنا است اشاره می کند، و بحث هائی را که در سرتاسر این سوره، پیرامون توحید آمده تکمیل می نماید، می گوید: «خداوند همان کسی است که شما را در حالی که ضعیف و ناتوان بودید، آفرید، سپس بعد از این ضعف و ناتوانی، قوت و قدرت بخشید، و دوران جوانی و شکوفائی نیروها آمد، و بعد از آن بار دیگر ضعف و پیری را جانشین قوت کرد» (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً).

آری، «او است که هر چه را بخواهد، می آفریند و او است عالم و قادر» (يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ).

در آغاز، آن چنان ضعیف و ناتوان بودید که حتی قدرت نداشتید مگسی را از خود دور کنید، یا آب دهان خویش را نگه دارید، این از نظر جسمانی، و از نظر فکری به مصداق: لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا: «هیچ چیز نمی دانستید» حتی پدر و مادر

۱ - برای توضیح بیشتر به جلد ۱۵ ذیل آیاتی که در بالا اشاره کردیم مراجعه فرمائید.

مهربانی که دائماً مراقب شما بودند را نمی شناختید. ولی، کم کم دارای رشد و قدرت شدید، اندامی نیرومند و فکری قوی و عقلی توانا و درکی وسیع پیدا کردید. و با این حال نمی توانستید این قدرت را نگاه دارید، و درست همانند انسانی که از دامنه کوه بلندی به فراز قلّه رسیده، از طرف دیگر سراسیمگی را شروع کردید، و باز به قعر درّه ضعف و ناتوانی جسمی و روحی رسیدید. این دگرگونی ها و فراز و نشیب ها، بهترین دلیل بر این حقیقت است که نه آن قوت از شما بود، و نه آن ضعف، بلکه هر دو از ناحیه دیگری بود، و این خود نشانه آنست که چرخ وجود شما را دیگری می گرداند، و هر چه دارید عارضی است. این همانست که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در گفتار نورانش به آن اشاره کرده، می فرماید: عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْأَهْمَمِ: «من خدا را در فسخ تصمیم های محکم و گشودن گره ها و نقض اراده های قوی و ناکام ماندن آن شناختم» (۱) من از این دگرگونی ها فهمیدم که قدرت اصلی در دست دیگری است، و ما از خود چیزی نداریم جز آنچه او به ما می بخشد. جالب این که، در مورد ضعف دوم، که برای انسان پیش می آید، کلمه «شَیْبَةٌ» (پیری) را نیز اضافه می کند، ولی در ضعف اول، نامی از «کودکی» نمی برد. این تعبیر، ممکن است اشاره به آن باشد که، ضعف پیری دردناک تر است؛ زیرا: اولاً - رو به سوی مرگ و فنا دارد، بر عکس ضعف کودکی.

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۲۵۰.

ثانیاً - توقعی که از پیران سالخورده و با تجربه است هرگز از کودکان نیست، در حالی که گاه ضعف و ناتوانی آنها یکسان است، و این بسیار عبرت انگیز می باشد.

این مرحله است که قدرتمندان یاغی و سرکش را به زانو در می آورد، و به ضعف و زبونی و بیچارگی می کشاند.

آخرین جمله آیه، که اشاره به علم و قدرت خدا است، هم بشارت است و هم انداز، که خدا از همه اعمال و نیت شما آگاه است، و نیز توانائی بر پاداش و کیفر شما دارد.

- ۵۵ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ
كَانُوا يُؤْفَكُونَ
- ۵۶ وَ قَالَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ
الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لَكِنَّا كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
- ۵۷ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ
- ۵۸ وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ
لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ
- ۵۹ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
- ۶۰ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يُسْتَخَفُّنَكَ الَّذِينَ لَا يُؤْقِنُونَ

ترجمه:

- ۵۵ - و روزی که قیامت بر پا شود، مجرمان سوگند یاد می کنند که جز ساعتی (در عالم برزخ) درنگ نکردند! اینچنین از درک حقیقت بازگردانده می شوند.
- ۵۶ - ولی کسانی که علم و ایمان به آنان داده شده می گویند: «شما به فرمان خدا تا روز قیامت (در عالم برزخ) درنگ کردید، و اکنون روز رستاخیز است، اما شما نمی دانستید!»
- ۵۷ - آن روز عذر خواهی ظالمان سودی به حالشان ندارد، و توبه آنان پذیرفته نمی شود.
- ۵۸ - ما برای مردم در این قرآن از هرگونه مثال و مطلبی بیان کردیم؛ و اگر آیه ای

برای آنان بیاوری، کافران می گویند: «شما اهل باطلید (و اینها سحر و جادوست)».

۵۹ - این گونه خداوند بر دل های آنان که آگاهی ندارند مهر می نهد!

۶۰ - اکنون که چنین است صبر پیشه کن که وعده خدا حق است؛ و هرگز کسانی که ایمان ندارند تو را خشمگین نسازند (و از راه منحرف نکنند)!

تفسیر:

آن روز که عذر خواهی سودی ندارد!

گفتیم، در این سوره، بحث های مربوط به «مبدأ» و «معاد» همچون تار و پود یک پارچه انسجام یافته است، و در آیات مورد بحث به دنبال بحث هائی که قبل از آن پیرامون مبدأ و معاد بود نیز، بار دیگر به مسأله «رستاخیز» باز می گردد، و صحنه دردناک دیگری از حال مجرمان در آن روز را مجسم می سازد.

می گوید: «روزی که قیامت بر پا شود، مجرمان سوگند یاد می کنند که جز ساعتی (در عالم برزخ) توقف نداشتند!» (و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ).

آری «آنها در گذشته نیز این چنین از درک حقیقت، محروم و مصروف می شدند!» (كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ).

تعبیر به «ساعة» از روز قیامت، چنان که سابقاً هم اشاره کرده ایم، یا به خاطر آنست که قیامت در یک لحظه ناگهانی بر پا می شود، و یا از این جهت است که به سرعت، اعمال بندگان مورد حساب قرار می گیرد؛ زیرا خداوند سریع الحساب است، و می دانیم «ساعة» در لغت عرب به معنی جزء کمی از زمان است. (۱)

گرچه در آیه فوق، سخن از محل این توقف به میان نیامده، و لذا بعضی

۱ - در این زمینه، بحث مشروح تری ذیل آیه ۱۴ همین سوره «روم» داشتیم.

احتمال داده اند: اشاره به توقف در دنیا باشد که در واقع لحظه زودگذری بیش نیست، ولی آیه بعد، دلیل روشنی است بر این که: منظور همان توقف در جهان برزخ و عالم بعد از مرگ و قبل از رستاخیز است، زیرا جمله «لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ» پایان این دوره را به قیامت منتهی می کند و این جز در مورد برزخ صحیح نیست (دقت کنید).

این را نیز می دانیم که «برزخ»، برای همه یکسان نمی باشد، گروهی در عالم برزخ، حیات آگاهانه ای دارند، اما گروه دیگری همچون افرادی هستند که به خواب فرو می روند، و گوئی در قیامت از خواب خود بیدار می شوند، و هزاران سال را ساعتی می پندارند! (۱) در اینجا دو مطلب باقی می ماند: نخست این که: چگونه «مجرمان»، چنین سوگند خلافی را یاد می کنند؟

پاسخ آن روشن است، آنها به راستی چنین می پندارند که دوران «برزخ»، دوران بسیار کوتاهی بوده است، چرا که حالتی شبیه خواب داشته اند، مگر «اصحاب کهف» که افرادی مؤمن و صالح بودند، بعد از بیداری از خواب بسیار طولانی خود، تصور نکردند که یک روز، یا بخشی از یک روز در خواب بوده اند، و یا یکی از پیامبران الهی که داستانش در سوره «بقره» آیه ۲۵۹ آمده است، بعد از آن که از دنیا رفت و پس از یک صد سال مجدداً به حیات بازگشت، اظهار نداشت که فاصله میان دو زندگی یک روز یا بخشی از یک روز بوده است؟ چه مانعی دارد که مجرمان، با توجه به حالت خاص برزخیشان، چنین

۱ - در زمینه مباحث مربوط به «برزخ» در جلد چهاردهم ذیل آیه ۱۰۰ سوره «مؤمنون» مشروحاً بحث کرده ایم و نکته فوق نیز به طور مشروح در آنجا آمده است.

تصوری از روی عدم آگاهی پیدا کنند؟

لذا در آیه بعد، خواهد آمد که مؤمنان آگاه، به آنان می گویند: اشتباه کردید، شما تا روز قیامت در عالم برزخ توقف نموده اید، و اکنون روز رستاخیز است! و از اینجا مطلب دوم یعنی تفسیر جمله «كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ» روشن می شود، چرا که «افک» در اصل به معنی دگرگونی چهره واقعی و انصراف از حق است، و این گروه، به خاطر وضع خاصشان در برزخ، از واقعیت ها به دور مانده اند، و نمی توانند مقدار توقفشان را در برزخ تشخیص دهند.

با توجه به آنچه گفتیم، نیازی به بحث های طولانی جمعی از مفسران که: «چرا مجرمان در روز قیامت عمداً دروغ می گویند؟» نمی بینیم، زیرا در آیه دلیلی، بر دروغ عمدی آنها در این مرحله نیست.

البته، در آیات دیگر قرآن، نمونه هائی از دروغ و کذب مجرمان در رستاخیز دیده می شود، که پاسخ مشروح آن را قبلاً در جلد پنجم صفحه ۱۸۷ ذیل آیه ۲۳ سوره «انعام» داده ایم، ولی به هر حال، این بحث، ارتباطی با موضوع بحث این آیات ندارد.

آیه بعد، پاسخ مؤمنان آگاه را به سخنان مجرمان ناآگاهی که از وضع برزخ و قیامت اطلاع درستی ندارند، بازگو می کند.

می فرماید: «کسانی که علم و ایمان به آنها داده شده، می گویند: شما به فرمان خدا تا روز قیامت در جهان برزخ درنگ کردید، و اکنون روز رستاخیز است، ولی شما نمی دانستید» (وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

مقدم داشتن «علم» بر «ایمان» به خاطر آنست که علم پایه ایمان است.

و تعبیر «فِي كِتَابِ اللَّهِ» ممکن است اشاره به «کتاب تکوینی» باشد، یا اشاره به «کتاب آسمانی»، و یا هر دو، یعنی به فرمان تکوینی و تشریحی پروردگار، مقدر بود، چنان مدتی را در برزخ بمانید، و سپس در روز رستاخیز محشور شوید. (۱)

در این که: منظور از «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ» چه کسانی می باشند؟ بعضی از مفسران، آن را اشاره به فرشتگان الهی، - که هم دارای علمند و هم صاحب ایمان، - دانسته اند، و جمعی دیگر، اشاره به مؤمنان آگاه، و معنی دوم ظاهرتر است.

و این که: در بعضی از روایات، تفسیر به فرزندان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و ائمه طاهرین (علیهم السلام) شده است، از قبیل بیان مصداق های روشن است، و معنی گسترده آیه را محدود نمی کند.

این نکته نیز قابل ذکر است که: بعضی از مفسران، گفتگوی این دو گروه را درباره «برزخ» که یکی آن را به مقدار ساعتی می پندارد، و دیگری از مقدار واقعی آن آگاهی دارد، ناشی از این می دانند که، گروه اول، چون انتظار عذاب الهی را می کشند، مایلند هر چه بیشتر به تأخیر افتد، و فاصله ها را هر چند زیاد باشد ناچیز می شمارند، اما گروه دوم، که انتظار بهشت و نعمت های جاودانش را می کشند، این فاصله ها را بسیار زیاد می بینند. (۲)

۱ - این که آیا در آیه فوق، تقدیم و تأخیری هست یا نه؟ در میان دانشمندان گفتگو است، بعضی می گویند: «فِي كِتَابِ اللَّهِ» متعلق به جمله «أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ» است، و معنی چنین می شود: کسانی که از کتاب خداوند آگاهی کافی و نسبت به آن ایمان دارند این سخن را می گویند.

ولی بعضی دیگر، آن را متعلق به جمله «لَبِئْسُمْ» دانسته اند و ما نیز همین تفسیر را در بالا اختیار کرده ایم، چرا که حکم به تقدیم و تأخیر نیاز به قرینه روشنی دارد و در اینجا قرینه ای بر این مطلب نمی بینیم.

۲ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۵، صفحه ۱۳۷، ذیل آیات مورد بحث.

به هر حال، هنگامی که مجرمان خود را با واقعیات دردناک روز قیامت روبرو می بینند، در مقام عذرخواهی و توبه بر می آیند، ولی قرآن می گوید: «در آن روز، عذر خواهی ظالمان سودی ندارد و توبه آنان نیز پذیرفته نیست» (فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ). (۱)

این نکته قابل توجه است که، در بعضی از آیات قرآن تصریح شده: اصلاً به مجرمان اجازه عذرخواهی داده نمی شود: «لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ» (۲) اما در اینجا می فرماید: عذر خواهی آنها سودمند نیست، و ظاهرش این است عذر خواهی می کنند، اما اثری ندارد.

البته تضادی در میان این آیات نیست، زیرا قیامت مراحل مختلفی دارد در پاره ای از مراحل اصلاً اجازه عذرخواهی و حرف زدن به آنها داده نمی شود، و بر دهان آنها مهر می گذارند، تنها دست و پا و اعضاء و جوارح و زمینی که گناه بر آن کرده اند بازگو کننده اعمالشان هستند، ولی در پاره ای دیگر از مراحل، زبانشان گشوده می شود و به عذر خواهی می پردازند، اما چه سود؟

یکی از اعدا آنها این است که: گناهان خود را به گردن سردمداران کفر و نفاق بیندازند، به آنها می گویند: لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ: «اگر شما نبودید، ایمان می آوردیم». (۳) ولی آنها در پاسخشان می گویند: أُنَحْنُ صِدْقَانَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ: «آیا ما شما را از هدایت بازداشتیم بعد از آن که هدایت به سراغتان آمد و

۱ - «يُسْتَعْتَبُونَ» از ماده «عتب» (بر وزن حتم) در اصل به معنی ملامت کردن است، و هنگامی که به «باب افعال» برده می شود به معنی زائل کردن و صرف نظر از سرزنش است، در «لسان العرب»، تصریح شده است: معنی باب «استفعال» آن نیز همچون باب «افعال» است، لذا این تعبیر در موارد «استرضاء» یعنی رضایت طلبیدن و توبه کردن نیز به کار می رود، و در آیه فوق به همین معنی آمده است، یعنی در قیامت، آنها توانائی بر «توبه و جلب رضایت» پروردگار ندارند.

۲ - مرسلات، آیه ۳۶.

۳ - سبأ، آیه ۳۱.

با چشم باز آن را می دیدید؟! (۱)

و گاه در مقام عذرخواهی سعی می کنند، انحراف خود را به گردن شیطان بیندازند و او را بر وسوسه هایش ملامت کنند، ولی «ابلیس» به آنها پاسخ می گوید: فَلَا تَلْمُؤْنِي وَاَلْمُؤْنَا اَنْفُسَكُم: «امروز مرا سرزنش نکنید، خود را سرزنش کنید!» (۲) من شما را اجبار بر کاری نکردم، تنها دعوت دوستانه ای کردم شما هم پذیرفتید!

آیه بعد، در حقیقت اشاره ای است به کل مطالبی که در این سوره بیان شد، می فرماید: «ما برای مردم در این قرآن از هر گونه مثالی بیان کردیم» (وعد و وعید، امر و نهی، بشارت و انداز، آیات آفاقی و انفسی، دلایل مبدء و معاد و اخبار غیبی، و خلاصه هر چیز که ممکن است در نفوس انسان ها اثر مثبت بگذارد، بیانی داشتیم) (وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ).

در حقیقت، قرآن به طور کلی، و سوره «روم» که اکنون در مراحل پایانی آن هستیم بالخصوص، مجموعه ای است از مسائل بیدار کننده برای هر قشر و گروه، و برای هر طرز فکر و عقیده.

مجموعه ای است از درسهای عبرت، مسائل اخلاقی، برنامه های عملی، امور اعتقادی، به گونه ای که از تمام طرق ممکن برای نفوذ در فکر انسان ها و دعوتشان به راه سعادت، استفاده شده است.

ولی با این حال، گروهی هستند که هیچ یک از این امور در قلوب تاریک و سیاهشان اثری نمی گذارد، لذا هر آیه و نشانه ای از حق، برای آنها بیاوری باز این گروه کافران، می گویند: «شما اهل باطل هستید، و اینها اموری است بی اساس!»

۱ - سبأ، آیه ۳۲.

۲ - ابراهیم، آیه ۲۲.

(وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ).

تعبیر به «مُْبْطِلُونَ» تعبیر جامعی است که، همه برچسب‌ها و نسبت‌های ناروای مشرکان را در بر می‌گیرد، نسبت دروغ، سحر، جنون، افسانه‌های خرافی و اساطیر، که هر کدام چهره‌ای از چهره‌های باطل می‌باشد، در آن جمع است، آری آنها همواره پیامبران الهی را به یکی از این امور باطل، متهم می‌ساختند، تا چند روزی مردم پاکدل را به وسیله آن اغفال کنند. مخاطب در «أَنْتُمْ» (شما) ممکن است پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مؤمنان راستین باشند، و ممکن است همه طرفداران حق و تمام انبیاء و پیشوایان الهی؛ چرا که این دسته از کفار لجوج با کل طرفداران این مکتب، مخالف بودند.

آیه بعد دلیل مخالفت این گروه را به روشنی بیان می‌کند، می‌گوید: این نفوذناپذیری و لجاجت بی حد و حساب و دشمنی با هر حقیقت، به خاطر آنست که آنها حس تشخیص و درک خود را بر اثر کثرت گناه و لجاجت از دست داده‌اند، و ابداً چیزی درک نمی‌کنند، آری «این چنین خداوند بر دل‌های کسانی که علم و آگاهی ندارند، مهر می‌نهد» (كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ).

«يَطْبَعُ» از ماده «طبع»، به معنی مهر نهادن است، و اشاره به کاری است که در سابق و امروز، معمول بوده و هست، که گاهی برای این که: چیزی دست نخورده بماند و در آن مطلقاً دخل و تصرفی نشود، در آن را محکم می‌بندند، و روی قفل یا گرهی که به آن زده‌اند، ماده خمیرمانندی گذارده و روی آن مهر می‌زنند، بدیهی است گشودن در آن، جز با شکستن مهر ممکن نیست، و این کاری است که به زودی افشا می‌شود.

قرآن این تعبیر گویا را به عنوان کنایه از دل‌های نفوذناپذیر، و کسانی که وجدان و آگاهی و عقل سالم را به کلی از دست داده اند، و امیدی به هدایتشان نیست، به کار می‌برد. قابل توجه این که، در آیات گذشته، علم پایه ایمان شناخته شده، و در این آیه جهل پایه کفر و عدم تسلیم در برابر حق.

آخرین آیه مورد بحث، که آخرین آیه سوره «روم» است، دو دستور مهم و یک بشارت بزرگ، به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می‌دهد، تا او را در این مبارزه پی‌گیر و مستمر، در برابر این لجوجان جاهل، و بی‌خردان سرسخت، به استقامت دعوت کند.

نخست می‌گوید: «اکنون که چنین است در برابر همه حوادث، همه آزارها و کارشکنی‌ها و نسبت‌های ناروا، شکیبائی و صبر پیشه کن» (فَاصْبِرْ).

که شکیبائی و صبر و استقامت، کلید اصلی پیروزی است.

و برای این که پیامبر را در این راه دلگرم‌تر کند، می‌افزاید: «وعدده خدا به طور مسلم حق است» (إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ).

او به تو و مؤمنان وعده پیروزی، و خلافت در ارض، و غلبه اسلام بر کفر، و نور بر ظلمت، و علم بر جهل را داده است، و به این وعده، جامه عمل می‌پوشاند.

کلمه «وعدده» در اینجا اشاره به وعده‌های مکرری است که در قرآن، در مورد پیروزی مؤمنان داده شده است، از جمله در همین سوره، آیه ۴۷ می‌خوانیم: وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ: «همواره یاری مؤمنان حقی بر ما بوده و هست».

و در آیه ۵۱ سوره «غافر» آمده است: إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ: «ما رسولان خود و مؤمنان را در زندگی این

دنیا و در روز قیامت که گواهان بپا می خیزند یاری می کنیم».

و نیز آیه ۵۶ سوره «مائده» می گوید: فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ: «حزب خدا پیروز است».

دومین دستور، دستور به تسلط بر اعصاب و حفظ متانت و آرامش، و به اصطلاح از جا در نرفتن در این مبارزه سخت و پی گیر است، می فرماید: «هرگز نباید کسانی که ایمان ندارند تو را خشمگین و عصبانی کنند» (وَلَا يَسْتَنْخِفَنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ).

وظیفه تو، بردباری و تحمل و حوصله هر چه بیشتر، و حفظ متانتی که شایسته یک رهبر در برابر این گونه افراد است، می باشد.

«لَا يَسْتَنْخِفَنَّكَ» از ماده «خفت» به معنی سبکی است، یعنی آن چنان سنگین و پا بر جا باش که این افراد نتوانند تو را سبک بشمرند و از جا تکان دهند، در مسیرت استوار و محکم بایست، چرا که آنها یقین ندارند و تو کانون یقین و ایمانی.

این سوره، با وعده پیروزی مؤمنان بر دشمنان آغاز شد، و با وعده پیروزی نیز پایان می گیرد، ولی شرط اصلی آن را «صبر و استقامت» شمرده است.

* * *

پروردگارا! آن چنان صبر و استقامتی به ما مرحمت کن، که طوفان های مشکلات و حوادث سخت، هرگز ما را از جا تکان ندهد!
 خداوندا! به ذات پاکت پناه می بریم، از این که در زمره کسانی باشیم که موعظه ها و اندرزها، عبرت ها و اندازها در دلهایشان اثر نمی گذارد!
 بارالها! دشمنان متشکل و متحدند، و با انواع سلاح های شیطانی مسلح، ما پیروزی بر دشمنان برونی و شیطان درونی را از تو می طلبیم!

أَمِينٌ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان جلد شانزدهم تفسیر نمونه

پایان سوره روم

۲۱ / ذی القعدة / ۱۴۰۳

۱۳۶۲ / ۶ / ۸

تصحیح: ۱۳۸۲ / ۷ / ۱

* فهرست ها :

- * ۱ - مطالب ۵۱۹
- * ۲ - موضوعی ۵۲۹
- * ۳ - احادیث ۵۷۴
- * ۴ - اعلام ۵۷۷
- * ۵ - کتب ۵۸۱
- * ۶ - ازمنه و امکانه ۵۸۳
- * ۷ - قبایل و... ۵۸۵
- * ۸ - اشعار ۵۸۶
- * ۹ - کلمات ۵۸۷

(فهرست مطالب)

موضوع صفحه

ق ج

«سوره قصص»

محتوای سوره قصص ... ۱۵۳

فضیلت تلاوت سوره قصص ... ۱۸۶

ما اراده کرده ایم مستضعفان را پیروز کنیم ... ۲۰۸

نکته ها:

۱ - حکومت جهانی مستضعفان ... ۲۹ ۱۷

۲ - مستضعفان و مستکبران کیانند؟ ... ۳۱ ۱۹

۳ - روش عمومی مستکبران تاریخ ... ۳۳ ۲۰

در آغوش فرعون! ... ۳۵ ۲۳

برنامه عجیب الهی ... ۴۲ ۳۰

بازگشت موسی به آغوش مادر ... ۴۴ ۳۲

موسی در طریق حمایت از مظلومان ... ۵۱ ۳۹

نکته ها:

۱ - آیا این کار موسی منافی مقام عصمت نیست؟ ... ۵۶ ۴۴

موضوع	صفحه
	ق ج
۲ - پشتیبانی از مجرمان از بزرگ ترین گناهان است ... ۵۷ ۴۵	
موسی به سوی «مدین» حرکت می کند ... ۶۱ ۴۹	
یک کار نیک درهای خیرات را به روی موسی گشود! ... ۶۷ ۵۵	
نکته ها:	
۱ - «مدین» کجا بود؟ ... ۷۲ ۶۰	
۲ - درس های آموزنده بسیار ... ۷۲ ۶۰	
موسی در خانه «شعیب» ... ۷۶ ۶۴	
نکته ها:	
۱ - دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح ... ۷۸ ۶۶	
۲ - پاسخ به چند سؤال در مورد ازدواج دختر «شعیب» با موسی ... ۷۹ ۶۷	
نخستین جرقه وحی! ... ۸۵ ۷۲	
موسی در برابر فرعون ... ۹۳ ۸۰	
بین سرانجام کار ظالمان چه شد؟! ... ۹۸ ۸۵	
امامان «نور» و «نار» ... ۱۰۵ ۹۱	

موضوع	صفحه
	ق ج
این اخبار غیبی را تنها خدا در اختیارت نهاد	۱۰۹ ۹۵...
هر روز به بهانه ای از حق می گریزند	۱۱۴ ۱۰۰...
هوا پرستی، عامل گمراهی	۱۱۸ ۱۰۵...
حق طلبانِ اهل کتاب، به قرآن تو ایمان می آورند	۱۲۲ ۱۰۸...
دل های آماده ایمان	۱۲۶ ۱۱۲...
هدایت، تنها به دست خدا است	۱۲۹ ۱۱۵...
ایمان «ابوطالب» و جنجالی که در این زمینه بر پا کرده اند!	۱۳۵ ۱۲۰...
دلبستگی های دنیا، شما را نفریبد	۱۴۰ ۱۲۷...
آنها هوای نفس خویش را می پرستیدند	۱۴۷ ۱۳۳...
نعمت بزرگ روز و شب	۱۵۹ ۱۴۶...
ثروتمند خود خواه بنی اسرائیل	۱۶۵ ۱۵۲...
جنونِ نمایشِ ثروت!	۱۷۶ ۱۶۳...
نکته ها:	
۱ - قارون های دیروز و امروز!	۱۸۳ ۱۷۰...

موضوع	صفحه
	ق ج
۲ - قارون، این ثروت را از کجا آورده بود ... ۱۷۳ ۱۸۶	
۳ - موضع اسلام در برابر مسأله ثروت ... ۱۷۴ ۱۸۸	
نتیجه سلطه جوئی و فساد در ارض ... ۱۷۷ ۱۹۱	
چرا سیئه در این آیه دو بار تکرار شده است ... ۱۸۱ ۱۹۵	
وعده بازگشت به حرم امن خدا ... ۱۸۵ ۱۹۹	
نکته ها:	
۱ - چگونه همه اشیاء فانی می شوند؟ ... ۱۹۲ ۲۰۶	
۲ - تفسیر انحرافی، برای جمله «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا	
آخَرَ» ... ۱۹۳ ۲۰۸	

«سوره عنکبوت»	
محتوای سوره عنکبوت ... ۱۹۸ ۲۱۳	
فضیلت تلاوت این سوره ... ۲۰۰ ۲۱۴	
آزمایش الهی، یک سنت جاویدان ... ۲۰۳ ۲۱۸	
آزمون ها در چهره های مختلف ... ۲۰۶ ۲۲۰	

موضوع	صفحه
ق ج	
فرار از حوزه قدرت خدا ممکن نیست! ... ۲۱۰ ۲۲۳	
برترین توصیه نسبت به پدر و مادر ... ۲۱۵ ۲۲۹	
نیکی به پدر و مادر ... ۲۱۷ ۲۳۲	
آنها که در پیروزی ها شریکند اما در مشکلات، نه! ... ۲۲۰ ۲۳۵	
نکته ها:	
۱ - سنت های نیک و بد ... ۲۲۵ ۲۴۰	
۲ - پاسخ به یک سؤال ... ۲۲۶ ۲۴۱	
اشاره ای به سرگذشت نوح و ابراهیم ... ۲۲۸ ۲۴۴	
مأیوسان از رحمت خدا ... ۲۳۷ ۲۵۳	
طرز پاسخ مستکبران به ابراهیم ... ۲۴۴ ۲۶۰	
نکته ها:	
۱ - بزرگترین افتخار ... ۲۵۰ ۲۶۶	
۲ - مواهب عظیم ابراهیم ... ۲۵۲ ۲۶۸	
بلای همجنس گرایی! ... ۲۵۷ ۲۷۳	
و این هم سرنوشت آلودگان! ... ۲۶۰ ۲۷۶	

موضوع	صفحه
	ق ج
هر گروه ستمگر، به نوعی مجازات شدند ... ۲۶۸ ۲۸۵	
تکیه گاه های سست، همچون لانه عنکبوت! ... ۲۷۷ ۲۹۳	
نماز باز دارنده از زشتی ها و بدی ها ... ۲۸۳ ۳۰۰	
تأثیر نماز در تربیت فرد و جامعه ... ۲۸۹ ۳۰۶	
* * *	
جزء ۲۱ قرآن مجید ... ۲۹۵ ۳۱۳	
برای بحث بهترین روش را برگزینید ... ۲۹۸ ۳۱۶	
نکته ها:	
۱ - نگار من که به مکتب نرفت! ... ۳۰۶ ۳۲۴	
۲ - راه نفوذ در دیگران ... ۳۰۸ ۳۲۷	
۳ - «کافران» و «ظالمان» ... ۳۱۱ ۳۲۹	
آیا معجزه قرآن کافی نیست؟! ... ۳۱۴ ۳۳۲	
نکته ها:	
۱ - دلایل اعجاز قرآن ... ۳۲۳ ۳۴۱	
۲ - دستاویزی برای انکار معجزات ... ۳۲۳ ۳۴۲	

موضوع	صفحه
	ق ج
۳ - معجزات اقتراحی ... ۳۲۳ ۳۴۲	
هجرتی باید کرد! ... ۳۲۶ ۳۴۴	
در دل، خدا می گویند و با زبان بت! ... ۳۳۵ ۳۵۳	
شدائد زمینه ساز شکوفائی فطرت است ... ۳۴۳ ۳۶۱	
نکته ها:	
۱ - «جهاد» و «اخلاص» ... ۳۵۰ ۳۶۹	
۲ - مردم سه گروهند: ... ۳۵۱ ۳۷۱	
* * *	
«سوره روم»	
محتوای سوره روم ... ۳۵۵ ۳۷۵	
فضیلت تلاوت سوره روم ... ۳۵۷ ۳۷۷	
یک پیشگوئی عجیب! ... ۳۶۰ ۳۸۰	
نکته ها:	
۱ - اعجاز قرآن از دریچه علم غیب ... ۳۶۵ ۳۸۵	
۲ - ظاهر بینان! ... ۳۶۷ ۳۸۷	

موضوع	صفحه
	ق ج
۳ - تطبیق تاریخی ... ۳۶۹ ۳۸۹	
عاقبت بدکاران ... ۳۷۱ ۳۹۲	
سرنوشت مجرمان در قیامت ... ۳۷۷ ۳۹۸	
چرا یکی از نام های قیامت «ساعه» است ... ۳۸۰ ۴۰۲	
تسبیح و حمد در همه حال برای خدا است ... ۳۸۲ ۴۰۳	
آیات خدا در آفاق و انفس! ... ۳۸۸ ۴۰۹	
باز هم نشانه های عظمت او در برون و درون ... ۳۹۸ ۴۱۹	
نکته ها:	
۱ - یک دوره کامل درس خداشناسی ... ۴۰۳ ۴۲۴	
۲ - چه کسانی از این آیات الهام می گیرند؟ ... ۴۰۳ ۴۲۵	
۳ - شگفتی های عالم خواب ... ۴۰۴ ۴۲۶	
۴ - پیوند محبت دو همسر ... ۴۰۶ ۴۲۸	
توحید مالکیت خداوند ... ۴۰۹ ۴۳۱	
نکته ها:	
۱ - توحید یک جاذبه نیرومند درونی ... ۴۲۲ ۴۴۵	

موضوع	صفحه
	ق ج
۲ - فطرت خداشناسی در احادیث اسلامی ... ۴۲۸ ۴۵۲	
سرچشمه فساد، اعمال خود مردم است! ... ۴۵۰ ۴۷۴	
نکته ها:	
۱ - رابطه «گناه» و «فساد»! ... ۴۵۶ ۴۸۰	
۲ - فلسفه سیر در ارض ... ۴۵۸ ۴۸۲	
۳ - دین قیّم (آئین پا بر جا) ... ۴۶۰ ۴۸۴	
۴ - بازگشتی در قیامت نیست ... ۴۶۰ ۴۸۴	
به آثار رحمت الهی بنگر! ... ۴۶۳ ۴۸۷	
مردگان و کران سخن تو را نمی شنوند! ... ۴۷۴ ۴۹۸	
آن روز که عذر خواهی سودی ندارد! ... ۴۸۲ ۵۰۷	
* * *	

(فهرست موضوعی)

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

* معرفت (شناخت)

* آفریدگار (خالق):

* ادله اثبات

* صفات

* انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)

* رابطه با خدا

* رابطه با انسان ها

* رابطه با طبیعت

* رابطه با خود

* هدف از خلقت انسان

* امکانات (جهت رسیدن به هدف):

* امکانات مادی: خلقت آسمان ها و زمین و...

* امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل

(نبوت و امامت)

* معاد (و متعلقات آن)

شناخت

(شناخت)

* جهان خارج

تغییر در جهان ۲۰۵...

* فراگیری علم

علم حقیقی ۳۲۳...

عقیده بعضی از فلاسفه راجع به علم ۳۶۸...

(ابزار شناخت)

* حس و تجربه

اکثر معلومات انسان از طریق دو حس چشم و گوش است ... ۵۰۱

* فطرت

مفهوم فطرت ۴۴۲...

فطرت سالم ۲۸۸...

غریزه و فطرت ۴۴۶...

(موانع شناخت)

* غفلت

آنها که از ظاهر دنیا خیر دارند ۳۸۵...

* کبر و غرور

طغیان گری و جنایت گری انسان ۱۰۳...

(زمینه های شناخت)

بینش توحیدی و مادی ۳۸۷...

* تقوا

عاقبت از آن پرهیزگاران است ۱۹۳...

خالق

(ادله وجود)

* برهان امکان و وجوب

وابستگی موجودات امکانی ۲۰۴...

* دلیل فطرت

شواهدی بر فطری بودن خداگرایی ۴۴۶...

شدائد زمینه ساز شکوفایی فطرت ... ۳۶۱، ۴۵۶

خداشناسی به هنگام مشکلات ۴۵۶...

فطرت خداشناسی در احادیث ۴۵۲...

امام صادق(علیه السلام) و ارائه راه فطرت ۳۵۹...

* برهان نظم

استدلال دانشمند معروف غربی بر وجود خدا از طریق نظم ۴۱۷...

به آثار رحمت الهی بنگرید ۴۸۷...

یک دوره کامل درس خداشناسی ۴۲۴...

هفت آیه پی در پی در ادله وجود خالق ۴۰۹...

آیات خدا در آفاق و انفس ۴۰۹...

معجونی از آیات آفاقی و انفسی ۴۱۴...

نشانه های عظمت او در برون و درون ۴۱۹...

* آفرینش انسان

رنگها و زبان ها دلیل وجود خالق ۴۱۵...

نشانه های انفسی بر وجود خالق، (خلقت از تراب) ۴۱۰...

دو نشانه عظمت الهی در انسان ۴۱۱...

خلقت همسر نشانه دیگری از وجود خالق ۴۱۲...

خاک کجا و انسانی با این ظرافت کجا ۴۱۱...

حتی دو انسان از نظر چهره و صدا یکسان نیستند! ۴۱۶...

* عالم حیات

نظم جهان ۳۹۲...

خلقت آسمان ها و زمین دلیل بر وجود خالق ۴۱۴...

دلیل بر توحید از طریق خلقت آسمان و زمین ۳۵۳...

برپایی نظام آسمان و زمین نشانه خالق ۴۲۳...

* خواب و بیداری

خواب نشانه ای از خالق ۴۱۹...

تلاش روزانه نشانه ای از خالق ۴۱۹...

نعمت خواب ۴۱۹...

شگفتی های عالم خواب ۴۲۶...

مقدار خواب لازم ۴۲۱...

* پیدایش ابر و باد و باران

باران و رعد و برق ۴۲۲...

* رعد و برق

رعد و برق نشانه شناخت خالق ۴۲۲...

باران و رعد و برق ۴۲۲...

برکات رعد و برق ۴۲۲...

* انواع مختلف حیوانات

خانه عنکبوت از عجائب آفرینش ۲۹۵...

* برهان فقر و غنا

فقر و غنا، یکی از دلایل توحید ۵۰۳...

دلیل فقر و غنا در سخن امام امیرمؤمنان (علیه السلام) ... ۴۶۴، ۵۰۴

* دیگر براهین

سه دلیل وجود دارد که عالم را خالق یکتاست ۴۶۴...

(صفات)

* صفات ذات:

* علم

خداوند مؤمنان و منافقان را می شناسد ۲۳۷...

وسعت علم خدا ۱۵۶...

* حکیم

خداوند آگاه، حکیم و شکست ناپذیر ۲۹۷...

* توحید

توحید خمیرمایه تمام مسائل دینی ۲۰۲...

چهار دستور و چهار توصیف در مورد توحید ۲۰۲...

توسل و شفاعت تأکیدی بر توحید ۲۰۸...

* توحید ذات:

* فطرت بر توحید

توحید یک جاذبه نیرومند درون ۴۴۵...

توحید فطری ۴۳۹...

علائم وجود جاذبه نیرومند توحیدی در درون انسان ۴۴۵...

فطرت توحیدی یعنی چه؟ ۴۵۲...

توحید فطری و بیداری فطرت در تنگناها ۳۵۸...

* توحید صفات

خداوند هر صفت کمالی را دارد ۴۳۳...

* توحید افعال:

* توحید خالقیت

اشاره ای به: توحید خلقت، ربوبیت و تدبیر ۴۲۳...

اعتراف مشرکان به توحید خالقیت ۳۵۴...

الله خالق است ۳۵۴...

چهار صفت از صفات خداوند ۱۵۷، ۴۷۱...

* توحید ربوبیت

توحید ربوبی و نزول سر چشمه اصلی ارزاق ۳۵۵، ۴۶۳...

* توحید مالکیت

توحید مالکیت خداوند ۴۳۱...

مالکیت خداوند بر همه چیز و همه کس ۴۳۱...

* اراده و مشیت

اختیار آفرینش و ارسال رسل با او است ۱۵۵...

مشیت و خواست الهی آمیخته با حکمت است ۲۵۵...

* دیگر صفات

خدا خلف وعده نمی کند ۳۸۴...

خدا صاحب توصیف برتر ۴۳۳...

* صفات فعل:

* رحیم

به آثار رحمت الهی بنگرید ۴۸۷...

نمونه ای از گستردگی دامنه رحمت الهی ۱۶۰...

* عادل

فلسفه های آفات، بلاها و مصائب و... ۴۸۱...

آیا ممکن است خداوند کسانی را پیشوای باطل قرار دهد ۱۰۴...

کیفر مطابق عدل ۱۹۵...

مجازات کافران بیش از استحقاقشان ۴۷۹...

مرحله عدل الهی در مجازات ها ۱۹۵...

* رزاق

روزی رسان خداست ۳۵۰...

خدا به همه جنبندگان روزی می دهد ۳۵۰...

خداوند روزی را گسترده تنگ می سازد ۴۶۳، ۳۵۵...

خدا روزی بخش است ۳۵۵...

روزی در دست خداست ۴۶۳...

چهار صفت از صفات خداوند ۴۷۱...

چهار صفت از صفات خداوند ۱۵۷...

اگر ما از شهر و دیار خود هجرت کنیم، چه کسی به ما روزی

می دهد ۳۵۰...

* دیگر صفات

پنج نعمت بزرگ ۱۶۹...

توصیف خداوند به خالق، رازق، میراننده و زنده کننده ۴۷۱...

(هدف از خلقت جهان)

خلقت خدا بر اساس حق است و روشن ۲۹۹...

انسان

(هدف از خلقت انسان)

* مقام خلیفه الهی

لقب «خلیفه الهی» ۳۴۶...

* تکامل

آیا تکامل در قیامت وجود دارد؟ ۳۹۸...

* عبادت

هدف از آفرینش انسان بندگی خدا است ۳۴۵...

یکی از انگیزه های عبادت ۲۴۹...

(حقیقت انسان)

* روح

ابعاد روح انسانی ۴۴۸...

حس مذهبی یا یزدانی، مهمترین بُعد روحی ۴۴۸...

* جسم

اختلاف زبان ها و رنگ های انسان ها یکی از آیات انفسی است ۴۱۵...

(صفات و ویژگی های انسان)

* کفور

شرک به هنگام رحمت ۴۵۶...

مظاهر ثروت، قدرت و معاونت ظالمان و مجازات آنان ۲۸۹...

* غیره

رحمت سبب خوشحالی و بلا سبب یأس ۴۶۰...

دگرگونی دنیا پرستان با دیدن بلاها ۱۸۲...

تمنای دنیا پرستان ۱۷۸...

آیه چهل عنکبوت، اختیار انسان را تثبیت میکند ۲۹۲...

خسران انسان ۳۳۷...

کشش ها و جاذبه های درون انسان ۴۴۵...

کشش ها و جاذبه های آگاهانه و ناآگاهانه ۴۴۵...

«مودت» و «رحمت» مصالح ساختمانی جامعه انسانی است ۴۱۳...

(حالات انسان)

مردم سه گروهند: لجوج، پیکارگر مخلص، محسنین ۳۷۱...

مردم نسبت به درک حقایق چهار گروهند ۵۰۰...

مردگان و کران سخن تو را نمی شنوند ۴۹۸...

* شادمان

هر کس از آئین و روش خود خوشحال است ۴۴۴...

(کردار انسان)

* خیر

در پنج مورد سخن از مستضعفین به میان آمده ۳۲...

ما اراده کرده ایم مستضعفان را پیروز کنیم ۲۰، ۱۷...

پیروزی مستضعفان ۲۷...

* شرّ

روش عمومی مستکبران تاریخ ۳۳...

دو وصف بارز طاغوت ها ۲۳...

مستکبران و مستضعفان کیانند؟ ۳۱...

حکومت جهانی مستضعفان ۲۹...

استضعاف مردم سبب بدبختی ۲۴...

استکبار فرعون و فرعونیان ۱۰۲...

(نعمت های وجود انسان)

آگاهان فریب نخورده ۱۷۸...

(عمر انسان)

عمر طولانی نوح و هم عصرانش ۲۴۵...

عمر انسان حد معینی ندارد ۲۴۶...

(مسئولیت های انسان)

چهار اندرز مهم و سرنوشت ساز ۱۶۷...

* در برابر خالق:

* ایمان:

* ایمان

مبدأ و معاد پایه و اساس هر دین ۲۸۶...

* ایمان و علم

تکیه روی علم و ایمان ۲۹۹...

* ایمان و عمل صالح

کسانی که در زمره صالحانند ۲۳۱...

ایمان و عمل صالح تنها راه نجات ۱۵۴...

ایمان و عمل صالح ۲۲۶، ۲۳۱، ۳۴۷، ۴۰۰، ۴۷۹

* مؤمنین

ما مؤمنان را یاری می دهیم ۴۹۱...

صفات برجسته مؤمنان ۳۴۹...

مؤمنان راستین شکرگزار نعمت ها و صبور در مصائب ۴۹۸...

صبر از صفات مؤمنان ۳۴۹...

* کفر و شرک

شرکای خود را دعوت به اعانت کنید ۱۴۸...

شرک، اکبر کبائر ۴۴۳...

از نشانه های شرک ۴۴۴...

تکیه گاه های سست همچون لانه عنکبوت ۲۹۳...

از دلایل بطلان شرک ۲۳۰...

- دلیلی بر نفی شرک و بطلان عقیده مشرکان ۱۵۵...
 دلیلی بر نفی شرک به صورت مثال ۴۳۴...
 * آثار کفر و شرک
 شرک خمیرمایه همه مفاسد اجتماعی ۳۶۶...
 * کافر و مشرک
 کافران لجوج ایمان نمی آورند ۳۳۳...
 اعتراف مشرکان به توحید خالقیت ۳۵۴...
 در دل خدا می گویند با زبان بت ۳۵۳...
 محکوم ساختن این گروه مشرک ۴۵۸...
 هشداری به این مشرکان غافل ۲۹۷...
 خداوند چرا طغیانگران و مشرکان مکه و حجاز را نابود نکرد؟ ۱۴۳...
 کسانی که رهبر الهی را نپذیرفتند ۱۱۸...
 * بت پرستی
 بت سازی و دروغ پردازی ۲۴۸...
 ابراهیم و دلایل بطلان بت پرستی ۲۴۹، ۲۴۸...
 مبارزه منطقی با بت پرستان ۲۴۸...
 پاسخ قوم ابراهیم به هنگام شکستن بت ها ۲۶۰...
 چگونه انتخاب بت مایه مودت میان بت پرستان می شد؟ ۲۶۲...
 دلیل انتخاب بت و وضع آنها در قیامت ۲۶۲...
 * مسئولیت ها و احکام:
 * تقوا
 عاقبت از آن پرهیزگاران است ۱۹۴...
 * عبادات
 یکی از انگیزه های عبادت ۲۴۹...

* عمل:

* عبادات:

* نماز

فلسفه اصلی نماز ۳۰۱...

فلسفه مهم تری برای نماز ۳۰۴...

فلسفه نماز در سخن امام هشتم (علیه السلام) ۳۱۲...

تأثیر نماز در تربیت فرد و جامعه ۳۰۶...

نماز بازدارنده از زشتی ها و بدی ها ۳۰۰...

احادیثی در مورد نماز ۳۰۳...

اشاره به اوقات نماز ۴۰۴...

* جهاد

پیروزی مستضعفان ۲۷...

معنی وسیع جهاد ۳۶۸...

راه خدا مشکلات فراوانی دارد ۳۶۷...

جهاد و اخلاص تنها وسیله پیشرفت ۳۶۹...

جهاد در راه خدا سبب هدایت است ۳۶۷...

جهاد با هوای نفس و اثر آن ۲۲۶...

* زکات

مبارزه قارون با موسی برای فرار از زکات مال ۱۷۹...

* دیگر عبادات

یاد خدا در همه حال ۷۳...

ذکر الله و یاد خدا ۳۰۵...

الحمد لله (حمد و ستایش مخصوص خدا است) ۳۵۶...

تسبیح و حمد در همه حال برای خدا ۴۰۳...

* در برابر طبیعت و موجودات:

* عمران

تمدن مادی و آثار سوء آن ۲۷۴...

* در برابر انسان ها:

* ارتباط با خویشان:

* رابطه با همسر

پیوند محبت دو همسر ۴۲۸...

هدف ازدواج سکونت و آرامش است ۴۱۲...

فلسفه وجود همسر ۴۱۲...

پیشنهاد پدر و کسان دختر در مورد ازدواج ۸۱...

تفاوت مودت و رحمت در مسأله ازدواج ۴۱۳...

آیا می توان مهر را به صورت مجهول قرار داد؟ ۸۰...

پیوند محکم دو همسر ۴۲۸...

آیا می توان کار و خدمات را مهر قرار داد؟ ۸۰...

* رابطه با ارحام

شرک را از آنها می پذیر ۲۳۰...

به نیکی با والدین رفتار کن ۲۳۰...

نیکی به مادر، آن گاه پدر ۲۳۲...

توصیه نسبت به پدر مادر ۲۲۹...

* ارتباط با جامعه:

* روابط اقتصادی

* قراردادهای:

* غیر مجاز:

الف - ربا

منظور از «ربا» در آیه چیست؟ ۴۶۸...

ربای حلال و ربای حرام (در سخن امام صادق(علیه السلام)) ۴۶۹...

ربا مایه افزایش نمی شود ۴۶۸...

* غیر قراردادها

* صحیح

الف - انفاق و صدقه

بخشش به ذی القربی، مسکین و ابن سبیل ۴۶۴...

قرض هیجده برابر، انفاق ده برابر ۴۷۱...

تعبیر به «وجه الله» ۴۶۷...

دو نمونه از انفاق ها ۴۶۸...

بیان شرط قبولی انفاق ۴۶۷...

ب - دیات

سؤال و پاسخی در مورد دیه قتل خطای محض

که بر عاقله است ۲۴۱...

* غیر صحیح

الف - ثروت اندوزی

اسلام و ثروت ۱۸۸...

ثروت کمک آخرت ۱۸۸...

قارون های دیروز و امروز ۱۸۴...

فقر از دیدگاه اسلام ۱۹۰...

قارون ثروتمند خودخواه بنی اسرائیل ۱۶۵...

کلیدهای گنج قارون ۱۶۶...

قارون این ثروت را از کجا آورده بود ۱۸۶...

* روابط مدیریتی (سیاسی)

دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح ۷۸...

* روابط شهروندی

* امانت و عدالت اجتماعی

دو شرط اساسی از شرایط قاضی ۷۹...

* روابط فکری (علمی)

* تبلیغات

راه نفوذ در دیگران ۳۲۷...

روشی بسیار مؤثر در مبارزه با مفسد ۱۲۵...

تحریم «جدال» و «مراء» ۳۲۸...

مفهوم «جدال» و «مراء» و تفاوت آنها ۳۲۸...

مصدق‌هایی از «مجادله به احسن» ۳۱۸...

نحوه مجادله با اهل کتاب ۳۱۹...

برای بحث، بهترین روش را برگزینید ۳۱۶...

جدال احسن چیست ۳۱۶...

ساخت برج عظیم و منحرف ساختن افکار عمومی ۹۸...

* روابط اخلاقی:

* اخلاق ممدوح:

* توکل

صبر و توکل دو عامل پیروزی ۳۴۹...

توکل انگیزه حرکت ۳۵۰...

* حلم و صبر

مؤمنان راستین شکرگزار نعمت و صبور در مصائب ۴۹۸...

صابر باش ۵۱۴...

صبر از صفات مؤمنان ۳۳۱...

صبر و توکل دو عامل پیروزی ۳۴۹...

* احسان

قدرت نمایی و برکات کار خیر ۶۹...

خدا به تو نیکی کرده، تو هم نیکی کن ۱۶۹...

مقام محسنین ۳۷۱...

* شکر

مؤمنان راستین شکرگزار نعمت و صبور در مصائب ۴۹۸...

* خوف و رجاء

مأیوسان از رحمت خدا ۲۵۳...

* اخلاص

مقام عبودیت خالص از مقام خلافت الهی در زمین برتر است ۳۴۶...

* خودسازی

جهاد و اخلاص تنها وسیله پیشرفت ۳۶۹...

* زهد

زندگی ساده امیرمؤمنان(علیه السلام) ۱۹۳...

* فکر

کسانی که از این آیات الهام می گیرند؟(متفکران) ۴۲۵...

* قرب الهی

برکات جلب رضایت خالق ۷۳...

آنها که امید لقای خدا را دارند ۲۲۴...

* توبه

راه توبه به روی همه باز است ۱۵۴...

* افتخارات

در جرگه صالحان بودن افتخار است ۲۶۶...

* اخلاق مذموم:

* بخل

قوم لوط بر اثر بخیل بودن منحرف شدند ۲۷۰...

* تکبر

طرز پاسخ مستکبران به ابراهیم(علیه السلام) ۲۶۰...

استکبار فرعون و فرعونیان ۱۰۲...

* ریا و عجب

برتری جوئی در سخن امیرمؤمنان(علیه السلام) ۱۹۲...

آثار سلطه جویی و فساد در ارض ۱۹۱...

* کفران نعمت

ثروت های مغروران بر باد می رود ۱۸۴...

فراموش کردن خدا هنگام روی آوردن نعمت ها ۴۵۸...

* نفاق

منافقین در سخن امیرمؤمنان(علیه السلام) ۱۰۷...

در پیروزی ها شریکند، اما در مشکلات نه! ۲۳۵...

* هوا پرستی

تبعیت از هوا ۴۳۶...

هوا پرستی عامل گمراهی ۱۱۸...

هوا و هوس زینت کردن خواسته های دل است ۴۴۴...

عامل اصلی بدبختی هوا پرستان، زینت اعمال آنها

به سبب شیطان است ۲۸۸...

* ظلم

ظلم به خالق به خلق و به خود ۴۳۶...

پشتیبانی ستمگران ممنوع ۲۰۲...

- ۴۳۷... اقسام سه گانه ظلم
 ۹۵... ظالم هرگز رستگار نخواهد شد
 ۵۸... رکون (تمایل) بر ظالمان نکنید
 ۳۶۶... ستمکارترین مردم
 ۹۸... بین سرانجام کار ظالمان چه شد؟
 ۴۷۶... سرانجام ظلم و ستم و گناه و شرک
 ۳۹۶... یاغیان و جانیان در آغاز کار
 ۴۰... ستمگران همواره در اشتباهند

* محبت دنیا

- ۳۵۷... زندگی دنیا جز لُهو و لعب نیست
 ۱۶۸... روایاتی از امیر مؤمنان درباره دنیا
 ۱۸۸... دنیا در سخن امام محمد باقر (علیه السلام)
 ۱۴۰... دل بستگی های دنیا شما را نفریید
 ۱۶۸... در آنچه خدا به تو داده سرای آخرت را دریاب
 ۱۴۸... تعبیر به حیات دنیا برای چیست؟
 ۱۴۴... آنچه به دست می آید متاع بی ارزش دنیا است
 ۱۶۸... مقدار بهره ای که انسان از دنیا می برد
 ۳۸۷... ظاهر بینان
 ۱۷۶... جنون نمایش ثروت
 ۱۷۱... منطق پوسیده ثروتمندان بی ایمان در مقابل نصیحت

* غرور

- ۱۴۰... غرور نعمت
 ۱۰۲... طغیان گری و جنایت گری انسان هنگام باد کبر و غرور

* کتمان حق

هر روز به بهانه ای از حق می گریزند ۱۱۴...

* گناه و آثار آن

فساد از آثار اعمال مردم است ۴۷۴...

کار بد به تکذیب آیات خدا می کشد ۳۹۵...

گناه و آلودگی همچون بیماری «خوره» است ۳۹۵...

فزونی گناهان و قطع نعمت ها ۴۷۶...

رابطه گناه و فساد ۴۸۰...

سرچشمه فساد اعمال خود مردم است ۴۷۴...

پشتیبانی از مجرمان از بزرگترین گناهان ۵۷...

نماز شرابخوار تا چهل روز مقبول نیست ۳۱۱...

آثار سوء همجنس گرایی ۲۷۳...

* در برابر خود

* بهداشت و سلامتی

پنج نعمت بزرگ ۱۶۹...

(امکانات انسان جهت رسیدن به هدف)

* امکانات مادی

* زمین:

* اراضی ممتاز

شهر مقدس و حرم امن مکه ۳۶۵...

آیا حرم مکه همیشه امن و امان بوده ۱۳۳...

چرا حرم امن در سرزمین شوره زار و سنگلاخ؟ ۱۳۳...

- بهترین شهرها در سخن امیرمؤمنان ۳۴۵...
 مهاجرت ابراهیم به اراضی مقدس «شام» ۲۶۴...
 چرا مکه را «امّ القری» نامیدند؟ ۱۴۴...
 شهر «سدوم» محل زندگانی قوم لوط و مقدار جمعیت آن ۲۸۱...
 * سیر در زمین
 فلسفه سیر در ارض ۴۸۲...
 کدام سیاحت در اسلام نیست؟ ۴۸۳...
 سیاحت نادرست ۴۸۳...
 سیر در ارض (گردش روی زمین) کنید و
 درسهای رحمانی بیاموزید! ۴۸۲، ۴۷۶، ۳۹۴، ۲۵۳...
 * موجودات زنده:
 * حشرات:
 لانه عنکبوت نمونه سستی لانه ها ۲۹۳...
 تارهای عنکبوت هم سست هم مقاوم ۲۹۶...
 * جن:
 * اقسام جن:
 الف - شیطان:
 ۱ - تابعان شیطان
 گفتگوی صریح شیطان و پیروانش در قیامت ۱۵۰...
 * جمادات:
 * بادهای:
 * منافع بادهای
 وزش بادهای و هماهنگ ساختن ابرها ۴۹۲...
 بادهای و آثار مفید آنها ۴۸۸...

* ابرها:

* منافع آنها

فوائد ابرها ۴۹۲...

* باران:

* فوائد باران

آثار رحمت خدا بر احیای زمین ۴۹۴...

باران رحمت است ۴۹۴...

فوائد باران ۴۹۴...

باران و احیاء زمین های مرده می شود ۴۲۲...

* آسمان ها:

برپایی آسمان و زمین ۴۲۳...

* حقیقت آسمان ها

آسمان ها و زمین و عظمت آن ۴۱۴...

* خورشید:

* نظام شب و روز

نعمت بزرگ شب و روز ۱۵۹...

شب و روز و نظام آن ۱۵۹...

* شب و روز:

* نظام شب و روز

نعمت بزرگ شب و روز ۱۵۹...

شب و روز و نظام آن ۱۵۹...

* فوائد نور

عکس العمل دستگاه های بدن در برابر نور ۱۶۱...

احتیاج تمام دستگاه های بدن به نور ۱۶۱...

* فوائد شب

۱۵۹... نعمت بزرگ شب و روز

* فائده روز

۱۵۹... نعمت بزرگ شب و روز

* پاداش و مجازات:

۴۵۸... تهدید به کیفر

۲۲۶... فایده هر تلاشی به خود انسان باز می گردد

۲۵۶... عذاب و رحمت به دست خداست

۱۹۴... پاداش بر اساس تفضل

۱۹۵... کیفر مطابق عدل

۳۳۹... عذاب غافل گیرانه

۴۷۹... مجازات کافران بیش از استحقاقشان نیست

۴۷۹... پاداش و جزای مؤمنان و کافران

۱۹۵... مرحله عدل الهی در مجازات ها

۲۸۷... مجازات امت های دیگر

۲۲۳... فرار از چنگال مجازات او ممکن نیست

۱۰۴... لعنتی پشت سر لعنت

۳۴۸... اجر و پاداش عاملان

۳۳۹... از فلسفه تربیتی مجازات، کتمان موعده

۱۷۳... مجال برای پرسش و پاسخ هنگام نزول عذاب الهی نیست

۱۷۳... از مجرمان به هنگام عذاب پرسش نمی شود

۲۷۶... مأموران مجازات قوم لوط

۲۸۱... بر اهل این شهر عذابی فرو خواهیم ریخت

۲۸۲... نشانه های تاریخی مجازات قوم لوط

- فرمان مجازات قارون توطئه گر ۱۸۱...
 مجازات قارون و فرو رفتن در زمین ۱۸۱...
 جباران رابه دست خود نابود می شوند ۴۲...
 بسیاری از مغروران نعمت را نابود کردیم ۱۴۱...
 عاقبت کار ظالمان (فرعونیان) را بنگر ۱۰۳...
 هر گروه ستمگر به نوعی مجازات شدند ۲۸۵...
 * اسباب و عوامل مجازات
- مجازات ها تجسمی از اعمال انسان ها ۲۹۱...
 مجازات به خاطر فسق و فجور ۲۸۱...
 * مقررات ثابت جهان آفرینش
- وعده الهی تخلف ناپذیر است ۱۴۷...
 مجازات های همراه با اتمام حجت و مهلت ۱۱۵ و ۱۴۳...
 بخشی از مصائب از ناحیه خود انسان است ۴۶۰...
 بازگشت از مرحله بعد جهان به مرحله قبل ممکن نیست ۴۸۵...
 * آزمایش ها
- رحمت سبب خوشحالی و بلا سبب یأس ۴۶۰...
 امت های انبیاء در بوته آزمایش ۲۴۴...
 فلسفه آزمایش ها ۲۱۸...
 آزمایش الهی یک سنت جاوید ۲۱۸...
 آزمایش الهی در سخن علی (علیه السلام) ۲۲۲...
 انواع آزمون ها ۲۲۰...
 تضاد خط ایمان و تقوا با پیوندهای عاطفی، از آزمایشهای الهی ۲۲۹...
 * امکانات معنوی (هدایت)
- هدایت تنها به دست خداست ۱۲۹...

ما مؤمنان را یاری می دهیم ۴۹۱...

* اقسام هدایت:

* هدایت تکوینی:

* فطرت

دلایل فطری بودن دین ۴۴۱...

* غریزه

غریزه و فطرت ۴۴۶...

* هدایت تشریحی:

ارسال پیامبران و تعهد نصرت مؤمنان ۴۹۰...

* انبیاء:

* هدف بعثت انبیاء:

الف - تعلیم و تربیت

دعوت به توحید و تقوا دو برنامه مهم اعتقادی و عملی انبیاء ۲۴۷...

ب - آزادی انسان ها

حمایت از مظلومان از اهداف بعثت انبیاء ۷۲...

امام سجاد(علیه السلام) «زهری» را از اعانت ظالمان برحذر می دارد ۵۸...

* راه های شناخت انبیاء:

الف - اعجاز

معجزات از سوی خداست ۳۳۳...

معجزه باید هماهنگ با شرایط زمان و مکان

و چگونگی دعوت باشد ۳۳۵...

نکاتی در باره اعجاز ۳۴۱...

معجزات اقتراحی ۳۴۲...

اساس کار ساحران تحریف حقایق ۹۴...

- دو قسمت
- سحر از حربه های جباران و گمراهان در طول تاریخ ۹۴... ۸۸... مهم از معجزات موسی
- معجزه ای مرکب از انذار و بشارت ۸۹...
* صفات و ویژگی های انبیاء
- آیا «رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی» با عصمت موسی می سازد؟ ۵۶...
* ابزار پیشرفت انبیاء
- ۹۱... معاونت موسی به توسط برادرش هارون
۲۶۴... هجرت در سخن ابراهیم (علیه السلام)
۲۶۴... مهاجرت ابراهیم به اراضی مقدس «شام»
۳۴۴... هجرت برای ادای تکلیف
۳۴۴... هجرتی باید کرد
۳۴۵... بهترین شهرها در سخن امیرمؤمنان (علیه السلام)
۳۴۷... هجرت فراق نیست، ادای وظیفه است
- * وحی
- ۸۷... گاه پیامبران وحی را از طریق امواج صوتی می گرفتند
۸۶... موسی آتشی دید و به سراغ آن رفت
۸۵... نخستین جرقه وحی
- * نبوت خاصه:
* اهداف نبوت
- ۵۱۴، ۲۰۲... دستورات مهم به پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای اجرای حکم خدا
* راه های شناخت پیامبر:
الف - اعجاز
قرآن معجزه پیامبر ۳۳۲...
قرآن برای اثبات حقانیت دعوت او کافی است ۱۱۷...

ب - قرائن و شواهد مختلف

پیامبر خط نوشت ۳۲۱...

اُمّی بودن از نشانه های حقانیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ۳۲۱...، ۳۲۴

نگار مکتب نرفته و آموزگار صد مدرس ۳۲۴...

خداوند بر حقانیت پیامبرش گواهی داده ۳۳۶...

* صفات و ویژگی ها

قرآن در سینه صاحبان علم ۳۲۲...

حبّ وطن ۱۹۸...

یاد وطن هنگام هجرت ۱۹۹...

خدا تو را شایسته رسالت دانست ۲۰۱...

خداوند بر حقانیت پیامبرش گواهی داده ۳۳۶...

پیامبر خط نوشت ۳۲۱...

اُمّی بودن یکی از نشانه های حقانیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ۳۲۱...،

۳۲۴

نگار مکتب نرفته و آموزگار صد مدرس ۳۲۴...

تنها موردی که پیامبر مطلبی را شخصاً نوشت ۳۲۶...

* دشمنان پیامبر

خسران و زیان بهانه جویان ۳۳۷...

منطق های سست و بی اساس مشرکان ۲۳۷...

تهدیدی نسبت به مخالفان ۳۶۰...

تهدید کفار ۳۶۰...

تهدیدی شدید برای مشرکان و کفار ۲۲۳...

* ایزار پیشرفت

روی خود را به دین ثابت و استوار کن ۴۷۸...

بشارت به پیامبر ۵۱۴...

- قرآن برای اثبات حقانیت دعوت او کافی است ۱۱۷...
 قرآن از نعمت های پروردگار به پیامبر اکرم ۲۰۱...
 دلداری و تسلی خاطر به پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۳۰۰...
 صابر باش ۵۱۴...
 وعده بازگشت به حرم امن خدا ۱۹۹...
 توضیحات دین اسلام در قرآن ۴۸۴...
 * دعوت پذیران
- حق طلبان اهل کتاب به قرآن ایمان می آورند ۱۲۲...
 ایمان ابوطالب و جنجالی در این زمینه ۱۳۵...
 * بهانه ها و ایرادها
- کافران لجوج ایمان نمی آورند ۳۳۳...
 عدم ایمان به خاطر ترس از دشمن ۳۶۵...
 دستاویزی برای انکار معجزات ۳۴۲...
 منطبق های سست و بی اساس مشرکان ۲۳۷...
 بهانه جویبهای مشرکان ۱۱۵...
 یکی دیگر از بهانه جویبهای مشرکان ۳۳۸...
 اگر ایمان بیاوریم عرب بر ما هجوم می آورد ۱۴۴...
 چرا معجزات عیسی (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) بر او نازل
 نمی شود ۳۳۲...
 بهانه جویی و درخواست معجزه ۳۳۲...
 بهانه های دیگری از مشرکان ۲۹۷...
 * اتهامات نادرست
- یک روایت مجعول درباره ابوطالب ۱۳۷...
 * قرآن:
- قرآن یکی از نعمت های پروردگار به پیامبر ۲۰۱...

الف - حقیقت قرآن

قرآن معجزه پیامبر ۳۳۲... ۳۳۲...

نشانه های حقانیت قرآن ۳۲۲... ۳۲۲...

ب - اعجاز قرآن

اعجاز قرآن در علم غیب ۳۸۰... ۳۸۰...

قرآن برترین معجزه معنوی و جاویدان پیامبر ۳۳۴... ۳۳۴...

دلایل اعجاز قرآن ۳۴۱... ۳۴۱...

یک پیشگوئی عجیب ۳۸۰... ۳۸۰...

اعجاز قرآن از نظر علم غیب ۳۸۵... ۳۸۵...

پیشگوئی ها و اخبار غیب قرآن ۱۹۸... ۱۹۸...

ج - ویژگی های قرآن

قرآن مایه تذکر است ۳۳۵... ۳۳۵...

نشانه ای برای حقانیت قرآن ۳۲۲... ۳۲۲...

بیان هر گونه مثلی در قرآن آمده ۵۱۲... ۵۱۲...

این کتاب قرآن مبین است ۲۱... ۲۱...

تعبیر به «آیات بینات» درباره قرآن ۳۲۲... ۳۲۲...

یک آیه مشتمل بر دو امر و دو نهی و دو بشارت (۷ - قصص) ۳۵... ۳۵...

فضیلت آیه (۱۷ - ۱۹) سوره روم در سخن پیامبر ۴۰۵... ۴۰۵...

توضیحات دین اسلام در قرآن ۴۸۴... ۴۸۴...

د - آداب قرائت قرآن

تلاوت قرآن ۳۰۰... ۳۰۰...

ه - نکات تفسیری قرآن

تکذیب کنندگان احضار می شوند ۴۰۱... ۴۰۱...

خارج ساختن کسانی که اقامه عدل می کنند ۴۰۸... ۴۰۸...

- ظلم به خالق به خلق و به خود ۴۳۶...
 ذوی القربی در آیه کیانند؟ ۴۶۵...
 خلقت یعنی چه؟ ۲۴۸...
 منظور از فاحشه ۲۷۰...
 منظور از حسنه چیست؟ ۱۹۶...
 منظور از معاد در این آیه ۲۰۰...
 منظور از لقاء الله (ملاقات با پروردگار) چیست؟ ۲۲۴...
 وجه الله چه معنی دارد ۴۶۷...
 منظور از «وجه خدا» چیست؟ ۲۰۵...
 منظور از «الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا...» آل محمد (صلی الله علیه وآله)
 است ۳۷۰...
 تعبیر به «وجه الله» ۴۶۷...
 توضیحی درباره «لقاء الله» ۲۲۴...
 منظور از «آیات الله» چیست؟ ۲۵۸...
 چه کسی ظالمترین است ۳۶۶...
 روایات اسلامی و «ساعت غفلت» ۵۳...
 «قرون اولی» چه بوده است؟ ۱۰۹...
 تفسیر «فساد بحر» ۴۷۵...
 آیه ۳۸ روم و بخشش فدک به فاطمه (علیها السلام) ۴۶۵...
 منظور از روم در جمله «غلبت الروم» ۳۸۱...
 و - نکات ادبی قرآن
 چرا «سینات» جمع و «حسنه» مفرد آمده؟ ۱۹۶...
 چرا «جعلناها آیه» (مفرد) و در داستان ابراهیم «لآیات» (جمع)
 آمده ۲۶۱...

ز - کنایات قرآن

معنی کنائی در جمله «واضمم الیک جناحک من الرهب» ۹۰...

معنی کنائی از ذکر چهار وقت در آیه (۱۷ - ۱۸) «روم» ۴۰۴...

معنی کنائی «یطبع» ۵۱۳...

مخاطب شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) ولی مفهوم آن همگانی ۴۳۰، ۲۰۲...

مخاطب در «فآت ذالقربی» ۴۶۵...

ح - تشبیهات و مثال های قرآن

ضرب المثل در مورد مالکیت حقیقی و مجازی ۴۳۴...

خدای آفریننده زمین و آسمان و مثال به مگس و پشه؟ ۲۹۸...

مثال ها و نقاط قوت آن را عالمان در می یابند ۲۹۸...

تشبیهی گویا برای کسانی که غیر از خدا را معبود برگزیدند ۲۹۳...

تشبیهی برای «حالت آرامش انسان» ۹۰...

مثالی به عنوان «دلیل بر نفی شرک» ۴۳۴...

ط - حروف مقطعه در قرآن

حروف مقطعه (الم) ... ۳۸۰، ۲۱۸...

حروف مقطعه (طسم) ... ۲۰...

ی - احکام برگرفته از قرآن

آیا آیه (۵۹) قصص شامل مستقلات عقلیه می شود؟ ۱۴۴...

فلسفه سیر در ارض ۴۸۲...

ک - موضعگیری مخالفان قرآن

کافران و انکار آیات الهی ۳۲۰...

کافران و ظالمان آیات خدا را انکار می کنند ۳۲۹...

ل - پاسخ های قرآن به مخالفان

آیا معجزه قرآن کافی نیست؟ ۳۳۲...

م - تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین:

۱ - نوح

عمر طولانی نوح و هم عصرانش ۲۴۵...

نوح نخستین پیامبر اولوالعزم بود ۲۴۴...

اشاره ای به سرگذشت قوم نوح ۲۴۴...

۲ - هود

طوفان شدید و کوبنده ۲۹۰...

هلاکت قوم عاد و ثمود ۲۸۷...

۳ - صالح

صیحه آسمانی بر قوم ثمود ۲۹۰...

۴ - ابراهیم و اسحاق

ابراهیم دومین پیامبر اولوالعزم ۲۴۷...

مبارزه منطقی با بت پرستان ۲۴۸...

دلایل بطلان بت پرستی از لسان ابراهیم ۲۴۹...

طرز پاسخ مستکبران به ابراهیم ۲۶۰...

پاسخ قوم ابراهیم به هنگام شکستن بت ها ۲۶۰...

ابراهیم را که در آتش انداختند، تنها چیزی که سوخت...! ۲۶۱...

نجات ابراهیم از آتش ۲۶۱...

مهاجرت ابراهیم به اراضی مقدس «شام» ۲۶۴...

مواهب چهارگانه خداوند بعد از هجرت به ابراهیم ۲۶۵...

تبدیل مشکلات ابراهیم به ضد آنها ۲۶۸...

ابراهیم و بشارت فرزند در سن پیری ۲۷۶...

اسحاق و یعقوب موهبت الهی به ابراهیم ۲۶۵...

نبوت در دودمان ابراهیم ۲۶۶...

- مواهب ابراهیم ۲۶۸...
 لوط خواهرزاده ابراهیم ۲۶۴...
 بشارت مأموران عذاب سرزمین لوط به ابراهیم ۲۷۶...
 آیا ابراهیم احتمال می داد عذاب دامن لوط را فرا بگیرد؟ ۲۷۷...
 در ماجرای ابراهیم آیات و نشانه هایی است ۲۶۱...
 ۵ - لوط
- لوط خواهرزاده ابراهیم ۲۶۴...
 لوط به ابراهیم ایمان آورد ۲۶۴...
 آلوده دامنان خیره سر (قوم لوط) ۲۶۹...
 همجنس گرائی، گناه بی سابقه ۲۷۰...
 منکراتی که قوم لوط مرتکب می شدند ۲۷۱...
 پاسخ قوم لوط به سخنان منطقی پیامبر خدا ۲۷۲...
 پروردگارا! مرا از این قوم مفسد نجات ده! ۲۷۲...
 نهایت تلاش لوط و درخواست کمک ۲۷۲...
 سرنوشت دردناک قوم لوط ۲۷۶...
 مأموران مجازات قوم لوط ۲۷۶...
 بشارت مأموران عذاب قوم لوط به ابراهیم ۲۷۶...
 آیا ابراهیم احتمال می داد عذاب دامن لوط را فرا بگیرد؟ ۲۷۷...
 ناراحتی قوم لوط از حضور مهمانان و قوم فاسد ۲۷۹...
 فرشتگان روانه دیار لوط شدند ۲۷۹...
 تسلی به لوط ۲۸۰...
 بر اهل این شهر عذابی فروخواهیم ریخت ۲۸۱...
 مجازات به خاطر فسق و فجور ۲۸۱...
 نشانه های تاریخی مجازات قوم لوط ۲۸۲...

- شهر «سدوم» محل زندگانی قوم لوط و مقدار جمعیت آن ۲۸۱...
 شهرهای بلا دیده قوم لوط، عبرتی است ۲۸۲...
 ۶ - یعقوب
 اسحاق و یعقوب موهبت الهی به ابراهیم ۲۶۵...
 ۷ - شعیب
 نام دختران شعیب ۸۱...
 ملاقات شعیب با موسی در خانه اش ۷۹...
 پیشنهاد دختر شعیب و استقبال شعیب از آن ۷۶...
 شعیب و قومش ۲۸۵...
 عکس العمل قوم شعیب در برابر سخنان منطقی این پیامبر ۲۸۷...
 برای فساد در زمین تلاش نکنید ۲۸۶...
 مجازات قوم شعیب ۲۸۷...
 ۸ - موسی و هارون
 چهار اندرز مهم و سرنوشت سازه قارون ۱۶۷...
 ملاقات شعیب با موسی در خانه اش ۷۹...
 داستان موسی و فرعون ۲۱...
 اختلاف وسیله نابودی ۲۳...
 موسی همیشه به یاد خدا بود و حل هر مشکلی را از او می خواست ۷۳...
 مبارزه موسی با سه قدرت: حکومت، ثروت و فریب ۲۸۹، ۱۸۶، ۱۶۵...
 فاصله میان ظهور پیامبر اسلام و ظهور موسی ۱۱۱...
 سبطیان و قبطیان دو گروه جامعه طبقاتی فرعون ۲۳...
 جنایات فرعون ۲۳...
 استکبار فرعون و فرعونیان ۱۰۳...
 چرا فرعون تصمیم به قتل پسران بنی اسرائیل گرفت؟ ۲۴...

- دوران تولد مخفیانه موسی ۳۵...
 موسی در تنور آتش ۳۶...
 تلاش برای نجات موسی ۳۷...
 سپردن موسی به نیل، مأموریت الهی ۳۷...
 لحظات حساس جدائی موسی از مادرش (از زبان یک شاعره) ۳۸...
 خواهر مراقب برادر ۴۵...
 در آغوش فرعون ۳۵...
 مشاجره میان فرعون و همسرش در نگهداری موسی ۴۱...
 موسی در خانه دشمن بزرگ می شود ۳۷...
 آب دهان این نوزاد مایه شفای بیمار شد؟! ۳۹...
 بازگشت موسی به آغوش مادر ۴۴...
 تحریم تکوینی الهی، تمام دایه ها را بر موسی حرام کرد ۴۶...
 مأمورین به دنبال دایه ای برای موسی ۴۷...
 سخن هامان وزیر فرعون به دایه ۴۷...
 موسی را پیش مادر برای شیر دادن می بردند یا مادر می آمد و...؟ ۴۸...
 موسی بار دیگر در آغوش مادر ۴۸...
 موسی کاخ فرعون را ترک می کند ۵۱...
 موسی در طریق حمایت از مظلومان ۵۱...
 موسی حامی مظلومان ۵۱...
 کشتن قبطی توسط موسی ۵۴...
 موسی و ترک اولی ۵۵...
 آیا این کار موسی منافی مقام عصمت است؟ ۵۶...
 موسی به سوی مدین حرکت می کند ۶۱...
 حکم قتل موسی صادر شد ۶۳...

- ۶۳... حزقیل مؤمن آل فرعون
- ۶۷... ورود موسی به شهر مدین
- ۶۹... یک کار نیک درهای خیرات به به روی موسی گشود
- ۷۰... موسی در خانه شعیب
- ۷۰... حیا و عفت موسی
- ۷۱... موسی استاد بزرگی پیدا کرد
- ۷۲... درس های آموزنده بسیار
- ۷۶... موسی از شعیب معرفت می آموزد
- ۷۷... ازدواج موسی با دختر شعیب
- ۷۹... پنج سؤال و پاسخ در مورد ازدواج موسی
- ۸۵... حرکت از مدین به سوی قوم خود
- ۸۶... موسی آتشی دید و به سراغ آن رفت
- ۸۵... نخستین جرقه وحی
- ۹۱... معاونت موسی به توسط برادرش هارون
- ۸۸... دو قسمت مهم از معجزاتی که در اختیار موسی قرار گرفت
- ۸۹... معجزه ای مرکب از انذار و بشارت
- ۹۳... موسی در برابر فرعون
- ۹۸... ساخت برج عظیم برای منحرف ساختن افکار عمومی
- ۱۰۰... آیا فرعون دستور خود در ساخت کاخ را عملی ساخت؟
- ۹۸... سرانجام کار ظالمان چه شد؟
- ۱۰۹... نزول تورات کتاب آسمانی موسی
- ۱۶۵... قارون ثروتمند خودخواه بنی اسرائیل
- ۱۶۶... کلیدهای گنج قارون
- ۱۸۶... قارون این ثروت را از کجا آورده بود

- نصائح پنجگانه به قارون ۱۶۷...
 پاسخ قارون به واعظان دلسوز ۱۷۱...
 داستان نمایش ثروت قارون ۱۷۷...
 توطئه و نقشه برای در هم شکستن شخصیت موسی ۱۷۹...
 مبارزه قارون با موسی برای فرار از زکات ۱۷۹...
 اعتراف به توطئه ۱۸۰...
 صدور فرمان مجازات قارون توطئه گر ۱۸۱...
 مجازات قارون و فرو رفتن در زمین ۱۸۱...
 حال کسانی که آرزو می کردند به جای قارون باشند ۱۸۲...
 عاقبت کار ظالمان (فرعونیان) را بنگر ۱۰۳...
 از سنت های سیاست بازان کهنه کار ۹۸...
 * اوصیاء:
 هر عصر، گواه معصومی برای امت لازم است ۱۶۳...
 * حقیقت اوصیاء
 دو گونه امام در منطق قرآن ۱۰۴...
 * علم امام
 علم کامل قرآن نزد اهل بیت است ۳۲۳...
 منظور از «الذین اوتوا العلم» ۳۲۳...
 منظور از «الذین اوتوا العلم و الایمان» اهل بیت (علیهم السلام) هستند ۵۱۰...
 * ویژگی ها و صفات آنها
 صابران، ائمه و پیروان آنانند ۱۲۷...
 منظور از «وجه خدا» چیست؟ ۲۰۵...
 منظور از «الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا...» آل محمد (صلی الله علیه و آله)
 است ۳۷۰...

- سادگی زندگی امیرمؤمنان علی(علیه السلام) ۱۹۳...
* راه شناخت اوصیاء
- امام از سوی خدا تعیین می شود ۱۵۶...
* امام نور
- دو گونه امام در منطق قرآن ۱۰۴...
کسانی که رهبر الهی را نپذیرفتند ۱۱۹...
* امام نار
- دو گونه امام در منطق قرآن ۱۰۴...
چگونه ممکن است خداوند کسانی را پیشوای باطل قرار دهد ۱۰۳...
لعنتی پشت سر لعنت ۱۰۴...
* تبلیغ و مبلغین
- راه نفوذ در دیگران ۳۲۷...
روشی بسیار مؤثر در مبارزه با مفاسد ۱۲۵...
تحریم «جدال» و «مراء» ۳۲۸...
مفهوم «جدال» و «مراء» و تفاوت آنها ۳۲۸...
مصدق‌هایی از «مجادله به احسن» ۳۱۸...
نحوه مجادله با اهل کتاب ۳۱۹...
در بحث، بهترین روش را برگزینید ۳۱۶...
جدال احسن چیست ۳۱۶...
* ادیان و مذاهب
- یکی از طرق شناخت حقانیت مذهب ۳۲۲...
«دین» از دیدگاه «ویل دورانت» مورخ معروف معاصر ۴۴۶...
قسمتی از مقاله «کونتایم» درباره دین ۴۴۹...
وجود مذهب در دورانهای قبل از تاریخ ۴۴۷...

- حس مذهبی یا یزدانی مهمترین بعد روحی ۴۴۸...
 پدیده هایی که جز از طریق «اصالت حس مذهبی» قابل تفسیر
 نیست ۴۵۱...
 پذیرا شدن مکتب به شکل دیگر در مادیین ۴۵۱...
 نقش مذهب در متفکران از دیدگاه «آیشتاین» ۳۸۸...
 آئین اسلامی آئین پاک و خالص خداست ۴۴۱...
 دین قیّم (آئین پا برجا) ۴۸۴...
 نگاهی به ابعاد دین ۴۸۴...

معاد

(اسماء قیامت)

- «ساعة» ۴۰۲...، ۵۰۷
 «یوم تبلی السرائر» ۲۵۶...
 رستاخیز تجسمی عظیم از جهان کوچک ۱۰۶...

(حقیقت معاد)

- روز مجازات های الهی ۴۰۲...
 مبدأ و معاد پایه و اساس هر دین و آئین ۲۸۶...

(امکان معاد)

- معاد بر او آسان تر است ۴۳۲...

- دلیل بر امکان معاد ۳۹۸...
 خارج ساختن زنده از مرده و مرده از زنده ۴۰۵...
 دلیل امکان معاد ۲۵۰...
 آفرینش نخستین دلیل قاطعی بر معاد ۴۳۲، ۳۹۸، ۲۵۰...
 استدلال بر معاد از طریق قدرت خدا ۴۲۳...
 معاد از طریق عمومیت قدرت خداوند ۲۵۳...
 احیای زمین های مرده دلیلی بر رستاخیز ۴۹۴، ۴۰۶...

(لزوم معاد)

استدلال به معاد از طریق حکمت خداوند ۳۹۲...

(منطق منکرین معاد، شبهات و پاسخ آنها)

آیا در قیامت تکامل وجود دارد؟ ۳۹۸...

(مرگ)

همه می میرند! ۳۴۷...

(برزخ)

برزخ برای همه یکسان نیست ۵۰۸...

حیات برزخی پیامبر و امام ۵۰۲...

(روح)

نعمت خواب ۴۱۹...

شگفتی های عالم خواب ۴۲۶...

مقدار خواب لازم ۴۲۱...

(نشانه های قیامت)

آیا همه اشیاء حتی خاک نابود می شود؟ ۲۰۶...

(حوادث قیامت)

بازگشتی در قیامت نیست ۴۸۴...

همه دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند ۲۶۳...

جدایی صفوف در قیامت ۴۷۸...

(تجسم اعمال)

مجازات ها بازتاب و تجسم اعمال ۲۹۱...

جزای شما همان اعمال خودتان ۳۴۱...

(صحنه قیامت)

روزی که پرده ها بالا می رود ۱۶۳...

- صحنه هول انگیز قیامت ۱۴۸...
 عرصه قیامت عرصه حق است ۱۶۳...
 زشت چهره گان و سیه رویان ۱۰۴...
 وضع کافران و مشرکان در قیامت ۱۴۸...
 جدال و مخاصمه مشرکین در پیشگاه پروردگار ۱۵۰...
 تبری معبودان از عابدان ۱۵۰...
 مخاصمه معبودان و عابدان گمراه ۱۴۹...
 بیزارى معبودان از عابدان ۳۹۹...
 رسوائى مشرکان و معبودان گمراه ۱۵۱...
 گفتگوی صریح شیطان و پیروانش ۱۵۰...
 مجرمان در قیامت ۳۹۸...
 آن روز که عذر سودی ندارد ۵۰۷...

(دادگاه قیامت)

آن روز که عذر سودی ندارد ۵۰۷...

* شهود

- پیامبران و اوصیاء، گواهان در قیامت ۱۶۲...
 پیامبر اسلام گواه بر همه انبیاء و امت ها ۱۶۲...
 امامان گواهان روز قیامت ۱۶۳...

* سؤال

- شریکان من کجا هستند؟ ۱۶۱...
 پرسش در حضور گواهان ۱۶۲...
 مشرکان و سؤالاتی که از آنها می شود ۱۵۳...

چه پاسخی به دعوت پیامبران گفتید؟ ۱۵۳...

سؤال تحقیقی و سؤال سرزنشی ۱۷۴...

* حساب در قیامت

آیا کسی گناه دیگری را بر دوش می گیرد؟ ۲۳۸...

احضار برای حساب اعمال ۱۴۸...

نماز اولین امر مورد حساب در قیامت ۳۱۰...

(شفاعت)

آیا توسل و شفاعت ممنوع است؟ ۲۰۸...

توسل و شفاعت تأکیدی بر توحید ۲۰۸...

وهابیین و آیه (۵۲) «روم» و نفی توسل ۵۰۲...

وهابیین و آیه (۸۸) «قصص» و نفی توسل و شفاعت ۲۰۸...

(بهشت)

بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده اند؟ ۲۰۷...

* نعمت های مادی

غرفه های بهشتی ۳۴۷...

مقایسه وعده نیک خدا با حیات دنیا ۱۴۷...

* بهشتیان

نیکوکاران در بهشت ۴۰۰...

غرفه های بهشتی برای چه کسانی است؟ ۳۴۸...

خشنودی بهشتیان ۴۰۱...

(جهنم)

عاقبت بد کاران ۳۹۲...
 بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده اند؟ ۲۰۷...
 آیا دوزخ الآن موجود است؟ ۳۴۰...
 * دوزخیان

آرزوی هدایت ۱۵۱...
 هوای نفس خویش را می پرستیدند ۱۴۷...
 ناخشنودی دوزخیان ۴۰۱...
 «ان جهنم لمحیطه بالكافرین» یعنی چه؟ ۳۳۹...
 آتش از همه سو آنها را احاطه می کند ۳۴۰...

(اجر و پاداش اخروی)

همه اعمال را بهترین حساب می کند ۲۲۷...
 پاداش ایمان و عمل صالح ۱۷۸...
 پاداش بر اساس تفضل ۱۹۴...
 اجر و پاداش عاملان ۳۴۸...
 مسأله رحمت و عذاب در قیامت ۲۵۴...

متفرقات

هماهنگی تکوین و تشریح ۵۰۶...

- چهار وقت حمد و تسبیح ۴۰۴...
 ملاک آخر کار است ۱۸۳...
 سنت های نیک و بد ۲۳۹...
 گناه اضلال و اغوا کردن مردم ۲۳۹...
 آیه ۳۸ سوره روم نازل شد پیغمبر فدک را به فاطمه بخشید ۴۶۵...
 یک بشارت (ظهور حضرت مهدی) ۳۰...
 حکومت مستضعفان ۲۹...
 سال مرگ ابوطالب (عام الحزن) ۱۳۹...
 چرا مسلمانان پیشرو دیروز، امروز؟ ۳۶۹...
 محل جغرافیایی سرزمین «مدین» ۷۲...
 نبرد رومیان و ایرانیان ۳۸۱...
 منظور از روم در جمله «غلبت الروم» ۳۸۱...
 پیروزی و خوشحالی مسلمین همزمان پیروزی رومیان ۳۸۲...
 تطبیق تاریخی شکست رومیان از ایرانیان ۳۸۹...
 زمان وقوع جنگ رومیان و ایرانیان ۳۸۹...
 روایات درباره ظهور حکومت حق و عدالت ۲۹...
 غرب و شرق زده های عصر ما ۲۲۱...
 کشورهای قارونی ۱۸۵...
 قارون های زالو صفت امروز ۱۸۶...
 استعمارگران تمام جهان را بررسی می کنند تا... ۴۸۲...
 چگونه زنده از بی جان به وجود آمده؟ ۴۰۷...
 آثار موجودات زنده نخستین به صورت فسیل ها ۲۵۴...

(فهرست احادیث)

الف

- ۱۰۶ ... إمامٌ دعا إلى هُدَى فَأَجَابُوهُ إِلَيْهِ
 ۱۹۲ ... إِنَّ الرَّجُلَ لَيُعْجَبُهُ أَنْ يَكُونَ شِرَاكُ
 ۱۱۲ ... إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) وَكَيْسَ أَحَدًا
 ۳۰۴ ... إِنَّ صَلَاتَهُ تَنْهَاهُ يَوْمًا مَّا
 ۳۴۹... إِنَّ فِي الْجَنَّةِ غُرَفًا يَرَى ظُهُورُهَا
 ۲۰۳ ... إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةَ
 ۳۰۶... أَنْ تَمُوتَ وَلسَانِكَ رَطْبٌ مِنْ ذِكْرِ
 ۳۱۰ ... أَوْلُ مَا يُحَاسِبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةُ
 ۵۸ ... أَوْ كَيْسَ بَدْعَائِهِمْ إِيَّاكَ حِينَ دَعَاكَ

ت

تَنَفَّلُوا فِي سَاعَةِ الْعَقَلَةِ وَ لَوْ ... ۵۳

ث

ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أَيْمَةِ ... ۱۰۷

ج

الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأَمَّهَاتِ ... ۲۳۳

ح

حَيَاتُ ذَوَابِّ الْبَحْرِ بِالْمَطَرِ ... ۴۷۵

ذ

ذَهَبَتْ وَاللَّهُ الْأَمَانِيُّ عِنْدَ هَذِهِ الْآيَةِ ... ۱۹۴

ر

الرَّبُّا رَبَّائَانِ أَحَدُهُمَا حَلَالٌ ... ۴۶۹

س

سَمِعْنَا فَتَىٰ يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ... ۲۶۸

سِيَاخَةُ أُمَّتِي الْعَزُورُ وَالْجِهَادُ ... ۴۸۳

صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ ... ۳۹۶

الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ ... ۳۰۹

ع

عَرَفْتُ اللَّهَ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ ... ۵۰۴، ۴۶۴

الْعِلْمُ نُورٌ يُقَدِّفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ ... ۳۲۳

عَلَىٰ بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوبٌ الْقَرْضُ ... ۴۷۱

غ

غَنِيٌّ يَحْجُزُكَ عَنِ الظُّلْمِ خَيْرٌ مِنْ فَقْرٍ ... ۱۹۰

ف

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ ... ۴۵۳

فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنْ ... ۳۰۸

فَطَرَهُمْ عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِهِ ... ۴۵۲

ق

قَالَ هِيَ الْوَلَايَةُ ... ۴۵۳

ک

كَانُوا يَخْذِفُونَ مَنْ يَمُرُّ بِهِمْ ... ۲۷۱

الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَالْعِظْمَةُ إِزَارِي ... ۱۰۲

كُلُّ قُنُوتٍ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ طَاعَةٌ ... ۴۳۲

كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ ... ۴۵۳

ل

لَا تُقْبَلُ صَلَاةُ شَارِبِ الْمُسْكِرِ أَرْبَعِينَ ... ۳۱۱

لَا تَنْسَ صِحَّتَكَ وَ قُوَّتَكَ وَ فَرَاغَكَ ... ۱۶۹

لَا سِيَاحَةَ فِي الْإِسْلَامِ ... ۴۸۳

لا صَلَوةَ لِمَنْ لَمْ يُطِعِ الصَّلَوةَ ... ۳۰۴

لا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ ... ۲۳۰

لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيْمَانِ حَتَّى ... ۳۲۹

لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا ... ۳۰

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أُعْطِيَ

فَاطِمَةَ فَدَكَاً ... ۴۶۵

لَوْ كَانَ عَلَى بَابِ دَارِ أَحَدِكُمْ نَهْرٌ ... ۳۰۷

لَيْسَ بَلَدٌ بِأَحَقَّ بِكَ مِنْ بَلَدٍ خَيْرُ الْبِلَادِ ... ۳۴۵

لَيْسَ هَذَا طَلَبُ الدُّنْيَا هَذَا طَلَبُ الْآخِرَةِ ... ۱۸۹

لَيْسَ يُخِيْبُهَا بِالْقَطْرِ وَ لَكِنْ يَبْعَثُ ... ۴۰۸

م

مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنْ لِلْعَالَمِ صَانِعاً ... ۴۶۴

مَا ضَلَّ قَوْمٌ بَعْدَ أَنْ هَدَاهُمْ إِلَّا أَوْتُوا ... ۳۲۹

مَا يَغْدِلُ الزَّوْجَ عِنْدَ الْمَرْأَةِ شَيْءٌ ... ۴۲۹

مَنْ أُبْصِرَ بِهَا بَصْرَتُهُ ... ۱۶۸

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ أَقْبَلَتْ صَلَوَتُهُ ... ۳۰۴

مَنْ سَنَّ خَيْرًا فَاسْتُنَّ بِهِ كَانَ لَهُ ... ۲۴۰

مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَلَيْهِ وَزْرُهَا ... ۲۳۹

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْعُنْكَبُوتِ وَ الرُّومِ فِي شَهْرِ

رَمَضَانَ ... ۲۱۵

مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ ... ۳۰۳

مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامُهَا ... ۱۶۳

مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَمُوتُ ... ۴۸۱

ن

- نَحْنُ صَبْرَاءُ وَ شَيْعُنَا أَصْبِرُ مِنَّا ... ۱۲۷
 نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي أَهْلِ الْعَدْلِ ... ۱۹۳
 نِعْمَ الْعَوْنُ الدُّنْيَا عَلَى طَلَبِ الْآخِرَةِ ... ۱۸۸

و

- وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا ... ۳۰
 وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلَىٰ لَتُبْلَىٰ ... ۲۲۲
 وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا عَمُودٌ ... ۳۰۹
 وَ مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْعَنْكَبُوتِ كَانَ لَهُ ... ۲۱۴
 وَ مَنْ قَرَأَهَا كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ ... ۳۷۷
 وَ مَنْ قَرَأَ طَسَمَ الْقِصَصِ أُعْطِيَ مِنْ ... ۱۸

هـ

- هُمُ آلُ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) يَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِيَّهُمْ ... ۳۰
 هُوَ هَدَيْتِكَ إِلَى الرَّجُلِ تَطَلُّبُ مِنْهُ ... ۴۶۹

ی

- يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ ذُنْبِي عَلَى اللَّهِ ... ۳۵۹
 يَا بُنَيَّ يَاكَ وَالْمِرَاءَ، فَإِنَّهُ لَيْسَتْ ... ۳۲۹
 يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ ... ۳۱۹

(فهرست اعلام)

آدلر، ۴۴۹

آسیه، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۹

آلوسی (شهاب الدین محمود)، ۱۰،

۱۰۰، ۱۳۶، ۱۹۶، ۳۸۰، ۴۳۲

آیشتاین، ۳۸۸

ابراهیم (علیه السلام)، ۳۲، ۳۶، ۷۲، ۷۷، ۹۵،

۲۱۴، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹،

۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴،

۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۵،

۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹

ابن عباس، ۳۹، ۵۹، ۱۳۷، ۱۳۸،

۱۹۸، ۲۰۳، ۳۶۴

ابن مردویه، ۱۳۷

ابن ملجم، ۳۰۹

ابن منظور، ۴۰۲

ابن ندیم، ۱۵

ابن هشام، ۲۶۲

ابوالفتوح رازی، ۱۰، ۳۹، ۷۱، ۱۰۱،

۳۸۰، ۴۵۷

ابوذر، ۳۲۳

ابو سعید خدری، ۴۶۵، ۴۶۶

ابوسهل سری، ۱۳۷

ابو طالب، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸،

۱۳۹

ابو عبدالله الحسین (علیه السلام)، ۱۰۶

ابو عبدالله زنجانی، ۱۵

ابو هریره، ۱۳۷، ۱۳۸

اسحاق (علیه السلام)، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۷۶

اسماعیل (علیه السلام)، ۷۲

امام باقر (علیه السلام)، ۴۸، ۱۱۹، ۱۶۳، ۱۸۸،

۴۵۲، ۴۶۵

امام زین العابدین (علی بن

الحسین) (علیه السلام)، ۳۰، ۵۸

امام صادق (علیه السلام)، ۱۸، ۵۱، ۱۰۵،

۱۱۹، ۱۲۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۱۵،

۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۸، ۳۵۹، ۳۶۰،

۳۷۷، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۱،

۴۷۵، ۴۸۱

امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، ۵۷،

۳۱۱

امام موسی بن جعفر (علیه السلام)، ۴۰۸،

ام هانی، ۲۷۱

بحیرا، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۱

بشر بن غالب، ۱۰۶

بلاذری، ۳۲۵

بیانی، ۴۵۰

پروین اعتصامی، ۳۸

تانه گی - دو - کیتین، ۴۵۰

تمیم الداری، ۱۲۱

جارود عبدی، ۱۲۱

- جبرئیل، ۱۹۸
 جحش، ۴۲۸
 جعفر بن ابیطالب، ۱۲۱، ۱۳۳
 حارث بن نوفل، ۱۳۲، ۱۳۴
 حزقیل، ۶۳
 حضرت مهدی (علیه السلام)، ۲۴۶
 حمزه، ۴۲۸
 خسرو پرویز، ۳۸۹، ۳۹۰
 خضر، ۴۷۵
 راغب، ۴۰، ۲۴۶، ۳۲۰، ۴۳۲، ۴۷۹،
 ۴۹۹
 زاذان، ۱۹۳
 زبیدی، ۴۰۲
 زراره، ۴۵۲
 زمخشری، ۱۰
 زینب (علیها السلام)، ۳۹۶
 ساره، ۲۶۴
 سامری، ۱۶۵
 ساموئل کنیگ، ۴۴۷
 سعد بن ابی وقاص، ۲۱۷، ۲۲۸
 سعید بن جبیر، ۱۲۱
 سلمان فارسی، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۱،
 ۳۲۳
 سلیمان، ۲۶۶، ۳۲۹
 سید قطب، ۱۰
 سید هاشم بحرانی، ۱۰
 سیوطی، ۱۰
 شاهین، ۳۸۹

- شعیب(علیه السلام)، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳،
 ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲
 ۸۵، ۸۶، ۲۱۴، ۲۶۷، ۲۸۴، ۲۸۵،
 ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۳۲
 شهربراز، ۳۸۹
 شیخ طوسی، ۱۰، ۳۰، ۳۸۱
 شیخ محمد عبده، ۱۰
 شیرویه، ۳۹۰
 صالح(علیه السلام)، ۳۳۲
 صفورا، ۸۲
 صفوره، ۸۲
 طبرسی، ۱۰، ۴۶، ۲۵۷، ۴۵۳
 عبدالقدوس ابی سعید دمشقی، ۱۳۷
 عبدالله بن سلام، ۱۲۱
 عبد علی بن جمعه الحویزی، ۱۰
 عزّی، ۲۶۲
 عزیز، ۳۱۸
 علامه طباطبائی، ۱۰، ۲۲۵، ۲۷۸
 علی (امیرمؤمنان)(علیه السلام)، ۳۰، ۱۰۷،
 ۱۱۲، ۱۳۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۹۲، ۱۹۳،
 ۲۲۲، ۲۳۰، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۳، ۳۴۵
 ۴۵۳، ۴۶۴، ۵۰۴، ۵۱۰
 علی بن ابراهیم، ۴۹، ۷۷، ۱۲۸،
 ۱۵۶، ۱۹۴، ۴۶۵، ۴۷۶
 عمار یاسر، ۲۱۷، ۳۲۳
 عیسی (مسیح)(علیه السلام)، ۱۱۲، ۱۴۹،
 ۳۱۸، ۳۳۲، ۴۳۲، ۴۳۵
 فاطمه(علیها السلام)، ۴۶۵، ۴۶۶

فخر رازی، ۱۰، ۲۵، ۲۷، ۳۹، ۴۸،
 ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۸۷، ۱۹۲،
 ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۶۸، ۳۸۰،
 ۳۹۳، ۴۱۶، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۵۷، ۴۶۶،
 ۴۶۷، ۴۹۰، ۵۱۰

فرعون، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲،
 ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۳،
 ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳،
 ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۷،
 ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۷۴، ۸۴، ۹۰، ۹۱،
 ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲،
 ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۹، ۱۶۵، ۱۸۱، ۱۸۶،
 ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۸۵، ۲۸۹،
 ۲۹۰

فروید، ۴۴۹

فرید و جدی، ۴۱۷

قائیل، ۴۷۵

قارون، ۱۷، ۱۸، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶،
 ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵،
 ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱،
 ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸،
 ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۸۵، ۲۸۹،
 ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۵

قیصر، ۲۹

کسرا، ۲۹

کلیم الله، ۴۰

کلینی، ۴۵۲

کونتایم، ۴۴۹، ۴۵۰

لات، ۲۶۲

لنین، ۴۵۱، ۴۵۲

لوط (علیه السلام)، ۱۴۱، ۲۱۴، ۲۵۹، ۲۶۴،

۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۶،

۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵،

۲۹۱

لیا، ۸۲

مارکس، ۴۵۲

محقق حلی، ۸۰

محمد (صلی الله علیه وآله)، ۳۰، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷،

۱۳۹، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۶۴، ۳۷۰،

محمد بن احمد الانصاری القرطبی،

۱۰، ۱۹۸، ۲۷۱، ۳۴۹،

محمد بن مسلم زهری، ۵۸

مراغی (احمد مصطفی)، ۱۰

معاذ بن جبل، ۳۰۶

مقداد، ۳۲۳

ملا محسن فیض کاشانی، ۱۰

منات، ۲۶۲

موسی (علیه السلام)، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲،

۲۵، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷،

۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷،

۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶،

۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵،

۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳،

۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱،

۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰،

۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸،

۹۹، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱،
 ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۶۴، ۱۶۵،
 ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶،
 ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۶۷،
 ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۰۵، ۳۳۲، ۳۳۵، ۴۷۵
 مؤمن آل فرعون، ۶۳، ۹۸
 نجاشی، ۱۲۱، ۱۲۷
 نمرود، ۳۶، ۱۴۹، ۲۱۴
 نوح (علیه السلام)، ۹۵، ۱۰۹، ۲۱۴، ۲۴۳،
 ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۶۱،
 ۲۹۱، ۳۳۲
 نیوتن، ۴۱۷
 واحدی (ابوالحسن علی بن منویه
 نیشابوری)، ۱۰
 ویل دورانت، ۴۴۶
 هایبیل، ۴۷۵
 هارون، ۸۴، ۹۱، ۹۳، ۱۱۳، ۱۱۶
 هامان، ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۴، ۴۰،
 ۴۷، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۸۶، ۲۸۵، ۲۸۹،
 ۲۹۰، ۲۹۱
 هرقل، ۳۸۹
 هشام بن سالم، ۴۵۲
 هشام بن عبدالملک، ۵۸
 هود (علیه السلام)، ۲۸۷، ۳۳۲
 یزید، ۳۹۶
 یعقوب (علیه السلام)، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۷۶
 یوسف (علیه السلام)، ۹۵، ۲۰۸، ۲۶۶

یوشع (علیه السلام)، ۱۷۹

یونگ، ۴۴۹

(فهرست کتب)

- احیاء العلوم، ۳۲۹
 اسباب النزول، ۱۰
 اصول کافی، ۱۱۹، ۱۵۶، ۲۲۲،
 ۲۶۳، ۴۰۸، ۴۵۲، ۴۵۳
 اعلام قرآن، ۷۲، ۸۶
 الدرّ المنتور، ۱۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۸۱،
 ۲۴۱، ۳۶۴
 الغدير، ۱۳۷
 الميزان، ۱۰، ۱۰۳، ۱۶۳، ۱۸۱،
 ۱۹۸، ۲۲۵، ۲۷۸، ۲۸۰، ۳۸۰، ۴۳۵،
 ۴۵۷
 امالی (صدوق)، ۱۰۶
 بصائر الدرجات، ۱۱۹
 تاج العروس، ۴۰۲
 تاریخ القرآن، ۱۵
 تاریخ تمدن، ۴۴۷
 تحف العقول، ۵۹
 تفسیر المنار، ۱۰
 تفسیر برهان، ۱۰، ۱۳۸، ۳۲۳
 تفسیر تبيان، ۱۰، ۳۸۱، ۴۵۷
 تفسیر صافی، ۱۰، ۱۰۶، ۱۳۸
 تفسیر علی بن ابراهیم (قمی)، ۴۹،
 ۷۷، ۱۲۸، ۱۵۶، ۱۹۴، ۴۶۵، ۴۷۶
 تفسیر قرطبی، ۱۰، ۱۹۸، ۲۷۱، ۳۴۹
 تفسیر کبیر فخر رازی، ۲۵، ۲۷،
 ۱۰۳، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۹۸، ۴۲۵، ۴۶۷

- تفسیر کشاف، ۱۰، ۱۹۲، ۴۳۲
- تفسیر مراغی، ۱۰
- تفسیر نمونه، ۹۲، ۱۳۹، ۲۵۴، ۲۶۵،
- ۲۸۶، ۲۸۹، ۳۲۶، ۳۴۰، ۴۲۲
- توحید (صدوق)، ۲۶۳
- تورات، ۷۲، ۸۵، ۸۶، ۱۰۹، ۱۱۳،
- ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۶۵، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۴۵
- تهذیب الاحکام، ۴۶۹
- ثواب الاعمال، ۱۸، ۲۱۵، ۳۷۷
- جامعه شناسی، ۴۴۷
- جوامع الجامع، ۱۹۲، ۴۵۳
- جواهر الکلام، ۸۰
- حس مذهبی یا بُعد چهارم روح
انسانی، ۴۵۰
- دائرة المعارف (فرید وجدی)، ۴۱۷
- دنیائی که من می بینم، ۳۸۸
- دیوان (پروین اعتصامی)، ۳۸
- روح الجنان (ابوالفتوح رازی)، ۱۰،
- ۳۹، ۷۱، ۱۰۱، ۳۸۰، ۴۵۷
- روح المعانی، ۱۰، ۷۲، ۱۰۳، ۱۱۷،
- ۱۳۶، ۱۸۱، ۱۹۶، ۲۶۱، ۴۳۲
- سفینه البحار، ۲۷۱، ۳۲۹، ۴۸۱
- سیره ابن هشام، ۲۶۲
- شرایع، ۸۰
- عیون الاخبار، ۵۷
- غیبت (شیخ طوسی)، ۳۰

- فتوح البلدان، ۳۲۵
 فرهنگ عمید، ۲۴۶
 فهرست، ۱۵
 فی ظلال القرآن، ۱۰، ۱۲۱، ۳۸۰
 لسان العرب، ۱۶۷، ۴۰۲، ۵۱۱
 مجمع البیان، ۱۰، ۱۸، ۲۵، ۳۱، ۳۹
 ۸۲، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۸
 ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۳، ۲۵۷، ۳۰۳، ۳۰۴
 ۳۷۷، ۳۸۰، ۴۳۵، ۴۶۵، ۴۷۶
 مسند احمد، ۳۲۶
 معانی الاخبار، ۵۱، ۱۶۹
 مغنی اللیب، ۱۵۱
 مفاتیح الغیب، ۱۰
 مفردات، ۴۰، ۲۴۶، ۳۲۰، ۴۳۲
 ۴۷۹، ۴۹۹
 نور الثقلین، ۱۰، ۱۸، ۳۰، ۴۹، ۵۷
 ۷۴، ۷۷، ۱۰۶، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۵۶
 ۱۶۹، ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۶۳، ۳۱۹
 ۳۷۷، ۳۸۰، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۲۹، ۴۳۵
 ۴۵۳، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۱
 نهج البلاغه، ۳۰، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۶۸
 ۱۶۹، ۲۲۲، ۲۳۱، ۳۰۹، ۳۴۵، ۴۵۳
 ۴۶۴، ۵۰۴
 وسائل الشیعه، ۵۳، ۸۵، ۱۶۹، ۱۸۸
 ۱۸۹، ۱۹۰، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۲

* * *

(فهرست امکنه و ازمنه)

احقاف، ۱۴۲، ۲۸۸
 اذرعات، ۳۸۱
 اردن، ۴۱، ۷۲، ۲۳۹، ۲۸۵
 ایران، ۳۸۱، ۳۸۹، ۳۹۰
 بابل، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۸
 بُصری، ۳۸۱
 بقعه، ۸۷
 بیت المقدس، ۲۴، ۲۰۰
 جحفه، ۱۵، ۱۹۸، ۱۹۹
 جزیره عرب، ۲۸۸، ۳۸۱
 حبشه، ۱۲۱، ۱۳۱
 حجاز، ۶۴، ۷۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۸۲،
 ۳۲۵، ۳۶۵، ۳۹۰، ۴۷۴
 حجر، ۲۸۷، ۲۸۸
 خلیج عقبه، ۲۸۵
 خیبر، ۱۳۸
 دریای احمر، ۴۷۵
 رباط، ۴۵
 روسیه، ۴۴۸
 روم، ۳۸۱
 روم شرقی، ۳۸۱
 روم غربی، ۳۸۱
 سدوم، ۱۴۲، ۲۸۱، ۲۸۲
 سینا، ۱۱۰
 شام، ۶۴، ۸۶، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۲۱،
 ۱۴۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۸۳، ۲۸۸

۳۲۵، ۳۸۱، ۳۹۶، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵

شامات، ۷۲، ۳۸۹

شوروی، ۴۴۸

طور، ۷۹، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۸

۱۱۱، ۱۱۶، ۱۳۵، ۱۸۶، ۱۹۸، ۲۰۱

۲۱۳، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۵۷

۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۶، ۳۱۰، ۳۲۲

۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۴۵

۳۸۰، ۳۸۱، ۴۰۲، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲

۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۴۱

۴۴۳، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۷، ۴۹۱، ۵۰۸

۵۱۲، ۵۱۴

عام الحزن، ۱۳۹

عربستان، ۱۴۴

فدک، ۴۶۵، ۴۶۶

فلسطین، ۷۲

قاهره، ۲۴

کریلا، ۳۹۶

کوه سیناء، ۷۲

گورستان، ۱۸۲

لبنان، ۷۲

مدیان، ۷۲

مدین، ۵۱، ۵۵، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۶

۶۷، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۱۰۸

۱۱۰، ۱۱۱، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۸۴، ۲۸۵

۲۸۶

مدینه، ۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۹۸، ۱۹۹

۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۳۶

۳۴۴، ۴۶۶

مدینة الرسول، ۱۹۹

مصر، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۷، ۴۶،

۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۶۱، ۶۴، ۷۲، ۷۳،

۸۴، ۸۶، ۹۱، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱،

۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۳،

۳۲۵، ۳۸۹، ۴۵۱، ۵۰۷

معان، ۷۲، ۲۸۵

مکه، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۳۲،

۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۱،

۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲،

۱۴۳، ۱۴۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۱،

۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۳۶،

۲۴۴، ۲۵۰، ۲۶۶، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۵،

۳۳۳، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۶۵، ۳۷۳، ۳۷۵،

۳۷۹، ۳۸۱، ۳۹۰، ۳۹۵، ۴۶۶، ۴۷۴،

۴۹۱

نجران، ۱۲۱، ۱۳۱

نیل، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۴،

۴۶، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۸۱، ۳۲۶، ۴۵۸

وادی القرى، ۱۴۲

هرم خوفو، ۲۴

یثرب، ۱۹۹

یمن، ۱۲۱، ۱۴۲، ۲۸۷، ۲۸۸

یوم البروز، ۱۰۵، ۱۹۵

یوم الجزاء، ۱۵۷

(فهرست قبایل و طوایف و ...)

اوس، ۲۶۲

بنی اسرائیل، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۳، ۲۴،

۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۴۰،

۴۱، ۴۷، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۱، ۶۴،

۱۱۰، ۱۱۱، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۳،

۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳،

۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۹۱

بنی امیه، ۵۸، ۱۳۵

ثمود، ۱۰۹، ۱۴۱، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷،

۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱

خزرج، ۲۶۲

سبئیان، ۲۳، ۴۹

طایفه ثقیف، ۲۶۲

عاد، ۱۰۹، ۱۴۱، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷،

۲۸۸، ۲۹۰

قبطیان، ۲۳، ۲۴، ۳۷، ۴۲، ۴۹، ۷۷

قوم فرعون، ۴۰، ۴۲، ۱۰۹

قوم لوط، ۱۴۱، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۷۶،

۲۹۱

قوم نوح، ۱۰۹، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۹۱

(فهرست اشعار)

سزا خود همین است مریبى برى را ... ۲۸۸
گرم تو دوستى، از دشمنان ندارم باک! ... ۳۵۰
مادر موسى چو موسى را به نیل! ... ۳۸
نازى کند یک دم، فرو ریزند قالب ها ... ۲۰۴

(فهرست کلمات)

۸۷... «آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ»

۲۳۵... «أَمَّنَا»

۸۷... «أَنْتُمْ»

۲۵۸... «آيَاتِ اللَّهِ»

۲۸۲... «آيَةً بَيِّنَةً»

۱۶۰... «ابْدِي»

۱۱۰... «ابْصَارًا»

۳۹۵... «اَثَارًا»

۲۲۷... «أَحْسَنَ»

۱۵۹... «أَرَأَيْتُمْ»

۱۶۰... «أَزَلِي»

۵۱۱... «اسْتِرْضَاءً»

۵۱... «اسْتَوَاءً»

۲۴۸... «إِفْكَ»

۲۳... «الْأَرْضِ»

۳۹... «الَّتَقَطَّ»

۳۱۶... «الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»

۴۵۷... «أَنَابَهُ»

۲۹۶... «أَوْلِيَاءً»

۸۶... «أَهْلًا»

۳۹۴... «أَثَارُوا الْأَرْضِ»

۵۱... «أَشَدَّ»

۹۱... «أَفْصَحُ»

۴۴۰... «أَقِمَّ»

۲۴۸... «أَوْثَانًا»

«أَوْذَىٰ فِي اللَّهِ» ۲۳۶...

«أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ» ۳۳۴...

«أَهْوَنَ» ۴۳۳...

«أَيْمَنَ» ۸۷...

«بِالْحَقِّ» ۲۲...

«بِالْحَقِّ» ۳۹۳...

«بِحَرِّ» ۴۷۵...

«بِصَائِرٍ» ۱۰۹...

«بِضَعٍ» ۳۸۲...

«بِطَرَّتْ» ۱۴۱...

«بِعَنَّةٍ» ۳۳۹...

«بُقْعَةٍ» ۸۷...

«بَلُوغَ أَشَدِّ» ۵۱...

«تَخْلُقُونَ» ۲۴۸...

«تَدُودَانَ» ۶۷...

«تَعَنَّوْا» ۲۸۶...

«تُقَلِّبُونَ» ۲۵۵...

«تِلْكَ» ۲۱...

«تَنْوَاءٍ» ۱۶۶...

«ثَاوِي» ۱۱۱...

«ثَعْبَانَ مَبِينٍ» ۸۹...

«جَائِمٍ» ۲۸۷...

«جَانًّا» ۸۹...

«جَاهِدَاكَ» ۲۳۰...

«جِدَالَ» ۳۲۸...

«جِدْوَةَ» ۸۷...

«جَنَاحٍ» ۹۰...

- «جَنَفٌ» ۴۴۰...
 «حَاصِبٌ» ۲۹۰...
 «حِجَجٌ» ۷۷...
 «حَسَنٌ» ۲۲۷...
 «حَصَبَاءٌ» ۲۹۰...
 «حَنِيفٌ» ۴۴۰...
 «حَيَوَانٌ» ۳۵۸...
 «خَسْفٌ» ۱۸۱...
 «خَطْبٌ» ۶۸...
 «دَعَاكُمْ» ۴۲۴...
 «ذَرْعٌ» ۲۷۹...
 «رَبَطْنَا» ۴۵...
 «رَجَزٌ» ۲۸۱...
 «رَحْمَتٌ» ۴۱۴...
 «رُكُونٌ» ۵۸...
 «رَوْضَةٌ» ۴۰۱...
 «رُؤْيِتٌ» ۲۵۰...
 «سَابِقِينَ» ۲۸۹...
 «سَاعَتِ صَغْرَى» ۴۰۲...
 «سَاعَتِ غَفْلَتِ» ۵۳...
 «سَاعَتِ كِبْرَى» ۴۰۲...
 «سَاعَتِ وَسْطَى» ۴۰۲...
 «سَاعَةٌ» ۵۰۷...
 «سَبْطِيَانٌ» ۲۳...
 «سَبِيلٌ» ۳۶۸...
 «سِخْرَانٌ» ۱۱۶...

صفحه ۵۸۸

«سِخْرَانٌ تَظَاهَرَا» ۱۱۶...

- «سَرْمَد» ۱۶۰...
 «سَرْمَدِی» ۱۶۰...
 «سُلْطَان» ۴۵۹...
 «سِیْئَه» ۲۶۷...
 «سِیْء» ۲۷۹...
 «شَاطِیْء» ۸۷...
 «شُرْكَاءُكُمْ» ۱۵۱...
 «شِیْبَهٌ» ۵۰۴...
 «شِیْعَه» ۵۴...
 «ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا» ۲۷۹...
 «ضِعْفٌ» ۴۷۰...
 «عَاقِبَةُ الدَّارِ» ۹۶...
 «عَسَى» ۱۵۵...
 «عُصْبَه» ۱۶۶...
 «غَابِرِیْن» ۲۷۷...
 «غُرْفٌ» ۳۴۸...
 «فَاحِشَه» ۲۷۰...
 «فَارِغٌ» ۴۴...
 «فَانْظُرْ» ۴۹۴...
 «فَحِشَاءٌ» ۳۰۱...
 «فَرَحِیْنٌ» ۱۶۷...
 «فَهُوَ لَا فِیْهِ» ۱۴۷...
 «فِیْ أَنْفُسِهِمْ» ۳۹۳...
 «قَانَتْ» ۴۳۲...
 «قَبْطِیَّانٌ» ۲۳...
 «قُرُونِ اُولَى» ۱۰۹...
 «قَرِیْبَهٌ» ۲۸۱...
 «قُصِیْبَه» ۴۵...
 «قِیْمٌ» ۴۷۸...

- «کتاب مبین» ۲۱...
 «کسف» ۴۹۲...
 «كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ» ۱۴۲...
 «لَا تُجَادِلُوا» ۳۱۶...
 «لَا يَسْتَنْجِفَنَّكَ» ۵۱۵...
 «لِتَسْكُنُوا» ۴۱۲...
 «لقاء الله» ۲۲۴...
 «لقاء ربهم» ۳۹۳...
 «لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» ۲۲...
 «لِنُبَيِّنَهُمْ» ۳۴۸...
 «لَهُ الْحُكْمُ» ۲۰۶...
 «ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» ۲۳۰...
 «مُتَطَلِّونَ» ۵۱۳، ۳۲۱...
 «مبلس» ۴۹۳...
 «مراضع» ۴۶...
 «مراء» ۳۲۸...
 «مَرَدَّةٌ» ۴۷۸...
 «مَسَّ النَّاسَ ضَرْبٌ» ۴۵۶...
 «مستضعف» ۳۱...
 «مُصَفَّرًا» ۴۹۸...
 «مضاعف» ۴۷۰...
 «مُضْعِفُونَ» ۴۷۰...
 «معجز» ۲۵۶...
 «مُعْجِزِينَ» ۲۵۶...
 «مفاتيح» ۱۶۶...
 «مفاتيح» ۱۶۷...
 «مُقْتَرَى» ۹۵...
 «مقبوح» ۱۰۴...
 «منت» ۲۸...

- «منکر» ۳۰۱...
 «مُنْبِین» ۴۴۲...
 «مَنْ يَشَاءُ» ۲۵۵...
 «مَوْتَى» ۵۰۲...
 «مَوَدَّت» ۴۱۴...
 «نَادَى» ۲۷۱...
 «نَبَذْنَاَهُمْ» ۱۰۳...
 «نَزَعْنَا» ۱۶۲...
 «نَشَأَهُ» ۲۵۴...
 «نِعَاسٌ» ۴۲۱...
 «نُكْفِرُ» ۲۲۷...
 «نُمْكِّنُ» ۱۳۲...
 «وَادَى» ۸۷...
 «وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» ۲۰۶...
 «تَقَطَّعُونَ السَّبِيلَ» ۲۷۱...
 «وَجَهُ» ۴۴۰، ۲۰۵...
 «وَذَقُ» ۴۹۲...
 «وَصَلُّنَا» ۱۲۲...
 «وَكَزَّهُ» ۵۴...
 «وَ لَنَحْمِلُ» ۲۳۷...
 «هَالِكٌ» ۲۰۴...
 «هَذِهِ الْقَرْيَةُ» ۲۷۶...
 «هَالِكٌ» ۲۰۷...
 «يَسُّوْا» ۲۵۸...
 «يُبْلِسُ» ۳۹۹...
 «يَتَرَقَّبُ» ۶۱...
 «يَتَكَلَّمُ» ۴۵۹...
 «يُجِبِي» ۱۳۲...

صفحه ۵۸۹

«يُحْبِرُونَ» ۴۰۰...

«يُذَبِّحُ» ۲۶...

«يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ» ۲۶...

«يَسْتَصْرِخُ» ۶۲...

«يُسْتَعْتَبُونَ» ۵۱۱...

«يُصَدِّرُ» ۶۸...

«يَصَدِّعُونَ» ۴۷۸...

«يَطْبَعُ» ۵۱۳...

«يُقْتَنُونَ» ۲۱۸...

«يَمْهَدُونَ» ۴۷۹...

«يَمِينُ» ۳۲۱...

«يُؤَفِّكُونَ» ۳۵۴...
